جلد اوّل

حقوق بین الملل

دروسی که از ۱۵ شعبان المعظم ۱۳۱۷
الی ۱۵ صفر المظفر ۱۳۱۹ در مدرسهٔ
سیاسی بتوسط مشیرالملک تدریس شده است

منطبع در دار الطباعه بخرج مدرسهٔ سیاسی
طهران ۱۳۱۹ — ۱۳۱۷

جلد اوّل

حقوق بین الملل

دروسی که از ۱۵ شعبان المعظم ۱۳۱۷
الی ۱۵ صفر المظفر ۱۳۱۹ در مدرسهٔ
سیاسی بتوسط مشیر الملک تدریس شده است

منطبع در دار الطباعه بخرج مدرسهٔ سیاسی

طهران ۱۳۱۹ — ۱۳۱۷

فهرست مندرجات جلد اول حقوق بین الملل

مختصر اطلاعات حقوق کلیّه

صفحه

مقدمه حقوق بین الملل

مختصر تاریخ حقوق بین الملل

قسمت اول از عهد عتیق الی معاهده وست فالی

صفحه

قسمت دویم از معاهده وست فالی الی کنگره وینه ۱۸۱۵

قسمت سیم از کنگره وینه الی حال

کتاب اول — حقوق بین الملل عمومی

باب اول

دول از نقطه نظر حقوق بین الملل

صفحه

فصل اول

ارباب حقوق بین الملل شخصیت دول

فصل دویم

اقسام دول

صفحه

فصل سیم

تغیر و تبدیلات دولت از نقطه نظر حقوق بین الملل

فصل چهارم

حقوق اصلیه دول

فصل پنجم

حقوق مجمع بین الملل

صفحه

فصل ششم

حقوق سلاطین از حیث روابط بین الملل

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

حقوق اشخاص متفرقه در روابط بین الملل

باب اول

خاک دولت

باب چهارم

حقوق سفارتها

صفحه

صفحه

فصل دوّم
تابعیت سفاین

با کمال توقیر از صاحبان این کتاب مستدعا میشود که اغلاط ذیل را بقلم مرحمت تصحیح نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۷	بلا استشناء	بلا استثنا
۱۳	۱۵	بلدی است	بلد است
۱۴	۲	نزدیک زندگانی	نزدیک بزندگانی
۱۵	۹	مخصوص است	مخصوصی است
۱۶	۶	استثناآت	مستثنیات
۲۱	۱۲	اعلی باسفل	علیا بسفلی
۳۰	۱۱	cires	ciris
۳۳	۱۱	آلمپ	اُلمپ
۳۶	۲۰	قبوعه	قنوعه
۳۹	۴	جان	جرمان
۴۹، ۶۴	۸، ۶	محارب	متحاربه
۵۳	۱۱	Metterniche	Metternich
۶۳	۲۰	بادولت	یادولت
۶۷	۹	خواهد دید	خواهید دید
۷۶	۷، ۸	Hugue Grosius	Hugues Grotius
۸۲	۱۶	Frelc	Frederic
۹۵	۱۰	کمیسته	کمیته
۱۰۱	۳۰	گیر	گیرد
۱۰۸	۷	روسی	روس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۹	۵	Barbaresque	Barbaresque
۱۱۲	۱۰	ودول	دول
۱۱۴، ۱۱۸	۹، ۱۰	دولت جدید	دولت جدیده
۱۱۸	۱۳	غیرمشروط	غیرمشروطه
۱۲۲	۳	جهت	جهات
۱۲۸	۶	international	internationale
۱۳۱	۱۷	قیمومیت	قیمومت
۱۳۵	۱۲	سفیر	سفیرکبیر
۱۳۹	۱۰، ۱	ثالث	ثالثه
۱۵۵	۹	européennes	européenne
۱۶۰	۲	وبعضی	کربعضی
۱۶۶	۱۶	دارند	دادند
۱۶۹	۵	هاون	بدون
۱۷۰	۱۹، ۲۱	national	nationale
۱۷۲	۲۱	قوه تین	قوتین
۱۷۵، ۱۸۰	۲۱، ۶	دیوانخانای	دیوانخانهای
۱۷۸	۱۹	نیداند	نمیدهند
۱۹۵	۵	وسال	وسائل
۱۹۷	۲	سبب	سلب
۱۹۸	۵	استقلال است	استقلال است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٨	٨	وقتی که بهبه یا	وقتی که
٢٠۵	١۶	سارون	سارون
٢١۴	٣	جبو	جبور
٢٢٣	٧	آری	آرای
٢١۴	٢٠	رودخانهای	رودخانه های
٢١۵	١	قرارنامها	قرارنامه ها
٢۵٨	٣	Leures	Leur
٢۵٨	٣، ۵	s' il	s' ils
٢۶٢	٢	یانه خیر	یا خیر
٢۶٣	۵	اظها ردر داعیه	اظهار داعیه
٢٧٠	١٧	رئیسی	رئیس

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة در عهد دولت اعلیحضرت قوی شوکت دین پرور آگاه خسرو عدالت گستر وارث تاج و تخت کیان زینت بخشای گاه و دیهیم سلطنت ایران سلطان معارف پرور دانش پژوه السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه در موقعیکه حضرت مستطاب اشرف افخم ارفع اعظم دستور معظم اکرم بندگان میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم دولت علیه ایران دام الله ایام شوکته و صدارته زینت بخش مسند صدارت این دولت جاوید آیت بود به اراده سنیه همایونی و توجه مخصوص صدارت عظمی مدرسه دولتی موسوم به مدرسه سیاسی و اداره برای تدریس علوم عالیه و تهیه جوانان عالم و کار آمد بجهة آتیه ادارات دولتی در تحت نظارت و کفالت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای مشیر الدوله وزیر امور خارجه دام الله اجلاله العالی که مبتکر این اساس بود تأسیس شده بود و اراده الزام عاده سنیه شاهانه اقتضا فرمود که علم حقوق بین الملل نیز جزو فهرست تحصیلات اینمدرسه گردد تا متعلمین از اصول روابط بین الملل عاری نباشند چون در این علم لطیف رساله در ایران تدوین نشده و بدست نبود این بنده درگاه آسمان جاه میرزا حسنخان مشیر الملک که بسمت ریاست اینمدرسه و معلمی حقوق مفتخر بود مصمم شد که دروس خود را متدرجا طبع نماید تا اینکه دستوری بجهة سهولت التعلیم و التعلم مرتب شود و از ارباب همم عالیه و قلوب صافیه مطالعه کنندگان امیدوارم که اگر سهو و خطائی در این رساله مشاهده فرمایند بر این بنده نگارنده خورده نگیرند که کمتر چیزی در بدو رواج بحد کمال بوده و با کثرت مشغله که از برای این بنده فراهم بود کمتر فرصت بجهة ترتیب این دروس حاصل بود

طهران ١۵ شعبان ١٣١٧

مختصر اطلاعات حقوق کلیه

جهت لزوم این اطلاعات

علمی که ما بتحصیل آن مبادرت مینمایم حقوق بین الملل و رشته از رشته های حقوق است و بواسطه اخوت و مشارکتی که در اصول و مبنی وغیره مابین کلیه علوم حقوق حاصلست نمیتوان حقوق بین الملل را از سایر اخواتش منفک نموده بکلی علیحده تحصیل کرد و بهمین جهت در مدارس اروپ این رشته را بعد از سایر رشته های حقوق از قبیل حقوق روم و مدنی و جنایت و دولت وغیره تدریس و تحصیل میکنند ولی از برای ما عجالةً تحصیل کلیه حقوق ممکن نیست زیرا که نه لوازم و اسباب آن مهیا است و نه انقدر ها بتحصیل آن علوم مفصلا محتاج هستیم فلهذا اینطور صلاح میدانیم که تحصیل حقوق بین الملل را مقصود اصلی قرار داده ضمناً جائی که مقتضی است اشاره بسایر شعبات حقوق بکنیم و علاوه بر ان یکی دو درس نیز صرف تحصیل اطلاعات عمومی حقوق و مقدمات آن نمائیم که هم از مقصود اصلی خودمان منحرف نشده رشته تحصیل را بی اندازه وسعت نداده باشیم و هم بجزئی مقدمات انچه از دانستنش ناگزیریم بیان کرده باشیم

تعریف حقوق

حقوق دو تعریف دارد **تعریف اول** حقوق عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که احداث شده است بجهت تعیین روابط مابین بنی نوع انسان و حفظ و صیانت میشود بواسطه قوهٔ جبریهٔ منتظمه این تعریف محتاج بتشریح است وقتیکه میگوئیم **جمع قواعد و قوانین** سایر علوم هم در این تعریف با حقوق شراکت دارند زیرا که هر علمی عبارتست از جمع قواعدی که راجع بمبحث مخصوصی است مثلا علوم ریاضی از مقادیر گفتگو میکنند و عبارت است از جمع قوانین در آن باب و کذلک سایر علوم لکن **عبارت ایجاد** شده است بجهت تعیین روابط بنی نوع انسان حقوق را تقریبا از تمام علوم تمیز میدهد زیرا که ایجاد شدن و تعیین روابط از مختصات حقوق است ولی قواعد اخلاقی هنوز داخل در این تعریف هستند بجهت آنکه آنها نیز ایجاد شده اند بجهت تعیین روابط مابین مردم و تزئید الفت و یگانگی اما همینکه **قوهٔ جبریه** قید شد قواعد اخلاقی نیز از آن تعریف خارج میشود بجهت آنکه اخلاق جزو عالم باطنی است و قوه جبریه بعالم ظاهری دسترس دارد و بس مثلا یکی از قواعد اخلاق خوب آنست که شخص نباید بدیگر را بخواهد اگرچه آن کس دشمن باشد اما اگر کسی به این قاعده عمل نکردکی او را به اجرای او میتوانند مجبور نماید بخصوص اگر آن بدخواهی قلبی باشد از این تفاوت مابین قواعد حقوق و اخلاق نباید چنین تصور کرد که مابین این دو رشته مباینتی است بعکس حقوق خوب و پسندیده همیشه پایه اش بر روی اخلاق حسنه و بیشتری از قواعد اخلاق خوب در آن واحد جزو حقوق است (مثلاً قاعده اخلاقی دزدی نباید کرد قتل نفس نباید کرد وغیره) ولی فرقی که هست آن است که قواعد اخلاق پسندیده هنوز تمامش داخل حقوق نشده است یعنی هنوز به آن درجه تکمیل نرسیده ایم که آنها را بتوانیم مجری بداریم و از طرف دیگر اخلاق راجع بعالم

باطنی است و کمتر ظاهر میشود بخلاف حقوق که همیشه راجع به افعال و عالم ظاهری است
اینست که قوه جبریه به اخلاق دست رسی ندارد

عبارت، **قوه جبریه** اخلاق را از حقوق مستثنی داشت ولی آداب و رسومات معیشت هنوز داخل است زیرا که آداب و رسومات متعلق به اعمال ظاهری و تابع قوه جبریه است مثلاً هر سلک و طبقه رسومات مخصوصی دارد هر کس که آن رسومات را مجری ندارد از آن طبقه خارج است یا اگر اقلاً آلت مضحکه و شماتت آن سلک یا طبقه میشود ولی فرقیکه مابین رسومات و حقوق مشاهده میشود این است که قوه جبریه در حقوق **منتظم است** یعنی جزا و سیاسات مقرر با شروط متساویه کلی است **مثلاً** جانی در هر جای مملکت باشد با شروط متساویه یک کیفر دارد اما شخصی که رسومات و آداب طبقه خود را مجری نداشته است همیشه یک نتیجه نمی بیند کم و کیف آن بسته بمقتضیات محلیه و وقت و حالت و هزار شرایط دیگر آن کرده است و متصل تغییر میابد **تعریف ثانی** حقوق از نقطه نظر شخصی عبارت از اختیارات است که بنا بر قواعد و قوانین مذکوره در فوق بکسی داده میشود از این رو جمع قواعد و قوانینی که الفت ارتباط راعی است بر عیت معین میکند حقوق نامیده میشود اختیاراتی هم که بنا بر قواعد مزبوره راعی بر رعیت دارد یا بالعکس نیز حقوق نامیده میشود این دو تعریف و دو معنی حقوق چون بکرات مراجعه خواهیم کرد لازمست آن دو معنی را نیز اسماً از هم مجزی نمائیم باین جهت تعریف و معنی اول را (یعنی جمع قواعد و قوانین الی آخر) تعریف و معنی شیئی مینامیم و ثانوی را (که عبارت از اختیارات باشد) تعریف و معنی شخصی

مبنای حقوق

در تعریف حقوق گفتیم که این علم عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که ایجاد

شده است ولی آخر حالا لازم است معنی عبارت ایجاد شده است را توضیح نمائیم در مرحله اولی چنین بنظر میآید که آن قواعد را قانون گذاری بمیل و رضای خاطر خود ایجاد کرده است ولی اگر درست در مسئله تعمق نمائیم خواهیم دید که شخصیت در ایجاد آن دخیل نیست و پایه حقوق بر روی اساس معیشت و جهت ایجاد آن لوازم و مقتضیات زندگانی است در حقیقت اگر یک لحظه انسان را خارج از هیئت جماعت تصور بکنیم خواهیم دید بچه درجه بیچاره و ناتوانست از یکطرف انسان محتاج بلوازم زندگانی و اسباب معیشت است که بوجود آنها نمیتواند دمی در پست ترین درجه تمدن بسر برد از طرف دیگر مقهور طبیعت مانند جنگلها و رودخانهای مشیب و کوهها و دریاهای مهیب و حیوانات و سبع درنده و امراض و مخاطرات گوناگون که از هر طرف باین بیچاره روی آورده در کمال تشدد در صدد فنای او هستند حیوانات و سبع اقلاً دندان و چنگال تیزی دارند انسان بیچاره با انهمه دشمن آن آلات را هم ندارد چه شده است که انسان با آن بیچارگی مرحله اولی دفع دشمنان خود را نموده سهل است جنگ تعرض با آنها اعلان کرده همان طبیعت را مطیع خود ساخته است: گاهی بقعر زمین فرو رفته ماده و طبیعت طبقات ارضی را می سنجد گاهی به آسمان عروج کرده سیارات و ثوابت را یکان یکان می شناسد سهل است گردش ماهیت و مسافت آنها را از هم بحر معین کرده از تغییرات سماوی مثل تغییرات ارضی خبر میدهد از یکطرف در بلندیهائی که عقاب نمیپرد تیشه بدل سنگ زده فلزات استخراج میکند از طرف دیگر کوهها را بالمسافت فرسنگها سوراخ کرده راه خود را نزدیک میکند امواج دریا بقوه بخار شکافته رفع احتیاج خود را از باد و تلون مزاج او مینماید این چه سریست که انسان باین حقیری که ما در مرحله اولی دیدیم به این درجه قوت و شوکت و مقتدر شده جهتش آنست که بقوه عقلیه که خداوند به انسان داده بلکه بجنبه آلهیه که یقیناً در او وجود داشت نهان هستند

که خوشبختی او در جمعیت است و از روزی که پای بدایره هستی گذاشت و خود را شناخت در صدد اتفاق با هم جنس خود برآمده اساس هیئت و جمعیت را ریخت و در آن شکی نیست که تا انسان در بیابانی بود آزاد بود ولی همینکه داخل در جامعی شد لازم آمد آزادی مطلق خود را محدود نماید زیرا که آزادی صرف یکنفر مساوی است با بندگی سایرین چون همه مایل بودند که جمع باشند و هیئتی تشکیل دهند لهذا همه راضی شدند اختیارات خود را محدود نموده با هم موافق قرار داد یعنی رفتار کنند همینکه اینمسئله بمیان آمد اساس حقوق و تکالیف تأسیس شد و نه اینست که یکدفعه تمام این قواعد و قوانین ایجاد شده باشد بلکه بمرور زحمت و تجارب کثیره انسان هرکدام از این قوانین معیشت را فرداً فرداً آموخته و هرچه بر تمدنش افزوده و احتیاجاتش بیشتر شده حقوقش نیز بجهت تکمیل آن تکثیر شده است لهذا میتوان گفت که جهت ایجاد حقوق آسایش و رفاه زندگانی و پایه اش برروی معیشت است بدین جهت حقوق ملل و طوایف همیشه موافق درجه تمدن و وضع معیشت آنها بوده مقتضیات محلیه و زمان قواعد و قوانین معیشت همیشه تغییر میکرده است چنانچه اگر بتاریخ حقوق و جغرافیا ملاحظه کنیم خواهیم دید که طوایفی که در یکدرجه مدنیت هستند حقوقشان شباهت تامی بیکدیگر دارد ولو مسافت مابین آن طوایف هزاران فرسخ باشد و بعکس بسا میشود که دو ملت با بودن از یک نژاد و با وجود همجواری بواسطه اختلاف در وضع معیشت حقوقشان با یکدیگر مباینت تام دارد

مقام حقوق در میان سایر علوم

بعد از تعریف که بمنزله تحدید حدود است لازم میآید حقوق را در میان سایر علوم

بنمائیم یعنی به بینیم که همسایه های آن علم کدام علومند و کلیه حقوق در میان آنها چه مقامی را دارا است اگرچه تمام علوم در شرافت با همدیگر مساوی و مقصود اصلیشان یکی است ولی از حیثیت احتیاجی که بهمدیگر دارند به طبقاتی چند منقسم میشوند در طبقه اولی علومی جای گرفته اند که بهیچ علم دیگر محتاج نیستند مثل ریاضی که علم مقادیر و پایه اش برروی عقل سلیم است طبقه ثانی محل علوم فزیک است که از تغییر و تبدیلات طبیعی گفتگو میکند و در بعضی مباحث (مثلا جراثقال و مناظر و مرایا وغیره) در اصول علمی از ریاضی استمداد و استدلال مینماید از طبقه ثانی که ارتقا جستیم بطبقه ثالث و علوم طبیعی میرسیم که مبحثش خود طبیعت است و آن علوم نیز در بعضی موارد محتاج به فزیک و ریاضی است (مثلا علم طبقات الارض وغیره) بهمین نهج سایر علوم متواتر میآیند و همیشه پایه طبقه علیا بر طبقه سفلی است تا بحقوق میرسد اینعلم در طبقه علیا واقع و محتاج بیشتر طبقات سفلی است ولی نزدیکترین همسایهای آن علم تاریخ و علم ثروت و اخلاق و فلسفه است از آنچه گفته شد بخوبی میتوان دریافت که اگر تمام علوم را به سلمی تشبیه بکنیم پله اول ریاضی خواهد بود و آخری حقوق

منبع حقوق

منبع (Source) در حقوق دو معنی دارد اولاً این لفظ عبارت است از الواح و کتب مدون یا غیر مدون که قوانین ملتی در آن ضبط شده باشد ثانیاً منبع بمعنی الاعم عبارت است از قواعدی که بواسطه آن حقوق ملتی شناخته میشود قطع نظر از اینکه ضبط شده باشد یا نه (مثلا عادات) مقصود ما از منبع در این مقاله اخیره آنست که شامل عادت و قوانین

و استیار و قرارنامه و معاهده و غیره میشود ولی چون منابع عمده حقوق عادت و قانون است در اینجا فقط از آنها ذکر خواهد شد عادت یعنی چه؟ در این باب علما حقوق در اینها مباحثات زیاد کرده و بچند تیره منقسم شده هر کدام عقیده را قوت داده اند که تذکار آنها در اینجا موجب اطناب است همینقدر کافی است که بگوییم عادت چنانچه اسمش معرفی میکند عبارت است از قواعد حقوقی که استعمال و اجرا میشود بواسطه اینکه مدت معینی مستعمل و مجری بوده است بجهت تشریح این مطلب لازم است نظری بتاریخ مختصر حقوق بیندازیم تاریخ نشان میدهد که بنی نوع بشر یکدفعه مؤسس قوانین منضبطه نشده است زیرا که بجهت احداث و ایجاد قوانین حکومت و مقننی لازم است و در این صورت باید اساس دولت قبل از وقت طرح شده باشد و این اساس (طرح دولت) با وضع انسانیت در اوایل مدنیت موافقت نمیکند بجهت آنکه به ثبوت رسیده است که تمام ملل باید دو مرحله عمده را طی بکنند تا آنکه استعداد تشکیل نمودن دولتی را داشته باشند مرحله اولی طرح خانواده است یعنی تشکیل بنائیکه پایه و اتصال معنویش بر قرابت و هر که این قرابت را ندارد خارج از این بنا است هر خانواده رئیسی دارد که حکمش بچون و چرا اجرا میشود و بدرجه اقتدارش نامحدود است که حیات و ممات اعضای خانواده در حوزه اختیار اوست از طرف دیگر همین رئیس بعضی تکالیف نسبت به اعضای خانواده دارد که آن تکالیف مانند حقوقش مقدس و حتمی است اولاً بزرگ خانواده باید از اعضای آن نگهداری نماید ثانیاً رتق و فتق بعهده او باشد ثالثاً آداب و رسومات مذهبی توسط او اجرا شود و اوجاق همیشه مواظبت و مراقبت و محفوظ و محروس و شعله ور باشد (زیرا که ملل در آن درجه تمدن بت پرست و اوجاق مظهر بقای خانواده است)

را بعلاوه رئیس حق ندارد اموال خانه را بکس دیگر غیر از بزرگ خانواده هبه نماید یا تصرف شخص ثالث بدهد زیرا که در این عهد اثاث البیت و اموال غیر منقوله از قبیل اراضی و غیره متعلق بتمام خانواده است و تمام اعضای آن بالسویه در انتفاع آن ذی حقند بطوریکه هیچکدام از اعضای خانواده مجاز نیستند که سهم خود را از سهام دیگری انتزاع نمایند و فقط در حاصل املاک شریکند رئیس اغلب اوقات پدر خانواده است و بعد از فوت آن ریاست به بزرگ خانواده منتقل میشود با حقوق و تکالیف مزبوره در فوق تمام لوازم و اسباب زندگانی در خود خانواده مهیا میشود و چون در ابتدا وضع معیشت به اعلی درجه ساده و از آنرو هم احتیاج بمراتب کمتر است هر خانواده باحتیاج خود را از زحمات خودش تحصیل کرده مجبور به ارتباط و معامله تجارتی نیست از طرف دیگر روابط و آمیزشش هم در این درجه تمدن خیلی کم است و بلکه هیچ وجود ندارد و حقوق عبارت است از چند قواعد عادتی که حقوق و تکالیف رئیس را نسبت به اعضای خانواده و کذلک اعضای خانواده را به یکدیگر معین مینماید این وضع بمرور تغییر میکند زیرا که خانواده متدرجاً بواسطه توالد و تناسل انبساط پیدا کرده و از طرف دیگر بجهت ازدواج با خانواده های دیگر که لازمه حفظ قوای جسمانی و روحانی و سلامت نسل است وسعت یافته بالاخره اساس قوم و قبیله و طایفه پیش میاید این وضع دوم مرحله انسانیت است و باز مثل خانواده رئیسی است که حکومتش غیر مشروطه و کذلک حقوق و تکالیف معینی دارد و کلیة خیلی شبیه بخانواده است فقط تفاوتی که با آن دارد اینست که اولاً وضع معیشت و زندگانی بسادگی عهد اول نیست بعضی لوازم و اسباب که مقتضی حیات آنعهد است احساس میشود که باید طبعاً یا قهراً تحصیل گردد لهذا مثل سابق نمیتوان منزوی شده صرف نظر از مراوده و تجارت با طوایف دیگر نمود لهذا الفت و آمیزش با موانع و اشکالات زیاد شروع میشود

ثانیاً امور داخله و خارجه قبیله یا طایفه بقدری ساده و معین است که بتوان بچند
قاعده در تحت نظم و انضباط آورد لهذا حقوق نیز در اینعهد موافق زندگانی طایفه وسعت
می یابد ولی عادت باز کما فی السابق پایه حقوق است یعنی اعضای قبیله یا طایفه دعاوی
خودشان را برئیس طایفه یا بزرگان و یا انجمن ریش سفیدها رجوع می کنند و آنها
موافق اخلاق و آداب آن قبیله فتوا میدهند و چون شخص بواسطه تجربه و کبر سن
احترام فوق العاده در انظار دارد فتاوی او در اذهان ضبط شده و در نظایر
مستعمل و مجری میشود و اگر آن فتاوی موافقت تامی با اخلاق و مذهب داشته
باشد از نسل بنسل منتقل شده در افواه تغییر نمییابد تا آنکه بالاخره نوشته شده
ثابت میماند اینست منشاء عادت که قدیمترین منبع حقوق است

ثالثاً آزادی رؤسا و خانواده قدری محدود شده تسلط و اقتدارشان برئیس
قوم و قبیله منتقل میشود در اینعهد و عهد سابق قصاص کمال انتشار را دارد و هنوز
دیوانخانه بجهت استحقاق در رسیدگی بکارهای جنایت وجود ندارد و خود مجنی علیه
یا کسان او باید بقوه بازوی خود بجای جزا و کیفر بدهند و قصاص بقدری واجب
و حتمی است که در اینعهد از تکالیف مقدسه شمرده میشود و هر کس در ادای آن دین کوتاهی
کند مثل اینست که بیغیرت و بی شرف باشد در اوایل اینعهد طوایف کمال
خصومت و دشمنی را باهم دارند و بهیچوجه مایل براوده و آمیزش نیستند حالت
طبیعی روابط بین الطوایف جنگ است ولی بمرور زمان بواسطه توالد و تناسل
حوزه طایفه انبساط می یابد و از طرف دیگر بواسطه آمیزش و ازدواج با طوایف
همجوار ضدیت و خصومت مابین چندین طایفه کم کم مبدل بمودت و دوستی میشود تا آنکه
طوایف بتجربه قرنهای گذشته میفهمند که این جنگ و جدال یا جدائی و بیگانگی مضر استقلال
و منافع طرفین است آنوقت بخیال اتصال باهدیگر میافتند و چون این اتصال

اختیاری وقتی امکان و واقعیت دارد که روابط بین الطوایف در تحت قاعده
مضبوطی باشد و اینوضع نیز وقتی معمول و مجری میشود که تمام طوایف متصله
اعضای یک هیئت واحدی باشند پس بدبختانه چندین طایفه که از حیثیت وضع
جغرافیائی و تاریخ وغیره بهم نزدیک هستند متصل شده اساس ملیت را طرح مینمایند
از آنرو ملت عبارت است از جمع مردمانیکه در تاریخ و زبان و تمدن باهم مشارکت
دارند بعد از اتصال هر ملتی لازم است که حکومتی وضع نماید تا تمام آحاد و افراد ملت
بلا استثناء در تحت اقتدار آن باشند بعد از وضع چنین حکومتی دولت تشکیل می یابد پس از
اینقرار مقصود از دولت که هیئات درجه سیم است (بعد از خانواده و طایفه)
مردمی هستند که در محل معینی زیست می کنند و بلا استثناء تابع یک حکومت اجباری اند
از آنرو صفات ممیزه دولت مردم است و خاک معین و حکومت اجباری بعد از تشکیل
دولت عهد سیم شروع میشود و آن همان مرحله ایست که ما آنرا طی میکنیم در اوایل این عهد
بواسطه عدم استقلال حکومت خانواده و طایفه هنوز مقتدرند ولی بمرور از تسلط آنها
کاهیده بر اقتدار دولت میافزاید تا آنکه از اختیارات رئیس خانواده غیر از ترتیب
اعضای آن چیزی نمیماند و کذلک طایفه وغیره از طرف دیگر درجه احتیاج باسباب
و لوازم معیشت بجهات بیش از عهود سابقه و خود معیشت هم بسادگی اوایل تمدن نیست
زیرا که دولت مرکب از هزاران خانواده و طایفه است و دیگر ممکن نیست که مثل عهد اول
همه کس از عهده همه کار برآید لهذا مردم دولت بچند طبقه و سلک منقسم میشوند و هر طبقه
باز باقسام مختلفه منقسم میگردد و کذلک الی آخر هر کسی رشته کاری بدست گرفته
در آن رشته ماهر میشود و حقوق این عهد هم در اوایل عبارت از عادت است ولی
مثل عهد اول و دوم فقط در اذهان ضبط نیست بلکه در روی سنگی یا جریده نوشته
شده دستوری بجهة قضاة میشود و بجهة رسیدگی بعمل جنایت در اوایل این عهد

دیوانخانه عدالت احداث میشود و بمرور دولت بواسطه تسلط و اقتدارش خودسری
و آزادی جانی و مجنی علیه را محدود نموده آنها را باطاعت قاعده مضبوطی مجبور مینماید
کلیة درین عهد تغییرات زیادی نسبت بازمنه و عهود گذشته در وضع معیشت و ثروت
و مدنیت ملل روی میدهد که ذکر آنها موجب اطناب و راجع بتاریخ و سایر شعبات
حقوق است همینقدر اینجا لازم است بدانیم که چگونه عادت که پایه حقوق بود رفته رفته در
این عهد از اهمیتش میکاهد و قانون اول منبع حقوق میشود بجهت توضیح مسئله لازم است
عادت و قانون را باهم بسنجیم و قبل از آن باید بدانیم قانون چه چیز است.

قانون بطوریکه امروزه مفهوم است عبارت است از قاعدهٔ اجباریئی
که بواسطه مقنن (حکومت قانون گذاری) بترتیب مخصوصی وضع شده است
ازاین تعریف بخوبی مشاهده میشود که صفات ممیزه قانون سه چیز است اولاً باید
قانون حاوی قاعده اجباری یا بعبارت اخری حکمی باشد (بملاحظه در اغلب قوانین بعد از
طرح قاعده سیاست و جزای عدم استعمال آن قید میشود) ثانیاً قانون باید بواسطه
مقننی ایجاد شود یعنی همه کس نمیتواند واضع قانون باشد فقط در هر دولتی
یک حکومت قانون گذار وجود دارد و قانون وقتی معمول و مجری میشود که بواسطه او
وضع شده باشد و لاغیر (مثلاً در دول غیر مشروطه غیر از شخص پادشاه کسی حق
وضع قانون را ندارد و همچنین در دول مشروطه اینکار مختص بمجمعی است که مشهور
بپارلمنت است) بنابرآن قاعدهٔ را که حکومت قانون گذار وضع نکرده است
بهیچوجه نمیتوان قانون نامید ثالثاً باید قانون بترتیب مخصوصی ایجاد شود و این ترتیب
هم در دول مختلفه تغییر میکند و تفاصیل آن راجع بحقوق دولت است ولی ترتیبی که در
اغلب دول معاصر مجری است این است که قانون از سه مرحله یا سه مرتبه میگذرد تا اینکه
بصورت رسمی درمیآید مرتبهٔ اول ابتکار قانون و ترتیب لایحه آن است که غالباً

در وزارت خانه ها و ادارات دولتی واقع میشود مرتبهٔ دویم تقدیم آن لایحه است
باطاق شورای دولتی بجهة مباحثه و مناظره و مداقه در آن مرتبهٔ سیم امضای آن است
بدست سلاطین بعد از گذشتن ازین مراحل قانون اعلان شده بموقع اجرا
گذارده میشود آنچه ذکر شد قاعده کلی بود ولی گاهی اتفاق میافتد که قانونی بواسطهٔ
مقنن حقیقی وضع شده است با ترتیبات لازمه ولی عاری از قواعد اجباری است
یعنی حاوی اخلاق و اجرایش بملاحظاتی که در فوق ذکر شد غیر ممکن است دراینصورت
آن قانون را قانون صوری نامند زیراکه دارای صفات ظاهری است (وجود مقنن
و اجرای ترتیبات لازمه) و اگر بعکس قانونی حاوی قاعده اجباری باشد و لیکن
ترتیبات لازمه مجری نشده باشد آنرا قانون مادی نامند بجهة اینکه صفت مادی
موجود است و فقط شرایط ظاهری فقدان دارد بعد از این جزئی اطلاعاتیکه
درباب قانون ذکر شد لازم است بمسئلهٔ که لاینحل گذاشتیم عود نمائیم یعنی
عادت و قانون را باهم سنجیده جهة رجحان قانون را بر عادت در عهد سیم معین کنیم

عادت و قانون

اگر عادت را با قانون موازنه و تطبیق نمائیم محسنات و نواقص آن بخوبی ظاهر
میشود منشاء عادت چنانچه در فوق شرح داده شد بلاواسطه از خود اهالی
و مردم بلدی است یعنی همینکه وضع معیشت تغییر یافت و لازم بودن قاعده جدیدی
که موافق تغییرات و اقتضای زمان باشد احساس شد طولی نمیکشد که از میان
مردم اشخاص مجرب و کاری یا قاعده تازه احداث میکنند یا آنکه قاعده پیش را
بمسلک و سلیقهٔ زمان معاصر ترجمه مینمایند و چون این تغییر و تبدیلات موافق
زندگانی است بکمال سرعت در میان عوام انتشار مییابد بدین جهة هیچ منبعی

از منابع حقوق حتی قانون مثل عادت با مقتضیات محل و وقت وفق نمیدهد زیرا که هیچکدام از آنها باین قدر نزدیک زندگانی و معیشت نیستند این یکی از محسنات عادت است از طرف دیگر بواسطه همان بستگی تامی که با معیشت دارد عادات پیوسته در جریان است و اندک تفاوت در وضع جغرافیائی و معیشت قواعد عادت را تغییر میدهد هیچکدام از آن محسنات در قانون وجود ندارد اولاً بجهة آنکه مقنن یا حکومت قانون گذار هر قدر وضع زندگانی جمعیتی را خوب بفهمد باز نمیتواند مثل خود آن جمعیت که در گرداب وقایع و حوادث یومیه غوطه ور است مسبوق بحوائج روزگار باشد ثانیاً ثبات قوانین بیشتر است زیرا که نمیتوان قوانین را متصل تغییر داد و از آنرو آشوب و تزلزل در وضع مردم انداخت از طرف دیگر قانون حسنی دارد که اینده نقصان را پوشانده سهل است موجب تفوق و رجحان آن بر عادت میشود و آن این است که قوانین بواسطه اینکه بتوسط مقنن با ترتیبات مخصوصه وضع میشود و باطلاع عموم ناس میرسد همیشه معین و ثابت است بخلاف عادت که چون در میان خود مردم احداث میشود غیر معین و منبهم است و در درجات علیای مدنیت باعث اختلال و کشمکش معیشت مردم میشود بدین جهت است که در عهد سوم یعنی بعد از تشکیل دولت و اختراع خطوط بمرور عادات ضبط الواح و کتب شده اعلان می شود که تا نقصانی که در فوق ذکر شد مرتفع گردد با وجود آن چون ضبط تمام عادات اشکال دارد و قواعد قانونی مستقر و محکمتر است قوانین اول منبع حقوق میشود از آنچه گفته شد نباید تصور کرد که عادت بعد از انتشار قوانین بکلی معدوم میشود بعکس عادت بجهت محسناتی که در فوق ذکر شد همیشه مرجع مردم است ولی تغییری که در عهد سوم روی میدهد آن است که عادت غالباً مؤید قوانین میشود یعنی اگر مسئله در قوانین و عادات هر دو منظور شده باشد قاعده قانونی بر قاعده عادتی رجحان دارد

ولی

ولی در صورتیکه قانون آن مسئله را منظور نکرده باشد عادت محل رجوع است این قاعده تقریباً در تمام دول متمدنه معمول است باستثنای انگلستان که پایه حقوقش بر عادات است ولی اگر اتفاق بیفتد که مسئله در عادت منظور نشده باشد آنوقت حکومت قانون گذار قانونی در آن باب ایجاد می نماید غیر از آن در بعضی موارد عادت استثناءً بر قانون تفوق دارد مثل دیوانخانهای تجارتی و دیوانخانهای قرا (یعنی عدالت خانهائی بجهة دعاوی جزئی و یومیه دهقانها و اهالی قرا ترتیب داده شده است) اما کلیةً نسبت قانون بعادت همان است که در فوق ذکر شد

شعبات حقوق

حقوق مثل سایر علوم بچندین شعبه منشعب شده هر کدام را اسم و مبحث مخصوص است اولاً نظر بمقصود اصلی حقوق که حفظ منافع بنی نوع بشر است در روابط آنها با همدیگر حقوق را بدو قسمت بزرگ منقسم کرده اند حقوق عمومی (Droit Public)
و حقوق شخصی (Droit Privé)

در تعریف و تشخیص حقوق عمومی از شخصی عقاید و آراء مختلف است ولی رای اغلب بر این است که حقوق عمومی حفظ و حراست مینماید منافع عمومی را یعنی از مسائلی گفتگو میکند که منفعت عامه در او ست و حل آن مسائل بمیل و خاطر شخصی نیست مثلاً جنایات که منجمله سرقت است واقعاً اگر مال کسی را بسرقت ببرند و سارق پیدا شود مجازات آن بسته بمیل و رضای شخص مسروق منه نیست زیرا که این کردار دلیل بر فساد اخلاق و تمام ملت ذی حق است که در تادیب و تهذیب عضو فاسد اقدامات مقتضیه را بنماید همچنین روابط رعیت با دولت داخل در حوزهٔ حقوق عمومی است اگر بنا باشد رعیتی حکم دولت را مجری ندارد (مثلاً در ادای مالیات وغیره) این خود سری و لو از طرف یکنفر باشد باساس دولت

بپیچد

برمیخورد و چون مقصود از تشکیل دولت زندگانی در جماعت و استعانت از همدیگر است
بجهة نیل بمقاصد عالیه لهذا مقصود دولت مقصد مدنیت است و آحاد و افراد
ملت در مجازات و منفعت وارند اما حقوق شخصی اینطور نیست اغلب این نوع مسائل
راجع بشخص و شخصیت است و بدین جهة رای و رضای آن شخص مسموع است مثلاً
نسبت و روابط مابین راعی و رعیت مابین وارث و مورث عنه وغیره این تعریف
نابر قاعده کلی بود اما ازین قاعده بعضی استثناآت مشاهده میشود مثل حقوق
خانواده یعنی جمع قواعدی که روابط مابین اعضای خانواده را معین میکند این نوع
قواعد موافق تعریف مذکوره در فوق بایستی داخل در حقوق عمومی باشد ولی
از اقسام حقوق شخصی شمرده میشود

هرکدام ازاین رشته های بزرگ حقوق باز بشعباتی چند منقسم میگردد مثلاً
حقوق عمومی به سه شعبه بزرگ منشعب میشود اولاً حقوق دولت بمعنی الاعم
ثانیاً حقوق بین الملل ثالثاً حقوق کلیسائی حقوق دولت نیز منقسم می شود
اولاً بحقوق دولت بمعنی الاخص که عبارت است از قواعد اساسیه دولت
و وضع ادارات و تحدید حدود اختیارات و گردش کار در آنها و تعیین تکالیف
رعایا وغیرها (Droit Constitutionnel
Droit Administratif)

ثانیاً بحقوق جنایت که معین میکند جنایات و مجازات را
(Droit Pénal)

ثالثاً بحقوق نقدیه یا مالیات (Droit des Finances)
که مبحثش عمل مالیه دولت است

حقوق بین الملل (Droit International)

هم به دو قسمت منقسم میشود عمومی و شخصی (Public et Privé)
که در ذیل شرح داده خواهد شد

حقوق کلیسائی (Droit Canonique)
مقصودش تعیین وضع و ترکیب ادارات مذهبی و روابط کلیسا است
با دولت و بعکس حقوق شخصی که مدنی نیز نامند ترجمه تحت اللفظ (jus civile)
رومی است و بچند مقاله منشعب میشود اولاً حقوق شخصی بمعنی الاخص
(Droit Personnel) ثانیاً حقوق اشیاء ثالثاً حقوق معاملات
رابعاً حقوق خانواده خامساً ارث سادساً حقوق تالیف و تصنیف

ازین قرار شعبات حقوق بدین شکل در میآید

- حقوق عمومی
  - ۱) حقوق دولت بمعنی الاعم
    - ۱) حقوق دولت بمعنی الاخص
    - ۲) حقوق جنایت
    - ۳) حقوق نقدیه
  - ۲) حقوق بین الملل
    - ۱) عمومی
    - ۲) شخصی
  - ۳) حقوق کلیسائی
- حقوق شخصی بمعنی الاعم
  - ۱) حقوق شخصی بمعنی الاخص
  - ۲) حقوق شیئی
  - ۳) حقوق معاملات
  - ۴) حقوق خانواده
  - ۵) حقوق توارث
  - ۶) حقوق تصنیف تالیف

مُقدّمه

حقوق بین الملل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقدمه

حقوق بین الملل عبارتست از قواعدی که وضع شده است بجهة حفظ منافع ملل و رابطهٔ آنها باهمدیگر روابط بین الملل امروزه از بدیهیات و لوازم این زمان است زیراکه درجهٔ استعداد و ثروت و میل و منافع دول مختلفه مثل اشخاص متفرقه است یعنی بیک طور و بیک سبک نیست چنانکه شخص واحد نمیتواند تمام اسباب و لوازم زندگانی خود را تنهائی تحصیل بکند و مجبور است که با هم جنس خود متفق و متحد شده بتأسیس اساس خانواده و بعد طایفه و بعد دولت بپردازد و همچنین هیچ دولتی نمیتواند سرحدات خود را بسته صرف نظر از ارتباط و معامله سیاسی و تجارتی و غیرها با دول دیگر نماید زیراکه اولاً محصولات و ثروت طبیعی تمام صفحات و اقطار عالم بیک طور و بیک اندازه نیست (مثلاً برنج در کنار دریا بعمل میآید و هوای رطوبی و وفور آب لازم دارد و در حالتیکه خرما و بنان در هوای گرمسیر و خشک و قس علیهذا) لهذا مردم یک صفحه مجبورند که با اهالی اقلیم دیگر روابط تجارتی

داشته باشند ثانیاً روابط بین الملل تا یکدرجه لازم تقویت جسمانی و روحانی نوع انسانست زیراکه بتجربه رسیده است وقتیکه یک قبیله یا یک طایفه یا یک ملت با قبیله و طایفه و ملت دیگر آمیزش نکرده و مدتی منزوی شده کم کم مردم آن قبیله جسماً و عقلاً رو به تنزل و انحطاط گذارده و بعکس آمیزش و ازدواج مابین دو قوم همیشه نسل را بسالم و بکمال نموده است چون این مسئله در تاریخ کراراً امتحان شده زیاده برین محتاج شرح و بسط نیست ثالثاً روابط بین الملل لازم و ملزوم مدنیت است (و این جهت از تمام جهات مذکوره در فوق مهمتر است) چنانکه نمیشود تصور کرد کسی را که منزوی شده در اطلاعات و افادات عقب نمانده باشد همچنین هر دولتی که قطع روابط با سایر دول نماید مثل اینست که حکم قتل خودش را داده باشد زیراکه در آن صورت دولت مثل کالبد بیروح میشود (مانند چین) و اگر خیلی مستعد باشد در همان درجه که بود باقی میماند و چون تمام عالم رو بترقی است مثل این است که آن دولت تنزل کرده روز بروز از درجهٔ اعلی باسفل منتقل شود و بالاخره حیات آن مبدل بممات گردد رابعاً چنانکه در اوایل انسانیت هر شخصی فرداً فرد خود را مقهور طبیعت مشاهده میکرد و وقتی بر آن غلبه کرد که با هم جنس خود متصل شده اساس جماعت را بمیان آورد همچنین بعضی مسائل است که هیچ دولتی فرداً نمیتواند از عهدهٔ حل آن برآید و قوت و معاونت دولت دیگر لازم است مثلاً امراض مسری مثل طاعون و وبا و غیره اگر بنا باشد هر دولت بانفراده اسباب مدافعه این امراض را فراهم بیاورد کرورها تلف میشود و فایده مترتب نخواهد شد پس باین جهة است که دول کنگره کرده از همدیگر استعانت میجویند همچنین عدالت اگر بنا باشد مقصر یک دولت در دولت دیگر بی مجازات بماند آنوقت رشتهٔ مدنیت از هم میپاشد از این رو است که دول باهم معاهده می کنند که مقصرین همدیگر را مجازات دهند و فراریان را

مترو سازند پس از تمام مطالب مذکوره چنین استنباط میشود که پایهٔ حقوق بین الملل خیلی محکم است یعنی خود زندگانی و معیشت ملل معاصره باعث ارتباط مابین ملل است و در اینصورت همان ملل معاصره مجبورند از داشتن قواعدیکه ارتباط و آمیزش طبیعی آنها بر روی آن مستقر و مستحکم باشد و جمع چنین قواعدی همانا حقوق بین الملل است عقیدهٔ بیشتر حقوق دانها این است که ذکر شد ولی بعضی از حکما را عقیده آن است که قواعد و قوانینی را که وضع شده است بجهة ارتباط بین الملل نمیشود جزو حقوق دانست زیرا که حقوق باید همیشه شامل قواعد اجباری باشد و بقوهٔ جبریه اجرا شود و حقوق بین الملل اجباری نیست بلکه اختیاری است واقعاً کدام دولت میتواند دولت دیگر را باستعمال آن مجبور نماید بعضی از علما که از جمله بریگ المانی باشد بدرجهٔ آن قوهٔ جبریه را لازم و ملزوم حقوق میدانند که واضح میگویند قوهٔ جبریه جزو لاینجزای حقوق است. این عقیده پایه ندارد زیرا که قوهٔ جبریه را هیچوقت نمیتوان جزو حق دانست بعکس تا وقتی که حق کسی پایمال نشده است صلح و آرامی درمیان است و همینکه حق از میان رفت علائم جبر و زور آشکار میشود از نتیجهٔ زور و قوهٔ جبریه جزو هرج و مرج است و فقط مناسبتی که قوهٔ جبریه بحق دارد این است که بعد از پایمال شدن حق قوهٔ جبریه لازم است که دوباره آن حق برقرار شود یعنی قوهٔ جبریه جزو حق نیست بلکه وسیلهٔ اجرای حق است و این وسائل در حقوق بین الملل هم استعمال میشود منتها چون حقوق بین الملل از دیگر حقوق جوانتر است و هنوز بدرجهٔ تکمیل برادرهای خود نرسیده بجهاتی که در ذیل شرح داده خواهد شد لهذا استعمال آن وسائل هنوز تکمیل نشده است بعضی بحث دیگر می کنند و می گویند حقوق بین الملل وجود ندارد زیرا که هر حقوقی را یک قانونگذاری وضع میکند و بواسطهٔ نفوذ و تسلطی که دارد رواج میدهد بعکس حقوق بین الملل زیرا که

درمیان دول کسی نیست که بجهة تمام دول قانون ایجاد نماید همچنین دولت مقتدری وجود ندارد که سایر دول مطیع او باشند این بحث در وهلهٔ اولی درست بنظر میاید ولی اندک تعمق آنرا رد میکند زیرا که حکومت قانونگذار کارش فقط ایجاد قوانین نیست بلکه شخص مقنن همیشه در صدد فهمیدن اخلاق و آداب و وضع زندگانی و معیشت و الفت مابین مردم است و هر قواعد و قوانینی که در معیشت پسندیده شده رواج یافته است او را مقنن بلباس رسمی در میاورد که باطلاع عامه رسیده و تردیدی در آن نباشد و اگر بعکس شخص مقنن قانونی از خود احداث نماید که برضد وضع معیشت مردم باشد تاریخ نشان میدهد که آن قانون ولو بقوهٔ جبریه باشد پیشرفت نخواهد داشت پس این مسئله اینطور نتیجه میدهد که پایهٔ قانون و وضع آن بر روی زندگانی و معیشت است و بیشتر قوانین از عادات تولید شده زیرا که در اوایل انسانیت قوانین وجود نداشت تمام الفت مردم بعادت بوده است و بمرور عادات را ضبط کرده نوشته اند تا اینکه قانون شده است همچنین پایهٔ حقوق بین الملل بر روی معیشت و اکثر قواعد آن عادات است و چون هنوز این رشتهٔ حقوق بدرجهٔ سایر رشته ها نرسیده عجالةً عادت پایهٔ این حقوق شده است از طرف دیگر مقنن قانونی چه در عهد جدید و چه در عهد قدیم همیشه باتفاق آرا یا باکثریت مستظهر بوده چنانکه حالا هم در دول مشروطه مبعوثین ملل باکثریت آرا قانونی را رواج میدهند پس معلوم شد که خصوصیت قوانین نه بوجود شخص مقنن است بلکه از یک طرف بسته بمعیشت و عادات ملتی و از طرف دیگر باتفاق یا اکثریت آرا میباشد و این شروط در حقوق بین الملل هم موجود است زیرا که قوانین حقوق بین الملل اولاً باکثریت آرای دول قبول شده و ثانیاً موافق معیشت آنها هم هست و بلکه جا دارد که بگوئیم کنگره هائیکه ترتیب داده میشود مثل شخص مقنن است

و درآینده همان حالت مجالس قانون گذاری را که مشهور به پارلمنت است خواهند داشت
نیز فرقه هستند که بحث دیگر بر بودن حقوق بین الملل میکنند و میگویند چون دیوانخانه
عدالت در میان دول نیست حقوق بین الملل هم وجود ندارد این عقیده نیز باطل است
زیرا که فقط بودن یک دیوانخانه ضامن حقوق نمیشود بعکس دیوانخانه وقتیکه منفک
از حقوق باشد و بخود و اختیار خود واگذار شود ممکن است حقوق را پایمال نموده هرج
و مرج را ایجاد نماید بلکه قبل از دیوانخانه عدالت باید ایجاد حقوق بشود و بعد حقوق بواسطه
دیوانخانه اجرا شود پس دیوانخانه علامت خود حقوق نیست بلکه یکی از وسایل اجرای
آن است از طرف دیگر اگر بتاریخ عدالت رجوع کنیم خواهیم دید که انسانیت یکدفعه
دارای دیوانخانه عدالت نشده است بلکه در ایام جاهلیت اجرای حقوق بسته بقوه
بازوی خود مدعی یا مجنی علیه و کسان او بوده است قصاص و دوئل خودش یکی
از علائم این وضع اجرای حقوق است و بعد چون دیدند که این وضع خسارت و ضرر
لاتیناهی دارد (جهتش معلوم است عدم نظم قصاص و اقتضای خشم مجنی علیهم)
آنوقت دولت قدم مردی پیش گذارده دیوانخانهای عدالت دایر کرده قصاص
و احقاق حق را بعهده خود گرفت و بعد از این اهتمام دولت هم باز مدتی لازم بود که
مردم باحقاق حق از طرف دولت عادت نموده دست از قصاص شخصی بکشند (مثل
قرون وسطی که باز دوئل در کار بود و حالا هم تا یکدرجه هست) همچنین حقوق بین الملل
چون جوان است و بیش از سه قرن از عمرش نگذشته و آن مقامی را طی میکند
که سایر رشته های حقوق مدتی است از آن مقام ارتقا جسته اند لهذا هنوز اجرای
حقوق بین الملل منظم و مضبوط نشده است اگرچه اجرای حقوق مابین دول حالا بیک اندازه هست
ولی هویدا است که دول کم کم نواقص این وضع را فهمیده در صدد ایجاد دیوانخانها هستند
و روز بروز بیشتر بحکمیت رجوع میکنند مثلاً (الاباما) وغیره و در کنفرانس ترک

اسلحهٔ لاهه قرار شده است که یک مجلس حکمیت همیشه در شهر لاهه ترتیب بدهند که قبل از
جنگ طرفین بآنجا رجوع بکنند از ایرادهائی که در فوق ذکر شد بخوبی میتوان نواقص
حقوق بین الملل را دریافت (مثلاً عدم استعمال قوه جبریه منتظم بجهت اجرای قواعد
آن حقوق و نبودن دیوانخانهای بین الملل و حکومت قانون گذار یا مقنن) ولی چنانکه
در فوق ذکر شد وجود آن نواقص دال بر این است که حقوق بین الملل بالنسبه
جوانترین حقوق و هنوز بدرجه تکمیل سایر برادرهای خود نرسیده است و آن مرحله
که حالا این حقوق طی میکند همان مرحله ایست که سایر رشته های حقوق مثل
حقوق جنایات و مدنی وغیره وغیره هزاران سال است طی کرده اند در مقدمات
حقوق مختصر تاریخ آن گفته شد بجهت تطبیق و تناسب این رشته با سایر رشته های
حقوق خالی از اهمیت نیست که با مختصر نظری هم بتاریخ حقوق بین الملل انداخته
ببینیم که کی این رشته حقوق تولد شده و چطور نشو و نما نموده باین مرحله حالیه
رسیده است ولی قبل از اینکه بتاریخ مختصر این حقوق مبادرت نمائیم لازم است
که فرق مابین حقوق ملل و حقوق بین الملل را معین نمائیم رومیهای قدیم چنانکه بر همه
معلوم است تا وقتیکه در خود شبه جزیرهٔ ایطالیا بودند و فتوحاتشان منحصر بتسخیر
اراضی واقعه در ایطالیا بود حقوق قدیم خود را که مشهور بحقوق مدنی بود در میان
طوایف مغلوبه مجری میداشتند ولی وقتیکه تسخیرات آنها در اقطار عالم انبساط و انتشار
یافت و طوایفی در تحت اقتدارشان واقع شدند که هیچ ربطی بملت روم نداشتند
مذاهب و اخلاق و آدابشان بطرز و مسلک دیگر بود و از طرف دیگر تجارت روم
بالا گرفت و از هر گوشهٔ عالم آنوقتی بازرگانان و تجار بروم آمد و شد و مراوده
تجارتی پیدا کردند بنابر آن حقوق دانهای روم باقتضای زمانه حقوق مدنی
پیش را تغییر داده اصول آن را بطور دیگر که موافق مقتضیات وقت بود ترجمه نمودند

وقتیکه حقوق روم باینصورت درآمد اورا *Jus Gentium* یعنی حقوق ملل نامیدند زیراکه پایهٔ این حقوق بر روی عدالت بوده اصول حقوق ملل متنوعه را دارا و حاوی بود و باین جهة درمیان طوایف متفرقه و اهالی خارجه استعمال میشد چنانکه در روم مابین دو رومی اغلب اوقات *Jus civile* یعنی حقوق مدنی استعمال میشد و مابین رومی و غیر رومی یا دو غیر رومی *Jus gentium* یعنی حقوق ملل از آنجائیکه حقوق بین الملل شباهتی *Jus gentium* دارد آنرا هم در زمان تولدش تا قرون هفدهم و هجدهم بلکه تا اواسط قرن نوزدهم مسیحی حقوق ملل میگفتند مثلاً *Droit des gents* ولی در این اواخر وقتی که خوب تعمق کردند دیدند حقوقی را که ایجاد شده است بجهة حفظ منافع ملل و روابط ایشان حقوق ملل نمیشود نامید زیراکه راجع بوضع مدنی ایشان نیست بلکه مقصود روابط ملل است بعبارة اخری حقوق ملل نیست و حقوق بین الملل است باین جهة اسم آنرا بر گردانده و حقوق بین الملل نامیدند *Jus inter gentes. Droit International*

مختصر تاریخ حقوق بین الملل

قسمت اوّل از عهد عتیق الی معاهده وستفالی.

مقدمه مقصود ما از تاریخ حقوق بین الملل آن نیست که تمام اتفاقات و وقایعی که راجع بزندگانی و معاشرت بین الملل است در اینجا ذکر نمائیم

مثلاً تمام

مثلاً تمام جنگها و معاهده ها و سایر روابط بین الملل که از عهد قدیم الی حال اتفاق افتاده است زیراکه چنین تاریخی اولاً یک رشته و علم مخصوصی است که تحصیل آن برو کرام و وقت علیحده لازم دارد و ثانیاً در اینصورت بجزئیات پرداخته از مقصود اصلی خودمان که تحصیل حقوق بین الملل حالیه است منحرف میشویم بلکه مقصود از تاریخ که در فوق ذکر شد این است که بفهمیم که چه نوع افکار و عقاید باعث روابط بین الملل شده است و حقوقی که بآن متمسک بوده اند چه بوده است باید دانست که در تاریخ ملل علم افکار و عقاید دانستن و فهمیدن وقایع ممکن نیست زیراکه این وقایع بسا میشود بحسب ظاهر اتفاقی و بسته بمیل و رای شخصی است و اغلب اوقات بهم ربطی ندارند ولی وقتی که افکار و عقاید زمان معاصر را بنظر آوردیم یکدفعه تمام آن وقایع روشن شده مثل زنجیر بهم متصل گشته معنویت و نسبت جهة و نتیجه را پیدا میکنند بدین جهة ما همیشه بافکار و عقاید بیشتر توجه خواهیم نمود از طرف دیگر بجهة شناختن حقوق بین الملل باید تاریخ آنرا از عهد عتیق الی عهد جدید و معاصر بیان نمائیم و لابد باید از ازمنه و عهود مختلفه که تقریباً به سه هزار سال امتداد آنهاست صحبت نمائیم پس در این صورت باید یک مأخذ و پایهٔ از برای این مسئله مشکل و حتمی قرار دهیم تا در میان اینهمه وقایع و افکار مختلفه گم نشده از مقصود اصلی که دانستن درجهٔ ترقی و نشو و نمای حقوق بین الملل است انحراف نجسته باشیم و بعبارت اخری تمام افکار و عقایدی که در این مدت مدید سه هزار سال خواهیم دید از یک نقطه نظر صحیح بسنجیم و آن نقطه را مرکز قرار داده ازمنه و عهود مختلفه را دایره وار بر او رسم کنیم آن مأخذ و پایهٔ اصلی یا نقطه نظر ما مقصود اصلی حقوق بین الملل است یعنی احترام شخصیت انسان قطع نظر از تابعیت و ملت و مسلک و مقام او بجهة فهمیدن این مقصود محتاج بتوضیحیم مقصود از حقوق دولت

یعنی آنست که آحاد و افراد آن دولت یا ملت مساوی باشند و احترام شخصیت آنها
از حیث احقاق حقوق و امنیت جان و مال وغیره بعمل آید ولی هیچ حقوقی
احترام تمام انسانیت را قطع نظر از دولت و ملت منظور ندارد غیر از حقوق
بین الملل که انسان را بجهة اینکه انسان است و بس محترم میشمارد و با قطع نظر
از تابعیت و ملیت او بدینجهة است که حقوق بین الملل را بعضی
مثل بلونچلی آلمانی حقوق عالم مینامند اینکه تا حال شرح دادیم مقصود
اصلی حقوق بین الملل است ولی باید گفت که هنوز این مقصود اصلی بعمل
نیامده است زیرا که حقوق بین الملل هرچند بجهة روابط ملل وضع شده است
ولی بستگی تام با حقوق داخلی دولت دارد و هر قدر حقوق دولتی نزدیکتر
بمقصود اصلی حقوق بین الملل باشد آنقدر آن دولت بیشتر داخل در معاشرت
بین الملل است و قواعد حقوق بین الملل نیز بیشتر شامل حال او و بعکس دولتی
که نوع انسان را بیک چشم منظور نمیدارد و بتابعیت و ملیت و مسلک و طبقه
آن مقید است از حوزه معاشرت خارج و بقواعد حقوق بین الملل
نمیتواند متمسک شود لهذا میتوان گفت که مقصود اصلی حقوق بین الملل
که احترام نوع انسانیت است وقتی مجری خواهد بود که تمام ملل روی زمین
چنانکه شیخ علیه الرحمه میفرماید بفهمند بنی آدم اعضای یکدیگرند اگرچه
این مقصود هنوز بعمل نیامده است ولی از تاریخی که به بیان آن مبادرت
مینمائیم خواهیم دید که اکثر دول روی زمین چه قدر باین مقصود نزدیک
گشته حقوق داخلی خود را با صول مساوات و مواسات مقرون داشته اند
والبته این ترقی چنانکه از گذشته استنباط میشود در آینده امتداد
خواهد داشت و روزی خواهد بود که مقصود اصلی حقوق بین الملل که خوشبختی

وسعادت انسانیت است بعمل خواهد آمد

عهد عتیق بعضی را عقیده آن است که منشاء حقوق بین الملل بطور
که حالا معروف و مفهوم است از عهد عتیق است و دلایلی که بآن استناد
مینمایند روابط ما بین ملل قدیمه است در حقیقة تاریخ شاهد است که ملل قدیمه چه در
ایام جاهلیت و چه در وقت دیگر مراوده و آمیزش بوده با هم تجارت میکردند
و سفارتها بدربار یکدیگر میفرستادند و بلکه بعضی قواعد هم در میان دول حتی ملل
وحشی رسم بود که قبل از جنگ اعلان خصومت و دشمنی را جزو عادت میدانستند
در وهله اولی چنان بنظر میآید که در حقیقت حقوق بین الملل تا یکدرجه مجرا بوده است
ولی اگر بتحقیقات مسئله برخوریم واضح خواهد شد که روابط مذکوره در فوق را نمیتوان
باعث وجود حقوق بین الملل شمرده با روابط حالیه دول مشابهتی داد زیرا چنانکه
در مدخل ذکر شد پایه هر حقوقی کلیة بر روی معیشت یا واضحتر گفته باشیم بر روی
ضرورت است وقتی که احساس ضرورت و لازم بودن حقوقی را نمودیم احداث
آن نیز میشود و تاریخ عمیق بخوبی نشان میدهد که مردمان قدیم حتی رومیها و
یونانیها روابط خارجی را از ضروریات زندگانی نمیدانستند در اوایل تشکیل دولت
یا ملتی بتجربه رسیده است که مردم آن دولت میل بروابط ندارند زیرا که هنوز از نظم
و آرایش داخله فراغت حاصل نکرده و بنتیجه از آمد و شد با خارجه تبرا دارند
عدم ارتباط و آمیزش یونان و روم را با ملل دیگر در ایام جاهلیت میتوانیم باین
قاعده کلی تعبیر نمائیم ولی تاریخ شاهد است که این دو دولت بعد از ایام جاهلیت
و در بحبوحه تمدن نیز روابط را از ضروریات نمیدانستند حتی خصومت و جنگ
و اسیری را حالت طبیعی فرض کرده ایام صلح و ارتباط و دوستی را اتفاقات
فوق العاده میشمردند زیرا که هر یک از ملل قدیمه خود را برگزیده خدا دانسته

یقین داشتند که سایر ملل بجهت بزرگی ایشان خلق شدند فیلسوفها و ادبای یونان
که بی شبهه متمدن ترین مردمان قدیم بودند همین عقیده را قوت میدادند
مثلاً ارسطو میگوید که ملت یونان بر سایر ملل ترجیح دارد و ذیحق است که بسایر
ملل بچشم حقارت بنگرد زیرا که خداها (بت پرست بودند) فقط یونان
حمایت میکنند و ملت یونان را دوست دارند (دموستن) که یکی از فصحای
یونان بود میگفت مللی که در حوزه ملیت یونان نیستند طبیعتاً بجهت بردگی
و بندگی یونانیان خلق شده اند وقتیکه یونانی بیک شخص بکره برمیخورد
اول از او میپرسد تو یونانی هستی یا باربار (لفظ باربار در مقام تحقیر شامل
هر کسی که خارج از حوزه ملیت یونان بود میشد مثل نسبت عجم به عرب)
این حالت تقریباً در ملت روم مشاهده میشود و عبارت
"cives romanus sum"
یعنی من مدنی روم هستم) فخریه رومی بود البته با این وضع و سلوک با اهالی خارجه نمیتوان
منتظر شد که روابط بین الملل حالت طبیعی پیدا کرده و در تحت قاعده مخصوصی بوده
جای صحیحی برای آمد و شد با خارجه معین شده باشد
از طرف دیگر بعضی مستثنیات ازاین جدائی و دشمنی با ملل همسایه و خارجه دیده
میشود مثلاً مهاجرت، فرستادن سفارت، تجارت وغیره تمام این استثناآت
بواسطه همان جهاتست که در مدخل گفته شد یعنی هرچند ملل قدیمه از روابط و
آمیزش گریزان بودند ولی حوائج زندگانی باز کار خود را میکرد مثلاً وقتی که
جنگ داخلی در میان ملتی می افتاد بعضی لابد و ناچار بودند که جلای وطن نمایند
وقتی که میان دو دولت جنگ یا صلح میشد طرفین بفرستادن سفارت و
پذیرفتن آن مجبور بودند همچنین تجارت وغیره ولی چنانکه ذکر شد هیچکدام

ازین ارتباط

ازین ارتباط ومراوده حالت طبیعی نداشت مثلاً تجار و بازرگانان ملل در خارجه
همیشه ذلیل وحقیر و مورد همه نوع بدرفتاری بودند حتی این بدسلوکی بدرجه رسیده
بود که در دولت روم و یونان مهمانداری بجهة پذیرائی و حمایت بازرگانان احداث
شده بود (patrones , proxènes)
که تکالیف معینی نسبت بتجار خارجه داشتند و تعیین این نوع اشخاص هم یک
نتیجه اش مهمان نوازی بود که از مقتضیات تمام مذاهب است تا اینجا از کلیه عهد عتیق
مذاکره بود حالا صفحات علیحده را بنظر درآورده یکان یکان بسنجیم اولاً لازم است
نظری بمشرق زمین بیندازیم دول مشرق زمین هم همین حالت را داشتند بعلاوه
یک وضعی که مخصوص آنها بود و آن این است که اکثر دول مشرق زمین
théocratique بودند یعنی خدا را بانی دولت و حامی
آن میدانستند قوانینی که وضع شده بود از محدثات خداوند دانسته بلا چون و چرا
اجرا مینمودند وکسی را قدرت تغییر در وضع دولت و ملت نبود در چنین دولتی اغلب
اوقات اساس و ترتیب کاست پیش میآید یعنی مردم دولت بچند طبقه منقسم میشوند
که حقوق هر کدام ارثی و گذشتن از یک طبقه بطبقه دیگر غیر ممکن است چنانکه در تاریخ
مصر و هند این وضع بخوبی ملاحظه میشود مثلاً در هندوستان طبقه اولی برهمن است
یعنی موبدان که بر همه ترجیح و برتری دارند و طبقه آخری پاریا که از همه ذلیل تر و بلکه
نجس محسوب میشوند و طبقه وسطی طبقه نظامی و زارعین است با این وضع
چون طبقه اول بیش از سایر طبقات نفوذ دارد و لهذا بیش از همه ساعی است
که این وضع برقرار باشد و بدینجهة اسبابی فراهم میآورند که کسی جرات آمد و شد
با خارجه نداشته باشد و کلیةً هیچکس را داخل مذهب خود نمی نمایند
مثلاً قانون (مانی) میگوید که خارجه مثل پاریاست نجس است و آمد و شد

باد

باواجرام است و در حقیقت هم هند هیچوقت در عهد عتیق با خارجه ارتباط و دوستی
نداشت مگر بواسطه فتوحات و جنگ ناچارش میکردند که با خارجه در مراوده را
باز کند حتی دول هندوستان از همدیگر هم جدائی مینمودند و فقط در وقت جنگ
بهم متصل میشدند همین حالت را مصر هم داشت بعلاوه عدم وجود مهمان نوازی
که آنهم برضد مذهب و آدابشان بود کلیةً هر یک از ملل خود را برگزیده خدا
دانسته از ملت دیگر تبرا میکردند **یونان** این وضع با نتیجه آن که وجود
کاست باشد در دول یونان نبود زیرا که اساس دولت را از محدثات انسان
میدانستند و قوانین هم بعقیده یونانیها بواسطهٔ همان انسان وضع شده بود
و با کثریت آرای شورای خواص یا عوام تغییر مییافت و بهمین جهة اساس کاست
درین ملت قدیم نبود با وجود این ضرورت حقوق بین الملل در یونان هم
احساس نشد و یونانیها نیز ازین حقوق بی بهره بودند جهتش همان است
که در فوق ذکر شد یونانیها احترام شخص را بدخیت یونانی میدانستند و بس و
انسانیت در نظر آنها وقعی نداشت بنتیجه اگر ما بین دو رعیت یونان که یکی
حقوق مدنیت یونان را داشت و دیگری از آن عاری بود (مثل برده‌ها
deseuqèirèp) زد و خوردی اتفاق می افتاد مجازات
ثانوی بیشتر بود زیرا که او پست تر و حقیرتر بود کلیةً این وضع خیلی محل توجه است
و خواهید دید که در قرون وسطی ملل در زمان این وضع را تغییر میدهند بارسیی
بواسطهٔ این نوع تفرعن و خودپسندی سایر ملل با یونانیها مساوی نبودند و
بواسطهٔ عدم مساوات حقوقی بجهة آنها نبود از طرف دیگر بندگی را یونانیها
از لوازمات زندگانی میدانستند و ارسطو واضح میگفت که اگرچه بردگی سزاوار انسان
نیست ولی چون لازم است باید برقرار باشد و منع برده فروشی جنگهای متواتره بود.

که بازار

که بازار آنرا رواج میداد بواسطه این جدائی و تبرا دولت یونانیهم که متمدن ترین
ملل قدیمه بود عاری از حقوق بین الملل ماند و با وجود محسنات وضع جغرافیائیش
و فقدان اساس کاست نتوانست گهواره حقوق بین الملل بشود در حالتی که
مهد بیشتر علوم بود تا حال از روابط یونان با خارجه صحبت بود باید قدری هم بوضع
داخله یونان متوجه شد آیا دول و ملل یونان که هر کدام یک جمهوری بودند با هم
مراوده داشتند و آن مراوده در تحت یک قاعده و نظمی بود و کلیةً لزوم حقوقی را
احساس میکردند یا نه؟ اگر بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که مراودهٔ دول یونان
با یکدیگر بیش از مراوده با خارجه بود زیرا که یونانیان اگرچه چند تیره منقسم شده بودند
ولی اصلاً از یک ملت محسوب بودند (چنانچه لفظ هلن شامل تمام یونانیان بود)
در یک زبان تکلم مینمودند یک مذهب داشتند حتی بعضی از آداب مذهبی در تمام
یونان بالسویه مجری بود مثلاً بازی آلیمپ (شبیه بسوق عکاظ) و
(oracle de delphe) تمام اینها باعث الفت است
ولی با وجود این مشارکت در زبان و مذهب وغیره مغایرت ما بین یونانیان
با علی درجه بود چنانچه همیشه در جنگ مدنی (داخلی) بودند حتی در یک دولت ما بین متمولین
و فقرا جنگ و نزاع دائمی بود و از آنرو مردم به دو فرقه منقسم شده بودند (فرقه
متمولین از نسل غالبین بودند و فقرا از نسل مغلوبین) و این عداوت و نزاع
بدرجه میرسید که وقتی که دشمن خارجی پیدا میشد باز بسهولت دست از معاندت
و مغایرت بر نمی داشتند و اگر بعضی از دولتها (آتن) تجارت و مراوده
با سایر ملل داشتند همانا بجهة ضرورت بود زیرا که متمولین محتاج ثروت بودند و تجارت
بهترین وسیله اخذ و تحصیل آن بود بعضی را عقیده آنست که حقوق بین الملل در
یونان شروع شده بوده است و اشاره ایشان بجهة استدلال بمجمع مشهور:

که بای

Clique amphyctionique

که باتحاد مابین دول تشبیه میدهند ولی تاریخ بخوبی نشان میدهد که مقصود از آن
انجمن کار پولیتیکی یا دولتی نبوده است بلکه آن انجمن تشکیل یافته بود بجهت مقاصد
مذهبی یعنی ساختن معبدی و فراهم آوردن اسباب تولیت و حفظ و حراست آن
در وقت جنگی و با اتحاد و معاهدهٔ حالیه هیچ شباهتی نداشت

کلیه عقیدهٔ اغلب مورخین و حقوق دانها بر آن است که حقوق بین الملل در یونان
قدیم وجود داشته است و این عقیده با تاریخ بیشتر وفق میدهد

روم اگر روم را با یونان تطبیق نمائیم خواهیم دید که مباینت غریبی در میان
این دو ملت موجود است اولاً وضع جغرافیائی یونان چنانکه از نقشه هویداست
طوری است که دریا از هر طرف آنرا احاطه دارد و سهل است خلیج‌ها و مردابهای کثیری
از هر طرف خاک یونان را بطول و عرض قطع کرده جاهای طبیعی بجهت ایجاد
لنگرگاههای سفائن حربی و تجارتی قرار داده است بعکس روم یعنی شبه جزیره
(آپن نن) که شکل چکمه را دارد و از دریا و آبها بالنسبه دور است ثانیاً بواسطهٔ
این خلیجهای متعدده یونان بچند قسمت منقسم شده در هر قسمتی دولتی تشکیل یافته بود
و از آن رو ملت یونان بطوایف و فرق مختلفه منشعب گردیده هر کدام سلیقه مخصوصی
در مدنیت و فنون و مسائل دولتی داشتند و این اختلاف سلیق باعث نشو و نمای
جوهر ذاتی یونانیها شده قدرت غریبی آنها در اکتشافات و اختراعات پیدا
کرده بودند و از طرف دیگر بجهت اینکه خود طبیعت ملت یونان را بچند تیره منقسم
ساخته بود متحد و متصل کردن تمام ملت یونان از مشکلات بود و چنانچه در عهد قدیم
قبل از اسکندر مقدونی کسی نتوانست تمام یونان را متصل نموده دولت بزرگی
ایجاد نماید و خود یونانیها با بودن دشمنهای قوی مانند ایران و غیره هیچوقت

ذیل باتصال و اتحادی که باعث وضع یک دولت باشد نبودند بر خلاف روم که چون
از دریا بالنسبه دور و زراعت را بر تجارت مقدم میداشت کمتر از یونان مستعد ترقی
و نشو و نمای جوهر ذاتی در ترویج علم و ادب بود و در حقیقت در همه چیز رومیها شاگرد
یونان بودند و علم و ادب را از آنها اخذ کردند ولی در یک چیز رومیها مستقل بودند
و آنهم موافق طبیعت خاک روم و وضع جغرافیائی آن بود در حقیقت بیک نظر
بشبه جزیرهٔ ایطالیا میتوان بخوبی دریافت که با وجود یک ملت سخت و جنگی تمام ملل
و طوایف این جزیره باید بهم متصل شده باشند چنین هم شد رومیها از اول تاریخشان
الی آخر همیشه در صدد اتصال طوایف اول در ایطالیا و بعد در خارج آن بودند
در این جاده مستقلاً قدم میزدند و هیچکدام از ملل قدیم بدرجهٔ روم در این مسئله نرسیدند
زیرا که تمام عالم را از شرق الی غرب و از شمال الی جنوب بغیر از دو مستثنا (ایران
اشکانیان و ساسانیان در شرق و ژرمان در شمال) مسخر نمودند تمام پلتیک
و عزم و حزم اولیای دولت روم راجع بهمین مقصود و دایر بهمین آرزو بود باقتضای
زمان عهدنامه می‌بستند و گاه از مرز حرکت میکردند ولی آن میل باطنی همانا
تسخیر جهان بود و پر واضح است که با این خیال حقوق بین الملل ضدیت تامه داشت
و بهمین جهت حقوق بین الملل در روم هم شروع نشد اگرچه روابط بین الملل
روم روز بروز در تزاید بود و در آخر عهد جمهوریت ارتباط و مراودهٔ رومیها با
ملل و طوایف داخلی و خارجی باعلی درجه رسید و حقوق روم مشهور بحقوق
مدنی . jus civile از آن سختی اولی (که پدر حق حیات
و ممات اولاد را داشت و طلبکار حق شقه کردن مدیون مفلس را و غیره)
کم کم روی بنرمی گذاشته و باقتضای زمان تغییر یافت و مأمورین مخصوص
بجهت حمایت اهالی خارجه معین شد که بمرور jus gentium را

تغییر داده به jus gentium که بیشتر ملایم و مقتضی وقت
بود مبدل نمودند ولی تمام این تغییرات فقط بواسطه این بود که ملت دیگری را نیز
قبول داشته محل استقلال او در حقیقت نباشند و انسان را بواسطه اینکه
انسان است محترم و ذیحق بشمارند بلکه حوائج روزگار مجبوراً باین تغییرات
وا میداشت رومیها طبیعتاً اهل تجارت نبودند ولی چون پایه ثروت و مکنت را
در تجارت میدیدند لابد بودند که از تجار خارجه حمایت کنند و با دول متبوعه
آنها سلوک نمایند و در باطن خیالشان همان جهانگیری و تسخیرات بود که
بجنگ و جدال مابین دولت روم و سایر دول حالت طبیعی داده صلح را بدرجه
اتفاق یا وضع موقتی تنزل داده بود تا حال از عهد جمهوری سخن در میان
بود حالا چند کلمه هم از عهد امپراطوری بگوئیم و بعد بقرون وسطی بپردازیم

روم امپراطوری

در اواخر عهد جمهوری دولت روم بمقصود
خود نایل شد و تقریباً تمام عالم معلوم آنحال آنوقتی را تسخیر کرد و بطوریکه
در عهد امپراطوری دیگر جنگ خارجی کم کم مبدل بجنگ داخلی و مدنی شده بود
از طرف دیگر در آن عهد باتصال معنوی ملل متنوعه پرداختند زیرا که تنها
قوت اسلحه کم و ناقص بنظر میآمد امپراطورها ساعی بودند که همان حقوقی که رومیها
داشتند بتمام اهالی داده شود و بمرور در صدد تساوی حقوق بودند تا اینکه
در عهد (کاراکال) تمام حقوق مدنیت رومی بتمام ملل متنوعه داده شد و تمام
ایالات در تحت یک قانون واقع شدند و بعبارة اخری تمام دولت روم
مثل یک بدن صحیح شد بعد از تشکیل این هیأت دیگر از حقوق بین الملل نمیتوان
حرف زد زیرا که تمام ملل متبوعه رعیت و فرمان بردار یک دولت محسوب شده
حدود حقوق و تکالیف آنها داخل در حقوق مدنی دولت بود و از مطالب فوق

بخوبی معلوم میشود که حقوق بین الملل در روم هم نبوده و اگر بعضی را عقیده
بعکس است پایه دلایل آنها بر jus gentium است که میگویند
منشأ حقوق بین الملل بوده است لکن ما در فوق گفتیم که jus civile
خیلی سخت بود و بجهة رومیهای عهد جاهلیت و اوائل مدنیت وضع شده بود و بعد
استعمال و اجرای او نسبت بطوایف و ملل دیگر که بکلی از تبعیت روم خارج بودند
باعث اشکالات شد لهذا حقوق دانهای روم و قضات خارجه
praetores peregrinum که همیشه ناظر و متوجه تغییرات
زمانه و وضع معیشت بودند باقتضای وقت و محل آنرا تغییر داده بمرور jus
gentium را ایجاد نمودند که پایه اش بحسب ظاهر بر
روی حقوق مدنی بود ولی در باطن بر روی عقل و طبیعت اوضاع این حقوق مابین اهالی
روم و خوارج بالسویه استعمال میشد و مختص باستعمال مابین ملل نبود بعضی دلایل دیگر
از قبیل jus feciale وغیره نیز آورده اند که از روی
مأخذ صحیح نیست

قرون وسطی

در تاریخ قرون وسطی عبارت است از عهدی که بعد از انهدام روم غربی
شروع شده با فتتاح امریکا ختم می شود
دولت روم بقدری بزرگ و وسیع شد که اداره کردن کارهای داخلی و خارجی او از قوه
یکنفر سلطان خارج بود لهذا در قرن سیم میلادی به دو قسمت منقسم شده بواسطه
دو پادشاه غربی و شرقی اداره میشد بقدری که اینده دولت بر وسعتش می افزود
همانقدر رفته رفته از اخلاق مردمانش میکاست و بالاخره اهالی روم بقدری

از جهت اخلاق فاسد و ضایع شدند که زراعت و خدمت عسکری را که همیشه مایه ثروت
و قدرت ایشان بود از دست دادند آداب و رسومات قدیمه که باعث تهذیب
اخلاق چندین نسل و دوره بود از میان رفت حب وطن و صفات حمیده رومیهای
قدیم که مشهور آفاق بود بکلی فراموش شد تجملات و فراهم آوردن اسباب عیش
و عشرت اول شغله آنها گردید بواسطه این خرابی اخلاق روم نتوانست تاب
مقاومت حملهای مردمان وحشی اروپ را که در تاریخ به barbares
مشهور هستند بیاورند و در سال چهارصد و هفتاد و شش میلادی بکلی روم غربی
منقرض شد و بعد بدست مردمان اوست غوت که یکی از طوایف جرمان بودند افتاد و بعضی
از سایر ایالات روم نیز هر یکی از طوایف جرمان نصیب شد (غول فرانسه حالیه
بدست فرانکها افتاد اسپانیا بدست وست غوت ها و کارتاژ بدست واندالها و کذلک
الی آخر) بسبب حمله و ازدحام مردمان جرمان بر ایالات روم غربی همانا آمدن
هونها بمشرق و بعد بمغرب اروپ بود که در تاریخ تفاصیل آنرا خواهید دید از قرن
چهارم الی اواسط قرن هشتم این ازدحام و مهاجرت مردمان از جائی بجائی باقی بود
تا آنکه شارلمان (۸۱۴ - ۷۶۸) تقریباً تمام اهالی جرمان را که عبارت از فرانسه و آلمان
حالیه باشد مسخر و متصل نمود و بواسطه تاجگذاری در روم ایطالیا هم بممالک او متصل شده
تقریباً دولت روم غربی دوباره بواسطه شخص او برقرار و موسوم بدولت مقدسه روم
گردید ولی طولی نکشید که بعد از فوتش میان پسرهای او نزاع افتاد و مملکتش سه قسمت
منقسم شد (فرانسه و آلمان و ایطالیا) فتوحات شارلمان طوایف مهاجرین را
بر جای خودشان استوار و ثابت نموده ملل و طوایف متنوعه را بهمدیگر متصل کرد
ولی این اتصال دوامی نداشت و فقط بواسطه جربزه شخصی خود شارلمان بود و بهمین جهة
بعد از فوت او ملل متفرقه از هم پاشیدند و سه دولت فرانسه و آلمان و ایطالیا تشکیل یافت

سهل است

سهل است در هرکدام از این سه دولت مالک الرقابها و امرای مستقل ظاهر شده و
اساس féodalisme بالا گرفت چون تا حال از لفظ و معنی
فئودالیزم سخنی در میان نبود و در درسهای بعد مکرر بدین عبارت رجوع خواهیم نمود
لازم است اینجا مختصر بیانی از وضعی که مشهور به فئودالیزم است بنمائیم سلاطین طوایف جرمان
وقتیکه ایالات غربی روم را تسخیر کردند بموجب عادت دیرینی که داشتند اراضی
مسخره را خودشان تصاحب نموده مابقی را با اهالی مغلوب واگذار میکردند ثلث موضوع را
نیز قسمت نموده یک قسمت را املاک خالصه بلاواسطه خود میدانستند قسمت دیگر را
با امنا و ارکان بملکیت دائمی میدادند و قسمت سیمی را در عوض مواجب بصاحب منصبان
و سایر مستخدمین خود موقتاً می بخشیدند اشخاصی که ملکیت دائمی داشتند موسوم بودند
بباروِن و بقدری در ملک خودشان مستقر و مستقل بودند که اعتنا به پادشاه نداشتند
بعکس مستخدمین زیرا که از یکطرف ملکیت آنها دائمی نبود و از طرف دیگر هر وقت که از
برای پادشاه جنگ و جدالی با طوایف دیگر اتفاق میافتاد مجبور بودند که با اسب
و اسلحه خود در سر خدمت حاضر شوند و بدینجهة این نوع اراضی را (فئود یا الن) مینامیدند یعنی قرض
و این طور مالکین را (واسال) یعنی دست نشانده از کلمه فئود فئودالیزم مشتق شده که دلالت بر وضع مذکور مینماید هر کدام از این
(بارون) و (واسال) ها اراضی خود را بهمینطور قسمت نموده بمستخدمین خودشان میدادند بهمین حال تمام دولت منقسم شد بانواع ما...
واسال های بزرگ و کوچک که نظر بوسعت اراضی نسبت مطیع و مطاعی داشتند
و مطاع را (سوزرن) یعنی آقا مینامیدند ولی بمرور این اطاعت کوچک و بزرگ
و ملکیت موقتی محو میشد و واسالها مستقل شده ملک خود را دائمی میدانستند
شارلمان چنانکه ذکر شد بواسطه استقامت مزاج و رشادت جبلی و کیاست عقلی که
داشت حقوق آقائی خود را خوب محفوظ داشت ولی بعد از او نه فقط مملکت مقدسه
روم (اسم مملکت شارلمان) از هم پاشیده بفرانسه و آلمان و ایطالیا منقسم شد

بلکه هرکدام

بلکه هر کدام ازین ممالک سه گانه تجزیه شده و هر یک از مالکین جزو دوم از استقلال زد
و بقدری رشتهٔ اتحاد پولتیکی ازهم گسیخته که صاحب هر قصری و برجی خود را و ما نفرها
میدانست و فقط حکم آن کسی را میخواند که بحیثیت زور و استعداد و حربی بر او تفوق
داشت غیر از نسبت و رابطهٔ واسال (دست نشانده) به سوزرن (آقا) رابطه
دیگری نبود و آن هم بستهٔ بزور و قوت و تسلط سوزرن بود و بهمین منوال هرج و مرج
غریبی در قرون وسطی کلیّه و از قرن پنجم الی قرن سیزدهم بخصوصه در اروپای
غربی اتفاق افتاد که بکلی اروپا را از آن وضع مدنیت روم دور انداخت و بجای
قانون و حقوق زور بازو و قوت جسمانی رواج یافت غیر از طبقهٔ پیشوایان مذهب
مسیحی تمام طبقات مدت مدیدی در قید مالکین بودند و جان و مال مردم بتخصیص
اهالی قراء در دست آنها بود و بجز شمشیر و قوت بازو پایهٔ دیگری بجهت حقوق قرار
نمیدادند و بهمین جهة اساس و بنیاد حقوق خیلی ضعیف شده شکل معدوم صرف گشت
آیا میتوان از حقوق خارجی حرف زد در صورتیکه در داخله هرج و مرج بوده بنای
صحیحی بجهت حدود و حقوق و تکالیف نباشد واضح است که حقوق خارجی هم جنابش
بر قوت بازو و استعداد شخص بوده صلح بین الدول یا بین الطوایف بسیار نادر
و حالت غیر طبیعی محسوب میشد از طرف دیگر راه تجارت مسدود بود زیرا که
اجناس از ملک هر کس میگذشت مال آن کس بود و شخص خارجی هیچ حقی در
مملکت اجنبی نداشت و اگر میمرد ترکه اش بمالک میرسید
(Droit d'aubaine)
و همچنین کشتی که از دریا بساحل می افتاد با تمام سرنشینها و مال التجاره مال خاص
خالص مالک آن ساحل بود (Droit de naufrage)
گذشته از همه این هرج و مرج دولتی که حکومت و نفوذی داشته باشد نبود

و بدین واسطه وجود حقوق بین الملل هم ممکن نبود لکن بعد از قرن سیزدهم
این وضع (فئودالیزم) کم کم رو بزوال گذاشته در قرون پانزدهم و شانزدهم
طرف دولتی فئودالیزم که استقلال بارونها و واسالها بود مضمحل شد
تفاصیل آنها در تاریخ خواهید دید همینقدر اینجا لازم است که بطور اختصار اسباب
انهدام آن وضع را بگوئیم **سبب اوّل** جنگهای صلیب بود که مردمان
اروپ را که تا آنوقت دم از عداوت و دشمنی میزدند با هم متصل نمود و این اتصال
بی نتیجه برای آینده نماند و طبقات مردم اروپ با هم آمیزش کرده طریقت
برادری و اتحاد مابین سلک نجبا و سایر طبقات در هم گرفت زیرا که بعقیدهٔ
خودشان در یک جادّه قدم زده در ذیل یک مقصود میکوشیدند از طرف دیگر
بواسطهٔ آن جنگها ملل اروپ با اعراب و مردمان آسیا نزدیک شده مراوده
سیاسی و تجارتی باز کردند
سبب ثانوی شهرهای اروپ بودند بواسطهٔ ظلم و تعدی نجبا و مالکین
مردم شهرها با هم عقد اتحاد بسته بجهت دفاع قشون ساخلوی نگاه میداشتند
و چون نگاه داشتن عسکر مخارج لازم داشت از آنرو خزانهٔ عامه احداث میشد
و بهمین منوال ادارات دیگر منظم گردیده بالاخره هر شهری یک دولتی میشد و چند
شهر بواسطهٔ عمومیت منافعشان متحد شده تجارت و روابط منظمه حاصل میکردند
مثلاً (ligue Hanséatique)
این نوع شهرها در همه جای اروپ بود و بقدری قوت پیدا کرده بودند که بکلی
مستقل و شکل مالکین مطاع بودند چون از طرف مالکین فئودال تعدی و ظلم دیده
بودند ایشان را دشمن استقلال خود میدانستند از طرف دیگر دولت هم
یعنی سلطنت از خودسری طبقهٔ نجبا و مالکین در اذیت بود لهذا سلاطین با شهرها

متحد شدند و بر ور در صدد انهدام استقلال طبقهٔ اوّل بر آمدند تا آنکه در قرون
چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این اوضاع فئودالیزم را از میان برداشتند تفاصیل
این انهدام داخل در حوزهٔ این علم نیست همینقدر باید خاطرنشان کنیم که نتایج این
واقعه در همه جای اروپ یکی نبود در فرانسه چون اساس féodalisme
بر ضد منافع سلطنت بود لهذا بعد از انهدام آن قوّت و اقتدار پادشاه فرانسه
بالا رفت بعکس انگلیس که هر قدر فئودالیزم ضعیف تر میشد همانقدر از حکومت و اقتدار
شخص سلطنت میکاست و سبب این تفاوت آن بود که در انگلستان فئودالیزم جنبهٔ
پولتیکی نداشت یعنی پادشاهان انگلیس عموماً و گیلوم فاتح بخصوصه از اوّل
نگذاشتند مالکین فئودال دم از استقلال بزنند و بواسطه ظلم و تعدّی آنها
خیلی کمتر از سایر صفحات اروپ بوده سببی بجهت احداث شدن شهرهای آزاد و اتحاد
آنها با سلطنت وجود نداشت از آنرو عدم استقلال مالکین بعکس سایر جاهای
اروپ نتیجه بخشید و تمام طبقات انگلستان بجهت حفظ منافع خودشان جمع شدند
و از اقتدار حکومت مرکزی کاست

در آلمان فئودالیزم اگرچه در قرن شانزدهم از میان رفت ولی تا قرن نوزدهم
اثرش باقی بود و میشود گفت که در هیچ جای اروپ فئودالیزم بشدّت آلمان نبود
بواسطه یکسان نبودن نتایج و آثار فئودالیزم در صفحات مختلفهٔ اروپ حالت و طبیعت
ارتباط بین الملل هم یکی نبود مثلاً سلطنت فرانسه در ارتباط منفعت شخصی خود را
منظور داشت و پس از هیچ فداکاری و لو منافع ملّت مضایقه نمیکرد بعکس
انگلستان که مقصود از روابط با دول حفظ منافع ملّتی بود

امّا آنچه در باب قرون وسطی ذکر شد بخوبی میشود دریافت که در قرون وسطی هم
حقوق بین الملل نبوده و حتّی شروع نشده بوده است لکن قرون وسطی

سه خاصیت

سه خاصیت ممیزه داشته است که یکی از آنها آزادی شخصی است که باید اینجا تشریح
و توضیح شود در تاریخ یونان و روم متعلق بحقوق بین الملل ذکر شد که این دولت
شخص را بواسطه مدنیّتش احترام می‌نمودند مثلاً یونانی محترم بود بواسطه اینکه از اهل مدینه
بود و بمحض خارج شدن او از آن حوزه یکدفعه احترام از او سلب میشد همین حالت نیز
در روم بود ولی مردمان جرمان آزادی شخصی را نیز منظور داشتند یعنی عقیده آنها
بر آن بود که هر شخصی از جرمانها بواسطه اینکه آدم است احترام دارد و مقیّد بمدینه
و مدنیّت نبودند (مثلاً اگر در یونان یا روم هتک احترام کسی را می‌نمودند توجه عامه
در اوّل مرحله بمدنیّت او معطوف و از آنرو بهتاک جزا میدادند بر خلاف اهالی جرمان
که چون شخصیت را در این موارد آلت هتک میشمردند صرف نظر از مدنیّت او می‌نمودند

قسمت دوّم از معاهده وستفالی ۱۶۴۸ مسیحی الی کنگرهٔ وینه ۱۸۱۵

چنانچه در فوق ذکر شد از روزیکه وضع فئودالیزم رو به تزلزل و انهدام گذارد
بر تسلّط و قدرت حکومت مرکزی و سلطنت افزود و مردم قدری از هرج و مرج
و ظلم و تعدّی مالکین فئودال آسوده شدند ولی چندی نگذشت که در همان اروپ
جنگ و جدال مذهبی در کمال شدّت شروع شد تفاصیل این اختلاف مذهبی را
در تاریخ خواهید خواند ولی اینجا لازم است جهات عمدهٔ این اختلاف را بطور اختصار
ذکر کنیم و آن این است که در اواخر قرون وسطی و اوایل عهد جدید مذهب کاتولیک
از حیثیت اخلاق تنزل نموده روز بروز بر فسادش می‌افزود و خود پاپ و پیشوایان
این مذهب بجهت جلب منفعت خود از هیچگونه اعمال قبیحه و شنیعه خودداری

نداشتند

نداشتند و چون نفوذ پاپ در اروپ آنعهد باعلی درجه بود و بقدری باو معتقد بودند
که معصومش خوانده و یقین داشتند که شخص پاپ نمیتواند مرتکب گناهی بشود لهذا
عوام الناس هر عمل زشت و قبیح پاپ را می پذیرفتند (مثلاً اینده ولژانس) بدین جهة
چندی نگذشت که مذهب کاتولیک بواسطه طمع و خودخواهی پیشوایانش بقدری فاسد
شد که بر مردمان زیرک و هوشیار، عدم استطاعتش از حیثیت ظاهر و باطن مبرهن
و هویدا شد چندین نفر از اشخاص خیرخواه خواستند جلوگیری نمایند ولی آخرش
باتش غضب کاتولیکها سوختند (مثلاً غوس) تا اینکه بالاخره در اوایل قرن ۱۶
لوتر نام آلمانی پیدا شده برضد مذهب کاتولیک و پاپ دم از اصلاح زد
و این مذهب اصلاح شده که بعدها بچند شعبه و تیره منقسم گردید بمذهب پروتستان
مشهور شد (یعنی مذهب اشخاصی که برضد کاتولیکها پروتست کرده بودند)
باقی تفصیل اینواقعه جزو تاریخ است، بعد از ظهور این مذهب خصومت و عداوت
غریبی مابین مذهب کاتولیک و پروتستان شروع شد زیرا که از یک طرف پاپ
و امپراطور آلمان بجهة حفظ منافع مذهب کاتولیک مذهب جدید را قبول نمیکردند
از طرف دیگر پروتستانها آزادی دین خود را قهراً از پاپ و حکومت آلمان
میخواستند آخرالامر کار از منازعه و مشاجره بجنگ کشید و دو مذهب با یکدیگر
در مدت سی سال بمحاربه و مجادله بودند و در این بین دولت فرانسه که همیشه حامی
مذهب کاتولیک بوده و پادشاه فرانسه را بهمین جهت ولد ارشد مذهب کاتولیک
مینامیدند (primogenitus ecclesiae)
بنای حمایت را از پروتستانهای آلمان گذارد و بزرگی و چرب دستی وزیر اعظمش
(ریشلیو) سوئد را بامداد پروتستانها برانگیخت و مقصودش این بود که
اینجنگ طول کشیده دولت و ملت آلمان را خوب ضعیف و بی بنیه نماید

و در حقیقت

و در حقیقت این مقصود فرانسه بعمل آمده تا قرن نوزدهم آلمان از خسارت
آن جنگ نتوانست کمر راست نماید (اینواقعه خیلی محل توجه است زیرا که از آن
بخوبی مشاهده میشود که چقدر در اروپ عهد جدید مسئله مذهب فرع بر مسائل پولیتیکی
شده بود که بجهة نیل بمقاصد پولیتیکی از مذهب چشم می پوشیدند) بعد از
خونریزی زیاد طرفین آخر خسته شده راضی بصلح شدند و تمام پادشاهان اروپ
غیر از پادشاه پولن و روس در مونستر و اسنابروک(۱) جمع گردیده بشرایط ذیل
معاهده نمودند اولاً آزادی مذهب پروتستان موافق عهدنامه (Augs-
bourg) قبول شد اگرچه مذهب شخصی پادشاه باز دخیل بود
cujus regio ejus religio —
(الناس علی دین ملوکهم)
ثانیاً تمام سیصد و پنجاه و پنج دولت آلمان بکلی مستقل شدند
ثالثاً دول سویس و هولاند نیز آزادی و استقلال کامل یافتند
رابعاً فرانسه الزاس را منضم بخاک خود کرد و سوید پومرانی را خیرم اگر خوب بجنبه این معاهده
خواهیم دید که خیلی اهمیت دارد اولاً تاریخ یاد ندارد که قبل از ۱۶۴۸ آنقدر سلاطین
و آنهمه شاهزاده‌ها در یک جا جمع شده از کارهای عمومی اروپ مذاکره نموده باشند
و این دلیل بر این است که ملل اروپ در قرن هفدهم خود را از یک حوزهٔ تمدن
دانسته عمومیت منافع خودشان را بخوبی فهمیده بودند زیرا که در مونستر نه فقط
از کارهای عمومی مذاکره در میان بود بلکه در کارهای داخلهٔ دول مختلفه مثل سویس
و هولاند وغیره نیز مباحثه می نمودند
ثانیاً اختلاف مابین دو مذهب کاتولیک و پروتستان رسمی شد
ثالثاً بواسطه اعتراف استقلال دول کوچک آلمان از اقتدار امپراطور آلمان

(۱) چون مونستر و اسنابروک در مملکت وستفالی از قلمرو آلمان واقع شده این معاهده بعدها بوستفالی مشهور شده

بقدری

بقدری کاست که دیگر نتوانست در مقابل رقیب خود که لوئی چهاردهم باشد
مقاومت نماید

رابعاً چند دولتیکه قبل از جنگ سی ساله آزاد نبودند استقلال یافتند

بعد از معاهده وستفالی ۱۶۴۸ جنگهای متواتره در قرون هفدهم و هیجدهم بجهت توسعهٔ سرحدات در میان دول اروپ اتفاق افتاده و وقایع مهمه روی داده اگر بخواهیم تمام این جنگها و وقایع را باختصار ذکر نمائیم موجب اطناب تاریخ حقوق بین الملل خواهد شد و چنانکه در مقدمه گفته شد چندان احتیاجی هم بذکر این وقایع نداریم ولی چون برخی از آن جنگها از حیث حقوق بین الملل وقعی دارند آنها را بطور اختصار ذکر میکنیم که هم نمونه از وضع کلیهٔ جنگها و الفت بین الملل آن دو قرن باشند وهم مطالبی که راجع بحقوق است فراموش نشده باشد بعد از معاهده وستفالی فرانسه قوی‌شوکت‌ترین دول اروپ محسوب میشد و لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه که در جاه طلبی و کامرانی مشهور تاریخ است چون همسایه خود آلمان را بموجب همان معاهده بسیصد و پنجاه و پنج دول مستقله منقسم و بکلی ضعیف و ناتوان دید خیال جهانگیری و توسعه سرحدات را پیشنهاد خود نمود اسباب آن خیال هم فراهم بود زیرا که عمل نقدیه بواسطهٔ قناعت و دوراندیشی سلاطین سلف بسیار منظم و خزانه دولت معمور بود استعداد بری و بحری فرانسه بدرجهٔ تکمیل شده بود که بر قشون سایر دول تفوق داشت و حکومت بقدری غیر مشروطه و مستقل بود که هر کاری را بر وفق آرزوی خود میتوانست انجام دهد اول بهانه جنگ مسئله اسپانیا شد بوقتی که فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا فوت شد لوئی چهاردهم فوراً انتقال بلژیک را بفرانسه از حکومت اسپانیا خواست و بجهة اینکه این مطالبه غیر حقهٔ خودش را شرعی نماید اینطور عنوان کرد که دختر فیلیپ زن من است

و بدین واسطه بعد از فوت پدر زنم بلژیک که ارث زن من است بمن میرسد و در سر آن مسئله فیمابین فرانسه و اسپانیا جنگ درگرفت و آخرالامر بواسطهٔ دخالت انگلیس و هولاند و سوئد در *Aix la Chapelle* دولتین مصالحه کردند و دوازده شهر بلژیک بفرانسه منضم شد (۱۶۶۸) چون دخالت هولاند در این جنگ موجب کدورت فرانسه نسبت بدولت مشارالیها شده بود چندی نگذشت که لوئی چهاردهم بهولاند هم اعلان جنگ کرد ولی بواسطه دخالت امپراطور آلمان و پادشاه اسپانیا و دانمارک جنگ بطول نیانجامید و بعهدنامه *Nimègue* ختم شد اما لوئی چهاردهم از زرنگی که داشت دشمنهای خود را متفرق نموده باز ایالت (فرانش کونت) را هم تسخیر نمود چون در هر دو جنگ اقبال با لوئی چهاردهم بود آتش حرص و طمع بیشتر شعله ور گشت لهذا در سال ۱۶۸۰ لوئی کمیسیونی تشکیل داده مأمور کرد که تحقیقات لازمه را بعمل آورده بفهمد در سرحدات آلمان کدام شهرها و چه نوع اراضی از قلمرو ایالت (الزاس) که بواسطهٔ معاهدهٔ وستفالی بفرانسه واگذار شده بود محسوب بودند و بهمین بهانه باز یک قسمت معتنابهی را از آلمان بفرانسه متصل کرد و امپراطور آلمان بواسطهٔ عدم قدرت نتوانست ممانعت نماید بعداً چندی لوکسامبرغ را مسخر نمود هرچه اسپانیا و هولاند شکایت کردند بجائی نرسید اینگونه تسخیرات لوئی چهاردهم و غصب اراضی و ممالک اروپ باعث تزلزل و پریشانی حواس پادشاهان اروپ شد و اول کسیکه مخاطرات این نوع پلتیک را در آینده فهمید گیلوم رئیس جمهوری هولاند بود که بجهت ممانعت و پیش بندی دفع مخاطرات غیر مترصده مسلک *Équilibre politique* یعنی موازنه سیاسیه را پیش آورد موافق این اساس دول اروپ بایستی مراقب باشند

که دولت دیگری زیاد قوت بگیرد که روزی اسباب خرابی یا عدم استقلال سایرین بشود بجهت اجرای این خیال فعلاً گیلوم وقتی که بتخت سلطنت انگلیس نشست موقع جنگ فرانسه را با امپراطور آلمان مغتنم شمرده اتحادی از انگلیس و پروس و هولاند و سوئد و دانمارک و اسپانیا و سویس تشکیل داد ولی باوجود این اتحاد لوئی بزرگی و زرنگی خودش تفرقه در میان دشمنهای خود انداخته کار فرانسه را پیش برد و بموجب عهدنامه[1] باز چندین شهر را باین مملکت منضم کرد آنوقت گیلوم بحدی از عدم پیشرفت کارها و اهمال دول متحده مکدّر و ملول شد که بکلی تغییر پولیتیک نموده با لوئی عهد اتحادی بسته در خفیه قرار گذاشتند که بعد از فوت شارل دوئم پادشاه اسپانیا تمام ممالک وسیعه او را قسمت نمایند وقتیکه شارل این مطلب را فهمید بعد از فوت ولیعهدش نوه لوئی چهاردهم را ولیعهد نمود و طولی نکشید که شارل دوئم فوت شده تمام ممالک وسیعه اسپانیا چه در اروپ و چه در امریکا به نوه لوئی رسید این اتفاق زیاده بر حد باعث ترس دول دیگر شده موجب جنگ بزرگی گردید که تقریباً چهارده سال طول کشیده بکلی فرانسه را از پا درآورد آخر الامر دول اروپ در اوترخت (Utrecht) مصالحه کردند و فرانسه مستملکات شمالی خود در امریکا بانگلیس واگذار کرد و بلژیک و شمال ایطالیا هم از طرف اسپانیا باطریش واگذار شد چندی نگذشت که لوئی چهاردهم مرد و اروپ از جراحات خونی که داشت قدری استراحت نمود جنگ و حالت سایر جنگهای اروپ در قرن ۱۸ نیز همین طور بود (مثلاً جنگ هفت ساله بر ضد پروس و غیره) در نیمهٔ دوئم قرن هیجدهم مستملکات انگلیس در امریکای شمالی بر ضد این دولت شوریدند و مدتی جنگ در میان انگلیس با امریکای شمالی طول کشید تا آنکه در ۱۷۸۳ بموجب معاهدهٔ پاریس مستملکات انگلیس مستقل شدند در وقت این جنگ انگلیس از تسلطی که

---

(۱) این معاهده در ریسویک (Ryswick) در سنه ۱۶۹۷ میلادی وقوع یافت

در روی

در روی دریا داشت سفائن تجارتی سایر دول را باقتضای صلاحش توقیف و بعضی اوقات غصب مینمود و کلیتاً بتجارت دول خسارات کلیه وارد میآورد واینگونه حرکات تعدیانه و بی اعتدالی انگلیس در دریا آخر الامر دول اروپا را بر ضد انگلیس برانگیخت و تمام دولی که در اینجنگ بیطرف بودند برحسب تکلیف کاترین دوئم امپراطریس روس عقد اتحادی بستند که سفائن خود را در دریا محفوظ بدارند و اعلان کردند که شرایط ذیل را دارا بود

اولاً جنگ نباید مانع باشد از ارتباط و آمد و شد مابین لنگرگاههای دول بیطرف و محارب یعنی تجارت مابین دول محارب و دول بیطرف باید کما فی السابق باقی بوده حفظ حقوق رعایای طرفین کماکان منظور باشد

ثانیاً اموال دشمن در صورتیکه در روی سفینه که متعلق بدولت بیطرفی است پیدا شود بهیچوجه در جزو غنائم منهوبات حساب نخواهد شد و از هرگونه تصرفات آزاد است ولی بشرطیکه اموال مزبوره قاچاق نظامی نباشد

ثالثاً قاچاق نظامی عبارت است از اسلحه و فشنگ و باروط و شوره و آلات و ادوات جنگی

رابعاً محاصرهٔ بندر یا جزیره از طرف دریا در صورتی حقیقی خواهد بود که سفائن سایر دول واقعاً آن شهر و جزیره دسترس نداشته باشند

خامساً تمام این قواعد باید در مادهٔ تصرفات دریائی منظور و مجری باشد دول بیطرف این قواعد را در وقت جنگ انگلیس و امریکای شمالی در حقیقت مجری داشتند و این وضع مشهور شده به (بی طرفی مسلح) زیرا دولی که این شرایط را پذیرفتند مکلف بودند که با اسلحه آن وضع را حفظ کرده مجری بدارند

در آخر قرن هیجدهم در فرانسه انقلاباتی روی داد که مشهور است

Grande révolution française :

سبب آن انقلابات را نمیتوان اینجا ذکر نمود زیرا که شرح آن راجع بتاریخ است و از
بیان آنها بطور اختصار و ایجاز نمیتوان اهمیت آن وقایع را دریافت همینقدر باید دانست
که یکی از جهات این انقلابات تنزل دولت فرانسه در عهد سلطنت لوئی پانزدهم بود
زیرا که از قدرت فرانسه در آن عهد خیلی کاست از یکطرف دو دوست خود را که سوئد
و لهستان باشد بواسطه بی استعدادی و بی قابلیتی وزرائش گم کرد از طرف دیگر نفوذش
در عثمانی که از دیرگاه دوست صمیمش بود رو به تنزل گذارد در جنگ هفت ساله بر ضد پروس
نتوانست کاری پیش ببرد و از جنگ انگلیس با امریکای شمالی نیز منفعتی نبرد این پستی
و پستی بعد از آن بلندی و قوی شوکتی عهد لوئی چهاردهم اذهان مردم را خیلی
مشوش و مشغول داشت تا آنکه بر جهات دیگر که باعث پریشانی طبقات وسطی
و سفلی (شهرنشین و دهقانها) بود مزید شده نایره انقلابات را برافروخت
تفصیل آن انقلابات را در تاریخ خواهید دید ابتدای این وقایع از سال هزار و
هفتصد و هشتاد و نه است از این تاریخ متدرجاً اساس سلطنت برچیده شده جنگهای
متواتر در میان دول اروپ و فرانسه درگرفت و ضمناً باعث تربیت و ترقی ناپلئون
در جهانگیری و کشورگشائی شده تا اینکه بالاخره او را بسلطنت رسانید (۱۸۰۵)
اگرچه قبل از جلوس ناپلیون بتخت فرانسه دول اروپ همیشه مغلوب این دولت بودند
ولی بعد از امپراطور شدن ناپلیون فرانسه باعلی درجه قوت و شوکت رسید و تمام دول
اروپ غیر از روس و انگلیس قلادهٔ اطاعت را بگردن گرفتند ولی این وضع طولی
نکشید و در سال ۱۸۱۲ ناپلیون آغاز مخالفت و مغایرت با روس کرده عزیمت
تسخیر روسیه را نمود و بواسطهٔ شدت سرما در موسم زمستان و سختی روسها بالاخره
مجبور بمراجعت شده و بواسطهٔ خسارات قشونی و اذیت روحانی دیگر نتوانست

با دشمنهای خود مقاومت نماید و از دول متحده روس و اطریش و آلمان و غیره
شکست خورده بعد از تسخیر پاریس بدست قشون دول متحده از سلطنت فرانسه
استعفا نمود چون وضع دول اروپ بواسطهٔ جنگهای ناپلیون از حیثیت امور خارجی
و داخلی خیلی درهم و برهم شده بود لهذا مجلسی در وینه ترتیب یافته و تمام پادشاهان
اروپ بجهة اصلاح امور خود در آن مجلس جمع شدند این مجلس مشهور است
به (کنگره وینه) و از این مجلس عهد سوم تاریخ بین الملل شروع میشود
تا حال از وقایع عهد دوم سخن در میان بود حالا باید جمیع آن وقایع را از نقطه نظر
حقوق بین الملل بسنجیم و ببینیم که در آن عهد دوتم که از معاهده وستفالی شروع
شده بکنگرهٔ وینه منتهی میشود در روابط ملل با همدیگر قواعدی وجود داشته است
یا خیر و اگر وجود داشته است تا چه درجه مجری بوده است از تمام این وقایع
که بطور اختصار ذکر شد بخوبی میشود دریافت که در عهد دوتم هم جنگ و جدال در
میان دول اروپ وفور داشته و هر نوع تصرفات و تسخیرات میل اصلی دول
بوده است ولی باید دانست که از طرف دیگر اغلب اوقات بنای این نوع تسخیرات
غاصبانه فقط بر قوت جسمانی نبوده است بلکه دول سعی داشتند که قبل از جنگ حرکات
متعرضانه خود را بر روی حقی استوار نمایند و جنگ را وسیلهٔ اجرای حق قرار دهند در
اعتراضات خود از کتاب Hugues Grotius
که اول بانی علم حقوق بین الملل محسوب میشود استدلال و استمساک مینمودند و این
کتاب بقدری مرجع خواص بود که پادشاه سوئد (گوستاو آدولف) در وقت جنگ
سی ساله هنگام فراغت همواره مشغول مطالعهٔ آن بود و بعضی قواعد در این عهد
فیمابین دول پذیرفته و مجری شد که از اصل حقوق بین الملل محسوب میشود
اولاً بواسطهٔ اجتماع پادشاهان و نمایندههای دول مختلف در مونستر بجهة معاهده

وستفالی میان آنها یک آشنائی و ارتباط مخصوصی که تا آنوقت موجود نبود روی داد و حد
حقوق آنها و دول معین شد و مذاکرات سیاسیه بین الملل حالت طبیعی پیدا کرده
با احترام نماینده ها و سفرا در دول خارجه افزود و حقوق آنها در دول خارجه
معین گردید
ثانیاً حقوق بین الملل در همین عهد ترقی فوق العاده نموده در سال ۱۷۸۰
(بی طرفی مسلح) احداث شد و قوانین مذکوره در فوق را ایجاد و مجری داشت
ثالثاً ملاحظه نوع دوستی در هنگام جنگ ثابت شده بود و اسرا مثل سابق برده
و بنده محسوب نمیشدند بلکه مورد رعایت و تا یک درجه حقوق آنها منظور بود و کذلک
مریضخانه ها و اطبای نظامی برحسب عهدنامه های مختلفه محترم و دارای حقوق و امتیازات
مخصوصه بودند
رابعاً تمام روابط مذاکرات سیاسیه و جنگها و تسخیرات پایه اش بر قاعده موازنه پولتیکی
بود که در فوق ذکر شد جهت پیش آمدن این وضع این بود که دول فهمیده
بودند که همه باید بالسویه مراقب استقلال همدیگر و حفظ حقوق و روابط با یکدیگر
باشند ولی از طرف دیگر موازنه سیاسیه یک عذر موجهی از برای جنگهای عهد
دوم شده بود و از آنجا که ملل اروپ بعد از معاهده وستفالی قوت جسمانی را
تنها برای اعلان خصومت کافی نمیدانستند و مجبور بودند بحسب ظاهر حرکات
خود را با حقی نمایند اغلب اوقات بموازنه پولتیکی متمسک میشدند بدین جهت
این وضع پرده بجهت پوشانیدن هر نوع ظلم و تعدی شده بود ولی چنانکه
ذکر شد بنای اصلی این وضع بر روی یکرنگی و عمومیت منافع ملل اروپ بود

قسمت سیم از کنگره وینه الی حال

جنگهای

جنگهای ناپلیون چنانچه در فوق بطور اختصار ذکر شد نقشه پولتیکی اروپ را کلی تغییر
داد زیرا که تقریباً تمام دول اروپ یا منضم بفرانسه و یا مطیع و دست نشانده این
دولت گردیده بودند وضع داخلی دول اروپ نیز بواسطه انقلابات بزرگ فرانسه
بسیار متزلزل و مختل شده بود لهذا بعد از استعفای ناپلیون دول اروپ
چنین صلاح دیدند که کنگره از پادشاهان اروپ و نماینده های ایشان
تشکیل داده قرار صحیحی در باب کلیه امورات داخله دول و مسائل بین الملل بگذارند.
بنابرآن امپراطورهای روس و اطریش و پادشاه پروس با نماینده های
سایر دول در شهر وینه جمع شده و در ۱۳ نوامبر ۱۸۱۴ اول مجلس آن
کنگره را افتتاح نمودند ولی همینکه بطرح مسائل و مطالب لازمه پرداختند اختلاف
آرا در میان سلاطین و وزرای ایشان بظهور رسید وزیر اعظم اطریش را که
مترنیخ (Metterniche) نام داشت عقیده آن بود
که قاعده کلی بجهت حل این مسائل لازم نیست باید هر مسئله بموجب اتفاق و
پولتیک و سیاسی و تزویر و کلیه مقتضیات وقت حل شود پرنس تالیران
نماینده و وکیل فرانسه رای دیگر داشت و میگفت که در اصلاح امورات
داخلی و خارجی دول اروپ باید بتاریخ رجوع کرده هر شکل و هر وضعی
که قبل از انقلابات بزرگ فرانسه در اروپ بوده است همانرا مجدداً برقرار
کنیم و استدلالش بر موازنه سیاسیه و غیره بود این رای را اغلب نماینده های
دول اروپ پسندیدند و چون گمان میکردند که اصولاً این رای شرعی است
آنرا légitime و آن نوع اصلاح را légitimisme
نامیدند گروه سیم رای شتین (Stein) وزیر پروس را قبول
کردند که هر دو عقیده مذکوره را بدلایل و براهین رد کرده میگفت که باید

مانند

مأخذ صحیح بجهت اصلاح کارهای دول قرار داد و آن مأخذ باید موافق وضع معیشت و اخلاق و کلیه مقتضیات امروزه دول باشد زیرا که آنچه بود گذشت تغیرات فوق العاده در افکار و عقاید اهالی اروپ در بیست و پنجسال آخری روی داده دیگر نمیتوان بگذشته مراجعت کرد زیرا که وضع قدیم جزو تاریخ شد و با اقتضای اینزمان مناسبتی ندارد الکسندر اول پادشاه روس هم پیروی همین عقیده را مینمود ولی چون اشخاصیکه پیروی عقیدهٔ ثانوی را میکردند اغلبیت داشتند و از طرف دیگر پادشاهان روس و اطریش و پروس با هم اتحاد مقدسه نموده بودند که من بعد مؤید صلح و راستی بوده مذهب مسیحی را از هر نوع آفت و انقلابات محفوظ دارند و خود این اتحاد با نتایج آن برضد خیالات Stein بود لهذا عقیده تالیران تفوق نمود اگرچه بواسطهٔ حیله و تزویر Metternich که دول اروپ را برضد هم برانگیخت این عقیده هم بطوریکه لازم بود مجری نشد مراجعت ناپلیون بفرانسه و خوف عمومی دوباره باعث اتفاق دول اروپ شده آنها را با هم متصل و جمع کرد و بالاخره بعد از فتح (واترلو) و تبعید ناپلیون کنگره وینه ۲۸ ماه مه ۱۸۱۵ بشرایط ذیل ختم شد

اولاً ایالت ورشو با منضمات که تقریباً دو ثلث مملکت پولن است بتصرف روس درآمد

ثانیاً ایالت پزن که قسمت دیگر پولن است با نصف دولت ساکس منضم به پروس شد علاوه بر آن تمام ممالکی که در عهد ناپلیون منضم بفرانسه شده بود دوباره به پروس برگشت کرد

ثالثاً اطریش نیز تمام متصرفات خود را که جزو فرانسه شده بود برگردانید بعلاوه ایالت ونیز (Venetie) و لمباردی (Lombardie)

که نیز

که نیز جزو مستملکات آن دولت شد

رابعاً تمام دول کوچک آلمان با پروس و اطریش و دانمارک و هولاند و شهرهای آزاد (کوبک برمن هامبورغ و فرانکفورت روی ماین) عهد اتحادیه مابین خود شان بسته مشهور شدند به (اتحاد ژرمان) Confédération Germanique

خامساً اعلان بیطرفی دولت سویس شده ایالاتیکه از این دولت منضم بفرانسه شده بود برگشت

بالاخره ایالت ژن Gênes منضم بساردن شد

غیر از این تغیرات مهم مسئله بزرگ که راجع به معیشت بین الملل بود در این کنگره طرح شده اصولاً ختم گشت

اولاً بجهت تسهیل روابط تجارتی و آمیزش بین الملل مقرر شد که تمام رودخانهای معظم اروپ برای سیر و عبور سفاین تمام ملل آزاد باشد

ثانیاً چون برده فروشی را منافی با اقتضای انسانیت دیدند باتفاق آرا خرید و فروش برده را منع نمودند

ثالثاً چون ارتباط سیاسی را از مهمات امور دولتی و بین الملل دانستند لهذا نظامنامهٔ مخصوصی برای سفرا و وزرا مختار و شارژدافرهای دول ترتیب دادند که از آنرو حقوق و تکالیف ایشان معین بوده با آسودگی و امنیت بهتر بتوانند از عهده مأموریت خود شان برآیند

بعد از کنگرهٔ وینه دول معظم اروپ (روس و اطریش و پروس و انگلیس و فرانسه) عهد اتحادی بستند که مشهور است به Pentarchie مقصود از آن اتحاد این بود که حفظ وضع قدیم را نموده نگذارند افکار و عقاید تازه انقلاب

در وضع و اساس دول و ملل بر انگیزد و از هر نوع آزادی و مسلک تازه جلوگیری نموده مانع از انتشار آن شوند و اگر انقلاب یا تغییراتی در داخله دولتی روی دهد که بر ضد اساس قدیم و استقلال سلطنت باشد دخالت نموده بضرب اسلحه وضع قدیم را برقرار نمایند

در سال ۱۸۱۸ کنگره دیگری در Aix la Chapelle منعقد شد که اولاً موعد توقف قشون ساخلوی دول را در فرانسه کم کرده مبلغ خسارت را نیز تخفیف دادند

ثانیاً یکدرجه بر درجات نمایندگان سیاسی علاوه کردند که عبارت از وزیر مقیم باشد (سفیر وزیر مختار وزیر مقیم شارژ دافر)

ثالثاً برحسب اعلان نماینده‌های دول مقرر شد که من بعد مابین دول اروپ حقوق بین الملل محل رجوع و مجری باشد و بالاخره سلاطین خمسه متعهد شدند که بجهة مشورت در کارهای شخصی خودشان متناوباً کنگره نموده حتی الامکان مانع از پیشرفت افکار جدیده و آزادی ملل شوند

از آنرو وقتی که پادشاه ناپل بواسطه شورش داخله این مملکت مجبور شد باینکه حکومت خود را مشروطه نماید (۱۸۲۰ مسیحی) نماینده‌های دول (روس و پروس و اطریش) در کنگره لیباخ (Laybach) جمع شده قرار گذاشتند که دولت اطریش دخالت نموده بضرب اسلحه وضع سلطنت قدیم را برقرار نماید همچنین وقتی که در سال ۱۸۲۲ حکومت اسپانیا مشروطه شد همان دول باز کنگره تشکیل داده فرانسه را بدخالت و جنگ با هواخواهان وضع جدید مجبور نمودند اگرچه انگلیس این تکلیف دول را قبول نکرده رسماً پروتست نموده سهل است از این تاریخ همیشه بر ضد دخالت دول اجنبیه در امور داخله دولت دیگری بود در سال ۱۸۲۰ مسیحی یونان بر ضد

دولت عثمانی شوریده در سنوات اول اغلب دول اروپ بر ضد شورشیان بوده از آنها نگهداری نمی‌نمودند و Metternich واضح میگفت که رعیت چه حق دارد بر پادشاه خود بشورد ولی بعد از چند سال بواسطه هیجان افکار عامه در انگلستان که علناً بر ضد عثمانیها بود و پولیتیک دول اروپ در این شورش بر ضد اروپ بر ور تغییر کرد تا آنکه در سال ۱۸۲۷ انگلیس و روس و فرانسه در لندن قرارنامه بستند که بعثمانی بعضی تکلیفات در آزادی یونان و اصلاحات این مملکت نمایند و در صورتیکه تکلیف ایشان پذیرفته نشود متفقاً اعلان جنگ نمایند چنین هم شد از یکطرف سفاین حربی دول متحده قوای بحری عثمانی و مصر را در ناوارین مضمحل ساختند از طرف دیگر دولت روس از طرف مداوی (Moldavie) و بالکان با یالات عثمانی استیلا نموده شهر آندریو پول را گرفت چون عرصه بر عثمانی تنگ شد راضی باستقلال یونان گردید و بواسطه عهدنامه آندریوپول از یونان در تحت سلطنت اتن شاهزاده (باویر) دولتی تشکیل یافت کمی بعد انقلابی در فرانسه اتفاق افتاد که مشهور است بانقلاب ژولیه مقصود از آن انقلاب تغییر وضعی بود که بعد از شکست ناپلیون و استعفای ثانوی او اجباراً بتوسط دول در فرانسه برقرار شده بود درین شورش سلسله بوربن مجبور شدند که دست از سلطنت فرانسه بکشند و جای خود را به Louis Phylippe که نماینده سلسله اورلان بود واگذار نمایند و چون آن پادشاه رسماً اعلان کرد که تمام معاهده‌های کنگره وینه را قبول دارد و از شرایط آنها تخلف نخواهد کرد دول روس و پروس دخالت در امور داخلی فرانسه نکردند و از طرف دیگر هم شکل سابق در دخالت آزاد نبودند زیرا که افکار عامه بر ضد آن روش و پولتیک بود همان اوقات که فرانسه در بحبوحه انقلاب بود مردم بلژیک هم بر ضد هولاند شوریدند و بالاخره

بجهة برای دولت فرانسه در سال ۱۸۳۱ عهدنامهٔ در لندن فیمابین دول منعقد شد که بموجب آن ملت بلژیک از هولاند مجزی شده دولت مستقل گشت (اگرچه این استقلال و آزادی بلژیک را دولت هولاند تا ۱۸۳۹ قبول نمیکرد) در سنهٔ ۱۸۴۸ انقلابات متواتره در فرانسه و پروس و مجارستان و اطریش روی داد که بکلی منافی با شرایط کنگرهٔ وینه و پولیتیک سلاطین متحده بود که میگفتند وضع قدیم را ولو بقوهٔ اسلحه باشد باید برقرار نمود و مداخلات بامور داخله دولتی که برضد خیالات دول پنجگانه باشد مجاز و مباح است

بعد از آزادی یونان و انقلاب ژوئیه دیگر از برای دول ممکن نشد این عقیده را مجری دارند زیرا که ملل (بخصوص انگلیس و فرانسه) ترقی فوق العاده نموده بخوبی دریافتند که هر ملتی در کارهای داخلی خودش باید مستقل بوده در تمشیت امور سلطنتی و اداره کردن کارهای دولتی آزاد باشد لهذا بواسطهٔ نفوذی که این نوع افکار و عقاید عامه در اذهان داشت دول پنجگانه نیز مجبور شدند که دست از مداخلات اجباری برداشته استقلال هر دولتی را در امور داخلی خودش از بدیهیات اولیه شمارند

در سال ۱۸۵۴ جنگ (سباستوپول) فیمابین روسیه از یکطرف و دول چهارگانه (انگلیس و فرانسه و عثمانی و ساردن) از طرف دیگر شروع شد جهت این جنگ در ظاهر منازعه بود که در بیت المقدس فیمابین روحانیین ارتودوکس و کاتولیک اتفاق افتاده بود ولی باطناً سبب آن جنگ نشو و نمای فوق العاده روسیه و تزئید نفوذ و تسلط او در عثمانی بود در عهد سلطنت نیکولای اول (امپراطور روس) بقدری بر نفوذ دولت روس در عثمانی افزوده بود که بموجب قرارنامهٔ مخصوص فقط

کشتیهای جنگی روس مجاز بودند از بوغاز (داردانل) عبور نمایند این ترقیات بی اندازهٔ روسیه باعث اتحاد دول مذکوره در فوق بجهت جلوگیری نفوذ و تسلط روسیه در عثمانی شد و بعد از یکسال و نیم جنگ بالاخره طرفین صلح نموده عهدنامهٔ در پاریس بشروط ذیل منعقد داشتند

اولاً مقرر شد که جهازات جنگی دول حق ندارند از بوغاز داردانل عبور نمایند

ثانیاً دولت روس ملتزم شد که در بحر اسود سفاین حربی نداشته و در سواحل این دریا قلاع و استحکامات بنا ننماید

ثالثاً مملکت بسارابی (Bessarabie) از روسیه مجزی شده با ایالات Valachie و Moldavie که هر دو استقلال داخلی داشته دست نشاندهٔ عثمانی بودند منضم شد

رابعاً مسیحیان عثمانی که تا آنوقت فقط در تحت حمایت دولت روس بودند بعد از آن جنگ در تحت حمایت تمام دول معظمهٔ اروپ واقع شدند بعد از امضای عهدنامهٔ پاریس بنابر تکلیف انگلیس و فرانسه دول معظمه قرارداد ذیل را قبول نموده بجهت اطلاع عامه اعلان کردند

اولاً قدغن شد که من بعد در هنگام جنگ مابین دو دولت (کورس) ممنوع باشد یعنی هیچکدام از طرفین حق نخواهند داشت کشتیهای تجارتی همدیگر را در روی دریا ضبط نموده بارش را تصاحب نمایند

ثانیاً مال التجاره و اموال رعایای دولت خصم در صورتیکه در کشتیهای دول بی طرف باشد یا کلیه در سفائنی واقع شود که دارای بیرق یکی از دول بیطرف باشد از ضبط و توقیف محروس است مگر آنکه محمول اشیائی باشد که موسوم است بقاچاق نظامی (آلات و ادوات جنگ)

ثالثاً مال التجاره دولت بیطرف در سفائن دولت خصم نیز از توقیف و تصاحب آزاد است در صورتیکه قاچاق نظامی نباشد

رابعاً محاصره بندر یا جزیره از طرف دریا وقتی حقیقی است و باید قواعدش منظور شود که فعلاً آمد و شد با آن بندر یا جزیره ممکن نباشد

این قرارداد بعد از اینکه اعلان شد در نزد اکثر دول متمدنه مقبول افتاد بعد از سنه ۱۸۵۶ وقایعی در اروپا روی داد که کلّی مخالف معاهده وینه بود و بدین جهت تغییرات متواتره در فصول آن معاهده حاصل شد که در ذیل شرح داده می‌شود

اولاً دول مختلفهٔ ایطالیا که از قرون وسطی باهم در منازعه و مجادله بودند بالاخره از خواب غفلت بیدار شده دریافتند که ذلت و حقارت ایشان بجهت نفاق است و سعادت و استقلال ایشان در اتحاد لهذا در صدد اتحاد با دولت شمالی ایطالیا که موسوم بساردن (Sardaigne) بود برآمدند چون اطریش بنا بر معاهدهٔ وینه دو ایالت شمالی ایطالیا را تصاحب نموده (Venetie و Lombardie) متصل در کارهای داخلی ایطالیا مداخله میکرد دولت ساردن که بزرگترین دولت ایطالیا بود از فرانسه استمداد نمود و بضرب اسلحه این دولت اطریش را مجبور کرد که معاهده ویلافرانکا را (Villa franca) قبول نموده لمباردی[1] را بساردن واگذار نماید و بالاخره در سال ۱۸۶۰ تمام دول ایطالیا متحد شده تشکیل دولت بزرگی در تحت سلطنت پادشاه ساردن نمودند و فرانسه در همان سنه معاهده در تورن با ایطالیا کرده بموجب این معاهده با کمال رضا و رغبت

(۱) دولت اطریش لمباردی را بموجب عهدنامه مزبوره بفرانسه واگذار نمود و این دولت آنرا از طرف خود به ایطالیا بخشید.

این اتحاد

این اتحاد و اتصال را اعتراف نمود و در ازای زحماتش شهر نیس و ساوا (Nice , la Savoie) را از ایطالیا گرفته منضم بخاک خودش کرد بدین منوال تمام دول متفرقهٔ ایطالیا متصل شده یک دولت بزرگی تشکیل نمودند که مشهور است بدولت ایطالیا

چهار سال بعد (۱۸۶۴) مابین دولت دانمارک از یکطرف و اطریش و پروس از طرف دیگر جنگ درگرفت و جهتش این بود که موافق عهدنامهٔ وینه دولت دانمارک داخل در حوزهٔ دول متحدهٔ آلمان گردیده بود و دو ایالت هم که عبارت از هلستن و شلزویک (Holstein , Schleswig) باشد با شرایط مخصوصی که راجع بامور داخلی این دو ایالت بود منضم بدانمارک شده بود بدبختانه وقتی که کریستیان نهم پادشاه دانمارک قوانین سیاسیه تازه در دانمارک وضع کرد که در حین واحد شامل شلزویک نیز میشد دول متحدهٔ آلمان این مسئله را بر ضد عهدنامهٔ وینه تصور کرده پروس و اطریش را وا داشتند که دانمارک را از اجرای قوانین جدیده ممانعت نمایند و آخرالامر جنگ از طرفین شروع شد بعد از شکست دانمارک دو ایالت مزبوره بکلی منضم بدول متحدهٔ آلمان گردید و چون دو دولت اطریش و پروس آن ایالات را فتح نموده بودند بعد از جنگ رقابت مابین این دو دولت در تسخیر ایالات مزبوره بالا گرفت تا اینکه بعد از کشش و کوشش زیاد کار بجنگ اطریش و پروس منجر شد و در سال ۱۸۶۶ قشون پروس شکست فاحشی بلشکر اطریش در (سادووا) داده و بعهدنامه (پراغ) طرف مغلوب را مجبور نمود که اولاً ایالات متنازع فیهارا بپروس (غالب) واگذارد و ثانیاً از حوزه دول متحده آلمان نیز بکلی خارج شود (دولت اطریش بنا بر عهدنامه وینه

سمت ریاست را در میان دول متحدهٔ آلمان داشت) در آن جنگ دولت
ایطالیا بر ضد اطریش بود و بعضی از دول متحدهٔ آلمان مثل باویر و ورتامبرغ
و هانور و ناساو (Bavière, Würtemberg
Hanovre, Nassau etc.)
بر ضد پروس بدین جهت بعد از شکست دولت اطریش مجبور شد که ایالت ونیز
(Venetie) را به ناپلیون سیم پادشاه فرانسه واگذار نماید و او هم
آن مملکت را از طرف خودش بلا واسطه با یطالیا تقدیم نمود از طرف دیگر چون
دول کوچک مذکوره در فوق بر ضد پروس بودند بعد از فتح آن بعضی از آنها
مثل هانور (Hanovre) منضم بپروس شدند بعد از آن جنگ
و خارج شدن اطریش از دایرهٔ دول متحدهٔ آلمان وضع اتحادی که مشهور بود
به Confédération germanique
بهم خورده آلمان منقسم شد بقسمت شمالی که مرکب بود از دولی که در حوزه نفوذ
پروس بوده مشهور گردیده بودند به اتحاد آلمان شمالی و قسمت جنوبی
که عبارت بود از باویر و ورتامبرغ و باد و غیره که بواسطهٔ نفوذ فرانسه استقلال
خود را حفظ نموده بودند ترقیات فوق العادهٔ پروس باعث دلتنگی فرانسه
و عدم رضایت اهالی آن مملکت از ناپلیون شد زیرا که پادشاه فرانسه
میتوانست بمخالفت خودش مانع از شکست اطریش و ترقیات پروس بشود
لهذا ناپلیون در صدد تلافی و جبران خبط خودش بر آمده مسئلهٔ لوکسامبرغ
(Luxembourg) را دست آویز نموده در کمال تشدد
تخلیهٔ آنرا از پروس خواست (زیرا که این شهر از مستملکات هولاند محسوب میشد
و پروس بلاحق آنجا را تصرف کرده بود) چون دولت پروس در تخلیهٔ آنجا

دفع الوقت مینمود نزدیک بود منازعه بجنگ انجامد ولی خوشبختانه دول معظمهٔ
اروپ در لندن کونفرانس نموده (۱۸۶۷) قرار تخلیهٔ لوکسامبرغ را
گذاشتند و این شهر را با ایالتش کماکان السابق بهولاند واگذار نموده بیطرفی
او را اعلان نمودند چون دولت فرانسه در سر این مسئله بآرزوی خود نایل نشد
متصل در صدد بهانه بود که اعلان جنگ به پروس نموده مانع از ترقیات
فوق العاده و تزیید تسلط و اقتدارش در اروپ بشود تا اینکه در سال ۱۸۷۰
سلسلهٔ سلاطین (بوربن) در اسپانیا منقرض شد و اسپانیا (لئوپولد)
را که از خانوادهٔ سلطنت پروس (Hohenzollern) بود
بسلطنت اسپانیا دعوت کرد دولت فرانسه آن دعوت را باعث حقارت خود
شمرده از پروس خواست که این دعوت را رد نماید و باین اظهار نیز اکتفا نکرده
از پادشاه پروس جداً مطالبهٔ قول صریح نمود که در آینده نیز هیچوقت آلمان
قبول این دعوت را نخواهد کرد و چون پروس از دادن این نوع وعده امتناع نمود
فرانسه باو اعلان جنگ کرد نایرهٔ حرب یکسال مشتعل و فرانسه بعد از شکستهای
فاحش مجبور شد که در فرانکفرت (Francfort) عهدنامهٔ صلحی با پروس
بسته تمام ایالت الساس و نصف لورن را بپروس واگذار نماید و سهل است
مبلغ خطیری که عبارت از ده هزار کرور فرنک باشد خسارت جنگ بپردازد
یکی از نتایج بسیار مهم آن جنگ اتصال دول متحده شمالی بود با دول مستقلهٔ جنوب آلمان
که در سال ۱۸۷۰ وقوع یافت و بالاخره تمام دول متفرقهٔ آلمان در تحت
نفوذ پروس در آمده یک دولت معظم و توانائی تشکیل دادند که موسوم است
به Confédération آلمان با دولت امپراطوری
آلمان (Empire d'Allemagne)

و پادشاه پروس گیلوم اول نیز بلقب امپراطوری آلمان ملقب گردید بعد از این
جنگ چند سالی صلح و آرامی در اروپ قرار گرفت و هم دول مصروف بترویج
صناعت و تجارت شد در سنه ۱۸۲۴ برحسب تکلیف الکساندر دویم پادشاه
روس کنفرانسی در بروکسل تشکیل داده شد و مقصود آن کنفرانس این بود که قوانین
و عادات ایام جنگ و محاربه را نمایندهای دول در آن مجلس مرتب و مدون نموده
بعد بامضای تمام دول برسانند که تکالیف دول محارب معین شود و خود جنگ
در تحت قواعد مضبوطی باشد ولی بدبختانه این کار مهم بانجام نرسید و بواسطه شورش
و اغتشاش در شبه جزیره بالکان تمام حواس دول اروپ بدان سمت معطوف شد
شورش اول در بوسنی و هرسغادین - (Bosnie-Herzégovine) شروع شد و از آنجا کم کم بسایر ایالات عثمانی
حتی برومیلی سرایت کرد و بدرجه رسید که صربستان و قراداغ هم بعثمانی اعلان جنگ
نمودند و بلغارها نیز بشورشیان متصل شدند مقصود شورشیان این بود که مورد ظلم
و تعدی از طرف عثمانیها نباشند و یک قرار مضبوطی با قدری آزادی و استقلال
در امور داخلیه بآنها داده شود دول اروپ بعضی اقدامات در این باب نمودند
ثمری نشد تا آنکه کنفرانسی در اسلامبول تشکیل داده با اطلاع دولت عثمانی متفقاً
مستبد شدند که قراری در حل مسائل غامضه بالکان بگذارند دولت عثمانی اول راضی شد
ولی بعد از تشکیل این کنفرانس تمام تکالیف آنرا رد کرد و بدبختانه این کنفرانس هم
ثمری نبخشید آنوقت دولت روس از آنجائیکه حامی اهالی اسلاو (اسقلاب)
جزیره بالکان بود (یعنی صرب و بلغار و قراداغ وغیره) و تعصب مذهبی نیز داشت
(زیرا که این دول ارتودوکس بودند) در (۱۸۷۷) بعثمانی اعلان جنگ نمود
و بعد از یکسال جنگ سخت از طرفین بالاخره روس غالب آمد و در سان استفانو

بشرایط

بشرایط ذیل معاهده صلح شد
اولاً دولت عثمانی باستقلال تام دول صربستان و رومانی و قراداغ اعتراف نمود
ثانیاً بلغارستان استقلال داخلی پیدا نمود و سرحداتش بموجب عهدنامه مزبوره
الی سالونیک که در ساحل بحر ابیض است امتداد یافت
ثالثاً دولت عثمانی ملتزم شد که اصلاحات لازمه را برحسب دستورالعمل کنفرانس
اسلامبول در بوسنی و هرسغاوین بلاتأمل اجرا نماید
رابعاً هزار و چهارصد و ده ملیون منات وجه خسارت جنگ بدولت روس بدهد
و دولت روس این غرامت جنگ را مصالحه نمود از طرف غرب با یالت بسارابی
که بنابر عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ منضم بعثمانی شده بود (یعنی با یالات مُلداوی
و والاخی که جزو عثمانی بودند) و از طرف شرق به قارص و باطوم و اردهان
و بایزید چون دول معظمهٔ اروپ مشاهده نمودند که اگر تمام این شرایط اجرا شود
دیگر از برای عثمانی نفوذی در اروپا باقی نمیماند این عهدنامه را قبول ننمودند و خصومت
و عداوت بدرجهٔ غلظت و شدت یافت که کم مانده بود میان انگلیس و روس
جنگ درگیرد
تا آنکه آلمان قدم وساطت پیش گذارده بنابر عهدنامهٔ پاریس دول را به کنگره برلن
دعوت نمود (زیرا که دولت عثمانی برحسب عهدنامه مزبوره در تحت حمایت تمام دول
اروپ بود و بدبختانه هیچ دولتی از دول معظمهٔ اروپ به تنهائی حق دخل و تصرف
در کارهای عثمانی نداشت) و این کنگره بعضی تغییرات در متن عهدنامه سان استفانو
بدین معنی که اولاً بلغارستان را بدو قسمت نموده یک قسمت شمالیش را استقلال
داخلی دادند و قسمت دیگر را با آزادی بسیار محدودی باسم رومیلی شرقی در تحت
حکومت بلاواسطهٔ عثمانی گذاردند

ثانیاً

ثانیاً اختیارات قراداغ را در سواحل دریای آدریاتیک محدود نمودند و یک قسمت
بسارابی را فقط با قارص و اردهان و باطوم بروس واگذار وند (چنانچه بازید
با ایالت آن بعثمانی برگشت
ثالثاً بوسنی و هرسغاوین هرچند در تحت حکومت عثمانی ماندند ولی قرار شد بواسطه
اطریش اداره شوند
رابعاً قطرهم بدولت ایران واگذار شد علاوه براین تغیرات دول معظمه از
عثمانی قول گرفتند که بعضی اصلاحات اصلیه در وضع ایالات مسیحی خود نمایند
ومقرر شد که دول اروپ محصل اجرای آن اصلاحات باشند

از وقایعی که در نیمه دوم قرن نوزدهم از حیث حقوق بین الملل اهمیتی داشت
منجمله جنگ مابین دول شمالی و جنوبی اتازونی بود کلیتاً مسلک این دو قسمت
اتازونی در مسائل پولیتیکی باهم موافقت نمیکرد و از این رو یک نوع ضدیت
همیشه در میان آنها بود بالاخره در مسئله برده فروشی و آزادی غلام و کنیز
خصومت دول مزبوره بدرجه رسید که دیگر نتوانستند از محاربه خودداری نمایند
دول متحده شمالی برده فروشی را خلاف انسانیت دانسته درصدد ترک آن
برآمدند و کمال جد و جهد را در این مسئله داشتند زیراکه منفعتی هم در ابقای برده فروشی
برای خود مشاهده نمیکردند بخلاف دول متحده جنوبی که چون عده کثیری غلام و کنیز داشته
از وجود آنها منتفع میشدند بمنع برده فروشی تن درنمیدادند بعد از محاربه که چهار سال
طول کشید بالاخره دول متحده شمالی فایق و غالب آمده برده فروشی را موقوف
و دول جنوبی را بکلی تابع حکومت مرکزی دول متحده اتازونی نمودند[1] اگر در تمام
این اتفاقات و وقایعی که در عهد سیم روی داده است تعمق شود بخوبی میتوان
دریافت که در عهد سیم حقوق بین الملل بالنسبه بعهود سابقه ترقیات فوق العاده

(۱) از وقایع اخیره کونفرانس ترک اسلحه ۱۸۹۹ که برحسب تکلیف نیکولای دوم امپراطور روس در شهر لاهه پایتخت هولاند ترکیب شده بود قابل توجه است اگرچه این کونفرانس بمقصود اصلی خود نایل نشد ولی بعضی اقدامات صحیح نموده که در جای خود ذکر خواهد شد

نموده است

نموده است در این عهد دول اروپ فهمیدند که استعداد و قوه داخلی دولتی تنها
کفالت و کفایت تمام مقتضیات زندگانی اهالی آن دولت را نمی نماید و هزاران
مسئلات که بی استمداد و استعانت دولت دیگری لاینحل میمانند لهذا دول اروپ
هرچه بهتر این مسئله را درک کردند بیشتر بهم نزدیکتر شده ترک جدائی و بیگانگی را
نمودند و قرارنامهای کثیری چه در کنگره و کونفرانسها و چه علیحده باهم بسته عده
کثیری از مسائل معوقه را با حسن وجهی حل نمودند این قرارنامه و معاهدها بقدری
زیاد است که در اینجا نمیتوان عشری از اعشار آنها را ذکر کرد بعضی از آنها در جای خودش
گفته خواهد شد و خواهد دید که چه مسائل عمده ختم گردیده و چه قدر اتحاد مابین دول
مؤید پیشرفت آنها در نیل بمقصود اصلی حقوق بین الملل شده است از طرف دیگر
در این عهد تقریباً تمام مسائل عمده بین الملل رجوع بمجالس کنگره و کونفرانس میشود
و رای اینگونه مجالس حکم قانون را دارد مثلاً برحسب رای کنگره پاریس
اختیارات دولت روس در بحر اسود و سواحل آن محدود شد و این قرارداد
کنگره مزبوره چهارده سال تمام مجری بود تا آنکه در سال ۱۸۷۱ دولت
روس بدول اروپا اعلان کرد که این رای کنگره برخلاف اصول حقوق
بین الملل است زیراکه حکومت هر دولتی اصولاً در آبهای مجاور و سواحل آن غیر
محدود است و بنابرآن این مسئله را پروتست نمود آنوقت در لندن کونفرانسی
دوباره تشکیل یافت و بعد از رسیدگی بمواد پروتست فصل عهدنامه پاریس را
که راجع باین مسئله بود موقوف کردند
یکی از مختصات این عهد مسئله و طریقه ملیت است که در اوایل این قرن ظهور کرده
در مدت قلیلی نشو و نمای فوق العاده نمود هواخواهان این طریقه را عقیده
آن است که هر دولتی باید فقط از یک ملت مرکب باشد یعنی بعبارة اخری

باید دول

باید دولت مرکب باشد از مردمانی که یک تاریخ داشته باشند و در یک زبان تکلم نمایند و اخلاق و آداب و زندگانیشان یکی باشد (مثل ایران) اما اگر دولتی از چند ملت مرکب باشد مثل (اطریش و عثمانی) باید بنا بر عقیده ملل بچند قسمت منقسم شده از هر قسمتی دولتی تشکیل شود و بعکس ملتی که داخل در حوزه چند دولت باشد (مثل ژرمن) باید بجهت مشارکت در زبان و اخلاق و آداب متصل شده یک دولت تشکیل دهند این عقیده در اروپ در قرن نوزدهم خیلی شیوع داشت و در تحت نفوذ آن اتفاقات بسیار مهمه روی داد که اغلب آنها در فوق ذکر شد مثلاً استقلال یونان و مجزا شدن بلژیک از هولاند و آزادی دول رومانیا و صربستان و قره طاق (قرا داغ) و اتصال و اتحاد دول متفرقه ایطالیا و آلمان که باعث تشکیل دو دولت بزرگ ایطالیا و امپراطوری آلمان گردید

مقام حقوق بین الملل نسبت بسایر شعبات حقوق و پولیتیک

در تعریف حقوق بین الملل گفتیم که این علم عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که مقصودش تعیین روابط مابین دول و حفظ منافع آنها است در روابط با همدیگر از این تعریف واضحست که حقوق بین الملل با اینکه مستقل است و موضوع مخصوصی دارد باز ارتباط و بستگی تامی در میان این رشته با سایر رشته های حقوق و پولیتیک وغیره حاصل است مثلاً مقصود از حقوق شخصی یا مدنی دولتی حفظ منافع شخصی آحاد و افراد آن دولت است ولی اجرای این مقصود همه جا مقدور نیست حدود معینی هست که عبارت است از سرحدات و بعد از تخطی و تجاوز از آن حدود دیگر اجرای حقوق مدنی آن دولت میسر نیست واقعاً کدام قاعده و قانون

حقوقی میتواند خارج از سرحدات دولتی مجری شود یا بعبارت اخری کدام دولت میتواند قانونی را که در داخله خود رواج داده است در خارجه نیز مستعمل دارد مگر اینکه دول بواسطه عمومیت منافعشان باهم معاهده نموده قوانین همدیگر را در دو انحای خودشان مجری دارند و همینکه باین درجه رسیدند حقوق بین الملل شخصی احداث میشود پس از این قرار حقوق بین الملل مکمل و متمم حقوق شخصی یا مدنی است همین اخوت و ارتباط مابین حقوق جنایت droit pénal (criminel) و حقوق بین الملل نیز موجود است زیرا که هر دولت متمدنه بکمال خوبی میفهمد که اساس مجازات در داخله وقتی مستقر و مستحکم است که دول خارجه نیز قوانین جنایت و سیاست او را قبول داشته باشند از آن رو دو دول باهم معاهده نموده مقرر میدارند که تحقیقات لازمه را در کشف جنایات بعمل آورده مقصرین همدیگر را مسترد دارند و کذلک سایر مسائل چون تمام این اقدامات باز داخل در حوزه حقوق بین الملل است این حقوق را متمم حقوق جنایت نیز میدانند همین مشارکت و مساهمت در بعضی مابین این حقوق و حقوق دولت و پولیتیک وغیره نیز حاصل است حتی بعضی پولیتیک (روابط خارجی دول) را از حوزه حقوق بین الملل میدانند ولی این عقیده صحت ندارد زیرا که حقوق بین الملل دارای اصول و قوانینی است که بجهت تعیین روابط مابین دول وضع شده است بعکس پولیتیک که فنی است و میاموزد که چگونه باید حفظ منافع بین الملل بشود در صورتیکه این منافع از وضع جغرافیائی یا درجه مدنیت و یا پولیتیک داخله دولتی تولید شده باشد از تفاوت مابین این دو رشته میشود بخوبی نسبت آنها را باهمدیگر سنجید یعنی باید پولیتیک خارجه دول بتوسط حقوق بین الملل هدایت شود و بعبارة اخری اگر مقصود دول

در پولیتیک خارجه حفظ منافع شرعی آنهاست پس باید این پولیتیک موافق حقوق بین الملل باشد

پولیتیک خارجه را بعضی اوقات دیپلوماسی نیز مینامند این تفاوت لفظی نباید ما را باشتباه بیندازد زیرا که معنا این دو لفظ تفاوتی ندارند و چون اشخاصیکه کفیل پولیتیک خارجه اند بیشتر اوقات متمسک بعهدنامه و قرارنامه هائی هستند که موسوم به دیپلوم (diplome) است از آنرو این نوع اشخاص را دیپلومات (diplomates) و آن فن را دیپلوماسی (diplomatie) نامیدند پس از این قرار دیپلوماسی هم باید تابع و موافق حقوق باشد

منابع حقوق بین الملل

منابع حقوق بین الملل از قرار تفصیل ذیل است

اولاً عادات بین الملل که عبارت است از قواعدی که وضع شده است بحث روابط بین الملل بواسطه اینکه مدت مدیدی در موارد معینی اتصالاً معمول بوده است این منبع حقوق بین الملل خیلی اهمیت دارد زیرا که فعلاً عدهٔ کثیری از قواعد حقوق بین الملل از عادات تولید شده است مثلاً امتیازات و اختیارات سفراء و وزراء مختار و عقد عهدنامه ها و قواعد تجارت بین المللی و قوانین وقت جنگ وغیره وغیره که از قرون وسطی شروع شده است.

از طرف دیگر اهمیت عادات بین الملل در آن است که مثل عادات طایفه یا دولتی دلالت بر مشارکت و مساهمت در وضع زندگانی ملل و عمومیت منافع آنها مینماید و وقتیکه عمومیت منافع بمیان آمد احترام عامه نسبت بحقوق پیدا می شود

و پوشیده نیست که عمومیت منافع و احترام حقوق پایهٔ حقوق بین الملل است

ثانیاً قرارنامه هائی که فیما بین دول معمول است مقصود از قرارنامه در اینجا (بمعنی منبع) کلیهٔ تعهدات دول است اعم از اینکه بشکل عهدنامه باشد یا قرارنامه یا اعلان رسمی باشد یا مراسله و قرارنامه های بین الملل بمعنی الاعم نیز بدو قسمت منقسم می شود

قسمت اول تعهداتی هستند که مظهر قواعد حقوقی بوده از برای تمام دول یا اکثریت آنها وضع شده و بواسطهٔ قبولی عامه این قواعد داخل در اصل حقوق بین الملل شده است مثلاً اعلان رسمی کاترین دویم در باب بی طرفی مسلح و اعلان کنگرهٔ پاریس (۱۸۵۶) نیز در آن باب و قرارنامه ژنو در باب مجروحین هنگام جنگ و اتحاد پستی و تلگرافی دول و قرارنامه های کشتی رانی در بعضی از رودخانها وغیره وغیره تمام اینگونه تعهدات نتیجه این است که قواعد مفید معینی وضع شده تکالیف دول را نسبت بهمدیگر مشخص کرده باشد

قسمت ثانوی قرارنامه هائی میباشد که حالت معاملات بین الدول را دارند مثلاً عهدنامه های صلح و تجارتی و قرارنامه های دو دولت یا بیشتر در باب تصنیفات و تألیفات وغیره این نوع تعهدات غالباً مابین دو یا سه دولت اتفاق می افتد و ولیکه این نوع نوشته ها را امضا کرده اند از مجری داشتن آنها آزاد نیستند در اول وهله چنان متصور میشود که اینگونه تعهدات را که حالت معاملات را دارد و اجرایش فقط از برای امضا کنندگان اجباری است نمیتوان از منابع حقوق شمرد ولی چون پایهٔ تمام عهدنامه ها و قرارنامه ها بر روی معیشت ملل متمدنه معاصر است از آنرو آن عهدنامه ها شباهت تامی بهمدیگر دارند و فصول یک عهدنامه میتوان گفت در عهدنامه های دیگر تقریباً تکرار میشود و بهمین جهت مثل این است که آن عهدنامه ها هم

قبول عامه داشته باشد پس از این قرار آنها هم منبع حقوق هستند

ثالثاً قوانین و احکام داخله دول بقدری که راجع است بارتباط بین الملل مثلاً قوانینی که در داخله مملکت بجهة تعیین تکالیف قونسولها و حقوق رعایای خارجه و تجارت وغیره وضع و ایجاد شده است هرچند آن قوانین در داخله مملکت احداث می شود ولی پایه آنها بر روی معیشت بین الملل است و هرچه دولتی بیشتر داخل در ارتباط و آمیزش بین الملل میشود بیشتر قوانین داخله خودش را با صول حقوق بین الملل نزدیک مینماید بنتیجه عهدنامه ها و قرارنامه ها و اعلانات رسمی و کلیه تعهدات بین الملل نفوذ تامی بوضع معیشت داخلی و از آنرو بر قوانین دولتی دارد

رابعاً فتاوی دیوانخانهای عدلیه چنانچه یکی از منابع حقوق مدنی با جنایت است در حقوق بین الملل نیز همین اهمیت را دارد زیرا که در عدالت خانهای داخلی بسا دعاوی و جنایات متنوعه ترافع و تحاکم میشود که بکلی راجع بزندگانی بین الملل است و آن فتاوی هرچند اهمیت سایر منابع حقوق را ندارند ولی باز بجهة شناختن و سنجیدن این رشته را با سایر رشته های حقوق بسیار مفید و معتنابه است غیر از دیوانخانهای داخلی که در فوق ذکر شد بعضی دیوانخانها نیز تشکیل داده میشود که بکلی راجع بامور بین الملل و ربطی بکارهای داخلی دول ندارد مثلاً دیوانخانهای غنائم (tribunaux de prise) که در وقت جنگ فیمابین دول محارب تشکیل مییابد و در آن دیوانخانها بغنائم جنگ رسیدگی نموده بعد از تحقیقات آنچه که از اموال دول بی طرف غصب شده است بآن دول معاودت میدهند فتاوی این نوع دیوانخانها و دیوانخانهای مختلطه که در مصر از سال ۱۸۷۴ ایجاد شده است و نیز از دیوانخانهای بین الملل محسوب می شود از حیثیت حقوق بین الملل اهمیتی دارند و یکی از منابع این حقوق شمرده میشود

خامساً تاریخ و علم حقوق بین الملل که نیز یکی از منابع عمده این رشته است زیرا که تاریخ عهدنامه ها و قرارنامه ها و کلیه روابط بین الملل را روشن میکند و بواسطه این روشنائی بخوبی میتوان دریافت که فلان عهدنامه یا قرارنامه در تحت نفوذ چه نوع حوادث و چه قبیل افکار و عقاید بسته شده است و از آنرو چه قدرش جزو تاریخ شده و کدام بعضش باید در زمان معاصر مجری باشد از طرف دیگر بواسطه علم اصول این حقوق آن فروعات مجری شده بجای کالبد بی حس خود روح تعهدات بدست میآید و بدین جهة ترجمه (تاویل) ضبط و منقبضه شروع میشود بواسطه اینکه دامنه منابع حقوق بین الملل اینقدر وسیع است و عادات و عهدنامه های مختلفه نیز داخل در منابع این علمند نقصان بزرگی در این رشته حقوق علی التاو وجود دارد و آن این است که تمام قواعد حقوق بین الملل معین و مبرهن نیست و بهمین جهت بعضی از علما این علم را دریای بی ساحل مینامند ولی اعلانات رسمیه و قواعدی که قبول عامه پیدا کرده و حکم قوانین را دارند آن نقصان را بقدری که ممکن بوده است تخفیف داده از طرف دیگر مدلل نموده است که این عیب بزرگ وقتی مرتفع خواهد شد که تمام قواعد بین الملل ضبط شده بترتیب مخصوصی درج (Codification) اول کسیکه باین خیال افتاد بنتام انگلیسی بود (Bentham) که فقط گرده چنین کتاب مدونی را ریخت و بعد حقوق دانهای سایر ملل این خیال را قوت داده بموقع اجرا گذاشتند بطوریکه در این قرن نوزدهم سه کتاب مدون در علم حقوق بین الملل نوشته شده است اول پرودو (Pirado) ایطالیائی بود که قواعد حقوق بین الملل شخصی را مدون نمود ثانوی (Domin Petrushevecz) که عهدنامه ها را بترتیب مخصوصی در آورد و سیمی بلونچلی (Bluntchli) آلمانی

که تمام حقوق بین الملل را بطور اختصار در یک جلد مدون نموده بترتیب فصول وارآورد هر چند تدوین حقوق بین الملل بنحوی که در فوق ذکر شد لازم است ولی تمام حقوق دانها هنوز در لزوم تدوین یک رای و مصمم نشده اند بعضی از علمای این علم پیروی خیالات ساوینیه (Savigny) مشهور آلمانی را نموده میگویند که کلیتاً تدوین در حقوق جایز نیست زیرا که حسن حقوق در آن است که ارتباط و بستگی تامی با وضع معیشت داشته باشد و همینکه زندگانی تغییر نمود قواعد حقوقی نیز موافق آن تکمیل شود و تدوین مانع ازین ارتباط است و مثل این است که عده مصنوعی از برای حقوق وضع نمایند از طرف دیگر لوازم و اسباب تدوین حقوق بین الملل هنوز فراهم نیست زیرا که قبل از آن باید تمام کتب عملیه راجع بعهدنامه را خوب خوانده و سنجید تا مشابهت و مشارکت آنها بطوریکه لازم است درک شود و فقط بعد از این کار مهم باید بتدوین مبادرت نمود

فرقهٔ دیگر را عقیده آن است که این بحثها لزوم تدوین را رد نمی کنند و بعکس نواقصات حقوق بین الملل وقتی مرتفع میشود که قواعدش واضح و مبرهن باشد و این ممکن نیست مگر بتدوین آن قواعد و یک حسن دیگر تدوین بعقیده آن فرقه این است که باعث انتشار حقوق بین الملل میشود چنانچه کتاب بلونچلی با نواقصی که داشت چه قدر قواعد این حقوق را رواج داد و حتی دولت چین امر بترجمهٔ آن کتاب بزبان چینی نمود ولی نکته که در اینجا باید طرف توجه باشد این است که یکنفر نمی تواند تمام قواعد حقوقی را ضبط نموده تدوین نماید بلکه باید انجمنهای مخصوصی در هر مملکتی ترتیب داده شود و آنها باستعانت همدیگر این کار بزرگ را انجام دهند و تا یکدرجه هم بتشکیل چنین انجمنها شروع شده است مثلاً مجمعی که مشهور به Institut de droit international

و در سنه ۱۸۷۳ ایجاد شده است مرکب است از علمای ملل مختلفه و مقصود این مجمع ترویج قواعد حقوق بین الملل و تکمیل و تدوین آن است

تاریخ علم حقوق بین الملل

علم حقوق بین الملل از بدو نشو و نمایش الی حال همیشه بستگی تامی با روابط بین الدول داشته و حالت این علم در تحت نفوذ آمیزش و ارتباط بین الملل پیوسته تغییر میکرده است چنانچه مختصر تاریخی که ذیلاً به بیان آن مبادرت مینمائیم این مسئله را بخوبی توضیح و تشریح مینماید

علم حقوق بین الملل از زمان تولدش که در اوایل قرن هفدهم باشد از سه مرحله گذشته تا اینکه بمقام حالیه رسیده است چون این سه مرحله مطابقت تامی دارد با ۳ عهدی که در تاریخ حقوق بین الملل ذکر شد باید بجهت فهمیدن این مراحل عهود ۳ گانه تاریخ این رشته حقوق را در نظر داشته باشیم

در عهد اول چنانکه در فوق ذکر شد روابط منظمی در میان دول نبود و حقوقی وجود نداشت که دول در مراوده با یکدیگر بآن متمسک باشند و حدود حقوق و اختیارات هر دولتی مبنی بر زور و قوت جسمانی آن بود بنا بر آن حقوق دانهای این عهد طبیعت دولت را در قوت حیوانی او مشاهده نموده این قوت جسمانی را ماخذ و پایهٔ تمام حقوق و تکالیف دولت میدانستند و واضح میکردند که هر قدر دولتی از حیثیت زور و استعداد نظامی بر دولت دیگری تفوق داشته باشد آنقدر نیز دایره حقوق و اختیاراتش وسیعتر است و این توشوکتی و آزادی مطلق دولت را در روابط بین الملل فقط بچند قواعد طبیعیه (مثلاً مذهب و حیا و ذمه و شرف و غیره) که پایه اش بر روی عقل سلیم است محدود مینمودند بدین جهة در این عهد

حقوق بین الملل را حقوق طبیعی میدانستند (droit naturel)
زیرا که حقوقی وجود نداشت که دول باکثریت آرا وضع کرده در روابط با همدیگر تابع
آن باشند و آزادی مطلق دول در مراوده با همدیگر اصولاً مانع از ایجاد چنین
حقوقی بود در اینصورت مقصود از حقوق طبیعی قواعدی است که فقط عقل سلیم
باستعمال آن وامیدارد (مثلاً شرف و انسانیت وغیره) و داخل در حوزهٔ
اخلاق است اینکه ذکر شد مرحلهٔ اول علم حقوق بین الملل است و از
علمای این علم در این مرحله هوغ گروسیوس (Hugue
Grosius) هولاندی (۱۵۸۳-۱۶۴۵) قابل توجه
مخصوص است این شخص را پدر علم حقوق بین الملل میدانند زیرا که هیچیک
از حقوق دانهای سلف (Alberic Gentilis
و Françoiz Suarez) بقدر این عالم در بنا و اساس
علم حقوق بین الملل زحمت نکشیده بودند کتابیکه عالم هولاندی در حقوق
بین الملل نوشته مشهور است به (De jure belli
ac pacis) یعنی حقوق جنگ و صلح چون هوغ گروسیوس
معاصر جنگ سی ساله آلمان بود بخوبی احساس میکرد که جنگ چقدر مضر و مخل
سعادت و خوشبختی بنی نوع انسان است لهذا کتاب مزبور را تصنیف نمود
و در سال ۱۶۲۵ طبع کرد و طولی نکشید که این کتاب بقدری رواج
یافت که مثل انجیل در نزد خواص اروپ محترم بوده محل رجوع پادشاهان
و وزراء دول شد چنانچه گوستاو آدولف پادشاه سوئد در جنگ سی ساله
آلمان این کتاب را همیشه با خود داشته در ساعات فراغت از جنگ و
جدال مطالعه می نمود هوغ گروسیوس در این کتاب سخن را از اضرار

خسارات لاتناهی جنگ شروع کرده مطلب را اینطور طرح میکند که آیا دول
اروپ بجهت پیش بندی نتایج ناگوار و وخیمهٔ جنگ بحکم اخلاق حسنه محکوم
نیستند که قاعده و قرار معینی وضع نمایند که در وقت جنگ منظور و موجب رفاه
حال محاربین باشد بجهة ثبوت این مسئله از کتب تاریخ و ادبیات ملل قدیمه
بخصوص یونان و روم استدلال مینماید و میگوید که حقوق داخلهٔ هر دولتی
بجهة حفظ و حراست مال و جان رعایای آن دولت وضع شده است و حدود
اجرای چنین حقوقی سرحدات دولت است ازین قرار انسانیت ناگزیر است
که یک حقوقی داشته باشد که حفظ منافع کلیهٔ دول را نماید و این حقوق حقوق
بین الملل است پایهٔ این حقوق را گروسیوس بر اتفاق آراء دول و ملل قرار میدهد
یعنی بر عادات و عهدنامهائی که قبول عامه دارند ولی لازم است در اینجا
خاطرنشان نمائیم که در عصر گروسیوس چنین معاهده وجود نداشته است
(رجوع کن بتاریخ حقوق بین الملل) و بدین جهة پایهٔ واقعی حقوق در کتاب
عالم هولاندی بر احکام عقلیه است که از ادبیات و تصنیفات فلاسفه و حقوقدانهای
یونان و روم استخراج و اخذ شده است بعبارةٍ اخری حقوق بین الملل
گروسیوس حقوق طبیعی است (Droit naturel)
زیرا که از آنچه گفته شد واضح است که پایه حقوق بین الملل در تصنیف این
عالم بر قواعد اخلاق و عقل سلیم است نه بر قواعد موضوعه تا اوایل قرن
هیجدهم این حالت حقوق بین الملل باقی و علمای این حقوق از قبیل
پوفندرف (Pufendorf) وغیره بکلی منکر وجود
حقوق موضوعه بودند و میگفتند که چون حکومت عالیه نیست که تمام دول
مطیع او باشند پس قواعد حقوق بین الملل قواعد طبیعیه است و اجرایش مانند

قواعد اخلاقی اجباری نیست بهمین جهت پایه حقیقی روابط بین الملل باز بقوه و
استعداد و جسمانی دول است این عقیده تا قرن هیجدهم میلادی عمومیت داشت
ولی در این قرن تجربه و علم نواقص آنرا دریافتند زیرا که وقتی خوب در حقوق
طبیعی تعمق نمودند دیدند که چون قواعد آن احکام عقلیه و اخلاقی است اجرایش
در صورتیکه ممکن هم باشد تولید بعضی اشکالات میکند زیرا که هر دولتی قواعد
چنین حقوقی را موافق سلیقه و منافع خودش تأویل و ترجمه نموده از نقطه نظر شخصی
اجرای آن را میخواهد لهذا بجای تعیین روابط و تحدید حدود که مقصود اصلی
حقوق است اختلاف آرا و منازعه و مشاجره تولید میشود و انگهی اجرای چنین حقوقی
اجباری نیست بواسطه این نوع نواقص حقوق دانهای قرن هیجدهم از این عقیده
برگشته پایه علم حقوق بین الملل را بر روابط دول قرار دادند یعنی عهدنامه‌ها و
قرارنامه‌ها و کلیه روابط بین الدول را بدقت تمام باهم سنجیده قواعد این حقوق را از آن
روابط استخراج نمودند و بقدری ساعی بودند در اینکه مبنای حقوق بین الملل فقط
بر روابط ملل باشد و لاغیر که دیگر قواعد اخلاقی و عقلیه و کلیه فلسفه را در این عقاید
و افکار جدیده رسوخی نبود لهذا در این عهد حقوق بین الملل از حقوق طبیعی مبدل
بحقوق موضوعه شد (droit positif)

که دوم مرحله نشو و نمای این علم است این مرحله باز موافق و مطابق او ضاع عهد
دوم است که از معاهده وستفالی شروع شده بکنگره وینه منتهی میشود
(رجوع کن بتاریخ حقوق بین الملل) زیرا که درین عهد تمام روابط و آمیزش بین
الملل بر قاعده کلی که موسوم بموازنه سیاسیه است مستقر و مستحکم بود و بنا بر این
قاعده هر نوع روابطی که فعلاً در میان دول مجری و برقرار میشد دیگر تغییر نمی‌نمود
و وضعی را که فعلاً مستقر شده بود استاتکو (Statu quo) مینامیدند

این عبارت دو کلمه جمله ایست که از زبان رومی یا (لاطین) اخذ شده است
(Statu quo res erant ante bellum
یعنی وضعیکه قبل از جنگ یا کلیه تغییر و تبدیلات مستقر بوده است)
چون علمای حقوق بین الملل موازنه سیاسیه را پایه روابط بین الدول مشاهده
مینمودند فقط این نوع ارتباط را که مستحکم و ثابت بود قبول کرده پایه و مأخذ
این علم قرار دادند بدون اینکه در ماده آنها تعمق و تفکری بکنند یا اکه از نقطه
نظر عقل و اخلاق آنها را بسنجند بهمین جهت مصنفین این عهد در تصنیفات خودشان
که راجع بحقوق بود غیر از وقایع تاریخی و روابط فعلیه دیگر هیچ چیز اعتقاد نداشتند
و بعبارة اخری حقوق را از عالم طبیعی و مطلق بعالم اثبات و تعقید مبدل
نمودند نماینده‌های این مرحله دوم علم حقوق بین الملل زوشی و راشل
(Zouchy, Rachel) و یوحنا یعقوب مزر
(Johann Jacob Moser) و بین کرسک
(Bynkershoek) هولاندی است که نواقص این
مرحله را بطوریکه در ذیل شرح داده خواهد شد تکمیل نمود
شیوه که حقوق دانها در مرحله دوم پیشنهاد خود نموده بودند نسبت بمرحله و عهد
اول بخصوص ترقی و بتکمیل نزدیکتر بود ولی این شیوه هم عاری از نواقص نبود اگر
حقوق طبیعی بواسطه قواعد اخلاق و فلسفه از عالم قید دور بوده بسلیق و منافع
شخصیه تغییر و ترجمه میشد حقوق موضوعه بعکس بواسطه عداوت با قواعد عقلیه و اخلاق
بکلی از فواید آن بی بهره ماند و بقدری مقید بوقایع و افعال بود که جنبه علمیتش تقریباً
محو شد بهمین جهت حقوق بین الملل درین درجه دوم عهد عبید پولیتیک و عمل گردید
چون این نواقص را دریافتند در رفع آن کوشیدند و بالاخره بتجربه قرون ماضیه

فهمیدند که تکمیل این نواقص در اتصال حقوق طبیعی و موضوع است یعنی دانستند که علم حقوق بین الملل بنا به روابط فعلیه بین الملل را کنار گذاشته بعالم اخلاق پردازد ولی از طرف دیگر هم بنا به این روابط را بی عیب و خلل شمرده بدون تدقیق و تحقیق علمی پذیرفته پایه حقوق بین الملل قرار دهد بلکه باید وقایع ارتباط بین الدول را این علم باهم سنجیده در ترازوی عقل موازنه نماید و آنکه پس از مطابقه و موازنه عمومیت داده قاعده بجهة حقوق بین الملل وضع نماید این رویه در علم حقوق بین الملل از بین کرسک (Bynkershoek) و ژرژ فردریک دو مارتنس (George Frédéric de Martens) شروع میشود مارتنس معلم حقوق بین الملل در دار العلوم (Goettingue) بوده در تصنیفات خودش که در اواخر قرن هیجدهم نوشته است عقیده مذکوره در فوق را (اتصال دو شیوه قبل) قوت میدهد یعنی در تصنیفات خود واضح میگوید که فقط شمردن وقایع و اتفاقات بین الملل کافی نیست بلکه باید آنها را عمومیت داده قواعد اصلیهٔ وضع نمود ولی باید دانست که خود مارتنس بطوریکه لازم بود از عهدهٔ این کار بر نیامد و کذلک مصنفین انگلیس و امریکا (از قبیل Wheaton و Philimor etc.) در تصنیفات خودشان چندان به تحقیقات علمیه نپرداختند و پایه و مالکیشان فقط بر این است که فلان قاعده یا فلان رابطه مدتی است برقرار است و علما و مصنفین در اینباب متفق و یک رای اند دیگر آن قواعد را از نقطه نظر معیشت و اخلاق وغیره نمی سنجند یک عیب دیگر این مصنفین آن است که از اغراض پلتیکی و مسائل راجعه بحب وطن عاری نیستند و لهذا در مباحثه علمی آزادی علمای سایر ملل اروپ را ندارند

درمیان ملل اروپ علمای آلمان پیش از همه در علم حقوق بین الملل کار کردند و متبحرین علمای آلمان از قبیل کانت (Kant) و فیخته (Fichte) و هیگل (Hegel) طرف علمی و فلسفه حقوق بین الملل را بدرجات عالیه رسانیدند متاخرین این علم که در قرن نوزدهم محل توجه مخصوص و تصنیفاتشان مشهور است از قرار ذیل اند

المان

۱) اپن هیم 1) Oppenheim
(Sistem des Völkerrechts, 1845)
۲) هفتر 2) Heffter
(Das europäiche Volkerrecht, 1844)
۳) بلونچی 3) Bluntchli
(Das moderne Völkerrecht der civilisirten Staaten, 1868)

ایطالیا

۱) مانسینی 1) Mancini
۲) پیرآنطونی 2) Pierantoni
۳) لوی گی پالما 3) Luigi Palma
۴) مامیانی 4) Mamiani
۵) پادلاتی 5) Padellati

فرانسه

فونک برنتانو و سورل Funck Brentano et Sorel
(Précis du droit des gents, 1877)

امریکای جنوبی

کالو Calvo

روسیه

1) کاچنوفسکی Katchenovski
(Cours de droit internatio-
nal, 1863-1866)

2) کاپوستین Capoustine
(Aperçus des sujets du droit
international, 1856)

3) بیالکی Bialeki
(De la signification du
droit international et ses
éléments, 1872)

4) مارتنس Féodor de Martens
(Traité de droit internatio-
nal, 1883)

از مختصر تاریخی که در باب نشو و نما و ترقی علم حقوق بین الملل گفته شد میتوان فهمید که مقصود از این علم چیست علم حقوق بین الملل باید از حقوق طبیعی

که متعلق بعالم مطلق است بکلی صرف نظر نموده مبحثش را فقط حقوق موضوعه قرار دهد یعنی پایه این علم باید بر عادات و معاهدها و قرارنامها و کلیه روابط بین الملل باشد نه بر عقاید و افکار شخصی ولو این عقاید و افکار بسیار صائب و راسخ بنظر آید ولی از طرف دیگر علم حقوق بین الملل باید کلیه روابط بین الملل را از یک نقطه نظر صحیحی سنجیده در مادهٔ آنها تحقیقات علمیه را بطوریکه در فوق ذکر شد بعمل آورد تا اینکه حقوق عبد پولیتیک نشود آن نقطه نظر موازنهٔ سیاسیه است و نه مسئلهٔ ملیت (Nationalität) بلکه حق و حقانیت است و فقط بواسطهٔ این نقطه نظر تحقیقات علمیه میتواند نتیجه نتایج عالیه شده حقوق را اسیر و دست نشاندهٔ پولیتیک نسازد

حدود استعمال حقوق بین الملل

در مسئلهٔ حدود استعمال حقوق بین الملل عقاید علمای این علم مختلف است بلونچلی آلمانی که یکی از متبحرین کلیهٔ علوم حقوق است برای استعمال و اجرای حقوق بین الملل حدی قرار نداده استعمال این رشتهٔ حقوق را در میان تمام طوایف و ملل بالسویه ممکن و سهل الاجرا میداند و از آنرو حقوق بین الملل را حقوق عالم می نامد (Das Völkerrecht ist das Weltrecht)

مارتنس روسی بعکس این عقیده را رد کرده میگوید هرچند این عقیده از عقاید بسیار عالیه است ولی عجالةً انسانیت بآن درجهٔ تکمیل نرسیده است که حقوق بین الملل بالسویه در تمام کرهٔ زمین مستعمل و مجری باشد بلکه چون پایهٔ این حقوق بر احساس ضرورت و عمومیت منافع و معاملات متقابله است باید معتقد شد که

که فقط ملی میتوانند به حقوق بین الملل متمسک شوند که وضع زندگانی ومعیشت آنها منافی با شرایط فوق (احساس ضرورت وعمومیت منافع وغیره) نباشد لهذا مردمان وحشی مثل اهالی بعضی از صفحات (افریقا) چون نه احساس ضرورت چنین حقوقی را مینمایند ونه عمومیت منافع را میفهمند نمیتوانند داخل در اتحاد بین الملل شده در حقوق آن اتحاد شریک وسهیم باشند وچون از طرف دیگر نمیشود روابط مابین ملل متمدنه وغیر متمدنه در تحت قاعده ونظمی نباشد پس در اینصورت باید حقوق طبیعی که پایه اشس بر روی اخلاق حسنه وعقل سلیم است در میان ملل مزبوره مجری باشد مثلاً عقل سلیم میگوید که باید قولی که داده شده است بموقع اجری گذارده شود وامنیت جان ومال نوع انسان منظور باشد وکذلک مسائل دیگر از این قرار حقوق بین الملل بعقیدهٔ مارتنس فقط باید در میان دول وملل متمدنه معمول ومجری گردد بعضی از حقوق دانها این عقیده را هم قبول ندارند زیرا که آنرا مضر ومخل ترقی انسانیت میدانند ومیگویند که حقوق طبیعی چنانچه به تجربه رسیده بنا بموافق سلیق ومنافع شخصیهٔ دول تأویل وترجمه شده باعث بیچارگی وذلت ضعفا گشته بجهة اینکه حقوق طبیعی مانند حقوق موضوع مبرهن وواضح نیست ومعلوم است که تعبیر وترجمه آن همیشه بر منفعت طرف قوی است چنانکه تاریخ گواه است که دول اروپ در متملکات خودشان در افریقا وامریکا با وجودی که بحقوق طبیعی مستظهر بودند چه بدرفتاری وچه اذیت روحانی وجسمانی بود که در حق اهالی بومی روا نداشتند پس از این قرار استعمال حقوق طبیعی را بقدری که ممکن است باید محدود نموده ودر روابط با ملل غیر متمدنه حقوق بین ملل را مجری داشت وچون احساس ضرورت وعمومیت منافع در اینجا دخیل است

لازم میآید که استعمال حقوق بین الملل در روابط با ملل وطوایف غیر متمدنه برحسب معاهده وقرارنامه هائیکه با آنها بسته شده است باین معنی که هرقدر اصول این حقوق در معاهده با مملکت غیر متمدنه بیشتر منظور شده آنقدر آن مملکت بیشتر میتواند بقواعد حقوق بین المللی متمسک شود

شعبات حقوق بین الملل

حقوق بین الملل را اغلب علمای این علم به دو قسمت بزرگ منقسم نموده اند عمومی وشخصی وتفاوت مابین این دو شعبه را در آن می بینند که حقوق بین الملل عمومی حفظ می نماید منافع دول را در روابط آنها با همدیگر یا در روابط دولتی با رعایای دولت دیگری بعکس حقوق بین الملل شخصی که حفظ میکند منافع رعایای دولتی را در روابط آنها با رعایای دولت دیگری (در روابط رعایای دول مختلفه با همدیگر بنا بر این تعریف مسائل راجعه بحقوق سلطنتی دول وجنگ وصلح وتحدید حدود وفرستادن وپذیرفتن نمایندهای سیاسی وتابعیت وغیره وغیره داخل در حوزه حقوق بین الملل عمومی ست ولی اگر اتفاق بیفتد که رعیت انگلیس در خاک فرانسه فوت شود یا رعیت آلمان در خاک اطریش تملیک نماید یا رعیت ایطالیا در خاک روس ازدواج کند وقس علیهذا آنوقت مصادمه ومعارضهٔ دو حقوق واقع میشود (مثلاً حقوق انگلیس وفرانسه حقوق آلمان واطریش) حل این نوع مسائل راجع بحقوق بین الملل شخصی است هرچند این تعریف وتحدید حدود مابین دو شعبهٔ حقوق بین الملل با اغلب مسائل بین الملل موافقت مینماید ولی شامل تمام آنها نمیشود مثلاً اگر دو رعیت هولاندی در روسیه معامله نمایند یا دو امریکائی در بلژیک ازدواج کنند حل این نوع مسائل داخل در کدام شعبهٔ حقوق

بین الملل خواهد بود اگر بتعریف فوق مراجعه کنیم داخل در هیچکدام در صورتی که
پر واضح است که این نوع مسائل از حوزهٔ حقوق بین الملل شخصی است پس از این
قرار باید تعریف فوق را قدری تغییر داد و گفت که حقوق بین الملل عمومی حل میکند
مسائلی را که از مصادمه (Conflit) منافع عمومی حاصل شده است
بعکس حقوق بین الملل شخصی که مقصود و مبحثش مسائلی است که از معارضه و مصادمه
منافع شخصی اتفاق افتاده است اعم از اینکه این مصادمه مابین رعایای دول مختلفه
افتاده باشد یا رعایای دولت واحدی در خارجه)

اگر در تمام مسائل بین الملل خوب تعمق و تعقل نمائیم ملتفت خواهیم شد که این دو شعبه
حقوق بین الملل تمام آن مسائل را حاوی نیست یعنی بعضی از روابط بین الملل
حالت و طبیعت مخصوصی دارد که بواسطه آن نمیتوان داخل در هیچکدام از دو
شعبه مزبوره دانست مثلاً اگر رعیت سوئد در سویس عمل جنایتی بکند یا رعیت
یونانی بعد از قتل نفسی بخاک عثمانی بگریزد مسائل متشابهی پیش خواهد آمد و باید
دانست که این نوع اتفاقات و حل آنها داخل در کدام قسمت حقوق بین الملل است
(بعضی میگویند که چون کلیه جنایات حالت عمومی دارد و زیرا که بمنافع عامه برمیخورد
(رجوع کن بمقدمه) و از طرف دیگر حل این نوع اتفاقات برحسب عهدنامه‌ها
و قرارنامه‌های دولتی است باید جنایات را داخل در حقوق بین الملل عمومی دانست
فرقه دیگر همان اتفاقات را از شعبهٔ شخصی حقوق بین الملل میدانند (اگرچه عقیده
این فرقه پایه ندارد) جمعی از علمای این علم که از جمله (مارتنس) روسی است
این مسائل را بکلی مجزا نموده شعبه سیم حقوق بین الملل دانستند و این شعبه را
حقوق بین الملل جنایت نامیده در وسط دو شعبه که در فوق ذکر شد جای داده
از این قرار حقوق بین الملل اینطور منقسم میشود

حقوق بین الملل (Droit international)
- ۱) عمومی (public)
- ۲) جنایات (criminel)
- ۳) شخصی (privé)

چون این عقیده اخیره هنوز قبولی عامه نیافته از آنرو مؤلف در مقدمه فقط
دو شعبهٔ اولی را قید نمود ولی ترتیب و سلسله
درج مطالب حقوق بین الملل در این
کتاب مبنی بر شعبات
سه گانه این علم
خواهد بود

کتاب اول

کتاب اوّل

حقوق بین الملل عمومی

باب اوّل

دول از نقطه نظر حقوق بین الملل

فصل اوّل

ارباب حقوق بین الملل شخصیّت دول

در مقدّمه گفتیم که حقوق (بمعنی شخصی) عبارت است از اختیاراتی که بنا بر قواعد حقوقی بکسی داده میشود اشخاصیکه دارای این اختیاراتند ذی حقوق یا ارباب حقوق نامیده میشوند و شیئی یا شخصی که در تحت اختیار آن اشخاص است موضوع حقوق مثلاً در حقوق ملکیّت (حقوق شیئی) ارباب حقوق مالکین آنها و موضوع حقوق اراضی و مستغلات وغیره در حقوق خانواده رؤساء خانوادها ارباب حقوقند و اعضای خانواده ها موضوع آن وکذلک الی آخر کلیّةً در حقوق شخصی یا مدنی ارباب حقوق یا شخص واحد است چنانکه در فوق ذکر شد و یا هیئت و جماعتی مثل وزارتخانها و ادارات و شرکتها و مساجد و مدارس وغیره هریک از ارباب حقوق هم دو خاصیّت دارد اوّلاً استعداد داشتن حقوق ثانیاً استعداد عملکردن بآن حقوق خاصیّت اولی که استعداد داشتن حقوق باشد در همه نوع ارباب حقوق هست قطع نظر از سن و مقام

ومشاعر آنها بعبارة اخری همینکه کسی متولد شد مستعد داشتن حقوق و
یا واضحتر گفته باشیم ذی حقوق است و تا نفس آخری (تقریباً بدون استثنا)
سلب این استعداد از و نمی شود ولو اینکه بحد کمال نرسیده باشد
یا اینکه مبذر یا دیوانه یا ناقص الخلقه باشد (مثلاً اطفال از همان آنیکه
تولد شده اند استعداد تحصیل همه نوع حقوق را دارند و میتوانند مالک
ملکی شوند ارث ببرند معامله نمایند و کذلک الی آخر هر چند در این
موارد وجود قیم و وکیلی لازم است ولی همینکه صیغه خوانده شد حقوق
راجع بموکل صغیر میشود

خاصیت ثانوی که استعداد عمل کردن بحقوق است مثل خاصیت اولی
عمومیت ندارد و بلکه بعضی شرایط است که لازم و ملزوم این استعداد است
مثلاً حد بلوغ و صحت مشاعر وغیره بدینجهة طفل نمیتواند بخود و باختیار خود
تملیکات نماید یا عقد معامله کند همچنین دیوانه نمیتواند بنفسه تغییر و تبدیلی
در حقوق خود بدهد زیرا که بجهت اعمال و افعال حقوقی (یعنی با نتایج شرعیه)
صحت رای لازم است و اشخاص مذکوره در فوق آنرا ندارند لهذا همیشه
درین موارد قیم یا وکیلی وجود دارد که برای و مسئولیت او چنین اعمال
صورت میگیرد

از مطالب فوق معلوم شد که ارباب حقوق مدنی اشخاص متفرقه اند
حالا لازم است معین کنیم که ارباب حقوق بین الملل کیست ؟
اغلب حقوق دانها را عقیده آن است که ارباب حقوق بین الملل فقط
دول اند و چون صفات ممیزه دولت حدود معین است و نفوس
و حکومت عالیه هر آنچه که این صفات سه گانه را نداشته باشد از

ارباب

ازارباب حقوق بین الملل شمرده نخواهد شد مثلاً ملت را (nation)
(جمع مردمانیکه در تاریخ و زمان و تمدن باهم مشارکت دارند)
بعقیدهٔ اغلب حقوق دانها نمیتوان ازارباب این حقوق دانست زیرا که
صفت سیمی را (حکومت) فقدان دارد همچنین طوایف بدوی بجهت فقدان
خاک معین و شرکتها و کمپانیها بجهت عدم وجود خاک معین و حکومتی اشخاص
متفرقه را بعضی مثل هفتر ازارباب حقوق میدانند ولی اغلبیت آرا انها را هم
رد میکنند حتی سلاطین و سفرا را نمایندهٔ دولتی شمرده ازارباب حقوق
بین الملل محسوب نمیدارند و در مسئله ارباب حقوق کلیتهً آرای علما مختلف است خاصه
برخی دول غیر متمدنه را نیز خارج ازین جهت میدارند جهت اینکه فقط دول را
ارباب حقوق بین الملل میدانند آنست که بعقیده اغلب علمای حقوق فقط
دولت میتواند در روابط بین الملل مستقلاً رای بدهد و بحقوق خود عمل نماید مثلاً
عقد عهدنامه ها و فرستادن سفارت وغیره بعکس شرکتها و اشخاص متفرقه
و طوایف که اگر هم عمل بکنند این اعمال و افعال فقهی ایشان بلا واسطه
دولت یا بدون رضایت و مسئولیت آن نیست مثلاً سفیر نمیتواند بدون
رضایت دولت متبوعه خود معاهده با دولت دیگری نماید شرکتها و کمپانیهای
دولتی اگر در دولت دیگری میتوانند تملیک و معامله نمایند بجهة حمایت
دولت متبوعهٔ آنها است بدینجهة دول غیر مستقله را نیز ازارباب این حقوق
نمیدانند زیرا که رای چنین دول بواسطهٔ دولت مقتدر دیگری (حامی یا سوزرن)
محدود است و ما گفتیم که بجهة استعداد عمل کردن بحقوق رای آزاد و صحیح
دخل است و چون این نوع دول آنرا ندارند ازارباب حقوق محسوب نمی شوند
اینگونه دول را بصغار شباهت میدهند و دولت حامی یا سوزرن حکم

قیم را

حکم تمام را دارد از مطالب فوق میتوان فهمید که هر دولتی حکم شخص واحد را
دارد زیرا که مثل آن ذی حقوق است ورائی دارد که بواسطهٔ آن میتواند
با هم جنس خود (سایر دول) مراوده نموده حقوق جدیدی تحصیل نماید یا تغییری
در موضوع آن حقوق بدهد و یا بالاخره حقوق خود را متروک دارد بدین جهت
میگوئیم که هر دولتی که داخل در حوزه حقوق بین الملل است از نقطه نظر آن حقوق
شخصیت دارد و شرایط شخصیت دول هم همان است که در مسئله ارباب
حقوق ذکر شد

فصل دویم

اقسام دول

دولیکه داخل در مجمع بین الملل اند از نقطه نظر حقوق بین الملل به دو نوع
منقسم میشوند
اولاً دول بسیطه یعنی دولیکه منفرد اند و با هیچ دولت دیگری ترکیب
نیافته اند (مثل بلژیک و هلاند و روس و انگلیس و فرانسه و ایطالیا و
عثمانی و ایران و اسپانیا و غیره) این نوع دول کمال استقلال را در
امور داخله و خارجه داشته بهیچوجه تابع دولت دیگری نیستند و لازم هم نیست
که چنین دولتی فقط از یک ملت یا یک صنف یعنی مرکب باشد بعکس بسا اتفاق
میافتد که دول بسیطه مرکب اند از ملل متنوعه و صنفهات مختلفه (مثل
روسیه و انگلیس و عثمانی و غیره) و بلکه بعضی از این صنفهات امتیاز استقلال
داخلی دارند بدون اینکه این استقلال داخلی آنها لطمه بر انفراد

و بسیط بودن دولت وارد آورد مثلاً دولت انگلیس متملکات خودش در
امریکای شمالی (کانادا) و اوسترالی بقدری استقلال داخلی داده است
که این متملکات پارلمنتی مخصوص و وزرای علیحده دارند و با وجود این استقلال
کانادا و اوسترالیا از ایالات لاتتجزی دولت انگلستان محسوب میشوند
کذلک فینلاند روس کمال استقلال داخلی را دارد و با وجود این یکی
از ایالات منضمهٔ روسیه منظور است
ثانیاً دول مرکبه که عبارت اند از دولیکه بواسطهٔ اشتراک در
در بعضی از ادارات مرکزی دولتی و یا بجهة واقع شدن در
تحت اقتدار یک حکومت با هم متصل و متحد شده اند ترکیب
اولی مشهور است باتحاد دول و ترکیب ثانوی به اتصال دول
تفاوت این دو ترکیب از تفصیل ذیل مشاهده خواهد شد

اتحاد دول

اتحاد دول عبارت است از جمع دولیکه در امور داخله و خارجه فرداً فرداً
کمال استقلال را دارند ولی بواسطهٔ عمومیت منافعشان عهد اتحادی بسته
در امور بین الملل تابع یک اداره مرکزی گردیده اند از این تعریف میتوان فهمید
که این نوع دول اعم از اینکه در امور داخلی خود بهیچوجه محدود و تابع حکومتی
نیستند در امور خارجه نیز کمال استقلال را دارند مثلاً میتوانند سفرا به دول
دیگر بفرستند و همچنین آنها را قبول کنند و هر نوع معاملات و معاهدات
با دول خارجه بنمایند ولی چون اداره مرکزی هم کفیل روابط بین الملل
و جلایل امور خارجه است و در ارتباط و آمیزش با خارجه نماینده تمام

دولیکه داخل در این هیأت اتحاد اند (Confédération)
محسوب میشود بدین جهة معاملات و معاهدات هرکدام از دول متحده نباید
با معاملات و معاهدات این اداره مباینتی داشته باشد غیر از این شرط که باید
منظور باشد دیگر بهیچوجه استقلال داخلی و خارجی دولیکه هیئت اتحاد دول را
ترکیب داده اند محدود و هیئت اتحاد دول در تاریخ کرارًا مشهود رسیده است مثلاً
وضع سویس از ۱۸۰۳ الی ۱۸۴۸ وضع اتازونی شمالی امریکا از
۱۷۷۶ الی ۱۷۸۷ و وضع دولت آلمان از ۱۸۱۵ الی ۱۸۶۶
وضع آلمان بهترین نمونه ترکیبی است که مشهور است باتحاد دول بدین جهت
این وضع را قدری شرح میدهیم تا آنکه اساس این ترکیب بخوبی مفهوم شود
بموجب عهدنامهٔ وینه ۱۸۱۵ ۳۸ هشت دولت بزرگ و کوچک آلمان
که از جمله دانمارک و هولاند و لوکسامبرغ بودند اجتماع نموده باتحاد دول آلمان
(Confédération Germanique)
موسوم گردیدند و مجلسی از نمایندهٔ و وکلای آن دول ترتیب داده شد
که محل اقامتش در فرانکفرت روی ماین (Francfort)
بوده حالت کنگره را داشت که بجهت دول متحده مزبوره تشکیل شده باشد
تمام امور سیاسی و بین الملل راجعه بتمام دول آلمان در این مجلس مطرح مذاکره
گردیده حل میشد همچنین اعلان جنگ و انعقاد صلح و معاهدات و حفظ روابط
سیاسیه با دول خارجه از اختیارات این مجلس بود ولی در آن واحد هرکدام
از دول آلمان اختیار داشتند که با دول خارجه ارتباط و آمد و شد داشته
باشند فقط بشرطیکه ارتباط آنها مخالف با معاهدات مجلس مرکزی نباشد
این وضع بعد از جنگ سنه ۱۸۶۶ و شکست اطریش رفته رفته تغییر کرد

بدین معنی که نفوذ دولت پروس اول در شمال و بعد در تمام ممالک آلمان
زیاد شد تا اینکه بعد از جنگ روس و فرانسه و شکست دولت اخیره
در سنه ۱۸۷۱ دول آلمان ترکیب دیگری پیدا کردند و بجای یک حکومت
مرکزی (مجلس فرانکفرت) سه حکومت ایجاد شد ۱) شخص امپراطور
۲) پارلمنت (Reichstag) و ۳) شورای دول متحده
(Conseil fédéral) اختیارات مجلس
فرانکفرت بعد از تشکیل این وضع بشخص امپراطور منتقل شد (اعلان جنگ
و انعقاد صلح و معاهدات وغیره) ولی کمافی السابق دول بزرگ آلمان
حق ارتباط و آمیزش با دول خارجه را دارند بهمان شرطیکه در فوق ذکر شد
و یک شعبه شورای دول متحده که موسوم به کمیته امور خارجه است
(Comité des Affaires Etrangères)
حق نظارت روابط خارجه را دارد از مطالب فوق میتوان بخوبی
دریافت که هرچند بعد از ۱۸۶۶ نفوذ پروس در آلمان زیاد شده
ولی دول آلمان بجهة حفظ استقلالشان از حیثیت امور داخله و خارجه باز
ترکیب اتحاد دول را (Confédération) دارند اگرچه
در اینباب مابین علمای حقوق بین الملل و حقوق دولت مباحثه در میان است

اتصال دول

اتصال دول (Union des Etats)
عبارت است از جمع دولیکه در تحت اقتدار یک حکومت واقع شده اند
تفاوتی که مابین اتصال دول با اتحاد دول موجود است آن است که در هیئت

اولی دول غالباً از استقلال خارجی خود امتناع نموده تابع حکومت معینی میشوند
بعکس هیئت ثانوی (اتحاد دول) که استقلال خارجی داشته فقط
ملتزم اند که ارتباط آنها با خارجه موافق اداره مرکزی که نیز کفیل روابط بین
الملل است باشد این نوع دول باز باقسامی چند منقسم میشوند ۱) اتصال شخصی
۲) اتصال حقیقی ۳) دول متصله ۴) دول غیر مستقله

اتصال شخصی

اگر اتفاق بیفتد که دو دولت در تحت سلطنت یک پادشاه باشند آنوقت
اتصال مابین آن دو دولت را اتصال شخصی مینامیم (Union
personnelle) زیرا که این اتصال فقط تا وقتی دوام دارد که سلسله و
دودمان آن پادشاه مستقر باشد و بعد از انقراض آن این اتصال هم معدوم میشود
اتصال شخصی مانع از استقلال خارجی و مراوده دو دولتیکه اتصال شخصی پیدا کرده با دول
اجنبیه نیست بلکه میتوانند هر زمانیکه میان شان اقتضا کند از همدیگر ولو بجنگ منفک و مجزی شوند
بهترین نمونه این ترکیب اتصال آلمان و اسپانیا بود در تحت سلطنت شارل پنجم در سال ۱۵۲۰

اتصال حقیقی

فرقی که مابین اتصال حقیقی (Union
réelle) با اتصال شخصی است این است که دولتی که حقیقتاً به دولت
دیگری متصل میشود استقلال خارجی خود را گم میکند یعنی در روابط خارجه دو دولت
متصله هیئت واحده میشوند ولی از طرف دیگر نباید این نوع اتصال را با ایالاتیکه
منضم به دولتی شده استقلال داخلی دارند شباهتی داد هرچند هیچکدام استقلال
خارجی و حق مراوده با سایر دول ندارند ولی فرقی که هست دول متصله بموجب

بموجب قرارداد معینی بهمدیگر متصل شدند بخلاف ایالات که بضرب اسلحه یا میل و رضای دولت
غالب منضم گردیده اند (مثلاً فینلاند وغیره) بدین جهت اگر بخواهیم اسماً نیز این دو نوع اتصال را
تمیز بدهیم باید در صورت اولی بگوئیم انضمام ایالات بدولتی (incorporation)
در صورت ثانوی اتصال دول (Union des Etats) امثال اتصال حقیقی اولاً
اطریش و مجارستان است که از سال ۱۵۶۳ بموجب قراردادهای متعدده اتفاق افتاده است
و این اتصال حقیقی است نه شخصی زیرا که اتصال مجارستان با اطریش امری است دولت مجارستان
با داشتن پارلمنت و وزرای مخصوص در وزارت خارجه و مراوده سیاسیه با اطریش شریک است
ثانیاً سوئد و نروژ بعضی از حقوقدانها را عقیده آنست که اتصال این دو دولت شخصی است
ولی اگر بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که نروژ بضرب اسلحه در سال ۱۸۱۴ مجبور شد که
با سوئد متصل شده از استقلال خارجی خود استعفا نماید و در معاهده که مابین این
دو دولت منعقد گشته قید شده است که اگر اتفاق بیفتد که این دودمان حالیه منقرض شود
نمایندهای ملل سوئد و نروژ باکثریت آرا پادشاهی انتخاب خواهند کرد پس از این قرار
این اتصال حقیقی است نه شخصی بعضی اتصال فنلاند را (Finlande) هم بروسیه
حقیقی میدانند ولی در فوق اشاره شد که بجهة اتصال حقیقی رضایت طرفین شرط است
و این اتصال باید بموجب معاهده و قرارداد معینی باشد بعکس فنلاند که بضرب اسلحه
در ۱۸۰۹ تسخیر شده و از ایالات منضمه روسیه محسوب است

دول متصله

وقتیکه چند دولت باهم بطوری متصل شدند که در تحت یک حکومت مرکزی
بوده و با حفظ استقلال داخلی خودشان از روابط با دول خارجه و
کلیه استقلال خارجی استعفا نمودند جمیع این نوع دول را
دول متصله می نامیم

Fédération des Etats

از این قرار سه شرط لازم میباید تا اینکه هیئت دول متصله ترکیب جیابد
اولاً باید جمیع دول متصله در تحت یک حکومت مرکزی واقع شوند
ثانیاً در امور داخله بکلی مستقل و آزاد باشند
ثالثاً تمام روابط بین الملل را بعهدهٔ حکومت مرکزی واگذار نموده خودشان بهیچوجه دخالت و تصرف در امور خارجه ننمایند امثال این نوع اتصال اولاً وضع سیاسی سویس است از سنه ۱۸۴۸ الی حال قبل از سنه مزبوره سویس هیئت دول متحده را داشت ولی بعد از این تاریخ بواسطهٔ قوانین اساسیه تازه (Constitution) دول سویس که عده شان بالغ بر بیست بود متصل شده از حق ارتباط و آمیزشش با دول خارجه استنکاف نمودند و کفالت امور خارجهٔ خودشان را باداره مرکزی که مشهور بشورای اتصالیه (Conseil fédéral) است واگذار کردند چنانچه هرکدام از دول سویس کمال استقلال را در امور داخله دارد ولی اعلان جنگ و انعقاد صلح و امضای عهدنامه با دول خارجه وکلیتاً آمد و شد با خارجه بر عهدهٔ شورای اتصالیه است که مرکب از پنج نفر اعضا و هرکدام کفیل یک وزارتخانه هستند (حکومت مقننه) (حکومت قانونگذار) که مخصص بمجمع اتصالیه است (Assemblée fédérale) بدو شعبه منشعب میشود شعبهٔ مبعوثین ملت (Conseil national) و شعبهٔ نمایندههای دول متصله

(Conseil des Cantons)

ثانیاً دول متصله (اتازونی) امریکای شمالی این دول هم تا سال ۱۷۸۷ هیئت دول متحده را داشتند هرکدام از اعضای این هیئت غیر از استقلال داخلی حق روابط بین الملل را دارا بود ولی چون تجربه سالها مشاهده کردند که این استقلال خارجی دول باعث انفصال و انفکاک آنها گشته روابط بین الملل دول مختلفه متباین منافع همدیگر میشود آن وضع را تغییر داده اساس هیئت اتصالیه را مقرر داشتند حالا سی و هشت دول متصلهٔ امریکای شمالی با داشتن استقلال تامی در امور داخلی از روابط بین الملل بکلی معاف و تماماً تابع یک حکومت مرکزیی هستند که عبارت است از کنگره و منشعب میشود بشعبه علیا (Sénat) که مجمع نمایندههای دول متصله است و شعبه سفلی یا اطاق مبعوثین که مجلس وکلای ملل است تمام روابط خارجه با رئیس جمهوری است که در تحت نظارت و تفتیش قسمتی از سنا است که مشهور است به کمیت نظارت خارجه

دول غیر مستقله

تا حال از دول مستقله مذاکره بود ولی بسا اتفاق می افتد که بواسطه اتفاقات ناملایم تاریخی از قوه دولتی بقدری میکاهد که دیگر نمیتواند حفظ استقلال خارجی خود را نماید و از آن رو در امور خارجه تابع حکومت دولت قوی شوکت مقتدری می شود چنین دولتی را دولت غیر مستقله مینامند زیرا که با وجود استقلال در امور داخله نمیتواند بلاواسطه روابط خارجی داشته باشد هرچند از نقطه نظر حقوق بین الملل این نوع دول مستحق اسم دولت نیستند زیرا که دولت نباید مطیع حکومت خارجی باشد ولی چون سبب ایجاد دول مزبوره معیشت بین الملل است (که کاسه

(که گاهی بقای ملتی را ولو بحالت بین بین صلاح میدانند) این نوع دول را
دول غیر مستقله مینامند (Etats mi - souverains)
از آنجا که این حالت دولت غیر طبیعی است بمرور اینحالت بین بین مرتفع شده
یا چنین دولتی کلی مستقل میشود و یا اینکه ضمیمهٔ دولت دیگری میگردد اقسام
دول غیر مستقله هم زیاد است ولی غالباً از دو شق خارج نیستند یا این است
که دولت غیر مستقله فقط از روابط خارجهٔ خودش استغنا نموده مجبور میشود بلاواسطه
دولت دیگری که نافذ است ارتباطی با خارجه نداشته باشد و دولت نافذ هم
از طرف خودش متعهد میشود که در امور خارجهٔ آن دولت کمال حمایت را از او بنماید
آنوقت چنین وضع را protectorat می نامند
یعنی حمایت یک دولت از دولت دیگری
یا آنکه دولت نافذ و مقتدر بیک استغنا از روابط خارجی اکتفا نموده دولت
ضعیف را ملتزم مینماید که علاوه بر حقوق مزبوره در فوق در وقت جنگ قوای
بریه و بحریهٔ خود را با استعداد جنگی دولت مقتدره متصل نماید و کلیتاً الّا وجاناً
بآن دولت در وقت ضرورت کمک و امداد کند این نوع رابطه مابین دو دولت را
رابطهٔ آقائی و دست نشاندگی مینامند در اینجا لازم است خاطر نشان بکنیم که دادن
باج شرط این رابطه نیست در تاریخ کراراً بشهود و بثبوت رسیده است که یک دولت
بسیار معظم و بزرگی بیک ملت کوچک و وحشی بجهت اسکات آنها تا یک موقع مناسبی
باج میداده است (مثلاً دول امریکای شمالی بیک الجزایر (Algérie)
هر سال مبلغ معینی میداد که سفائن تجارتی آنها از دزدان دریائی اعراب مأمون
و محروس باشد و پر واضح است که نمیتوان گفت دول امریکای شمالی دست نشاندهٔ
بیک الجزایر بود امثال دول غیر مستقله از قرار ذیل است

۱) **مصر** بعد از استیلای عثمانیها بمصر این مملکت بواسطهٔ پاشائی که از
طرف سلطان معین میشد اداره شده از قلمرو ممالک عثمانیه محسوب میبود تا اینکه
در اوایل قرن نوزدهم میلادی سنه ۱۸۰۶ محمد علی پاشا بفرمان فرمائی
آن مملکت مقرر شده و طولی نکشید که بواسطهٔ کیاست عقل و کفایت شخصی و همت
عالیه که داشت در اندک مدتی تنظیمات مهم در خطهٔ مصر بموقع اجرا گذارده و بدان واسطه
زراعت و فلاحت و تجارت مملکت را ترقیات فوق العاده حاصل آمد و استعداد
بری و بحری مصر بدرجهٔ تکمیل شد که سلطان در جنگهای بزرگ همیشه از محمد علی پاشا
استمداد می نمود (مثلاً جنگ یونان و واقعهٔ ناوارین) بالاخره محمد علی پاشا در
۱۸۳۱ بر سلطان عثمانی شوریده و بعد از شکستهای فاحشی که بعثمانیها در
فلسطین و آسیای صغری وارد آورد عزیمت تسخیر اسلامبول را نمود و در این تسخیرات
پاشای مزبور خیالات بسیار عالیه در مادهٔ دولت عثمانی داشت بدین معنی که
چون ضعف دولت عثمانی را با علی درجه میدید از پیش بینی که داشت فهمیده بود که
آتیهٔ دولت عثمانی تجزیه شده هر قسمتش دست یکی از دول اروپ خواهد افتاد
و پیش بندی و سد متلاشی شدن دولت عثمانی را فقط در آن میدید که بقوت اسلحه
عثمانیها را مسخر نموده بتخت سلطنت نشسته اصلاحات و تنظیمات لازمه را در تمام
ممالک متنوعهٔ عثمانی اجرا نماید تا اینکه روحی بجسد مرده درآید و دولت عثمانی
بهتر تواند حفظ حقوق خود را در مقابل دول مسیحیه نماید
دول اروپ چون محمد علی پاشا را باین درجه با استعداد و قوت و شوکت دیدند
سخت ترسیدند و بجهة اینکه مبادا دولت عثمانی بدست محمد علی پاشا افتاده
قوتی گیرد و منازعه و مجادله با دول همجوار مسیحیه از نو شروع شود با هم
جمع شده بعثمانی کمک نمودند و یک اردوی بزرگ روس بجهة دفاع متملکات

عثمانی بآسیای صغری تجاوز نمود
چون محمد علی پاشا کمک اروپ را دید ناچار با سلطان از در مصالحه درآمد و سلطان هم نه فقط مملکت مصر را بلکه شامات و فلسطین را با پاشای مزبور با استقلال تامه واگذار کرد ولی طولی نکشید که هفت سال بعد دولت عثمانی دوباره اعلان جنگ بمحمد علی پاشا نموده اینده فعه نیز شکستهای فاحش خورد باز وضع عثمانی در تزلزل بود که دول اروپ بهان ملاحظه پیش از نو دخالت کرده محمد علی پاشا را مجبور کردند که بشرایط کونفرانسی که بجهت حل منازعه مابین مصر و عثمانی در لندن (۱۸۴۰) تشکیل داده شده بود راضی شود

وشرایط آن کونفراس از قرار ذیل است

اولاً محمد علی پاشا باسم نایب السلطنه یا خدیوی استقلال تام در امور داخله مصر داشته از طرف سلطان آن مملکت را اداره خواهد کرد
ثانیاً قشون بری و سفائن بحری مصر جزو استعداد نظامی دولت عثمانی محسوب خواهد شد
ثالثاً در روی مسکوکات از یکطرف تمثال سلطان خواهد بود واز طرف دیگر تمثال خدیو
رابعاً مصر مبلغ معینی سالیانه بعثمانی باسم خراج خواهد پرداخت
خامساً تمام روابط خارجه مصر با سایر دول باید بتوسط عثمانی باشد و تمام معاهدات عثمانی بعد از هزار و هشتصد و چهل میلادی شامل مملکت مصر نیز خواهد شد ولی بعد بموجب فرامین سلطان قدری بر اختیارات خدیو افزوده شد
اولاً بموجب فرمان ۱۸۶۶ حکومت خدیو در خانوادهٔ او ارثی شد

واز آن تاریخ ببعد تاج و تخت خدیوی بعد از پدر بولد ارشد منتقل میشود
ثانیاً بموجب فرمان ۱۸۷۳ خدیو مجاز است که معاهدات تجارتیه بلاواسطه عثمانی با دول خارجه عقد نماید بعد از حفر کانال سویس بر اهمیت مصر افزوده و دیوانخانهای مختلطه که مرکب از قضاة مصری و اروپائی است بجهة تسویهٔ حقوق و رسیدگی بجنایات مابین مصریها و اهالی خارجه ترکیب و تشکیل یافت

از طرف دیگر چون وضع مالیهٔ مصر روی باختلاط و خرابی گذاشته بود بطوریکه خدیو از تسویهٔ دیون عمومی عاجز بود کمیسونی از وکلای دولیکه منافع داشتند بتخصیص انگلیس و فرانسه ترکیب یافت که وزارت مالیه را اداره نموده دیون مصر را بپردازند در سال (۱۸۷۹) انگلیس و فرانسه هرکدام یک مفتش کلی در مصر برقرار نمودند و چون اینده مفتش در تمام کارهای داخلی مصر دخالت و تصرف مینمودند قشون مصر بسرکردگی عربی پاشای مشهور بر ضد نفوذ دول اروپ شوریدند و انگلیس بتنهائی باسکات شورشیان مبادرت نموده و عربی پاشا را اسیر کرده تمام مصر را در تحت نفوذ و اقتدار خود درآورد

در اینجا لازم است اشاره نمائیم که با وجود نفوذی که دولت انگلیس فعلاً در مصر دارد حقوق عثمانی و سایر دول اروپ در مصر متروک نشده و شرعاً بموجب قرارنامه کونفرانس لندن برقرار است

۲) امارت بلغارستان

وضع بین الملل بلغارستان در معاهدهٔ که در کنگرهٔ برلن ۱۸۷۸ منعقد شده

معین گردیده است شرایط آن معاهده بقدری که راجع به بلغارستان است
از قرار تفصیل ذیل است

اولاً امارت بلغارستان دارای استقلال تام در امور داخله خود خواهد بود
ولی بشرطیکه در تحت اقتدار دولت عثمانی بوده سالیانه بآن دولت باج معینی بپردازد

ثانیاً امیر بلغارستان بتوسط خود اهالی انتخاب شده برضایت سلطان
و دول معظمه اروپ بر تخت امیری برقرار خواهد گردید

ثالثاً تمام معاهدات تجارتی وغیره که فیما بین دول خارجه و عثمانی منعقد شده
در بلغارستان نیز مجری خواهد بود و کذلک حق قضاوت قونسولهای خارجه در این
امارت کما فی السابق مستقر است

رابعاً چون بلغارستان جزو ممالک عثمانی محسوب میشود باید قسمتی از دیون
عمومی دولت مزبوره را بعهده خود گیرد

خامساً بلغاریهائیکه در ممالک عثمانی در سیاحت و اقامت هستند باید تابع
حکومت بلا واسطه محلیه بوده بهیچوجه حقوق رعایای خارجه را در معاف بودن
از دیوانخانهها و ادارات نظمیه نداشته باشند از تمام این شرایط بخوبی مشاهده
میشود که امارت بلغارستان در تحت اقتدار عثمانی بوده فقط استقلال داخلی
دارد سرحدات بلغارستان چنانکه در تاریخ این حقوق مذکور شد بموجب معاهده
برلن تغییرات کلی یافت و اراضی که بنا بر عهدنامه سان استفانو بایستی در تحت
حکومت امارت بلغارستان باشد بدو قسمت منقسم شده قسمت ثانوی موسوم
برومیلی شرقی گردید بموجب عهدنامه سان استفانو امور داخله بلغارستان
بایستی بواسطه امیر و مجمع وکلای ملت اداره گردد و قوانین امارت بتوسط این
مجمع بعد از مناظره و مداقه تدوین شده بموقع اجرا گذارده شود

اصول این قوانین تساوی حقوق تمام اهالی است قطع نظر از تابعیت و ملیت و
غیره و شرط شده است درصورتیکه این تساوی حقوق در بلغارستان مجری
نشود تمام دول اروپ حق مداخلت را بجهة برقرار نمودن اصول مساوات
و مواسات داشته باشند بعد از معاهدهٔ برلن وکلای ملت جمع شده حکومت
مشروطه وضع نموده شاهزادهٔ الکساندر باتن برغ را
(Alexandre de Battenberg)
بامارت انتخاب کردند و این امیر سه سال بعد مجمع وکلای ملت را متروک داشته
بجای آن شورای دولتی را برقرار نمود چندی نگذشت که مابین عثمانی و بلغارستان
منازعه و مشاجره در سر پرداختن باج و وکالت سیاسیهٔ بلغارستان شروع شد امارت بلغارستان
وکیلی در اسلامبول معین کرده بود که منافع سیاسیه آن امارت را حفظ نماید
در وهلهٔ اولی عثمانی این وکالت را پذیرفت ولی بعد یک اداره تشکیل داده تمام
کارهای ایالاتی را که دارای امتیازی در آزادی و استقلال داخلی بودند
بآن اداره رجوع نمود وکیل سیاسی بلغارستان هم مجبور بود که تسویهٔ امور خود را
از آن اداره بخواهد چون بلغارستان این رفتار عثمانی را برخلاف شئونات
خود دید زیرا که استقلال و حقوق داخلی او بیش از ایالات لوان و جزیره
ساموس و کاندی و رومیلی (Levant, Samos,
Candie, Roumélie) بود پروتست کرده
قطع مراوده سیاسیه با عثمانی نمود بالاخره دولت عثمانی در سال ۱۸۸۲
از بلغارستان استمالت نموده راضی شد که وکیل سیاسی بلغارستان
کارهای خود را مثل سایر نمایندههای دول بوزارت خارجه و وزارت
خانههای دیگر اظهار نماید

۳) رومیلی شرقی

چنانکه در فوق ذکر شد در کنگرهٔ برلن دول حدود بلغارستان را بطوری که در معاهده سان استفانو معین شده بود قبول نکردند زیرا که متملکات اروپائی عثمانی در اینصورت بدو قسمت منقسم شده مقدونی و آلبانیایی و سایر ایالات عثمانی که آن طرف بلغارستان واقع میشدند از مرکز دور افتاده در آتیه میتوانستند باعث هر نوع محذورات از برای عثمانی بشوند لهذا اراضی را که بموجب معاهده سان استفانو بایستی داخل در حدود بلغارستان بشوند بدو قسمت منقسم نموده از قسمت اولی که کوههای بالکان فاصل نمیشود امارت بلغارستان را تشکیل نمودند و از قسمت ثانوی ایالتی ترکیب یافت که مشهور برومیلی شرقی است[1] موافق فصل سیزدهم عهدنامهٔ برلن رومیلی شرقی آزادی و استقلال داخلی دارد ولی در روابط با دول خارجه واز حیثیت استعداد نظامی بکلی در تحت اقتدار سلطان است

امور مملکتی بواسطهٔ والی مسیحی که باید بمدت پنجسال با رضایت دول معظمه از طرف سلطان معین کرده اداره میشود بعلاوه مجلسی ترکیب داده شده است که مشهور بمجمع ایالتی (Assemblée Provinciale) و در کارهای اداری این ایالت و تمشیت امور داخله و احقاق حق وغیره باوا شریک است بجهة انتظام امور داخله سوارهای ژاندارم از خود اهالی تشکیل شده ولی دولت عثمانی ذی حق است که در وقت ضرورت قلاع و استحکامات در این ایالت بنا کرده استعداد نظامی خود را بمصلحت وقت باین ایالت داخل نماید ولی بشرطی که آن استعداد عبارت از

(۱) این قسمت سی و پنجهزار کیلومتر مربع وسعت خاکش و هشتصد هزار عده نفوسش است

از افواج

از افواج منظمه باشد (مثلاً داخل باشی بوزوقها ممنوع است) و سلطان جهة فرستادن استعداد نظامی را بایالت مزبوره بهانه باید بدول در اسلامبول توضیح و تشریح نماید بعلاوه آن قشون عثمانی میتوانند همیشه از خاک این ایالت عبور نمایند ولی بشرطیکه در هیچ جای آن توقف نکنند رومیلی شرقی چنانچه از مواد عهدنامه برلن مشاهده میشود هرچند ایالتی از ایالات عثمانی محسوب است ولی آزادی و استقلال داخلی بقدری وسعت دارد که میتوان این ایالت را هم مثل دول غیر مستقله منظور داشت بواسطهٔ اخوتی که در میان اهالی این ایالت با اهالی بلغارستان موجود است زیرا که هردو از یک ملت و یک مذهب اند عقیدهٔ بعضی از علمای حقوق (بلونچلی) و دیپلوماتها بعد از کنگرهٔ برلن این بود که در آینده بسیار نزدیکی ایالت رومیلی شرقی به بلغارستان متصل خواهد شد و این حدس و آل اندیشی ایشان هم در حقیقت واقعیت پیدا کرد و در ۱۸۸۶ میلادی که هشت سال بعد از کنگرهٔ برلن باشد این ایالت به بلغارستان متصل شد اگرچه این اتصال بموجب عهدنامه برلن غیر شرعی است زیرا که نه اراده سلطانی در این باب صادر شده است و نه دول معظمه رضایت خودشان را در این اتصال اعلان کرده اند ولی با وجود این فعلاً این ایالت متصل به بلغارستان است

۴) تونس

وقتی که دولت عثمانی افریقای شمالی را در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) بتصرف خود درآورد تونس هم که دولت مستقلی بود مجبور شد در تحت اقتدار سلطان درآید باین معنی که حفظ استقلال خودش را در امور داخله کرده فقط باجی بدولت عثمانی میداد و بعدها بواسطهٔ ضعف عثمانی بیکهای تونس بکلی مستقل شده از اطاعت

سلطان

سلطان متمرد بودند ولی باوجود اینکه فعلاً تونس در هنگام ضعف عثمانی اعتنائی بسلاطین این دولت نداشت شرعاً همیشه در تحت اقتدار عثمانی محسوب بود و وقتیکه خسارتی دزدهای دریائی (قورصان) این مملکت بمنافع تجارتی دول اروپ وارد می‌آوردند دول مزبور مطالبهٔ خسارت را از دولت عثمانی مینمودند مثلاً عهدنامه سیستوا (Sistova) ۱۷۹۱ فیمابین اطریش و عثمانی و قرارنامه آکرمان (Akerman) ۱۸۲۶ فیمابین روس و عثمانی بعد از تسخیر مملکت الجزایر نفوذ فرانسه درین مملکت هم روی بترقی گذاشت تا آنکه در سال ۱۸۸۱ میلادی بموجب عهدنامه که فیمابین فرانسه و بیک تونس منعقد شد این مملکت در تحت حمایت فرانسه درآمد شرائط آن حمایت این بود که مملکت تونس در امور داخلهٔ خود استقلال داشته تمام روابطش با خارجه بتوسط وزیر مقیم فرانسه در دربار بیک مزبور باشد

در سر این مملکت مابین عثمانی و فرانسه منازعه و مشاجره شروع شده تا حال لاینحل مانده است چون عثمانی تونس را دست نشاندهٔ دولت خود میدید دخالت فرانسه را غیرحقه میشمارد و فرانسه هم در ایراد جواب حق دخالت خودش را مبنی بر استقلال این مملکت میدارد ولی اگر ملاحظهٔ مذکوره در فوق را که در باب اطاعت شرعی تونس بعثمانی و مطالباتیکه دول اروپا از عثمانی در ازای خسارات واردهٔ تبعهٔ خودشان از طرف اهالی تونس مینمودند بیاد آوریم حقانیت عثمانی بخوبی واضح خواهد شد باری بعد از اینکه دولت تونس در تحت حمایت فرانسه درآمد دولت اخیره دیوانخانه‌های مخصوصی در این مملکت ترتیب داد و دول اروپ نیز مواد عهدنامه‌های خودشان را در باب حق قضاوت قونسولها مضمحل و متروک داشتند طرابلس غرب هم بعضی حقوق

داخلی داشت ولی از سال (۱۸۳۵) منضم بعثمانی شده اختیارات و امتیازاتش مضمحل گردید مملکت الجزایر در سنه ۱۸۳۰ منضم بفرانسه شد سه مملکت مزبوره (طرابلس غرب و تونس و الجزایر) با دولت مراکش و فاس که از دول مستقله محسوب است مشهور هستند بممالک بربریه (Etats Barbaresques)

۴) دولت سن مارن

جمهوری بسیار کوچکی است که دارای هشت هزار نفوس و در تحت حمایت دولت ایطالیا است

۵) دولت جمهوری آندر

این جمهوری پنجهزار و هشتصد نفر جمعیت دارد و در کوه‌های (Pyrénées) واقع و در تحت حمایت فرانسه و اسپانیا است که هریک کمیسری بجهت انتظام امور آن جمهوری معین کرده کارهای آن را اداره می‌نمایند

۶) امارت موناکو

در ایالت نیس واقع و از آنرو در تحت حمایت فرانسه است قوانین گمرکات فرانسه شامل این امارت هم هست

۷) خیوه و بخارا

خیوه حکومت مستقلی داشت و چون از هر طرف صحرای کویر و بیابانهای بی‌آب و علف این مملکت را احاطه دارد مدت مدیدی از استیلای دول دیگر محروس بود و با وجود اینکه اهالی خیوه هر نوع ستم و اذیت جانی و مالی

بتبعه خارجه روا داشتند و میتوان گفت که خیوه آشیانهٔ دزدان و قطاع الطریق
و پر از اسرای ملل همجوار بود بواسطهٔ فقدان آب و علف و شدت حرارت
آفتاب در بیابانهای موات و لم یزرع عبور قشون خیلی سخت بود چنانکه روسها
در قرن گذشته بجهت تادیب اهالی خیوه قشونی فرستادند ولی بجهات مزبوره
بآرزوی خود نایل نشدند تا اینکه در سال ۱۸۷۳ جنرال کاوفمان روسی
(Kaufmann) آن مملکت استیلا نموده
عهدنامه منعقد داشت که بواسطهٔ آن دولت خیوه در تحت اقتدار دولت روسیه
درآمده و متعهد شد که فقط در امور داخله خود مستقل بوده بهیچوجه با ملل همجوار
روابطی نداشته باشد و تمام معاهدات تجارتی در صورت لزوم بواسطه
یا برضایت فرمانفرمای دولت روس در ترکستان منعقد شود دولت بخارا هم
همین حالت را دارد یعنی با حفظ استقلال داخلی دست نشانده دولت روس
و از روابط با سایر دول ممنوع است و وکیل سیاسی از طرف دولت روس معین
میشود که در بخارا و خیوه مقیم بوده ناظر رفتار و حرکات این دول است بعلاوه
هیچ دولتی را حق فرستادن سفارت یا ماموری بخاک این دو مملکت نیست
و تمام مسائل بین الملل راجعه باین دو مملکت بتوسط دولت روسیه حل می شود

۸) دول غیر مستقله هندوستان

بعضی از دول هند بعد از استیلای انگلیس در تحت اقتدار این دولت واقع شدند
و بواسطهٔ قرارنامه هائیکه انگلیس با آن دول بسته استقلال داخلی آنها کماکان
باقی است مشروط براینکه با دول خارجه بدون رضایت وزیر مقیم انگلیس ارتباط
و آمد و شدی نداشته باشند و بدون اطلاع دولت انگلیس باهم خود عقد

اتحادی نه بندند

۹) آنام

این مملکت که در شبه جزیرهٔ هند و چین واقع شده در تحت حمایت دولت فرانسه
و تمشیت امور خارجه اش بتوسط دولت اخیره است

۱۰) طوایفی که در اتازونی امریکای شمالی هستند و مشهور اند به هندیهای امریکا

این طوایف اهالی اصلیهٔ قطعه امریکا و از نژاد سرخ پوستها محسوب میشوند
بعد از اینکه امریکا توسط کریستف کلوب افتتاح شد و دول اروپ برقابت
همدیگر در آن قطعه صاحب مستملکات وسیعه شدند نژاد سرخ پوستها بواسطه
امراض اروپائی که از اهالی اروپ بآنها سرایت کرده بود و استعمال مشروبات
و سوء سلوک اهالی اروپ با آنها و عسرت زندگانی کم کم روی بانحطاط گذارده
منقرض شد فقط چند طایفه در امریکای شمالی و جنوبی از این نژاد باقی است
که وضع معیشت مخصوصی داشته از امریکائیهای حالیه که در حقیقت از نسل مهاجرین
اروپ هستند کناره نموده علیحده زیست میکنند و بعضی ایالات اتازونی بآنها
واگذار شده مشروط براینکه فقط در امور داخله خودشان استقلالی داشته بهیچوجه
با سایر دول رابطه نداشته باشد چنانکه در فوق ذکر شد این طوایف را طوایف هندی
مینامند و بجهة اینکه اسما اینها را از اهالی هندوستان ترجیح دهند مردم طوایف
مزبوره به طوایف هندی مشهور شدند و اهالی هندوستان به هندو

۱) ترانسوال

درمیان دول غیرمستقلهٔ افریقا (ترانسوال) قابل توجه مخصوصی است وقتیکه دولت انگلیس مستملکات هولاندرا درافریقای جنوبی که مشهور بکاپ لاند است ضبط نمود (۱۸۱۴) وبرده فروشی را درین مستملکات جدیده خودش ممنوع ومتروک ساخت (۱۸۳۴) اهالی این مملکت که مشهور به بوئر (یعنی زارع) واز نژاد هولاندیها بودند بواسطهٔ تعصب فنی وفقری که ازآزادی بردها برای اهالی حاصل شده بود ازکاپ لاند مهاجرت نموده بطرف شمال عزیمت کردند ودو دولت درصفحات مختلفه تشکیل دادند که مشهور شدند به ناتال واورانژ وترانسوال (یعنی آنطرف رود خانه وال) دولت انگلیس چون آنوقت درمسئله تابعیت معتقد بتولد درخاک انگلیس واشخاصی راکه درخاک اینده دولت تولد شده بودند ابدالدهر رعیت خود میدانست این دول سه گانه رانیز ازمستملکات خود شمرده منضم بکاپ لاند نمود ولی بعد بواسطهٔ هیجان افکار عامه درانگلستان که برضد جهانگیری بود دوبارهٔ استقلال دو دولت ترانسوال واورانژ را اعتراف نمود (۱۸۵۲) بیست وپنجسال بعد انگلیس ازنوبنای مداخله را درامور داخلهٔ ترانسوال گذارده بالاخره بهانه اینکه داخلهٔ این مملکت منظم نیست ودرآینده باعث عدم امنیت مستملکات انگلیس خواهد بود ترانسوال راتسخیر کرد ولی طولی نکشید که بوئرهای آزادی طلب برضد انگلیسها شوریده بضرب اسلحه اینده دولت رامجبور کردند که موافق عهدنامهٔ پرتوریا ۱۸۸۱ استقلال داخلی بترانسوال داده وفقط باطاعت او درامور خارجه بدولت انگلیس قناعت نماید شرایط این عهدنامه ازقرار تفصیل بود

اولاً دولت انگلیس حق داشت وزیرمقیمی درپرتوریا پای تخت ترانسوال داشته باشد که تمام روابط خارجی این مملکت باسایر دول توسط او باشد
ثانیاً این وزیرمقیم حامی کافرها (اهالی اصلیهٔ ترانسوال) بوده درمنازعهٔ بوئرها بااهالی مزبوره سمت حکمیت داشت
ثالثاً دولت انگلیس دروقت ضرورت حق داشت قشون خودش را ازخاک ترانسوال عبور دهد
رابعاً تمام روابط خارجهٔ ترانسوال بتوسط وکلای سیاسی انگلیس بود بوئرها بآن آزادی هم قناعت نکرده بعدازمذاکرات زیاد درسال (۱۸۸۴) معاهدهٔ جدیدی درلندن با دولت انگلیس بسته درچند درجه بر آزادی خود افزودند اولاً حق عبور قوای نظامی انگلیس ازخاک ترانسوال متروک شد ثانیاً وجود وزیرمقیم درپرتوریا ومداخلهٔ او درکارهای داخلی موقوف گردید ولفظ *Suzeraineté* که دلالت بر وست نشانگی ترانسوال میکرد دیگر درآن عهدنامه دیده نمیشود وفقط دولت ترانسوال ملتزم است که بدون اطلاع واعلام بانگلیس حق عقد معاهده با دول دیگر نداشته باشد ولی اگر دولت ترانسوال قصد عقد معاهده را بدولت انگلیس اعلام کرد وبعدازانقضای شش ماه ازطرف دولت انگلیس جواب منفی نشنید مجاز ومختار است که دیگر معطل نشده عهدنامهٔ منظوره را باتمام برساند ازین شرایط مبرهن است که ترانسوال بموجب معاهدهٔ لندن درتحت حمایت انگلیس درآمده است وروابط مابین اینده دو دولت موافق قاعدهٔ *protectoral* است اغلب دولیکه چندی قبل غیرمستقل بودند حالا یا بکلی منضم بدولتی شده اند یا آنکه بکلی استقلال یافته اند شق اولی درجمهوری کراکوی (*Cracovie*) وجزایر یونانی (*Iles Ioniennes*) مشاهده میشود کراکوی که قسمتی

از مملکت پولن بود چون فیمابین دول سه گانه (اطریش و روسس و پروس)
تنازع فیها بود در کنگره وینه (۱۸۱۵) استقلال یافت مشروط بر اینکه
فداییها و شورشیان پولن را بجانک خود راه ندهد چون این شرط را جمهوری مزبور
مجری نداشت بالاخره در سال ۱۸۴۶ باطریش منضم شد

جزایر یونین قبل از آزادی یونان در تحت حمایت انگلیس درآمدند و بواسطه یک مامور
انگلیس کارهای این جزایر اداره میشد تا آنکه در سال ۱۸۶۴ انگلیس بطیب
خاطر آن جزایر را بیونان واگذار کرد

دولت رومانیا در سنه ۱۸۱۴ بموجب عهدنامه بوخارست از عثمانی مجزا شده
واستقلال داخلی یافته تا جنگ آخری روس و عثمانی سنه ۱۸۷۷ با امارت
رومانیا مشهور بود در وقت این جنگ امارت مزبوره استقلال خودش را
اعلان نموده بر علیه عثمانی با دولت روس متحد شد و برحسب عهدنامه برلن
دول معظمه استقلال داخلی و خارجی دولت رومانیا را قبول نمودند مشروط
بر اینکه ایالت بسارابی را که بموجب عهدنامه پاریس باین دولت منضم شده بود
بدولت روس مجدداً واگذار نماید و تمام اهالی خود مملکت را از هر ملتی که
باشند از حیث حقوق و احقاق حق مساوی بداند

مملکت صربستان که نیز جزو لایتجزی عثمانی بود باستعانت روسیه در سنه ۱۸۱۲
استقلال داخلی یافت و بهمین طور بود تا در جنگ سنه ۱۸۷۷ مثل رومانیا
استقلال خودش را اعلان کرد و این استقلالش بواسطه دول در کنگره
برلن امضا شد

قراداغ (قره طاق) تا معاهده برلن برحسب ظاهر در تحت اقتدار سلطان عثمانی
محسوب میشد اگرچه فعلاً هیچوقت دولت عثمانی نتوانست قره طاغ را مطیع خود

نماید و وقتیکه در کنگره پاریس ۱۸۵۶ علی پاشا نماینده عثمانی دست نشاندگی
و باجگذاری قره طاغ را اعلان کرد پادشاه این مملکت در حضور همه پروتست کرده
با دلایل و براهین عدم استقلال قره طاغ را ثابت کرد با وجود این تا کنگره برلن
قره طاغ دست نشانده عثمانی محسوب بود و بدینجهة در معاهده سان استفانو
دولت روس اعتراف باستقلال قره طاغ را از عثمانی خواست و این دولت هم
قبول کرده و بموجب همان معاهده آنتی واری را (Antivari)
بقره طاغ واگذار کرد در کنگره برلن هم دول استقلال قره طاغ را امضا کردند
ولی حکومت آزاد در آنتی واری و سواحل دریای آدریاتیک محدود نمودند باین معنی که
سفاین نظامی هیچ دولتی را حق دخول باین بندر نبوده تمام انتظامات بندر مزبور
و سواحل قره طاغ در دست دولت اطریش است

لهذا میتوان گفت که از استقلال دولت قره طاغ در کنگره برلن کاهیده و آن دولت
عجالةً در تحت حمایت اطریش واقع است و مشکل دولت قره طاغ با سیصد هزار
نفوس بتواند استقلال خود را در مقابل همسایه مسلط و مقتدری مثل اطریش حفظ نماید

فصل سیم

تغییر و تبدیلات دولت از نقطه نظر حقوق بین الملل

در فصل اول گفته شد که هر دولتی از نقطه نظر حقوق بین الملل شخصیتی دارد و بواسطه
این شخصیت دولت هم باید از همان مراحل بگذرد که شخص واحد طی میکند یعنی باید
تولد شود و مراتب طفولیت و شباب و حد کمال و پیری را بپیماید تا آنکه بالاخره
از صفحه روزگار نابود شود هرچند وقایع عمر و زندگانی دولتی داخل در حوزه علم حقوق

بین الملل نیست ولی بعضی اتفاقات روی میدهد که تغییر و تبدیلات کلی در وضع
دولت داده و در روابط خارجه آن دولت مؤثر واقع میشود در این صورت
با اینکه حقوق بین الملل از مداخله بامور داخله دولتی احتراز مینماید ولی بواسطه
نفوذی که این نوع اتفاقات بامور خارجه و روابط بین الملل دارد لابداست که
آن وقایع و اتفاقات را نیز داخل در موضوع خود شمرده مسائل راجعه بآن اتفاقات را
حل نماید بنتیجه از تغییر و تبدیلات ذیل در اینجا مذاکره خواهد بود

۱) شناسائی دول جدیده

هر دولتی همینکه تولد شد و تشکیل یافت لابداست که داخل در مجمع بین الملل شود
یعنی با سایر دول مراوده و آمیزش نماید و این ارتباط حاصل نمی شود مگر
در وقتیکه سایر دول دولت جدیده را بسمت عضویت مجمع مزبور قبول کنند
و بر تولید عضو تازه معترف شوند لهذا شناسائی دولت جدیدی از طرف
سایر دول لازم و ملزوم هستی دولت جدیده است در سه مورد ذیل
شناسائی لازم میآید
اولاً وقتیکه مستملکات یا ایالات دولتی مجزا شده استقلال میابند
مثل دولت اتازونی که در هزار و هفتصد و هفتاد و شش از انگلیس مجزا شده
استقلال خود را اعلان کرد و دو سال بعد دولت فرانسه باستقلال
دولت مزبوره اعتراف نمود همچنین وقتیکه دول جنوبی امریکا که مستملکات
اسپانیا بودند بر ضد اسپانیا شوریدند دولت انگلیس در سال ۱۸۲۵
استقلال ایشان را قبول کرد و کذلک دولت پرتگال و غیره
ثانیاً در صورتیکه چند ایالت متصل شده یک دولت تشکیل میابد مثل دولتیکه

ناپلیون در آلمان و سایر جاها تشکیل داده بود
ثالثاً وقتیکه پادشاهی بلقب تازه ملقب گردد مثلاً وقتیکه فردریک اول خود را پادشاه
پروس خواند و پطر کبیر خود را امپراطور روس در باب شناسائی این القاب مذاکرات
طولانی در میان دول شروع شد و مدتی لازم بود تا تمام دول القاب تازه را قبول نمایند
نتیجه اعتراف و شناسائی آن است که استقلال دولت جدیده واضح و معین شده از شک
و شبهه بیرون میآید ولی نباید تصور کرد که اعتراف باعث استقلال دولت میشود بعکس
ظهور استقلال دولتی بر عهده خود آن دولت است فقط مناسبتی که شناسائی با ظهور
استقلال دولت دارد این است که این استقلال را اگر هست رسمی میکند که دیگر
جای تردیدی نباشد مثلاً دولت سویس که از قرن چهاردهم فعلاً آزاد و مستقل بود
در صورتیکه فقط در نیمه قرن هفدهم دول اروپ اعتراف باستقلال او نمودند یعنی
استقلال سویس از نیمه قرن هفدهم رسمی شد و بر همه استقلالش واضح گشت
بعکس مجارستان که در سنه ۱۸۴۹ بر ضد اطریش شوریده بود از طرف
هیچکدام از دول بسمت دولت شناخته نشد زیرا که شرایط استقلال را نداشت
شناسائی دول جدیده بر دو قسم است رسمی و غیر رسمی (فعلی). شناسائی
رسمی آن است که بواسطه کنگره های بین الملل وقوع یابد یا بتوسط دول اعلان شود
و یا آنکه وکلای سیاسیه از طرف سایر دول بجهت آن دولت معین گردد
شناسائی فعلی آن است که بدون اعلانات رسمی مراوده حقیقی و طبیعی
مابین دولت جدیده با سایر دول شروع شود هر دولتی در شناسائی دول
جدیده مختار است و نباید منتظر شود که دولیکه در آن دول جدیده منافع داشته
و دارند اول باین شناسائی مبادرت نمایند زیرا که بتجربه رسیده است که
دولیکه در چنین دولت جدیدی منافع دارند از همه دیرتر شناسائی خود را

میدهند مثلاً دولت هولاند استقلال بلژیک را نه سال بعد از سایر دول قبول کرد زیرا که بلژیک ایالت هولاند بود و کذلک عثمانی استقلال یونان را چند سال بعد از تمام دول اروپ پذیرفت و تا هزار و هشتصد و سی یونانیان را از متمردین خود میدانست ولی باید در دادن شناسائی عجله نکرد زیرا که اگر مجزی شدن جزو از کل هنوز واقعیت پیدا نکرده شناسائی استقلال جزو البته بر شرف دولت کل یا مجری منها بر میخورد و این شناسائی احتمال دارد سبب جنگ (casus belli) ما بین آن دو دولت بشود بهمین جهت وقتیکه دولت فرانسه استقلال دول متحده امریکای شمالی را قبل از اتمام جنگهای استقلال با انگلیس قبول کرد دولت اخیره مجبور شد که بفرانسه هم بچشم خصومت نگاه کند

اگر دولت جدیدی از طرف تمام دول باین سمت شناخته شود که مراوده و دولت جدید با همه آنها حالت طبیعی پیدا خواهد کرد والا یعنی درصورتیکه فقط یک یا دو دولت استقلال دولت جدیدی را قبول نمایند ارتباط خارجی منظم و مشروع نیز فقط مابین آن دول خواهد بود شناسائی اغلب اوقات غیر مشروط است ولی اتفاق می افتد که در بعضی موارد دول این شناسائی خود را مشروط بشرطی می نمایند مثل شناسائی دول بالکان (رومانیا و صربستان و قره طاغ) که مشروط بر تساوی حقوق است و باید در میان اهالی داخله و خارجه بالسویه منظور باشد

۲) تغییرات داخله در وضع دولت

هر دولتیکه داخل در مجمع بین الملل میشود باید در امور داخله و خارجه خود مستقل بوده و چنانکه در فوق ذکر شد صفات ممیزه دولت را (حدود معینه نفوس و حکومت عامه) دارا باشد حالا باید بدانیم که آیا لازم است وضع داخله دولتی بجهت دخول در مجمع

بین الملل در تحت شرایط معینی باشد یا نه یعنی آیا حقوق بین الملل مقید بقوانین اساسیه (Constitution) و ترکیب و تشکیل دولت هست یا نه و اگر هست چه نوع ترکیب و تشکیل را این حقوق می پسندد جواب این مسئله را میتوان از عهد سیم تاریخ حقوق بین الملل بطوریکه در مقدمه ذکر شد قیاس کرد واقعاً از کنگره وینه الی انقلاب ژولیه و شورش بلژیک چه قدر دول بیچگانه اروپ در امور داخلی سایر دول دخالت میکردند تا آنکه بتجربه و زحمات زیاد دریافتند که مخالف اقتضای زمان حرکت کردن مشت بسندان زدن است و متر نیخ که خود را سرآمد عقلا و ملهم در امور سیاسیه میدانست با کمال تأسف فهمید که شالوده پولیتیکش بر روی آب گذارده شده ولی آنچه مسلم است این است که حقوق بین الملل بهیچوجه مقید بوضع داخلی دولت نیست زیرا که بخوبی دریافته است که هر ملتی در اوضاع و احوال معینی (circonstance) که مخصوص بآن ملت است زیست میکند سهل است هر ملتی یک گذشته دارد که نصف وجود خود ملت حاصل آن گذشته است لهذا هر ملتی مثل شخص واحد حال معین و صفات مخصوصه و رویه و شیوه شخصی دارد که مظهر شخصیت آن ملت است در اینصورت چگونه میتوان شرایط معینی بطور اطلاق تراشیده ملل متنوعه را بپذیرفتن آن مجبور کرد در اینصورت شخصیت ملل در سلیقه و افکار و عقاید و فهمیدن لوازم زندگانی وغیره وغیره محو شده باعث تنزل آنها میشود از آنروست که حقوق بین الملل هر دولتی را چنانکه تاریخ و احوال معیشت خلق کرده است بجوزه خود پذیرفته صرف نظر از اوضاع داخله آن می نماید

از طرف دیگر اگر در داخله مملکتی تغییر و انقلابی روی دهد (مثلاً سلسله پادشاهان منقرض شود و دودمان دیگری بر تخت سلطنت مستقر گردد یا آنکه تخت سلطنت

بواسطهٔ جباری غصب شود و یا تغییری در اساس دولت روی دهد که حکومت مشروعه را
مشروطه نماید یا مشروطه را جمهوری کند و بعکس هیچکدام از این اتفاقات نفوذی
بحقوق بین الملل ندارد و روابط بین الملل دولتی که عرصهٔ این نوع تغییر و تبدیلات گشته
با سایر دول تغییر نخواهد کرد و تمام عهدنامه‌ها و قرارنامه‌ها و تعهدات دولتی بجای خود
برقرار است این قاعدهٔ اصلی در کونفرانس لندن (۱۸۳۱) پذیرفته شده و داخل
در پروتوکول (protocole) این کونفرانس گردیده (هر نوع
تغییرات در داخلهٔ دول روی دهد باز معاهده‌های بین الملل کماکان معتبرند) در تاریخ
رعایت این مسئله همیشه میشده است مثلاً با وجود انقلابات متعدده در انگلستان
(قرن هفدهم) و فرانسه (قرن هیجدهم) معاهده‌های بین الملل همیشه معتبر و مجری بوده است
و وقتیکه لامارتین وزیر خارجهٔ فرانسه بعد از انقلاب ۱۸۴۸ در اطاق مبعوثین
اعلان کرد که شرایط عهدنامهٔ وینه از درجهٔ اعتبار ساقط است زیرا که سلطنت فرانسه
آنرا منعقد داشته نه جمهوری تمام دول اروپ باتفاق بر ضد این اعلان لامارتین
پروتست کردند و فرانسه مجبور شد که ترک این عقیده را نماید از این قاعدهٔ کلی
معاهداتی که مابین دو سلطان یا دو سلسلهٔ سلاطین بسته شده و حکم عهدنامه‌های
شخصی را دارد خارج و دوام این نوع تعهدات بوجود سلاطین و سلسلهٔ آنها است
مثلاً بین فرانسوای اول پادشاه فرانسه و سلطان عثمانی معاهده بسته شده بود
(۱۵۳۵) که فقط در مدت زندگانی این دو پادشاه معتبر بود و همچنین لوئی چهاردهم
پادشاه فرانسه با ژاک دوم از سلسلهٔ استوارت عهدنامه بسته متعهد شده بود
که هر نوع امداد (بقوهٔ عسکری و مالیه) از او نماید تا روزیکه ژاک بر تخت سلطنت انگلیس
درآید تمام این نوع عهدنامه‌ها بعد از انقضای مدت از درجهٔ اعتبار ساقط است
بغیر از این استثنا که جهتش معلوم است دیگر هیچگونه تعهدات بین الملل بواسطه

تغییرات داخلهٔ دولت از درجهٔ اعتبار نمی‌افتد ولو حکومت دولتی موقتاً غصب شده
باشد زیرا که غاصب همینکه بکلی استیلا نموده زمام حکومت را بدست گرفت حکم نمایندهٔ
شرعی دولت مغصوبه را دارد و از آنرو رعایت معاهدات او از برای سلاطین خلف ولو
از دودمان و سلسلهٔ غاصبین نباشد واجب و حتمی است بنتیجه بود که شارل دوم پادشاه
انگلیس معاهدات کرمول را (Cromwell) قبول کرد و همچنین سلسله
بوربون بعد از آنکه بسلطنت فرانسه مراجعت کردند تمام عهدنامه‌های ناپلیون اول را
با دول خارجه قبول نمودند وقس علیهذا
ولی اگر اتفاق بیفتد که قسمتی از اقسام دولت بر ضد آن بشورد و سرکرده یا یاغیان
یاغیان قبل از اینکه یک دولت مستقلی از یاغیان تشکیل دهد معاهده با دول دیگری
نماید چنین معاهده بهمان جهتی که در فوق ذکر شد (عدم استقلال) بنسبت بهیچ دولتی
معتبر نیست مثلاً وضع بین الملل کوستوسکو در لهستان (۱۷۹۴) و کوشوت
در مجارستان (۱۸۴۹)

۳) تغییرات در حدود خاک دولت

چون تغییرات داخلی در وضع دولت چنانچه در فوق ذکر شد از امور داخله محسوب
میشود چندان نفوذی هم بارتباط خارجی و حقوق بین الملل ندارد و بعکس تغییرات
در حدود دولتی که نتایج مهمه داشته از حیثیت روابط خارجه هم طرف اعتنا و توجه است
تغییرات در حدود دولت بر سه قسم است اولاً تسخیر شدن تمام دولت و انضمام آن
بدولت دیگری ثانیاً مجزی شدن قسمتی از اقسام (ایالتی از ایالات)
دولت
ثالثاً توسعه حدود دولت بواسطهٔ تصرفات و تسخیرات

۱) مضمحل شدن تمام دولت و انضمام آن بدولت دیگری

چون خاک از برای دولت بدرجه اعلا اهمیت دارد و بدون آن دولت نمیتواند داخل در مجمع بین الملل شده از نقطه نظر حقوق بین الملل شخصیت داشته باشد (چنانکه در فوق ذکر شد) فقدان خاک کلی از جهت اضمحلال دولت است در تاریخ منقرض شدن تمام دولت کراراً بظهور رسیده است مثلاً دولت روم که اول عبارت از یک شهر بود هزار سال بعد از بنای آن شهر تمام اقطار عالم معلوم آنوقتی را بحیطهٔ تصرف خود درآورد و چندین دول بزرگ و کوچک بکلی منضم باین مملکت امپراطوری گردیدند همچنین دولت روسیه حالیه در ابتدا مرکب از شهر مسکو و ایالت آن بود و حالا یک دانگ ربع مسکون در تحت اقتدار اوست و کذلک انگلیس و امریکا و فرانسه و آلمان وغیره حالا باید دانست که بعد از منهدم شدن دولت و انضمام آن بدولت دیگری چه نوع حقوق و تکالیف پیش می آید این مورد شباهت تامی با مسئلهٔ فوت و توارث دارد و همان حقوق و تکالیفی که از مورث عنه بوارث میرسد از دولت منضمه بدولتی که انضمام نموده است نیز منتقل میگردد و بعبارت اخری اینجا دو دولت حالت مورث عنه و وارث را پیدا می کنند قواعدی که در میان دول معمول است از قرار شرح است

اولاً دولت وحدت و انفراد خود را گم میکند و لو چندین دولت را منضم بخود نماید و نتیجهٔ این قاعده آنست که چنین دولتی همیشه در مجمع بین الملل یک رای دارد (چه قبل از انضمام و چه بعد از آن) ثانیاً دولت وارثه باید منتقل تمام حقوق دولت مورد عنها شده و بدون کم و زیاد از عهدهٔ آنها برآید مگر در صورتیکه آن حقوق و تکالیف با اضمحلال دولت مستهلک شود

مثلاً امارت کورلاند دست نشاندهٔ لهستان بود و همینکه دولت لهستان مابین سه دولت روس و پروس و اطریش قسمت شده بکلی منهدم شد دست نشاندهٔ امارت کورلاند هم مضمحل شد از قاعدهٔ ثانوی معلوم میشود که توارث مابین دول نسبت بتوارث مابین اشخاص متفرقه (در حقوق مدنی) تفاوتی دارد و آن اینست که قانون توارث در اغلب دول بوارث اختیار میدهد اموال مورثه را رد یت کرده صورتی از آنها بردارد و اگر قروض متوفی بیش از مطالبات او باشد بکلی از قبول کردن ارث امتناع نماید

در اینصورت وارث نه حقوقی دارد و نه تکالیفی اما در مسئله توارث مابین دول منضمه و انضمام کننده رعایت این قاعده که در حقوق مدنی مجری است نمیشود یعنی دولت وارثه باید تمام حقوق و تکالیف دولت منضمه (مورث عنها) را متقبل شود و آنها از قرار ذیلند

اولاً دولت انضمام کننده باید از عهدهٔ تمام دیون عمومی دولت منضمه برآمده تمام معاهده های تجارتی وغیرهٔ آن دولت منظور و معمول دارد

ثانیاً تمام اموال دولتی از قبیل وزارتخانه ها و ادارات و سربازخانه ها و راهها و بندرها و محبسها و مدارس و مریضخانه ها و دیوانخانه ها و شهرها و قورخانه و جبه خانه ها و تمام اشیائیکه از لوازم دولت است بدولت انضمام کننده تعلق میگیرد

ثالثاً خزانهٔ دولت منضمه با هر چه که متعلق بآن است از قبیل پول نقد و اراضی و مستغلات و مستقلات و جنگلها و معادن وغیره نیز جزو خزانه و مستملکات دولت وارثه میگردد و این قواعد اصلیه غالباً منظور بوده است مثلاً وقتیکه ساردن سایر دول ایطالیا را بخود منضم نمود دیون و قروض آنها را بعهده خود گرفته و تمام اموال دولتی آنها را ضبط کرد و کذلک پروس بعد از انضمام دول کوچک آلمان (هانور و ناسائو وغیره) همین معامله را با آنها مجری داشت

۲) مجزی شدن قسمتی از اقسام دولت

اولاً باید دانست که از مجزی شدن قسمتی از اقسام دولت هیچگونه تغییری در استقلال دولت مجزی منها روی نمیدهد و از آن رو تمام تعهدات و روابط بین الملل کماکان باقی و لازم الاجرا است (مثلاً) پروس بعد از عهدنامهٔ ترزیت ثلث ممالک خود را بناپلیون واگذار کرد و اطریش از لمباردی و ونیز در ۱۸۵۹ — ۱۸۶۶ انصرافاً امتناع نمود و از فرانسه آلزاس و لورن در ۱۸۷۱ مجزی شد و از دولت عثمانی چندین ایالت تجزیه شده مستقل گردیدند بدون اینکه در هیچیک از این موارد از استقلال دولت مجزی منها کاهیده یا معاملات و معاهداتش تغییر یابد

انفصال و مجزی شدن ایالت هم دو شق دارد اولاً ممکن است که این تجزیه نتیجهٔ جنگ فیمابین دو دولت باشد در اینصورت ایالتی که مجزی شده بدولت فاتح متصل میشود ثانیاً اگر تجزیه بواسطهٔ جنگ داخلی شده یعنی ایالتی بر حکومت مرکزی شوریده در اینصورت بعد از غلبهٔ ایالت متمرده یا بکلی مستقل شده دولتی تشکیل میدهد یا بمیل خود بیکی از دول همجوار متصل میگردد در هر دو مورد نتایج حقوقی حاصل میشود باین معنی که تمام تعهدات بین الملل که درباره ایالت منفکه منعقد گردیده است بعد از استقلال یا انضمام بدولت دیگری کماکان بر عهدهٔ خود ایالت یا عهدهٔ دولتی که از انضمام بهره و منفعت برده است خواهد بود

این تعهدات از دو قسم خارج نیستند محلیه و شخصیه تعهدات محلیه از قبیل تعهداتی که در باب راه آهن ایالتی شده است مثلاً وقتیکه فرانسه بعد از غلبهٔ دولت پروس مجبور شد که ایالت آلزاس و لورین را بدولت اخیره واگذار نماید دولت پروس متقبل شد که با تمام تکالیفی که دولت فرانسه نسبت براههای آهن

ایالات مزبوره وارد بعهدهٔ خود بگیرد یا اینکه بمبلغ معینی تمام راههای مذکوره را بخرد استقراض نیز از تعهدات محلیه است لهذا بعد از مجزی شدن ایالت سهمی از دیون و قروض دولت مجزی منها بر عهدهٔ خود ایالت مستقله یا دولتیکه منضم نموده است وارد می آید

مثلاً بموجب قرارنامه که فیمابین دولت هولاند و بلژیک در سنه ۱۸۳۹ منعقد گردید دولت اخیره متقبل شد که مبلغ ۵ ملیون فرانک از بابت دیون عمومی دولت هولاند که از ۱۸۱۵ الی ۱۸۳۰ (تاریخ انفصال) بروز حاصل شده است بر عهدهٔ خود گیرد و کذلک در کنگرهٔ برلن مقرر شد که امارت بلغارستان سهمی از دیون عمومی عثمانی را متقبل شود

تعهدات شخصیه چندان اهمیتی ندارند و عبارت اند از حقوق و اختیاراتی که باهالی ایالتی داده شده است مثلاً در باب آزادی مذهب یا مسائل دیگر این حقوق و اختیارات البته باید منظور و مجری گردد حالا باید ببینیم که وقتیکه جنگ داخلی اتفاق می افتد تکلیف سایر دول چیست البته عقل سلیم میگوید که دول دیگر باید کمال بی طرفی را اختیار کرده در این جنگ مداخلت نکنند اگر ایالات متمرده سرحد دولتی است اینه دولت ذیحق است که بجهت سد بعضی مخاطرات در آینده قوای عسکری خود را زیاد نماید و اگر دول بی طرف در ایالت مزبوره منافع تجارتی داشته باشند و این جنگ مخل تجارت آنها بشود نیز ذیحقند که ایالت متمرده را بسمت دولت بشناسند این شناسائی چنانکه در فوق ذکر شد باید با کمال احتیاط داده شود والا میتواند باعث جنگ مابین دول بی طرف با دولت مجزی منها گردد باین معنی که باید قبل از وقت فهمید که آیا ایالتی که استقلالش اعتراف میشود در حقیقت مستعد تشکیل دولت هست یا نه بدبخته بود که وقتی که جزیره کوبا بر ضد اسپانیا

در ۱۸۷۵ شوریده بود و با وجود که آرای اغلب در اتازونی امریکای شمالی بر آن بود که شناسائی استقلال کوبا داده شود رئیس جمهوری اتازونی (کوان) از این مسئله امتناع نموده اعلان کرد که تا وقتیکه جنگ فیمابین جزیره مزبوره با دولت اسپانیا دوام دارد و نتیجه آن معلوم نیست شناسائی استقلال کوبا امکان ندارد و بهمان جهت امریکای شمالی استقلال مجارستان را در جنگ ۱۸۴۹ با اطریش اعتراف ننمودند از آنچه گفته شد معلوم است که در اعتراف استقلال بسی ملاحظات است و باید کمال احتیاط را داشت ولی در حفظ ارتباط و آمد و شد با ایالت باغیه این اشکالات وجود ندارد مثلاً اگر در وقت جنگ دول بی طرف با ایالات متمرده تجارت نمایند یا قونسول و وکیلی بجهة حفظ منافع خود بآنجا بفرستند بهیچوجه باعث گله و رنجش دولت متبوعه علیها نخواهد بود بجهة فرستادن قونسول از طرف انگلیس و فرانسه و روس بیونان وقتیکه این مملکت با عثمانی در سر استقلالش در جنگ بود میتوان موافق حقوق بین الملل دانست

۳) توسعه حدود دولت بواسطه انضمام ایالت دولت دیگری

چون مابین این مسئله با مسائلی که در فوق ذکر شد (ماده اول و دوم) مناسبت تامی است زیرا که انبساط دولتی مساوی است با انقباض دیگری همان قواعدی که در مواد اول و دوم ذکر شده در اینجا نیز مجرا است و از آن رو احتیاج بتذکار آنها نیست مثلاً دولتی که از تضمیم ایالتی انبساط یافته است باید تمام تعهداتی که راجع بآن ایالات است بر عهده خود گیرد و از طرف دیگر ایالات منضمه مجبور است که در تمام معاملات و معاهدات آن دولت مشارکت و مساهمت نماید

انضمام نیز بر دو قسم است اولاً انضمام دائمی که مشروط بشرطی نبوده و ابدی است ثانیاً انضمام با شرایط معینی مثلاً انضمام آفتی واری ([illegible]) بقره طاغ بشرطی که در فوق ذکر شد در سر این نوع انضمام و نتایج آن مابین حقوق دانها مباحثه است بعضی را عقیده آن است که اگر شرایط معهوده مجری نشود خود انضمام نیز باطل است برخی این عقیده را قبول ندارند و استدلال آنها این است که وضع زمان و مقتضیات حالیه پیوسته در تغییرات است و مدنیت و نشو و نمای روحانی و جسمانی دول بیک درجه نمی ماند لهذا نمیتوان شرایط انضمام را ابدی دانسته همیشه لازم الاجری فرض کرد

فصل چهارم حقوق اصلیه دول

حقوق اصلیه دول عبارت است از حقوقی که لازم و ملزوم طبیعت آنها است و بدون این حقوق هیچ دولتی نمیتواند از اعضای مجمع بین الملل محسوب شود چنانکه اشخاص متفرقه بواسطه اینکه انسان اند طبیعتاً دارای حقوق شخصیه و خواص معینی هستند مثلاً استعداد داشتن حقوق و عمل کردن بآن که بی وجود آن حقوق شخصیت خود را گم کرده بدرجه بندگی و عبودیت نزول می نمایند همچنین هر دولتی بواسطه اینکه دولت است یک نوع آزادی و اختیارات معینی دارد که در صورت فقدان آن اختیارات دیگر شایسته اسم دولت نیست بدینجهة است که دول غیر مستقله را از نقطه نظر حقوق بین الملل اسم بی مسمی میدانند زیرا که بطوریکه در ذیل مشاهده خواهد شد این نوع دول دارای تمام حقوق اصلیه نبوده و از آنرو از نقطه نظر حقوق بین الملل شخصیتی هم ندارند حقوق اصلیه دول را علمای حقوق بین الملل باقسامی چند منقسم نموده اند اگرچه آراء این علما در تقسیم این حقوق مختلف است ولی تقسیمی

که در ذیل شرح داده خواهد شد بعقیدهٔ مؤلف ساده ترین تقسیمات بوده اصول حقوق دول را هم حاوی است

حقوق اصلیهٔ دول را اولاً به دو قسمت بزرگ منقسم مینمائیم ۱) حقوق سلطنتی (Droit de Souveraineté) ۲) حقوق ارتباط و آمیزش بین الملل (Droit de communication international) ثانیاً هر کدام ازاین حقوق اصلیه شعباتی چند : دارند که در ذیل مفصلاً ذکر خواهد گردید

۱) حقوق سلطنتی

حقوق سلطنتی مظهر استقلال داخلی و خارجی دولت است لهذا دولتیکه حقوق سلطنتی نداشته باشد یا قسمتی ازاین حقوقش محدود باشد نمیتواند از ارباب حقوق بین الملل محسوب شود یعنی نمیتواند مستقلاً خلطه و آمیزش با سایر دول نموده برای خود تحصیل حقوقی نماید و یا تغییر و تبدیلی در مادهٔ آنها بعمل آورد چنین دولتی تابع دولت دیگری است و ازاین حیثیت داخل در حوزه حقوق داخلی و پولیتیک آن دولت است

ازطرف دیگر باید دانست که استقلال صرف امروزه از برای هیچ دولتی میسر نیست زیراکه این نوع استقلال با روابط خارجه منافات کلی دارد چون بواسطه همان جهاتیکه در مدخل این علم گفته شد هر دولتی امروزه از ارتباط با سایر دول ناگزیر است باید استقلال خود را محدود نماید تا اینکه بتواند با هم جنس خود آمد و شد نموده از ثمرات آن منتفع شود (مثلاً یکی از مختصات حقوق سلطنتی این است که هر دولتی در خاک خودش اختیار تامی دارد یعنی مجاز است که هر نوع اقداماتیکه صلاح مملکت اوست

در خاک خود نماید حالا فرض میکنیم که خط سرحد دو دولت همجوار عرض رودخانه را قطع میکند بطوریکه منبع رودخانه در یک دولت و مصب آن در دولت دیگر است آیا یکی ازاین دو دولت میتواند در خاک خودش اقداماتی بکند که آب رودخانه بخاک دولت دیگری نرسد یا بقدری کم شود که اراضی آن دولت مشروب نشود بحکم استقلال صرف دولت میتواند چنین اقدامی بنماید ولی اضرار لاتتناهی وارد زیراکه دولت همجوار در مسائل دیگر معامله بمثل کرده و خسارت کلی بر دولتی که ملاحظهٔ همجوار را ننموده است وارد میآورد (مثلاً بنا بر حقوق سلطنتی تملیک رعایای آن دولت را در خاک خودش قدغن میکند یا حکم میکند که در دیوانخانهای عدلیه حقوق داخلی دولتیکه حق همسایگی را بجا نیاورده است منظور نباشد) البته بعد ازاین اقدامات ازطرف دیگر هم معامله متقابله شده و رفته رفته کار بخصومت و جنگ منجر و منتهی میگردد پس ازاین قرار دول بحکم احتیاج بخلطه و آمیزش با همسایها و سایر دول مجبورند که برای خود استقلال خود را محدود نمایند تا اینکه معیشت و زندگانی آنها سهل شود و بتوانند بمقاصدی که پیش نهاد خود نموده اند نائل شوند نباید تصور کرد که در اینصورت از شخصیت دول کاهیده باعث پستی آنها میشود بعکس این نوع تحدید حدود چون پایه اش بر عمومیت منافع است دلالت بر ترقی و تمدن دول مینماید و در حقیقت دولتی که بملاحظات فوق استقلال خود را محدود نماید بر قوت و قدرتش چندین مرتبه میافزاید زیراکه در اینصورت هیچ دولتی در حل مسائل مهمه داخلی و خارجی تنها نیست و همیشه بمعاونت دول دیگر مستظهر است مثلاً دفع امراض مسریه احقاق حق و غیره) حقوق سلطنتی نیز به دو شعبه منشعب میشود

۱) حقوق استقلال داخلی

۲) حقوق استقلال خارجی

حقوق استقلال داخلی

این حقوق عبارت است از اختیارات سه گانه اولاً هر دولتی مختار است که حکومت خود را بطوریکه موافق میل آن دولت است تشکیل و ترکیب دهد یعنی لازم نیست که تمام دول در وضع حکومت شبیه همدیگر باشند مثلاً همه دول سلطنتی باشند یا جمهوری وکذلک الی آخر

زیرا که در جای خود گفته شد که وضع حکومت در نزد هر ملتی موافق معیشت و گذشته آن ملت است و حقوق بین الملل بهیچوجه بوضع داخلی ملتی مداخله نمیکند بلکه خود دولت میل و منافع خود را بهتر میداند و هرچه قرین بصلاح اوست آنرا اجری میکند

ثانیاً هر دولتی بانفراده مختار است که در خاک خود دخل و تصرف نموده هر نوع اقدامات که صلاح است در حفظ و حراست حدود خود بعمل آورد سه [illegible] territorialité نتایج این حقوق قواعد ذیل است

۱) هیچ دولتی مجاز نیست که حکومت خود را در دولت دیگری مجری بدارد لهذا فراریان دولتی همینکه از سرحد گذشتند از تعقیب آن دولت آزاد و استرداد آنها فقط باید بمذاکره سیاسیه بعمل آید و هنگام جنگ قوای بحریه و بریه دول محارب از سرحد دولت بیطرف نباید تجاوز نمایند

۲) هر دولتی که احترام این حقش (استقلال در خاک خود) از طرف دولت دیگری منظور نشده است مجاز است که معامله متقابله با آن دولت نماید مثلاً اگر دولتی رعایای دولت دیگر را بر ضد حکومت متبوعه آن برانگیزد یا بطرف خود دعوت کند بر ضد استقلال داخلی آندولت حرکت خواهد کرد بدبختی اعلان نامه کاترین دویم و ترغیب رعایای پروس را به هجرت بروسیه حقاً باعث رنجش

پروس شده بود و اینه دولت اصولاً حق معامله متقابله را داشت

۳) تمام اشخاص و اشیائیکه (بخصوص غیر منقوله) که در خاک دولتی واقع شدند تابع قوانین آندولتند چنانکه در جای خود شرح داده خواهد شد

۴) هیچ دولتی مجاز نیست که بواسطه اقدامی در خاک خود وضع طبیعی که در دولت دیگری برقرار شده است تغییر بدهد (مثلاً اگر رودخانه از خاک دو دولت یا بیشتر میگذرد هیچیک از آن دول اختیار تغییر در جریان آب را ندارند)

ثالثاً یکی از اختیارات استقلال داخلی آنست که هر دولتی در ترتیب قوانین تابعیت بکلی آزاد است یعنی نسبت بنفوس و اهالی مملکت خود حقوق معینی دارد و در پذیرفتن رعایای خارجه را بتبعیت خود یا ندادن آن مختار است پس ازین قرار استقلال داخلی دولت عبارت است از استقلال آن اولاً نسبت بحکومت و ترکیب آن ثانیاً نسبت بخاک ثالثاً نسبت بنفوس و اهالی

حقوق استقلال خارجی

اینحقوق عبارت است از آزادی دولت در روابط بین الملل و بستگی تامی دارد با استعداد عملکردن دولت بحقوق خود یعنی باظهار رای آزاد و اختیار تغییر و تبدیلات در حوزه حقوق متنوعه خود هر دولتی که این حقوق اصلیه را ندارد چنانکه در جای خود بجا گفته شده است نمیتواند داخل در مجمع بین الملل شده با سایر دول معامله یا معاهده نماید دول غیر مستقله از این حقوق عاری اند لهذا هرکدام حکم صغیری دارند که در تحت قیمومیت دولت حامی یا سوزرن باشند و اگر معاهده یا معامله با خارجه نمایند در تحت حمایت و مسئولیت دول مزبوره اند مثلاً مهندس مشهور Strousberg در سنه ۱۸۷۱ میلادی با حکومت رومانیا

قرارنامه در باب ساختن راه آهنی در آن مملکت بست و بعد پارلمنت رومانیا آن قرارداد را امضی نکرد بدان جهت تجارتخانه مزبوره به بیسمارک شکایت کرده مطالبه خسارت معیّنی از حکومت رومانیا نمود و دولت آلمان هم وجه خسارت را از دولت عثمانی مطالبه نمود زیرا که آنوقت رومانیا دست نشانده این دولت بود از استقلال خارجی دولت در حق دیگر برای او حاصل میشود

۱) برابری دول و تساوی حقوق آنها

و ۲) حق احترام

برابری دول از حیث حقوق

از نقطه نظر حقوق بین الملل تمام دول از حیث حقوق مساوی و برابراند یعنی همه دارای حقوق اصلیهٔ معیّنی بوده مجبوراند که در مراوده باهم حقوق همدیگر را منظور دارند بعبارت اخری دول در این مسئله هم مشابهت تامّی با شخاص متفرقه دارند چنانکه هر کسی بجهت اینکه انسان است حقوق معیّنی دارد که در روابط با هم جنس خود باید همیشه منظور و محترم باشد همچنین دول حقوق اصلیه دارند که لازم الاجرا و لازم و ملزوم شخصیت آنها است

هر چند اصلاً دول در حقوق مساوی اند ولی فعلاً این تساوی حقوق کمتر اجرا میشود بواسطه اینکه دولی که قوا و استعدادشان بیشتر است بهتر میتوانند از حقوق خود منتفع شوند یا آنرا موقع اجری گذارند مثل اشخاص متفرقه که با تساوی حقوق شرعاً در زندگانی و معیشت برابر نیستند زیرا که ثروت و استعداد و سایر صفات ذاتیه و عارضیه در آنها مساوی نبوده و بدین جهة وسایل آنها هم در استفادهٔ حقوق یکی نیست پس از اینقرار تساوی دول از حیث حقوق است

نه از حیث ثروت و استعداد و غیره بواسطه این اختلاف اصول بالفعل بعضی از علمای این علم مثل (لریمر) (Lorimer) و فونک برنتانو و سورل Funck Brentano et Sorel برابری دول را بکلی منکرند ولی این عقیده را نمیتوان قبول کرد

اولاً خود مجمع بین الملل بطوریکه در ذیل تفصیل آن ذکر خواهد شد دلالت بر تساوی حقوق مینماید زیرا که هر کدام از دولیکه داخل در آن مجمعند حکم عضو مساوی را دارند

ثانیاً حقوق اصلیه دول یکی است چه بزرگ و مقتدر باشند و چه کوچک و ضعیف مثلاً همه استقلال داخلی و خارجی دارند با مختصات آن و تمام این حقوق باید همیشه منظور و مجری باشد لهذا هیچکدام از دول بزرگ حق ندارند در امور داخله و خارجه دیگری دخالت کنند و کذلک هیچیک از دول حق ندارند وضع حکومت دولت دیگری را تغییر داده بطرز حکومت خود ترکیب نمایند (قس علیهذا)

ثالثاً اختلاف در قوا و استعداد باعث عدم تساوی حقوق نمیشود زیرا که آنها از وسایل اجرا و انتفاع محسوب میشوند نه از خود حقوق کلیّةً تساوی دول را باید بطوری فهمید که (سومنر) امریکائی (Sumner) در مجلس سنات واشینگتون در سنه ۱۸۷۱ اعلان کرد: آن چیز را که ما نسبت بدولت بزرگ و قوی و بخود مان روا نمیدانیم نباید به نسبت دولت کوچک و ضعیفی روا داریم

باری بنا بر حقوق سلطنتی دولت مجاز است که ملقب به لقبی که میلش اقتضا نماید شود (مثلاً لقب امپراطوری و پادشاهی وغیره) ولی بجهة اینکه این لقب

معنویت بین الملل داشته باشد باید سایر دول هم قبول کنند و اینهم بسته بمقام و درجه دولت است مثلاً در کنگره Aix la chapelle
دول لقب پادشاهی دولت هس را قبول نکردند ولی لقب امپراطوری پطر کبیر را
و لقب پادشاهی électeur براندبورک را قبول کردند
و همچنین وقتی که ملکه انگلستان خود را امپراطریس هندوستان اعلان کرد
تمام دول این لقب را قبول کردند غیر از مسئله لقب درجات معینی مابین دول
برقرار و معمول است در سر این مسئله مدت مدیدی مابین دول منازعه و مشاجره
بود و هر دولتی میخواست بر دیگری تفوق جوید تا آنکه در ۱۵۰۴ پاپ ژول دوم
(Jules II) نظامنامه ترتیب داده اسامی پادشاهان را
در آنجا از حیث شئونات آنها معین کرد که منازعه و مجادله من بعد مرتفع شود
ترتیب پادشاهان درین فهرست از قرار ذیل بود

اول امپراطور روم (امپراطور المان) دویم پادشاه روم سیم
پادشاه فرانسه چهارم پادشاه کاستیل (در اسپانیا) پنجم پادشاه آراغن
(Aragon) که در اسپانیا است ششم پادشاه پورتوغال
هفتم پادشاه انگلیس) مواد آن نظامنامه تا وقتیکه پاپها در اروپ نفوذ
و تسلطی داشتند حقیقتاً طرف رعایت بود غیر از این درجات پاپها پادشاه
هر دولتی لقب مذهبی معینی داده بودند مثلاً پادشاه فرانسه ولد ارشد کلیسا بود
primogenitus ecclesiae
پادشاه انگلیس لقب حامی دین را داشت Defensor fidei
پادشاه اطریش و مجارستان لقب
یعنی اعلیحضرت حواری Sa Majesté apostolique

پادشاه اسپانیا Sa Majesté catholique
یعنی اعلیحضرت کاتولیک وغیره حالا در مسئله درجات دول قواعد ذیل
مجری است اولاً دول از این حیثیت نیز منقسم میشوند بدو قسمت دول مستقله
و غیر مستقله دول مستقله نیز بدو شعبه منشعب می شوند آنهائیکه احترام
پادشاهی را دارند (honneurs royaux)
و آنهائیکه این احترام را ندارند دولیکه احترام پادشاهی را دارند عبارت اند
اولاً از دول امپراطوری (Empires) ثانیاً از دول
پادشاهی (Royaumes) ثالثاً از جمهوریهای بزرگ
مثل فرانسه و امریکای شمالی و سویس رابعاً از گراند دوشیها
(grands duchés) امتیاز دولیکه احترام پادشاهی را
دارند این است که اولاً سلاطین آن دول ملقب بلقب اعلیحضرت اند
(غیر از گراند دوشها) ثانیاً مجاز اند که در بار یکدیگر سفیر بفرستند (نه فقط
وزیر مختار وغیره) ثالثاً در مکاتبات همدیگر را برادر خطاب می کنند در این طبقه
اول امپراطورها و پادشاه ها و جمهوریها کلی در درجه و تشریفات مساوی اند
و فقط بر گران دوشها تفوق دارند از آن رو لقب امپراطوری هم امتیازی
نسبت بلقب پادشاهی ندارد آنهائیکه احترام پادشاهی را ندارند از این امتیازات
مثل دوشها و امارتها عاری اند
ثانیاً دول غیر مستقله بعد از دول مستقله می آیند و در درجه همیشه از دولت
حامی یا سوزرن پست تراند
ثالثاً در مکاتبات و مجالس رسمی و تشریفات مجری قواعد معینی ترتیب شده است
که موافق درجات دول است ولی اگر اتفاق بیفتد که نماینده های چند دولتی که

درورجه مساوی اند در مجلس حضور بهمرسانند یا قرارنامه را باید امضا نمایند تفوق و تقدم آنها بریکدیگر یا بدت توقف آن نماینده ها است در دربار دولت موقف فیها و یا بترتیب حروف تهجی اسامی دول (مثلاً در کنگره ها و کونفرانس ها)

رابعاً غیر از این قواعد در دول کاتولیک نماینده پاپ بر همه تقدم دارد خاصةً قرار دادیکه در باب درجات فیمابین دول معظمی منعقد شده است در سایر دول هم مجری است (مثلاً قرار دادی که مابین دول متحدهٔ آلمان بسته شده در سایر دول هم بنسبت آن دول معمول است) و بالاخره تغییر در وضع حکومت دولتی درجهٔ آنرا تغییر نمیدهد مثلاً فرانسه چه در عهد سلاطین بوربون و چه حالا که جمهوری است درجهٔ احترام پادشاهی دارد

حق احترام

چون هر دولتی از نقطهٔ نظر حقوق بین الملل دارای شخصیت است احترام این شخصیت دول باید همیشه منظور باشد لهذا اگر هتک احترام دولتی بشود بلاواسطه ترضیهٔ خاطر آندولت لازم میآید والا لکهٔ بزرگی بر شخصیت دولت وارد آمده از استقلال آن میکاهد در این ماده قواعد ذیل مابین ملل متمدنه معمول و مجری است

اولاً علامات شرف و مظاهر حقی دولت از قبیل بیدق و علامات و لقب دولتی وغیره باید همیشه محترم باشد و اگر بی احترامی نسبت بیکی از این مظاهر دولتی بشود مثل این است که هتک احترام خود دولت شده است بنتیجه وقتیکه اطریشیها بی احترامی به بیدق روس درآکمن نمودند (۱۷۹۸) دولت روسیه قطع مراوده با دولت مزبوره نمود همچنین وقتیکه توپخانه هولاند مانع از دخول کشتی اطریش باسکو شده به بیدق کشتی مزبور شلیک کرد ژزف ثانی پادشاه اطریش فوراً تقاضای ترضیه نمود

اگر دولتی لقب دولت دیگر را تصاحب یا استعمال کند هتک احترام اندولت را کرده است

بواسطه همین مسئله خصومت مابین فرانسه و انگلیس در قرون وسطی با علی درجه رسیده بود زیرا که پادشاه انگلیس خود را پادشاه فرانسه نیز میخواند

ثانیاً باید سلاطین و نماینده های سیاسی دولت محترم باشند و هتک احترام آنها بازبی احترامی و بی اعتنائی بخود دولت است از طرف دیگر هر دولتی بحکم شرف و عقل محکوم است که احترامات دول دیگر را بجا آورد (مثلاً) هیچ دولتی نباید متحمل شود که از خاک خود بخاک دولت دیگری مال قاچاق عبور دهند یا مسکوکات دولت دیگر را در خاک او مغشوش نمایند و قس علیهذا استقلال داخلی و خارجی دولت منتج حق دیگری نیز بجهت دولت میشود که مشهور است بحق حفظ و حراست شخصی

حق حفظ و حراست شخصی

چنانچه شخص واحد مکلف است براینکه حتی الامکان حفظ و حراست خود را نماید همچنین هر دولتی بواسطه شخصیتی که دارد ذیحق است که خاک خود را بجهت تدافعی و تعرضی مصون و محفوظ دارد و وسایل این حفظ و صیانت شخصیه بر حراست داشتن قوای بریه و بحریه ساختن قلاع و استحکامات و عقد اتحادات تدافعی و تعرضی کلیه هر دولتی باید حتی الامکان در حفظ و حراست خود بکوشد ولی بشرطی که مضر استقلال دولت دیگری نشود لهذا حرکات انگلیس را نسبت بدانمارک در (۱۸۰۷) نمیشود بحق تعبیر کرد: دولت انگلیس از دولت دانمارک قویاً مطالبه کرد که تمام استعداد بحری خود را بانگلیسها تسلیم نماید زیرا که انگلیس میترسید که تمام این استعداد بدست رقیب و دشمن بزرگش ناپلیون اول افتاده در جنگ فرانسه با انگلیس استعمال خواهد شد و چون دولت دانمارک باین تکلیف انگلیس راضی نشد دولت اخیره کپنهاک پای تخت دانمارک را توپ بست

اجرای حق حفظ و حراست شخصیه شرائطی دارد که باید معمول باشد
اولاً اقداماتیکه با آن مقصود میشود باید بحکم ضرورت باشد یعنی هر دولتی باید وقتی متعرض دولت دیگری شود که علناً مخاطره از آنطرف احساس کند و بداند که اگر اقدامی نکند بمخمصه بزرگی دوچار خواهد شد اگر این شرط منظور نباشد هر حرکت تعرضی را میتوان بحق حفظ و حراست تاویل نمود و آنوقت هر نوع جبر و زور مباشرش برحق خواهد بود

بجهت توضیح مسئله بواقعه ذیل لازم است اشاره نمائیم
در سنه ۱۸۳۸ وقتی که انگلیسها با اهالی کانادا (متملکات خودشان) در جنگ بودند از محل بسیار موثقی مطلع شدند که در یکی از ایالات همجوار دولت متحده امریکای شمالی کشتی را موسوم (بکارولینا) تجهیز مینمایند که باهالی کانادا آذوقه و کمک برسانند بعد از اطلاع از واقعه انگلیسها فوراً یکدسته قشون فرستاده کشتی را تصاحب نموده بآب شار (نیاگارا) انداختند دولت امریکای شمالی اول نمایش پروتست و سختی زیادی کرد زیرا که انگلیسها بخاک آن دولت تجاوز نموده بودند و این واقعه برضد استقلال و حقوق سلطنتی دولت شارالیها بود ولی بعد که انگلیس مدلل کرد که بحکم حفظ و حراست شخصیه باین عمل مجبور بوده دولت امریکا ساکت شد
ثانیاً مقصود از اقدامات تدافعی و تعرضی باید حفظ حقوق منافع دولت باشد یا یک هیئت و یا اشخاص متفرقه در تاریخ بسا اتفاق افتاده است که بواسطه عهدنامه یا قرارنامه حق حفظ و حراست دولتی محدود شده است مثلاً دولت فرانسه بموجب عهدنامه اوترخت (۱۷۱۳) وغیره متعهد شده بود که استحکامات در شهر Dunkerque بنا ننماید و کذلک دولت روس بموجب عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ متعهد شده بود که در سواحل

بحر اسود قلاع و استحکامات نساخته در آن دریا سفاین نظامی نداشته باشد در عهدنامه برلن همین شرط درباره بلغارستان و قره طاغ شده است اگرچه این نوع فصول در عهدنامه‌ها اتفاق می‌افتد ولی اصولاً بر خلاف حقوق اصلیه دولت است و غالباً بمرور زمان تغییر می‌یابد یا متروک میماند این است تمام حقوقیکه از حقوق سلطنتی دولتی حاصل میشود

چون از استقلال داخلی و خارجی دول در این فصل مذاکره بود بلا واسطه لازم می‌آید که از دخالت و وساطت نیز بمناسبت قدری صحبت کنیم

دخالت و وساطت

هرگاه دو دولت در منازعه و یا جنگ باشند و دولت ثالثی بدون رضایت یا اجازه آنها در امور متنازع فیهای آن دو دولت خود را دخیل نماید این نوع حرکت دولت ثالث را دخالت می‌نامیم (intervention) و اگر بعکس طرفین برغبت تامه از دولت ثالثی متمنی شوند که دخالت کرده قراری در اصلاح ذات البین بگذارد این اقدام دولت ثالث را وساطت مینامیم (mediation) دخالت کلیةً ممنوع است و اصولاً هیچ دولتی حق دخالت در امور دولت دیگری ندارد ولی در بعضی موارد استثنائاً دخالت لازم می‌آید و تفصیل این موارد از قرار شرح ذیل است که به دو قسمت منقسم میشود دخالت داخله و دخالت خارجه

دخالت بامور داخله

در این مسئله آراء علمای حقوق مختلف و متباین یکدیگر است تقریباً میتوان گفت

که هر عالمی رای مخصوصی در این بحث دارد ولی چیزی که تمام علما در آن متفق اند
اینست که دخالت در امور دولت دیگر را نمیتوان از حقوق دولتی شمرد یعنی نمیتوان
باین نوع اقدامات اطلاق حق کرد بعکس اوائل این قرن که دخالت با مور داخله
دولت دیگر را مجاز و مباح دانسته بدرجهٔ حق صعود میدادند چنانکه مختصر تاریخ عهد
سیم حقوق بین الملل و عهد کنگره ها بخصوصه بهترین دلیل این نقطه نظر است از اینجا
بخوبی میتوان دریافت که حق و حقانیت در این قرن چقدر ترقی کرده است که اکثر
علمای حقوق دخالت با مور دولتی را بعد از بعضی مستثنیات جایز میدانند والبته
بطوریکه از گذشته استنباط میشود این مستثنیات هم بزودی مرتفع خواهد شد علی الحاله
از حیث دخالت با مور داخله دول را بدو قسمت منقسم می نمایند

(۱) دول متمدنه

دخالت با مور داخله این دول فقط در موارد معینی مجاز است
اولاً وقتیکه یک یا چند دولت وضع مخصوصی را در دولت دیگری بموجب معاهده
برقرار کرده یا ضمانت نموده باشند مثلاً دخالت روس و پروس و اطریش
بکارهای دولت لهستان زیرا که این سه دولت برقراری وضع liberum
veto را در لهستان ضمانت کرده بودند و امکان دخالت
دول اروپ بموجب معاهدهٔ برلن در امور داخلهٔ بلغارستان و سایر دول بالکان
بجهت برقراری تساوی حقوق اهالی اگرچه ضمانت وضع مخصوصی در دولت اجنبیه
صحیح نیست زیرا که هر ملتی باید در تمشیت امور داخله مملکتی خود مستقل باشد ولی
دخالت در این موارد بموجب عهدنامه ایست که بسته شده است از آنرو عقد چنین
معاهده غیر طبیعی است نه خود دخالت

ثانیاً دخالت در امور داخله دول متمدنه مباح و مجاز است وقتی که منافع چندین دولت
یا مجمع بین الملل تهدید شده باشد مثلاً اعلان لامارتین در مجلس وکلای فرانسه
در ۱۸۴۹ که دولت فرانسه از استعمال و اجرای عهدنامه وینه آزاد است
دول اروپ را مجبور کرده که تماماً بهیئت اجتماع برضد اعلان مزبور پروتست نمایند
زیرا که منافع تمام دول اروپ در خطر بود
ثالثاً دخالت دولتی بجهت رفع دخالت دولت ثالثی (دخالت برضد دخالت)
Contre intervention.

(۲) دول غیر متمدنه

موارد دخالت با مور داخلهٔ دول غیر متمدنه همان است که در فوق ذکر شد ولی
بعضی از حقوق دانهای اروپ در یک موقع نیز دخالت مزبوره را مجاز میدانند
وقتیکه رعایای مسیحیه دول غیر متمدنه باتی نحو کان مورد ظلم و تعدی از طرف دول
مزبوره واقع شوند اگرچه دخالت دولتی را با مور داخله دولت دیگری در این موقع نیز
اصولاً صحیح و شرعی نمیدانند ولی بعقیدهٔ علمای حقوق در این موارد احساسات
انسانی و رقت قلب به دخالت و رفع ظلم ظالم از مظلوم مجبور میکند برخی از حقوق
دانها مثل (بلونچی) و فیلمر چنین دخالت را نسبت به دول متمدنه نیز لازم میدانند
در صورتیکه از آنها هم تعدی و ظلمی نسبت برعایای خود ناشی شود

دخالت با مور خارجه و روابط بین الملل دول

اولاً لازم است بدانیم که کلیه دخالت با مور خارجهٔ دول بقدر دخالت با مور داخله
آنها ممنوع نبوده زشت و قبیح نیست زیرا که دخالت بصورت ثانوی (یعنی با مور داخله)

باستقلال دولت برخورده باعث هتک احترام وشخصیت آن میشود بعکس صورت
اولی (دخالت بامور خارجه) که چندان بشرف واعتبار دولت ضرری نمیرساند
بجهت اینکه مابین دول بواسطه عمومیت منافع وشراکت وسهامتی که در اغلب مسائل
پلتیکی وتجارتی وغیره باهم دارند بستگی تامی حاصل است لهذا بسا اتفاق می افتد
که تغییر روابط مابین دو دولت یا بیشتر مضر منافع بعضی دول خارجه است وموافق بمصالح
برخی دیگر طبیعی است که در صورت اولی هر دولتی مجاز است که بوسائل حقوقی اقدامات
مقتضیه را در حفظ صیانت منافع خود بنماید

ثانیاً دخالت در امور خارجه دولت دیگری شرعی است وقتی که مواد عهدنامه ها یک
حکم قانون داشته اجرایش بجهت تمام ملل اجباری وحتمی است بواسطه دولتی منقض گردد
یا دولتی بواسطه تسلط واقتدار خود موازنه سیاسیه را تهدید نماید وبقدری بر قدرت
واستیلایش بیفزاید که علناً در صدد تسخیر دول همسایه آمده کلیتاً قصد اضمحلال تمام
دول را داشته باشد این است موارد دخالت بامور داخله وخارجه دولتی چون
عقیده مونروی امریکائی مناسبتی با مسائل مذکوره دارد لازم است اینجا
ذکری از آن عقیده وطریقه که مشهور به Doctrine
Monroe است نموده بعد بشق ثانوی حقوق اصلیه
دول بپردازیم

چنانچه در تاریخ حقوق بین الملل مذاکره شد بعد از کنگره وینه ۱۸۱۵ دول
پنجگانه اروپ بجهت جلوگیری بروز ونشر خیالات حریت اتصالاً دخالت میکردند
وبضرب اسلحه وضع قدیم را برقرار میداشتند چون دولت متحده امریکای
شمالی از این رویه دول پنجگانه مکدر ومشوش بودند که مبادا همین دخالت در امور
داخلی وخارجی آنها نیز معمول شود رئیس جمهوری اینده دول متحده در نطق رسمی

که در دوم دسامبر ۱۸۲۳ در کنگره (اطاق مبعوثین) دول مزبوره نمود عقیده
اظهار داشت که موسوم به رویه مونرونه Doctrine
Monroe ومبنی پلتیک امریکا نسبت بدول اروپ
گردید ماحصل عقیده ورویه مزبوره این است

اولاً دول اروپ حق ندارند بامور داخله دول امریک دخالت نمایند مثل اینکه
دول پنجگانه در امور داخله اسپانیا وناپل دخالت نمودند

ثانیاً این نوع دخالت باعث مخاطرات بزرگی بجهت دول امریکا بوده استقلال
آنها را تهدید خواهد نمود

ثالثاً چون تمام قطعه امریکا در میان دول متمدنه قسمت شده دیگر دول اروپ حق نخواهند
داشت مستملکاتی برای خود در آنجا بنا نمایند این است مضمون عقیده که در تمام
امریکا انتشار یافته پایه تمام پروتست های امریکا بر ضد دخالت دول اروپ در آن قطعه
گردیده ولی لازم است در اینجا بطور ایجاز ذکر کنیم که دول متحده امریکای شمالی باجرای
این عقیده اکتفا نموده تمام دول امریکا را در تحت حمایت خود آورده ومی آورد واین
حمایت را حجه عمده دخالت خود در تمام امریکا قرار داده اند

مثلاً در سنه ۱۸۷۹ جنگ مابین شیلی (Chilie) وپرو (Perou)
دو دولت امریکای جنوبی شروع شده بعد از دو سال دولت اولی فائق آمد ووقتی
هنگام مذاکرات عقد معاهده پیش آمد دول متحده شمالی دخالت نموده بکلی مانع از
انضمام ایالات مفتوحه دولت پرو (Perou) به شیلی (Chilie)
شدند ورسماً اعلان کردند که فیما بین دول متحده تسخیر اراضی نباید علت غائی
(Conditio sine qua non) معاهده صلح باشد
علاوه براین حمایت دول متحده شمالی راضی میشوند که میان دول اروپ قرارنامه

در باب ساختن راهی یا حفر کانالی در قطعه امریکا که حیثیت تجارتی داشته باشد بتوسط دول مزبوره منعقد شود مثلاً وقتی که مسئله حفر کانال پاناما مطرح مذاکره بود وزیر امور خارجه دول اتازونی امریکای شمالی (بلین) در ابلاغ نامهٔ خود بدول اروپ بتاریخ اکتبر ۱۸۸۱ و تلگرافی که در ۱۹ نوامبر همان سنه بوزیر مختار دول متصلهٔ در لندن مخابره نموده بود واضح میگوید که کانال پاناما باید در تحت حمایت دول متصلهٔ امریکا باشد اگرچه این اظهار دول متصلهٔ مزبوره برضد معاهده بود که سی سال قبل (Clayton Bulwer) با انگلیس بسته شده بود و حقوق دانهای اروپا این مسئله حمایت دول متصلهٔ امریکای شمالی را با نتایج آن قبول نموده و میگویند که دول مزبوره در روابط خود با ملل اروپ بحقوق بین الملل متمسک است و این حقوق بهیچ ملتی اختیار نمیدهد که در تمام قطعه بالانفراد و بالانحصار حکومت نماید

حقوق ارتباط و آمیزش بین الملل

چنانکه در اول این فصل ذکر شد تمام حقوق اصلیهٔ دول به دو شق معتنابه منشق میشود

(۱) حقوق سلطنتی که با تمام شعباتش توضیح شد

(۲) حقوق ارتباط و آمیزش بین الملل حقوق اخیره کمال اهمیت را دارد زیرا که ارتباط و آمیزش باعث ایجاد مجمع بین الملل شده و پایه حقوق بین الملل گشته اگر ما بین دول و ملل ارتباط و اختلاطی نباشد قواعد حقوقی نیز لازم نمی آید بعضی از حقوق دانها بقدری این حقوق دول را اهمیت میدهند که واضح میگویند عمدهٔ حقوق اصلیه دول از نقطه نظر حقوق بین الملل همین حقوق ارتباط و اختلاطات زیرا که حقوق سلطنتی بعقیده آنها فقط دلالت بر شخصیت و استقلال دول مینماید و تنها این استقلال دول بجهة ترکیب

هیئت جامعه بین الملل و تعیین روابط منظمه ما بین اعضای آن هیئت کافی نیست زیرا که اگر حقوق اساسیهٔ دول را در خلطه و آمیزش بین الملل فقط بر استقلال داخلی و خارجی (حقوق سلطنتی) آنها قرار دهیم که غیر از خصومت و جدائی دول از همدیگر و مصادمه و معارضه منافع آنها نتیجهٔ دیگری مشاهده نخواهد شد بجهة اینکه در فوق ذکر شد که استقلال صرف دولتی برضد استقلال دولت دیگری است و چند دولتی که دارای استقلال تام باشند نمیتوانند در ارتباط و آمیزش منظم باشند و بهمین جهة مجبورند که استقلال صرف خود را محدود نموده بجهة نیل بمقاصد عالیه که زندگانی در هیئت جامعه بین الملل است از آزادی صرف استعفا نمایند کدام حقوق است که دول را باین کف نفس مجبور می نماید حقوق روابط بین الملل زیرا که روابط بین الملل باعث احداث هیئت جامعه بین الملل یا مجمع بین الملل است و بدون آن نه وجود این مجمع متصور میشود و نه خود حقوق بین الملل بهمین جهت است که متبحرین این علم حقوق روابط بین الملل را بر حقوق سلطنتی تفوق و رجحان میدهند و میگویند که اهمیت حقوق سلطنتی از نقطه نظر حقوق دولت است ولی همینکه از دولت که هیئت درجه سیم است ارتقا جسته و بهیئت درجه چهارم که مجمع بین الملل است رسیدیم دیگر حقوق سلطنتی اهمیتی غیر از معرفی شخصیت دول و عضویت آنها در آن مجمع ندارد و تمام روابط بین الملل و اصول علمیه و دلایل و براهین آن ارتباط بحقوق روابط بین الملل مستقر میباشد تا حال چندین دفعه اشاره بمجمع بین الملل شده ولی معین نکرده ایم که مقصود از این عبارت چه چیز است اینکه تا حال ذکری از ترکیب و وضع این مجمع نشده است بجهة رعایت مقصودی بوده است و آن اینست که نمیخواستیم مثل بعضی از مصنفین و مؤلفین حقوق بین الملل عمومی را بمجمع بین الملل شروع نموده باشیم زیرا که این مجمع نتیجه روابط بین الملل است و خود

روابط مستقله دول بسته بشخصیت و عضویت آنها است پس از این قرار باید
اول شرایط شخصیت دول را دانست و بعد اهمیت و طبیعت روابط بین الملل را دریافت
و آنکه بنتیجه این روابط پرداخت بجهت رعایت این مسئله توضیح و تشریح مجمع بین الملل را
تا اینجا تأخیر انداختیم ولی حالا ذکر این مطلب را بموقع و مناسب میدانیم زیرا که بواسطه
اطلاع بمطالب و مسائل فوق هم تفهیم و تفهم مجمع بین الملل آسانتر است و هم هرچه در این باب
گفته شود حقوق روابط بین الملل را بهتر روشن خواهد کرد

ولی قبل از آنکه بمجمع بین الملل بپردازیم لازم است دو مسئله را که راجع بحقوق روابط دول است
حل کرده این فصل را ختم نمائیم

اولاً باید دانست که آیا دولت حق دارد تبعه دولت دیگر را بخاک خود راه ندهد هفتر المانی
این حق را بدولت نمیدهد و بعقیدهٔ او هر دولتی باید تبعه تمام دول خارجه را بخاک خود قبول
نماید ولی اغلب علمای حقوق این عقیده را رد کرده میگویند که هرچند هیچ دولتی نباید
سرحدات خود را مسدود نموده قطع مراوده با دول خارجه نماید ولی هر دولتی آزاد است
که تبعه دولت دیگر را بملاحظاتیکه دارد بخاک خود راه ندهد و یا آنکه اتباع خارجه را در مواردیکه
صلاح بداند از خاک خود تبعید نماید و یا قوانین معینی احداث کند که آمد و شد اتباع خارجه را
تا حدی محدود نماید مثلاً ایجاد پاس پرت و قدغن تملیک اهالی خارجه و غیره تمام آن
اختیارات داخل در حوزهٔ حقوق سلطنتی دولت است منتهایش هر دولتیکه این اقدامات را
در حق تبعه خارجه صلاح دیده و بموقع اجرا گذارد باید قبل از وقت بداند که دولت دیگر هم معامله
متقابله خواهد کرد ولی اصولاً این اقدامات مخالف حقوق بین الملل نبوده و نیست

ثانیاً اگر دولت غیر متمدنه سرحدات خود را کلی از ارتباط با اهالی خارجه مسدود نماید آیا
دول متمدنه مجازند که استعمال اسلحه نموده این دولت غیر متمدنه را بافتتاح بندرها
و سرحدات خود مجبور نمایند در این مسئله هم رای اغلب این است که دول متمدنه حق

مجبور کردن استعمال اسلحه را ندارند زیرا که اولاً در میان دول متمدنه با دول غیر متمدنه
عمومیت منافع نیست و در نتیجه دول اخیره هم حقوق و تکالیفی در روابط بین الملل با همدیگر ندارند
ثانیاً حقوق طبیعی که در میان دول متمدنه و غیر متمدنه معمول است مانع از استعمال اسلحه است
در نتیجه جنگ دولت انگلیس با چین در باب افتتاح سرحدات دولت اخیره بجهت تجارت
انگلیس از نقطه حقوق بین الملل صحیح و مقرون بحقانیت نبود

فصل پنجم

حقوق مجمع بین الملل

مجمع بین الملل عبارت است از جمع دولتیکه بطیب خاطر متفق شده اند
بجهت اینکه در نیل بمقاصد عالیه که نشو و نمای قوا و استعداد و ایفای حوائج و لوازم مشروعه
آنها است باهم بکوشند و از همدیگر استعانت و استمداد نمایند جمع قواعد و قوانینی که معین
میکند روابط اعضای این مجمع را حقوق هیئت جامعه بین الملل یا حقوق مجمع بین الملل نامیده
میشود و بعبارت اخری این حقوق همان حقوق بین الملل است

در مقدمه حقوق گفتیم که چنانچه شخص واحد نمیتواند تمام لوازم و اسباب زندگانی خود را
بتنهائی فراهم بیاورد همچنان هیچ دولتی هم بالانفراد از عهدهٔ ادای تکالیف و قضای
حوائج زندگانی بر نمی آید و چون در همان مقدمه جهات عمده ضرورت ارتباط و آمیزش را
بیان کرده ایم دیگر اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم همینقدر باید فهمید که هر قدر دولت متمدن تر
و مردمانش ذکی تر اند آنقدر احتیاج آنها بخلطه و آمیزش بیشتر است

بدیهی است که این مسئله بتجربهٔ قرون متعدده و زحمات کثیره حل شده است
(چنانچه از تاریخ حقوق بین الملل میتوان بخوبی دریافت) حالا از بدیهیات اولیه

محسوب میشود دولت چین که قرنها منزوی شده از آمد و شد با ملل خارجه احتراز میکرد چون در پنجه قدرت و استیلای دولت ده مقابل از خود کوچکتر بیچاره و زبون ماند فهمید که انزوا و عدم ارتباط با خارجه چه مخاطرات عظیمه بجهة استقلال دولت در بر دارد

از طرف دیگر نباید تصور کرد که دول وقتیکه داخل در مجمع بین الملل میشوند باید طبیعت و وضع و رویه و حالت خود را از دست بدهند بعکس هر دولتی باید منافع ملی خود را حفظ نماید همان وضعی که بجریان قرنها پیش آمده و طبیعت و حالتی که از برای دول تاریخ تعیین کرده باید مصون و محفوظ بماند زیرا چنانکه در جای خود ذکر شد حقوق بین الملل گذشته ملل را منظور و محترم دارد و نکتی هست که ملل در ارتباط بهمدیگر را بهتر میشناسند و محسنات و نواقص خود را بهتر در می یابند چنانکه شخص واحد نیز همین حالت را دارد و کذلک نباید تصور کرد که در مجمع بین الملل از استقلال دول میکاهد بعکس این استقلال در مجمع بین الملل ممضی و مشروع میگردد مثلا بدون مجمع بین الملل ممکن نبود وجود و استقلال دول کوچک را از قبیل بلژیک و سویس و هولاند و دانمارک وغیره تصور کرد و اگر این دول وجود دارند و تا حال استقلال خود را بخوبی حفظ و حراست نموده اند بجهت آنست که دول متمدنه خود را بالسویه اعضای یک مجمع میدانند و ازین حیث از نقطه نظر حقوق اصلیه باهم مساوی هستند

تاریخ مجمع بین الملل همان تاریخ روابط بین الملل است و چون در مقدمه این کتاب مختصراً بآن روابط اشاره شده دیگر در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم همینقدر باید بخاطر خود بسپاریم که ترکیب و تشکیل مجمع بین الملل در عهد جدید اتفاق افتاده است هرچند در عهد قدیم و بلکه در قرون وسطی روابط بین الملل بوده ولی دول و ملل خود را اعضای یک هیئت واحده نمیدانستند پس ازین قرار مجمع بین الملل نتیجه تمدن حالیهٔ دول و ملل معاصر است یعنی اثر علم دول و ملل است برای اینکه با وجود اختلاف در وضع معیشت

و حوائج زندگانی در اسس اساس مدنیت باهم شریکند و این مدنیت رشته ایست که دول را بهم ارتباط و اتصال داده آنها را داخل یک مجمع مینماید در اینصورت واضح است که دول داخل در این مجمع هستند که متمدنه محسوب میشوند زیرا که مابین دول متمدنه و غیر متمدنه چنانکه در فوق کراراً اشاره شده است عمومیت منافع نیست در حالتیکه عمومیت منافع پایه اصلی حقوق و مجمع بین الملل است

قواعد اصلیه مجمع بین الملل

مجمع بین الملل چنانکه در فوق ذکر شد ترکیب یافته است بجهة قضای حوائج و لوازم مشروعه دول و ملل و اشخاص متفرقه وغیره با امعان نظر و احترام بمنافع ملیه آنها در وهله اولی چنان بنظر میآید که این وضع امکان ندارد زیرا که ممکن است که منافع ملیه دولتی مخالفت نماید با حوائج مشروعه دولت دیگری

ولی مجمع بین الملل حالیه دلیل بر آنست که چنین وضع از ممتنعات نبوده سهل است وجود خارجی پیدا کرده زیرا که تجربه قرون ماضیه مفهوم هر یک از دول و ملل شده است که احترام منافع ملیه آنها در صورتی بعمل خواهد آمد که خود آن دول و ملل منافع ملیه سایر دول را نیز محترم و منظور دارند ازاین رو قواعد اصلیه مجمع بین الملل ازاین قرار است

اولاً مجمع بین الملل عبارت است از ترتیبات حقوقی که ایجاد شده است مابین ملل بجهة حفظ آزادی هر دولتی با توجه مخصوصی بمنافع و حقوق سایر دول و نباید تصور کرد که این مجمع حکومت عالیه ایست که دول را در قید اقتدار و تسلط خود وارد یا آنکه دلیل و رهنمای پولتیک داخلی و خارجی آنها است زیرا که چنین تصور البته با مقصود آن مجمع مباینت تام دارد

ثانیاً هر دولتی که داخل در مجمع بین الملل میشود باید حفظ منافع و استقلال خود را بر هر چیز دیگر مقدم دارد زیرا که مقصود از دخول دولتی باین مجمع ایفای حوائج روزگار و نشو و نمای قوا و استعداد آن دولت است بجهة حفظ استقلال ملی خود و اگر مجمع بین الملل بر ضد استقلال دولتیکه داخل در آن مجمعند باشد مقصود اصلیش که در فوق ذکر شد بعمل نخواهد آمد

ثالثاً از قواعد فوق چنین استنباط میشود که هیچ دولتی مجبور نیست که وسائل ذاتی خود را (از قبیل مالیه و عسکریه) بجهة مجمع بین الملل بمصرف برساند زیرا که بدیهی است که تبعه هر دولتی جان و مال خود را باید در راه دولت و وطن خود تصدق کنند نه در راه دولت دیگری و این قاعده مباینتی با وضع مجمع بین الملل ندارد بجهت اینکه مبنی آن مجمع بر استعانت و استمداد دول از همدیگر است و وقتی که بدین وسیله ایفای حال و حوائج مشروعه چند دولت در این مجمع بعمل آید این ترفیه احوال برای سایر دول هم مفیدات را ابقا مجمع بین الملل عبارت از دول بتنهائی نیست بلکه شامل طبقات ناس و اشخاص مختلفه نیز میشود

خامساً حرکات و اعمال بین الملل دول را در وقت جنگ و صلح میتوان بچیز دیگر غیر از وجود مجمع بین الملل تعبیر و ترجمه کرد

سادساً موافقت دول با همدیگر بهترین وسیله است بجهة توضیح و روشن کردن حقوق و تکالیف اعضای مجمع بین الملل

مقصود اصلی مجمع بین الملل

در فوق ذکر شد که مقصود اصلی یا جهة ایجاد آن مجمع ترضیه و ترفیه احوال و حفظ منافع اعضای آن هیئت است حالا بجهة اینکه این مطلب بهتر توضیح

و تشریح شود باید بدانیم که این منافعی که حفظ و ترضیه اش حاصل نمیشود مگر با استعانت و استمداد دول از همدیگر و یا بعبارة اخری بواسطه معیت در هیئت جامعه که مشهور مجمع بین الملل گردیده از چه نوع و از چه قبیل حوائج روزگار است و چه حالت و طبیعت دارد و تمام این نوع منافع دول را به قسمت منقسم مینمائیم

اولاً منافعی که راجع بامور سیاسی (پولیتیکی) ملتی راجع است

ثانیاً منافعی که مربوط بانجمنها و شرکتها و طبقات اهالی است

ثالثاً منافع ثروتی و روحانی (intérêts économiques, intellectuels) اشخاص متفرقه تمام این منافع از شرح ذیل مفهوم خواهد شد

I) امور سیاسیه دول

امور سیاسیه دول از سه دایره یا حوزه خارج نیست

اولاً دایرهٔ حکومت مقننه pouvoir législatif

ثانیاً دایرهٔ حکومت اداری (pouv. administr.)

ثالثاً دایرهٔ محاکمات (pouv. judiciaire)

چنانکه از مطالب ذیل مشاهده خواهد شد مجمع بین الملل نیز در تمامی این دوائر سه گانه دخیل و ذی نفوذ است

۱) دایرهٔ حکومت مقننه

تفاصیل دوایر سه گانه مذکوره در فوق یا سه حکومت متنوعه و ترکیب و تشکیل و تاریخ تجزیه آنها از همدیگر و سایر مطالب راجعه باین دوائر داخل در حوزهٔ حقوق

دولت است (Droit Constitutionnel et Droit Politique)

لهذا در اینجا اگر ذکری از این سه حکومت بشود بسیار مختصر و موجز خواهد بود حکومت مقننه در دول متمدنه عبارت است از حکومتی که ایجاد و احداث قوانین از اختیارات اوست واضح است که هر دولتی یک حکومت مقننه دارد یعنی قانون گذار فرد است و هر آنچه که بدون قانون گذار احداث شود حکم قانون را نخواهد داشت (رجوع کن باطلاعات مقدماتی) بنتیجه در دول غیر مشروطه فقط شخص سلطان میتواند ایجاد قانون نماید و در دول مشروطه و غیره فقط پارلمنت قوانین و عادات هر ملتی چنانکه کراراً در فوق اشاره شده است موافق خواص و طبایع آن ملت است لهذا در وهلهٔ اولی چنان متصور میشود که بنابراین قاعدهٔ طبیعی هر ملتی بقدری در قوانین و عادات خود مستقل و مستقیم است که قوانین ملت دیگری در آن ماده بهیچوجه نفوذ و رسوخی ندارد ولی تاریخ مدلل میکند که همینکه دول داخل در روابط بین الملل شده آن روابط را لازمه و لزوم هستی خود دانستند مجبور اند که در قوانین خودشان معاملات بین الملل را مثلاً معاملات رعایای خارجه را در دولتی یا بعکس منظور دارند و منافع راجعه بروابط بین الملل را محترم شمارند و قس علیهذا و از آنرو مستدرجاً قوانین خود را موافق معیشت بین الملل نمایند بجهت توضیح مسئله چند مثل از تاریخ معاصر ذکر می شود

دولت انگلیس در قانون تابعیت خود تا سنه ۱۸۷۰ مقید بتولد شخص در خاک انگلستان بود یعنی اشخاصیکه در این دولت متولد شده بودند ابدالدهر تبعهٔ انگلیس محسوب بودند و از طرف دیگر اگر خارجه تمام عمر خود را در خاک انگلیس بسر میبرد حق تبعیت انگلیس را نداشت نتایج آن قانون از نقطه نظر حقوق بین الملل بسیار وخیم

و ناگوار بود مثلاً کمتر اتفاق میافتاد که تبعهٔ انگلیس مهاجرت بخارجه کرده و تابعیت دولت دیگر را قبول نموده ترک عودت بانگلستان را می نمودند ولی دولت انگلیس تا دم مرگ آنها را از تبعهٔ خود شمرده از آنرو با آنها رفتار میکرد و اگر در وقت جنگ آنها اسیر میشدند موافق قانون خیانت بوطن محکوم بقتل میگشتند در حالتی که با تبعهٔ اصلیهٔ خارجه موافق قانون اسارت رفتار میشد بالاخره چون اینوضع با حالت مجمع بین الملل مباینت و مخالفت داشت در سنه ۱۸۷۰ تغییر یافت باین معنی که دولت انگلیس قانون جدیدی احداث نموده مقرر داشت که هر انگلیسی مجاز است که از تابعیت انگلیس خارج شود و اهالی خارجه مختارند که بعد از پنجسال توقف در انگلستان متمنی تابعیت انگلیس شوند دولت ایطالیا در سنه ۱۸۶۵ قوانین جدیدهٔ راجع بحقوق مدنی ([illegible]) در داخلهٔ خود اعلان و اجری کرد که اکثر قواعدش از حقوق بین الملل شخصی اخذ شده است و این دلالت بر نفوذ حقوق و مجمع بین الملل مینماید و کذلک دولت سویس ([illegible]) در سنه ۱۸۷۶ در قواعد اساسیهٔ خود بعد از تحقیق و تدقیق بعضی تغییرات که باقتضای روابط خارجه لازم بود بعمل آورد و اختیارات شورای اتصالیه را توسعه داده همانقدر از اختیارات سایر دول متصله کم کرد تا اینکه بهتر از پیشتر این شورای اتصالیه از عهدهٔ ادای تکالیف خود برآید دولت روس هم در ۱۸۶۴ قانون تابعیت خود را موافق اصول حقوق بین الملل تغییر داد و نیز قانون جدیدی در باب اجرای حکم دیوانخانهای خارجه در داخلهٔ روسیه ایجاد کرد رسوخ مجمع بین الملل در حوزهٔ تجارت و کلیهٔ کارهای عمومی بیش از آن است که در باب قوانین داخلهٔ مذکور شد قوانین تجارت تمام دول متمدنه تقریباً مثل این است که از روی یک اصل مسوده شده باشد و دول اروپ حالا مثل دول متحدهٔ آلمان در صدد هستند که قانون تجارتی عمومی بجهت

تمام اروپ ایجاد نمایند و همچنین برحسب تکلیف هولاند برقرار شده است
که قوانین مخصوصی در باب اجرای احکام دیوانخانه‌های مدنی و تجارتی خارجه
در داخلهٔ دول تدوین شود

ب) دایره حکومت اداری

مقصود از حکومت اداری حکومتی است که اختیاراتش فقط اجرای قوانین و توضیح
و تشریح آن است وقتیکه مقنن بطوریکه لازم است مطلب را روشن نکرده باشد
تمام وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی از درجات سفلی و وسطی و علیا داخل در آن دایرهٔ
حکومت اداری در تمام ممالک متعلق بسلاطین و رؤسای دول است باز در مرحلهٔ
اولی چنان بنظر میآید که حکومت اداری هر دولتی باید بکلی مستقل بوده بهیچوجه
من الوجوه در تحت نفوذ مجمع بین الملل نباشد ولی بعد از تأمل جزئی معلوم میشود
که مجمع بین الملل در این حکومت نیز رسوخ تام دارد زیرا که عمومیت منافع ملل و مکفی
نبودن ادارات داخلیهٔ دول بجهت حفظ حقوق تبعهٔ آنها باعث میشود که در امور
اداری هم دول از همدیگر استعانت و استمداد نمایند و چنانکه در داخله هر دولتی
ادارات معینی وجود دارد که آحاد و افراد آن دولت در تشکیل و ترتیب و انضباط
و انتظام آن ادارات منفعت دارند همچنین بعضی ادارات بین الملل تشکیل یافته
که تمام دول بجهة ملاحظاتیکه در فوق ذکر شد از وجود آن ادارات منتفع می‌شوند
و چون دول مکفی نبودن ادارات داخلی را بجهت حل بعضی مسائل بین الملل فهمیده‌اند
مجبورند که در حل آن مسائل بوسائل دیگر متمسک شوند لهذا اداراتی تشکیل
داده‌اند که تنظیم و تنسیقش عمومیت دارد چون اتحاد این نوع ادارات مبنی بر عمومیت
منافع میشود لهذا دول از بعضی اختیارات خود که داخل در حوزهٔ حقوق سلطنتی است

استنکاف و استعفا نموده باین ادارات بین الملل واداند تا معارضه و مصادمه
فیمابین منافع بین الملل و منافع دول متفرقه مرتفع شده مقاصد اصلیهٔ ادارات
مزبوره سهل الاجرا باشد امثال ادارات بین الملل از قرار شرح است
اولاً کمیسیون کشتی رانی در رود خانهٔ رن (Commission de navigation sur le Rhin) که در سال ۱۸۳۱
ترکیب یافته در سنه ۱۸۶۸ از نو مشکل شد این کمیسیون بعضی اختیارات
محکمه را نیز دارا بود
ثانیاً کمیسیون کشتی رانی در رود خانهٔ دانوب (Commission européennes du Danube) که در سنه ۱۸۵۶
تشکیل یافته این کمیسیون بیدق مخصوصی دارد که در تحت حمایت آن تمام اعضا
و اموال و ابنیه کمیسیون از هر نوع تعدی محفوظ و محروس‌اند علاوه بر این کمیسیون
مزبور حق معاینه و نظارت تمام سفائنی که در آن رود خانه در سیر و عبور هستند دارد
و اختیارات پلیس و اخذ حق العبور و غیره نیز بعهدهٔ آن کمیسیون بین الملل است
یک کمیسیون دیگر هم بجهة دانوب از مأمورین دول واقعه در جریان همان رود خانه
تشکیل داده شده (Commission danubienne des Etats riverains)
ثالثاً ادارات مرکزی پست و تلگراف که محل اقامتش در برن پای تخت سویس است
(Secrétariats internationaux)
رابعاً ادارهٔ مجلس اعانهٔ مجروحین در وقت جنگ
خامساً کمیسیون متر در پاریس (com. du mètre)
سادساً ادارهٔ حفظ الصحهٔ اسلامبول و اسکندریه و سایر اداراتیکه بواسطه

عهدنامه‌ها و قرارنامه‌ها خصوصی و عمومی تشکیل یافته است علاوه بر آن در امور اداری دول متمدنه بقدری محتاج بهمدیگر هستند که نمیتوانند به تنهائی از عهده حل آن امور برآیند باین جهة هرکدام از دول تکالیف معینی بهمدیگر دارند و آن تکالیف بقدری زیاد است که در اینجا نمیتوان آنها را ولو باختصار ذکر کرد در جلد دویم این کتاب مفصلاً مذاکره از این تکالیف خواهد بود مثلاً مسئله مهاجرت و امراض مسری و قحط و غلا و حمل و نقل مال التجاره و تصنیفات و تالیفات وغیره وغیره

پ) دایره محاکمات

یکی از دوایر سه گانه دولت محاکمات است که اختیاراتش احقاق حقوق اهالی است بموجب قوانین و عادات ملتی و ترجمه و تاویل آن قوانین در صورت لزوم بواسطه اهمیتی که احقاق حقوق در زندگانی و معیشت دولت دارد (زیرا که العدل اساس الملک) محاکمات در هر دولتی از حقوق سلطنتی آن دولت محسوب است و هیچ دولتی را حق مداخله در محاکمات دولت دیگری نیست از این رو بایستی مجمع بین الملل اسم در این حکومت دولت نفوذ و رسوخی نداشته باشد ولی امروزه عکس آن مشاهده میشود و تاریخ شاهد است که هرچه بر تمدن دولتی می افزاید نفوذ محکمه و دیوانخانهای خارجه در داخله دولتی ترقی میکند جنبش معلوم است روابط بین الملل مانع از این است که هر دولتی فقط قوانین خود را در محاکمات خود اجرا نماید یا اینکه حکم دیوانخانهای خارجه را وقع و قدری نگذارد زیرا که در اینصورت هیچ دولتی نمیتواند حقوق رعایای خود را در خارجه حفظ نماید بواسطه اینکه بحکم معامله متقابله دول دیگر هم همین رویه را پیش خواهد گرفت پس انزوای دولت از حیث محاکمات حقوق کرورها نفوس را عاطل

و باطل میگذارد و از طرف دیگر در کارهای جنایت نتایج بسیار وخیم از این خود پسندی و تفرعن دول ظاهر شده هر مقصر و هر جانی همینکه از سرحد دولت به دولت دیگری گذشت بی مجازات میماند و از آن رو سکته بر کلیه قوانین دولت وارد آمده اساس مدنیت از هم گسیخته میشود این است که با وجودیکه محاکمات از حقوق سلطنتی هر دولتی است بحکم معاشرت و روابط بین الملل دول مجبورند که خود را از یک حوزه مدنیت شمرده قوانین همدیگر را محترم دارند و احقاق حقوق تبعه خارجه را با اصول حقوق بین الملل شخصی و جنایت حفظ و صیانت نمایند و احساس ضرورت این مسئله نیست مگر از نفوذ هیئت جامعه و یا مجمع بین الملل

II) منافع راجعه بانجمنها و شرکتها

مجمع بین الملل در حوزه این نوع منافع نیز اثر کلی داشته باعلی درجه دخیل است زیرا که اگر دولتی استقلال صرف داشت فقط حقوق انجمنها و شرکتهائی را منظور میداشت که در خود آن دولت تشکیل شده باشند و در اینصورت هیچ انجمن و شرکت دولتی را در دولت دیگری حقی نبود و حال اینکه امروزه وضع انجمنها و شرکتها در خارجه بر خلاف آنچه متصور شد مشاهده میشود

مثلاً انجمنی که در روسیه تشکیل یافته است در آلمان و اطریش و سایر دول بهمان سمت مشروعه شناخته میشود و اعضای این انجمن اگر حقوق معینی دارند حفظ حقوقشان بدون تعطیل بعمل میآید این وضع باز نتیجه عمومیت منافع و بودن مجمع بین الملل است ولی واضح است که اگر شرکتی یا انجمنی بر خلاف قانون دولتی تشکیل شده باشد دول دیگر هم آن انجمن را بدین سمت نخواهند شناخت انجمنها و شرکتها بر حسب مقصود اصلی مختلف و متعدد هستند مهم ترین انجمنها

مذاهب مختلفه است و مجامع علمیه وادبیه که در مجمع بین الملل حقوقشان همیشه منظور
ومحترم است شرکتها و کمپانیهای تجارتی و غیره نیز همین حکم را دارند آنچه که درباب
انجمنها و شرکتها گفته شد شامل حال طبقات دولتی نیز میشود زیراکه هر دولتی
رعایت سلک و مقام تبعه خارجه را موافق طبقات آنها می نمایند

III) منافع ثروتی و روحانی اشخاص متفرقه

در روابط اشخاص متفرقه تبعه دول مختلفه نفوذ مجمع بین الملل اظهر من الشمس است
درحقیقت اگر دول عمومیت منافع خودشان را احساس نمیکردند ممکن نبود که رعیت
دولتی در دولت دیگری حقی داشته باشد و بتواند ادعای خود را بواسطه ترافع در
محاکمات خارجه ثابت نماید یا اگر جنایتی نسبت باو از طرف رعیت داخله ناشی شود
تنبیه و مجازات او را بخواهد درصورتیکه رویه حالیه دول براین است که رعایای
خارجه را در حقوق مدنی و جنایت با تبعه خود بکلی مساوی میدانند و بجهت ترفیه
احوال آنها و تسهیل ارتباط و آمیزش مابین تبعه خارجه و داخله عهدنامه ها و قرار
نامه های کثیری با انواع و اقسام پیش بینی و دوراندیشی منعقد میدارند سهل است
وقتی که در یکی از دول خارجه (مثلا چین وغیره) حقوق خارجه پایمال میشود
منفرداً یا بهیئت اجتماع آن دولت را تنبیه نموده بقوه جبریه حقوق تبعه خارجه را
مجری میدارند حتی مابین روس و انگلیس در سنه ۱۸۸۰ قرارنامه منعقد شده
که بنابرآن قرارنامه دولتین مزبورتین متعهدند ترکه اشخاصی را که در دریا غرق
شده اند بهمدیگر مسترد دارند و مابین فرانسه و اطریش و سویس مقرر شده که فقرای
همدیگر را بخرج خزانه عامه امداد و نگهداری نمایند بعلاوه هر دولتی از تکالیف
مقدسه خود میداند که از رعایای خارجه در وقت جنگ و قحط و غلا و طوفان

وحریق و سایر بلیات سماویه دستگیری نماید و همه این اقدامات و آنچه من بعد دراین
ماده بود داخل در مقصود اصلی حقوق بین الملل است که انسان را محترم میدارد
فقط بواسطه انسانیتش و بهیچ چیز دیگر غیر از آن مقید و معتقد نیست

تشکیل مجمع بین الملل

مجمع بین الملل چنانکه در فوق ذکر شد تشکیل یافته است از دولیکه بمیل و رضایی
شخصی داخل در آن مجمع شده اند تا اینکه بتوانند مقاصد عالیه خود را اجرا نمایند
بنابراین تعریف و قواعد اساسیه که در فوق مشاهده شد اساس این مجمع بر آزادی
دول و احترام شخصیت آنهاست یعنی نمیتوان این مجمع را با اتحاد و یا انفصال دول
مشابهتی داد زیراکه در هیئت اتحاد و انفصال استقلال خارجی دول متحده و منفصله
یا محدود میشود و یا آنکه بکلی مضمحل و از طرف دیگر روابط مابین دول مزبوره روابط
سیاسی است حالت روابط اجزاء دولت واحد را با همدیگر دارند بعکس مجمع بین الملل
که اولاً اعضای آن مجمع بکلی آزاد و مستقلند و محکوم و تابع قوه خارجی نیستند و بهمان
جهت روابط مابین آنها هم روابط سیاسی نیست بلکه روابط بین الملل است زیراکه اجزاء
هیئت واحدی محسوب نمیشوند بلکه اعضای آزاد آن هیئت و فقط وضع زندگانی
بین الملل آنها را مجبور میکند که بمیل و رضای خود اختیارات خود را در دوایر سه گانه
مذکوره در فوق محدود نمایند تا آنکه در خوشی و ناملایمات روزگار شریک و سهیم باشند
چون پایه این هیئت که مشهور بمجمع بین الملل است بر آزادی و استقلال اعضای آن است
بوضع مخصوصی تشکیل یافته و مثل دول حکومت مقننه و اداری و محاکمات از همدیگر
تجزیه نشده وجود خارجی نیافته است در عوض سه دایره مزبوره مجمع بین الملل
فقط دو آلت کار و ارتباط و آمیزش دارد

کنگره و کونفرانس قبل ازاین که وضع وتشکیل وترکیب آن دو آلت مجمع را بیان کنیم لازم است بطور اختصار دراینجا خاطرنشان نمائیم وبعضی ازعقاید سیاسیون وحقوق دانها وضع حالیهٔ مجمع مذکور را نه پسندیده واتحاد دول را سرمشق ونمونه قرارداده میخواهند که هیئت جامعه بین الملل هم همان شکل وترتیبات را داشته باشد باین معنی که تمام دول جمع شده اتحادی تشکیل دهند ودر امور خارجه وروابط بین الملل تابع حکومت مرکزی باشند ودوائر سه گانه علیحده بجهت خود این اتحاد ترکیب دهند که ایجاد قوانین بین الملل واداره کردن کارها واحقاق حقوق دول بعهدهٔ آن دوایر باشد وبعبارهٔ اخری هیئت واحده ترتیب داده شود که دول مختلفه اجزای لایتجزای آن هیئت محسوب شوند این عقیده را بسیاری از سیاسیون وحقوق دانها قوت داده هرکدام بنحوی این شکل آینده مجمع بین الملل را تصور کرده اند بجهت توضیح مقصود اصلی آنها دراینجا بطور اختصار دو سه عقیده را ذکر مینمائیم تاآنکه باقی آراء وعقاید ازآنها قیاس شود

هانری چهارم (Henri IV) پادشاه فرانسه را که سلطنتش اواخر قرن شانزدهم واوایل هفدهم بود عقیده آن بود که بجهت محافظت صلح ابدی (paix perpétuelle) باید دول اروپ غیرازروسیه وعثمانی جمع شده میثاقی تشکیل دهند که مشهور شود بجمهوری بزرگ عیسوی (Grande république chrétienne) وتمام رتق وفتق امور این اتحاد بعهده اداره باشد که مرکب ازشصت نفر نماینده های دول متحده بوده ومشهور خواهد گردید بشورای عمومی (conseil-général) دولتیکه داخل دراین اتحاد میشوند باید حدودشان تغییر یابد تاآنکه دیگر بهانه بجهة جنگ درمیان آنها نباشد واین تغییر حدود ازاین قرار بود

هولاند مابین فرانسه وانگلیس تقسیم میشد پرتوغال باسپانیا منضم میگردید مجارستان وبوهم ازاطریش مجزی شده استقلال مییافتند وایطالیا میبایست دول متحده را پیدا میکرد وجمهوری عیسوی متقبل میشد که دولت جاری ووحشی را بجدود اروپ راه ندهد یکی ازروحانیین عیسوی که مشهور به سن پیرات (Saint-Pierre) در ۱۷۱۳ هنگامیکه بجهت عقد عهدنامه اوترخت کنگره شده بود لایحهٔ درکنگره مزبور تقدیم کرد که ملاحظه شده بجهة حفظ وحراست صلح دائمی بموقع اجری گذارده شود سن پیر در لایحه خود بوضع آنوقتی آلمان اشاره کرده میگوید باید دول اروپ همین وضع را بجهة پایندگی صلح عمومی فیمابین خودشان برقرار نمایند باین معنی که اتحادیی تشکیل دهند بادولت روسیه ومجلسی (Sénat) را مرتب نمایند که نماینده های تمام دول درآن مجلس سمت عضویت داشته ایجاد قوانین واحقاق حقوق بعهدهٔ آنها باشد قواعد اساسیهٔ عمومی نیز وضع نموده مابین دول بموقع اجرا گذارند تاآنکه منازعه ومجادله مرتفع شود واگر دولتی برضد منافع عمومی حرکت کند یا انقلابی درداخله دولتی روی دهد تمام هیئت اتحاد مداخله کرده مانع شوند هیچکدام ازاین دو عقیده که ذکر شد سهل الاجرا نبوده ازآنرو واقعیتی نداشته ونداردزیراکه عقیدهٔ اولی تغییر وتبدیلات کلی درنقشه سیاسی اروپ میدهد وثانوی استقلال دول را بقدری محدود مینماید که آزادی که آنها در امور داخله وخارجه آنها معدوم صرف میشود لهذا علمای این قرن وضع اتحاد دول را بطرز دیگر تصور مینمایند اولاً تغییر درنقشه سیاسی اروپ وانفکاک واتصال ایالات را ازدولتی بدولتی دیگر لازم نمیدانند وثانیاً فهمیده اند که نمیتوان تمام دول را درتحت یک قاعده وقانون درآورد زیراکه هر دولتی گذشته مخصوصی دارد

وزندگانی و معیشتش بطرز مخصوصی است لهذا اتحاد را مبنی بر یک کنگره با یک محکمه میدارند مثلاً لریمر انگلیسی را عقیده آنست که نماینده های دول سالی یکمرتبه در سویس یا بلژیک جمع شده کارهای بین الملل را تسویه نمایند و محکمه از بعضی از اعضای آن کنگره در همان وقت تشکیل شود که مسائل متنازع فیها را حل کنند ولی عده آرای دول در این کنگره بعقیده لریمر باید مساوی نبوده با عده نفوس و میزان عایدات و تجارت دول متناسب باشد بلونچلی آلمانی و ستاریوس سویسی و پاریو (Starius , Parieu) تقریباً همین عقیده را دارند برخی از حقوق دانها پایه اتحاد را بر محکمه عدلیه مستقر نموده از کنگره که در فوق ذکر شد صرف نظر مینمایند مثل فیور (Fiore) و کامارونسکی روسی (Kamarowsky) وغیره ولی لازم است توضیح نمائیم که این نوع تشکیل مجمع بین الملل هم عجالةً ممکن نیست زیرا که اتحاد کنگره متقننه و دیوانخانهای عدالت درصورتی واقعیت میابد که قوه جبریه وجود داشته باشد و آنوقت مجمع بین الملل ناچار است که یک استعداد و نظامی کافی هم داشته باشد و با وضع حالیه دول این مقصود بعمل نخواهد آمد ولی در آینده دور یا نزدیک چنانچه از گذشته استنباط میشود بمرور این خیالات بموقع اجرا گذارده خواهد شد

کنگره ها و کونفرانس ها

تعریف از مقاله فوق معلوم شد که مجمع بین الملل هنوز مانند دول متمدنه تشکیل نیافته یعنی حکومتهای سه گانه بطوریکه در فوق ذکر شد با ادارات مخصوصه آن (مجلس ایجاد قانون و محکمه ها وغیره) وجود ندارد ولی بجهت تسویه امور که از نقطه معیشت بین الملل اهمیتی دارند مجمع بین الملل دو آلت دارد که عبارت باشد از کنگره و کونفرانس وضع تشکیل و ترتیب این مجالس عجالةً موافق حالت حالیه خود مجمع بین الملل است که

چنانکه در جایش گفته شد عبارت است از انجمن آزادی که بهیچوجه سلب استقلال از اعضای خود نمی نماید بجهت فهمیدن وضع کنگره و کونفرانس باید این نکته را در نظر داشت از طرف دیگر کنگره ها و کونفرانسها دلالت بر عمومیت منافع و هویت جامعه دول مینماید بدان جهت مظهر نماینده تمام دولی است که داخل در مجمع بین الملل اند یا نماینده در این مجالس دارند و بهیچوجه آلات رای دول علیحده محسوب نمیشوند لهذا کنگره و کونفرانس عبارت است از مجمع بین الملل نماینده های دول مستقله که تشکیل میابد بجهة رسیدگی و تسویه امور یکه راجع بعموم آنها است (یعنی دول)

تفاوت مابین کنگره و کونفرانس

بعضی از علمای این علم تفاوتی مابین کنگره و کونفرانس نمی بینند ولی چنانکه تاریخ نشان میدهد توفیر و تفاوت مابین این دو نوع مجالس از قرار ذیل است اولاً در کنگره ها خود سلاطین حضور بهم میرسانند و یا آنکه وزرای اعظم خود را میفرستند مثلاً کنگره های وینه و الاشاپل و لیباخ و تروپاو وغیره) با اختیارات مهمه بجهت انعقاد عهدنامه ها و قرار نامهائیکه موضوع کنگره است بخلاف کونفرانس که هیچوقت محضر سلاطین و وزرای اعظم آنها واقع نمیشوند و نماینده های دول هم اشخاصی هستند که مخصوصاً معین شده اند و آن اختیارات وسیعه را نداشته فقط مجازند رای مشورتی خود را اظهار کنند (voix délibérative)

ولی در پذیرفتن یا رد کردن موضوع کونفرانس باید اجازه مخصوص از دولت متبوعه خود حاصل نمایند ثانیاً موضوع کنگره ها مسائلی است که اهمیت درجه اولی را دارند و راجع به دول متعدده یا تمام مجمع بین الملل است ولی موضوع کونفرانس ها حل بعضی مشکلات و رسیدگی بکارهائی است که اعلی درجه اهمیت را ندارند

مثلاً توضیح و تشریح عهدنامه‌ها و تعیین تکالیف و غیره
ثالثاً مقصود کنگره‌ها این است که اختلافات و اشکالات مهمه را مرتفع نموده اساس متین و وضع شرعی را برقرار نماید بعکس کونفرانسها که قواعد جدیده احداث نمی‌نمایند و فقط باجرای قواعد محدثه اکتفا می‌کنند بنتیجه مسائل متنازع فیهائی که راجع بحقوق بین‌الملل باشد در کونفرانسها حل میشود بلکه در این نوع مجالس وسائل و لوازم حل آن مسائل را حاضر میکنند از این قرار تفاوت مابین کنگره و کونفرانس در سه چیز است
۱) در شخصیت نماینده‌ها ۲) در موضوع و ۳) در مقصود آن مجالس ولی این تفاوتی که از تاریخ استخراج شده همیشه معمول و منظور نیست و بسا اتفاق میافتد که مجالسی که حالت و اهمیت کنگره را دارند بکونفرانس موسوم میشوند

ترتیبات کنگره و کونفرانس

در این ماده قواعد ذیل معمول دول است اولاً دعوت - (convocation) بدین مجالس از دو مورد خارج نیست یا این است که در وقت جنگ فیمابین دو دولت دولت ثالث بی‌طرفی قدم وساطت پیش نهاده طرفین را بیکی از این مجالس بین‌الملل دعوت میکند چنانکه در هنگام جنگ فیمابین دولت اطریش و پروس در سر ارث باویر (Bavière) سنه ۱۷۷۹ کاترین دوم امپراطریس روسیه طرفین را بکنگره (Teschen) دعوت کرد و کذلک هنگام جنگ سباستوپول دولت اطریش محاربین را بکنگره پاریس دعوت نمود یا آنکه دعوت بکنگره و کونفرانس از طرف خود دولتین محاربتین ناشی میشود و یا بالاخره بدون آنکه جنگی اتفاق افتاده باشد دولتی بجهت تسویه امور بین‌الملل و ارتفاع

منازعه سایر دول را بمجالس بین‌الملل می‌طلبد مثل دعوت ناپلیون سیم پادشاه فرانسه در ۱۸۶۳ از دول اروپ بکنگره بجهت حل مسائل غامضه از قبیل شورش لهستان [illegible] ولی این دعوت ناپلیون قبول نشد زیرا که دول فهمیدند که مقصود ناپلیون مداخلت در امور داخله روسیه است
ثانیاً دولیکه بدین مجالس نماینده میفرستند باید حتماً مستقل باشند بجهت آنکه دول غیر مستقله از قبیل مصر و بلغارستان و غیره بتوسط دولت متبوعه خود در این مجالس معرفی میشوند و حفظ حقوق آنها بعهده نماینده‌های دولت حامی یا سوزرن است غیر از طرفین محاربین دول واسطه (Puissances médiatrices) هم حق فرستادن نماینده را بکنگره و کونفرانسهای صلح دارند بلکه سایر دول هم در صورتیکه مسائلی مطرح شود که شامل آنها هم باشد حق مشارکت در آن مجالس را پیدا می‌کنند قاعده کلی که باید منظور شود این است که نماینده دولتی که مطرح مذاکره است باید حتماً حضور بهم رساند اگرچه این قاعده از بدیهیات اولیه است ولی همیشه معمول نشده مثلاً در کونفرانسی که در موقع شورش جزیره کرت (Crète) در پاریس تشکیل شده بود (۱۸۶۹) دول بنماینده یونان حق حضور ندادند با وجودی که مقصود این کونفرانس ارتفاع منازعه بود که مابین عثمانی و یونان در سر کرت حاصل شده بود و کذلک در مذاکرات مقدماتی کونفرانس اسلامبول (۱۸۷۶) که بجهت انعقاد صلح مابین عثمانی و صرب و قره طاغ و اصلاحات لازمه در بلغارستان و بوسنی و هرسقاوین تشکیل شده بود نماینده‌های دولت عثمانی حضور نداشتند و دولت عثمانی حقاً این حرکت و رفتار دول را برخلاف شرف و مقام خود مشاهده کرد

ثالثاً اشخاصیکه بسمت نماینده کی باین مجالس فرستاده میشوند موافق قاعده ایست
که در فوق ذکر شد یعنی در کنگره ها سلاطین یا وزراء اعظم آنها حاضر میشوند و در
کونفرانسها وکلاء (délégués) یا کمیسرها (commissaires)
و عده آنها هم بسته بملاحظات دول و اهمیت مسئلهات که مطرح مذاکره خواهد شد
رابعاً موضوع مذاکرات کنگره و کونفرانس کلیتاً بطرزیست که در فوق ذکر شده است
خامساً ترتیب مشاوره و مذاکره درین مجالس نسبت بسابق یعنی قرن هیجدهم
تفاوت کلی کرده است زیراکه حالا آن تشریفات و رسومات منسوخ و وقت
گرانبهای این مجالس بیهوده صرف نمیشود
همینکه کنگره یا کونفرانس افتتاح شد رئیسی جهت این مجالس انتخاب مینمایند و قاعده
کلیه آنست که احتراماً ریاست کنگره و کونفرانس را به نماینده دولتی واگذار میکنند
که در خاک او کنگره یا کونفرانس تشکیل یافته است
مثلاً اگر در وینه کنگره تشکیل شود نماینده اطریش ریاست این مجالس را خواهد
داشت واگر در لندن کونفرانس ترکیب یابد ریاست آن با نماینده انگلیس
خواهد بود و قس علیهذا از این قاعده کلیه دو استثنا مشاهده میشود یکی کونفرانس
بروکسل ۱۸۷۴ است که ریاستش باتفاق بنماینده دولت بلژیک واگذار نشود و یکی
احتراماً نماینده دولت روس را سمت ریاست دارند زیراکه این کنگره که تقاضا
بسیار عالیه داشت اثر فکر بکر الکساندر دوم امپراطور روس بود و دیگری
کونفرانس اسلامبول است که ریاستش بنماینده دولت روس داده شد
زیراکه در میان سفرا سفیر دولت روس از حیث مدت توقف در دربار عثمانی
بر همه مقدم بود (مقدم السفرا بود) بعد از اینکه رئیس انتخاب شد اختیارنامه
یا وکالت نامهای نماینده ها را ارائه مینمایند تا شک و شبهه در ماموریت اعضای

کنگره باشد بعد مسائل لازمه مطرح گشته باب مذاکرات افتتاح میشود
تمام این مذاکرات بلاواسطه و شفاهی است ولی صورت مجالس همه روزه نوشته
شده ضبط میشود اگر مسائلی پیش بیاید که اطلاعات خصوصی لازم داشته باشد
کنگره و کونفرانسها کمیسیون علیحده ترتیب میدهند که این مسائل را سنجیده
بمجالس مزبوره راپورت نمایند
اگر کنگره یا کونفرانس برحسب تکلیف دولت واسطه تشکیل یافته باید نماینده
دولت واسطه در تمام مذاکرات حاضر باشد و اسناد طرفین باو ارائه شود
و بر اوست که در صورت منازعه و مشاجره اصلاح ذات البین نماید همینکه در مسئله
و مطلبی مجلس مصمم شد رای هر کدام از اعضای مجلس را یکان یکان در آن
باب میپرسند و با کثرت آرا آن تکلیف را رد یا قبول مینمایند
ولی لازم است خوب بخاطر بسپاریم که اکثریت ذیحق نیست که طرف مقابل را بقرارداد
و تصمیم خود مجبور نماید زیراکه این اختیار یک نوع حکومت محسوب شده بر ضد استقلال
دول خواهد بود بلکه کنگره باید سعی کند که بخوشی و ملایمت دولی را که رای اغلب را
قبول نکرده اند با اکثریت متفق نماید والا مقصود کنگره بعمل نیامده است
سادساً اجرای قرارداد و تصمیم مجلس بواسطه خود دولی است که آن قرارداد را
پذیرفته اند زیراکه هنوز مجمع بین الملل قوه جبریه ندارد که این نوع قراردادهای
کنگره و کونفرانسها را خود شخصاً اجرا کند
در نتیجه اجرای مطالب پذیرفته شده یا توسط تمام دول است و یا توسط دولتی
که مخصوصاً این ماموریت را متقبل شده

فصل ششم

حقوق سلاطین از حیث روابط بین الملل

بواسطه اینکه سلاطین مظهر ملت بوده حقوق سلطنتی را شخص شخیص خودشان
مجسم مینمایند حقوق آنها از حیث روابط بین الملل بسیار مهم و قابل توجه مخصوصی است
ولی قبل از اینکه بشرح حقوق سلاطین مبادرت نمائیم لازم است دو مسئله را
اینجا متذکر شویم
اولاً اینکه تمام سلاطین از نقطه نظر حقوق بین الملل اعضای یک خانواده محسوب
میشوند و بواسطه این تصور (fiction) روابط مابین سلاطین
مثل روابط بین اعضای یک خانواده است مثلاً جلوس خود را بتخت سلطنت بهمدیگر
اطلاع میدهند در مواقع تاجگذاری سفرا بدربار یکدیگر میفرستند از تمام وقایع و اتفاقات
خانوادها (از قبیل ولادت و ازدواج و فوت) همدیگر را مستحضر میدارند در مراسلات
و مکاتبات یکدیگر را برادر خطاب میکنند و قس علیهذا
ثانیاً رؤسای جمهوری فعلاً در حقوق افتخاری - Droit honoré
(honneurs) والقاب وغیره با سلاطین مساوی نیستند اگرچه اصولاً
بایستی مساوی باشند زیرا که آنها هم اول نماینده دولت و ملت خود هستند ولی
فعلاً تمام حقوق سلاطین را ندارند زیرا که رؤسای جمهوری فقط نماینده حکومت اداری (اجرائی)
(pouv. exécutif) دولت خود محسوب اند بعکس سلاطین که در هر جا باشند
تمام حقوق سلطنتی را شخصه مجسم مینمایند بواسطه این عدم تساوی حقوق افتخاری رؤسای جمهوریها
از اعضای خانواده سلاطین محسوب نمیشوند ولی در سایر حقوق با سلاطین شریکند حقوق عمده سلاطین از قرار ذیل است
۱) حق نمایندگی (Droit de représentation)
۲) حق خارج الملک (Droit d'exterritorialité)

حق نما

۱) حق نمایندگی

در روابط بین الملل هر سلطانی نماینده و معرف ملت خود میباشد و از آن رو
ملت است این اختیار سلطانرا که هیچوقت مسلوب منه نیست و جزو لاینجزی
سلطنت است حق نمایندگی مینامیم حدود این حق در تمام دول بیک اندازه نیست
مثلاً در دول مشروطه چون سلاطین فقط در حکومت اداری آزاد و مستقل اند
بدون رضایت مجلس و وکلای ملت نمیتوانند عقد معاهدات نمایند و کذلک
در سایر روابط بین الملل محدوداند بعکس دول غیر مشروطه که چون در تمام دوائر
حکومت سه گانه استقلال تام را دارند در روابط بین الملل هم محدود نیستند
پس از اینقرار باید بدانیم که حدود حق نمایندگی سلاطین بسته بقواعد و قوانین
اساسیه داخلی دولت است و بواسطه این قواعد اساسیه محدود و معین میشود
و هر آنچه که خارج از آن حدود باشد از نقطه نظر حقوق بین الملل اعتبار و اهمیتی
نخواهد داشت
از طرف دیگر دول خارجه حق ندارند که بواسطه اغراض نفسانی یا ملاحظه دیگری
سلطان مملکتی را باین سمت قبول ننمایند بلکه همینکه سلطان تازه بتخت نشست
و زمام امور را بدست خود گرفت تمام مجمع بین الملل مجبور است که او را بسمت سلطنت
و نمایندگی بشناسد بدین جهة است که سلاطین جلوس خود را بتخت سلطنت تمام
دربارها اعلان و اعلام مینمایند در اینجا مسئله مهمی پیش میآید و آن این است
که اگر در داخله دولت ایالتی بر سلطان یاغی شود کی نماینده دولت خواهد بود
سلطان قدیم یا رئیس شورشیان ؟ در این مورد قاعده اصلیه حقوق بر آن است
که باید سایر دول هیچوجه مداخله نکنند و تأمل نمایند تا آنکه معلوم شود کدام
یک از طرفین غالب شده زمام حکومت را قبضه خواهد کرد در هر حال طرف
غالب نماینده دولت محسوب خواهد شد و بعد از استقرار حکومت جدیده

دول

دول خارجه بهیچوجه حقی نخواهند داشت مداخله نموده محاکم این انقلاب گشته
از حقانیت یا عدم حقانیت حکومت جدیده سخن رانند خود ملت هر اقدامی
که لازمه این موارد است می نماید و اگر ملت ساکت و مطیع است سایر دول را
چه میرسد که دخالت نمایند از این قرار نماینده دولتی در روابط خارجه آن کسی است
که حقیقتاً و فعلاً زمام حکومت بدست او باشد زیرا که در این موارد رضایت ملت
شرط است و آن رضایت هم یا فعلی است که اطاعت بحکومت جدیده باشد
و یا رسمی است که اتفاق آراء و غیره باشد

در تاریخ مصداق این قاعده کلی کراراً بظهور رسیده مثلاً کرومول
(Cromwell) و شارل دوم و گیلوم ثالث اُرانژ
(Guillaume III d'Orange)
هر سه بسمت نمایندگی انگلیس شناخته شده بودند و وقتی که ناپلئون اول امپراطور
خود را بدربارهای اروپ اعلان کرد و آنها قبول نکردند جواب داد که چنانکه
آفتاب محتاج بشناسائی نیست منهم بآن احتیاج ندارم و کذلک لوئی فیلیپ
و ناپلئون سیم چون بسمت سلطنت از طرف ملت قبول شده بودند در روابط
بین الملل هم بهمین سمت را داشتند ولی بعضی اوقات لازم میآید که رضایت
ملت را بعضی اقدامات بعرصهٔ شهود و ثبوت رسانند مثلاً در جنگ آخری
فرانسه و پروس و استعفای ناپلئون سیم از سلطنت فرانسه حکومت موقتی
تشکیل یافته بود باسم Gouvernement de défense
National و وقتیکه این حکومت خواست که با پرنس بیسمارک
صدر اعظم پروس مذاکره صلح نماید پرنس مزبور مطالبه کرد که قبل از شروع بمذاکرات
باید مجمع ملی فرانسه Assemblée nationale

که نماینده ملت فرانسه بود او را بدین سمت بشناسد اگر اتفاق بیفتد که سلطانی
از سلطنت خلع شود و یا آنکه استعفا نماید بعد از تاریخ خلع و استعفا دیگر آن سلطان
نماینده ملت محسوب نشده معاهدات او با سایر ملل سندیت ندارد و ملت در پذیرفتن
یا رد کردن آن معاهده ها آزاد است بدین جهة معاهدات لوئی چهاردهم پادشاه
فرانسه با ژاک دوم پادشاه انگلیس بعد از خلع آن پادشاه برای ملت انگلیس
حتمی نبود و گیلوم ثالث که بعد از ژاک بسلطنت انتخاب شد در پذیرفتن یا رد کردن آن
معاهدات مختار بود و کذلک وقتی که ناپلئون سیم امپراطور فرانسه بعد از شکست در
سدان اسیر قشون آلمان شد و بواسطه انقلاباتی که بعد از استماع این واقعه در
پاریس روی داد امپراطور مزبور از سلطنت خلع شد (۴ ستامبر ۱۸۷۰)
دیگر اختیار معاهده با دولت آلمان را بنام ملت فرانسه نداشت و اگر هم چنین عهد
نامه عقد شده بود بموقع اجرا گذارده نمیشد بجهة اینکه نماینده شرعی فرانسه بعد از
۴ ستامبر ۱۸۷۰ فقط حکومت گامبتا (Gouvernement
de Gambetta) بود بواسطه اینکه پادشاه نماینده ملت است
حقوق افتخاری هر پادشاهی را باید معمول و منظور داشت و در مکاتبات باسم برادری
بآنها خطاب کرد والا ملتی که بواسطه آن پادشاه معرفی میشود حق رنجش دارد و بلکه
بعضی اوقات توهین شخص سلطنت باعث جنگ میشود مثلاً یکی از جهات جنگ
سباستوپول این بود که نیکولای اول امپراطور روس به ناپلئون سیم امپراطور
فرانسه در مراسلات بجای برادر من دوست عزیز من (mon
cher ami) می نوشت

۲) حق خارج المملکت

یکی از حقوق و اختیارات سلاطین این است که در خارج مملکت خود مطیع قوانین
خارجه و حکام محلیه نیستند این حقوق سلاطین موسوم بحق خارج المملکة و مبنای آن
بر قاعده ایست که در زبان رومیهای قدیم اینطور ترسیم شده است par
in parem non habet potestatam
یعنی قوه بین متساوئین فعل و انفعال در همدیگر ندارند ولی چون این حق سلاطین
برخلاف حقوق سلطنتی دولت خارجه است که باید تمام اشخاص و اشیائیکه در خاک
دولتی واقعند در تحت اقتدار و اطاعت قوانین و حکومت آن دولت باشند لازم میآید
که حق معافی سلاطین را از قواعد و حکومت دول خارجه طوری تأویل و ترجمه نمایند
که بر ضد قاعده مزبوره نباشد لهذا چنان تصور میکنند که سلطان نمیتواند از خاک
خود خارج شود و هر جا باشد مثل این است که در مملکت خود متوقف و از آنجهة از تبعیت
بقوانین خارجه آزاد باشد اگر چه این تصور حقیقت ندارد ولی بواسطه اقتضای
معیشت بین الملل و رعایت حقوق مملکتی دولت (که باید تمام اشخاص و اشیائی که
در خاک دولتی واقعند تابع قوانین آن باشند) وجود این تصور لازم می آید
پس از انقرار مبنای این حق در حقیقت بر معیشت و روابط بین الملل است ولی
بحسب ظاهر موافق تصوری است که شرح داده شد حالا باید بدانیم که همیشه سلاطین
حق خارج المملکة را که از قرار ذیل است ندارند
اولاً بجهة معاف بودن از قوانین خارجه باید پادشاه دولتی در خارجه بدان سمت
شناخته شود از آن رو کسیکه خود را سلطان مینامد ولی حقیقةً این سمت را ندارد
یا این سمت شناخته نشده حق معافی را ندارد
ثانیاً باید سلطان در عبور از مملکت خارجه و توقف در آن مجاز باشد بجهت
اگر پادشاهی بدون اجازه و میل دولتی داخل خاک آن دولت شود حق معافی را

بازنخواهد داشت
ثالثاً اگر حکومت دولتی که در خاکش توقف میشود با سلطان متوقف در جنگ نباشد
رابعاً اگر سلطان وقت دخول بممالک خارجه از آن حق خود استعفا نکرده باشد
بجهة تشریح این نکته لازم است بدانیم که سلاطین اینزمان بسا اتفاق می افتد که بواسطه
بعضی ملاحظات یا بجهة دچار نشدن به برخی قیودات بطور غیر رسمی یا تبدیل لباس
مسافرت مینمایند (Incognito) و از آنرو مثل اشخاص متفرقه
حکم کلیه مسافرین را پیدا می کنند ولی با وجود این هر وقت که پادشاهی سمت خود را
رسماً اعلان کرد حق خارج المملکة فوراً باو برگشت میکند
خامساً وقتی که سلطانی مستخدم دولت دیگری نباشد مثلاً در قشون و غیره زیرا که
در اینصورت حق مزبور را نخواهد داشت نتایج حق خارج المملکة از قرار ذیل است
اولاً پادشاه تابع ادارات نظمیه محلیه نیست
ثانیاً از تادیه مالیات و عوارضات آزاد است
ثالثاً محکوم دیوانخانهای مدنی و جنایت واقع نمیتواند شد هر یک از این نکات را
لازم است علیحده بسنجیم و مستثنیات را بجائیم
اولاً معاف بودن از تنظیمات پلیس محل حدی دارد و آن این است که آزادی
سلطان از این حیث نباید موجب سلب امنیت از اهالی بشود
ثانیاً مالیات و عوارضات اگر شخصی باشد البته سلاطین از آنها آزادند مثلاً
گمرک یا وجه ترانزیت و غیره زیرا که در این موارد مطالبه این عوارض بشخصیت سلطان
برمیخورد ولی اگر سلطان در مملکت خارجه تملیک نماید یا تجارت کند یعنی حکم اشخاص
متفرقه را پیدا کند البته باید مالیات ملک را ادا نماید و حقوق تجارتی را بدولت
بپردازد و کذلک در مکاتبات و مراسلات پول تمبر و در تلگرافات وجه تلگراف را

کارسازی نماید وقس علیهذا
ثالثاً در باب محکوم نمودن سلطان بدیوانخانهٔ جنایت تمام علمای این علم متفق اند بدین معنی که اگر سلطانی در خاک دولت خارجه جنایتی نماید (از قبیل قتل وغیره) حکومت آن دولت نمیتواند مانند جنایات اشخاص متفرقه تحقیقات بعمل آورده سلطان را بدیوانخانه احضار کرده بمجازاتی محکوم نماید واگر سلطانی را در مملکت خارجه بقتل رسانیدند (به بعضی ملاحظات پولتیکی و باشارهٔ حکومت آن مملکت) این نوع جنایت باوجود اینکه خیلی اهمیت دارد و میتواند باعث جنگ فیمابین دو دولت شود باز تابع دیوانخانهای محل نیست ولی بعضی از حقوق دانها مثل (مِن کِرسک) هولاندی در مادهٔ سلاطین عقیده‌شان این است که اگر آنها در خاک دولت خارجه جنایت نمایند حکومت آن دولت باید اقداماتی نماید که اهالی محل از این نوع اتفاقات مأمون باشند یعنی باید چنین سلطان را گرفته از حدود خود تبعید نماید
رابعاً در مادهٔ معافی از محکمه‌های مدنی (حقوق) مابین علمای حقوق مباحثه زیاد شده است ولی حالا آراء اغلب براین است که شخص سلطان میتواند در خارجه دو جنبه داشته باشد جنبهٔ سلطنتی وجنبهٔ شخصی (caractère officiel et caract. particulier)
یعنی حالت اشخاص متفرقه وعموم اهالی مملکت در صورت اولی حتماً از تابعیت محکمه‌های مدنی آزاد هستند
در صورت اخری بعکس حق معافی را ندارند مثلاً اگر سلطانی در خارجه ملکی داشته باشد میتواند در صورت لزوم مانند سایر مالکین مدعی ومدعی علیه واقع شود وکذلک اگر تجارتی در مملکت خارجه دایر نماید باز مثل سایر تجار

آن مملکت ذیحق است که در صورت لزوم اقامهٔ دعوا نماید یا برحسب ادعای دیگری مدعی علیه واقع شود وقس علیهذا
بجهة توضیح این مطلب بعضی وقایع تاریخی را لازم میدانیم در اینجا ذکر نمائیم در سال ۱۸۵۱ شخصی در انگلستان بر ملکهٔ پورتغال اقامهٔ دعوا کرد و دعوا هم راجع بشخص سلطنت پورتغال بود دیوانخانه این ادعا را قبول نکرده مخارج ادعای دعوا را از مدعی گرفت
در سنه ۱۸۴۷ سُلُن (Solon) نام تبعهٔ فرانسوی بدیوانخانه عارض شده از محمد علی پاشا خدیو مصر صد هزار فرنک مطالبه نمود زیرا که خدیو قرارنامهٔ منعقده وممضی را مجری نداشته بود محکمه فرانسه باز اعلان کرد که چون ادعا راجع بخدیو نایب السلطنه مصر است قبول نمی نماید وکذلک (Lemaître) نام جواهری مبلغ پنجاه و نُه هزار و کسری از امپراطور اطریش در سنه ۱۸۶۴ از بابت نشانهائیکه برادر امپراطور مزبور ماکسیمیلیان (Maximilien) باو سفارش داده بود مطالبه میکرد و دیوانخانهٔ پاریس این ادعا را هم رد کرد و همچنان (Masser) نام تبعهٔ فرانسه مبلغ یک کرور فرانک از امپراطور روس بواسطهٔ خسارتی که بتجارتش در پطرزبورغ از بستن مغازه‌اش بحکم پلیس وارد آمده بود مطالبه میکرد این مطالبه نیز پذیرفته نشد
حکومت بلژیک در سنه ۱۸۷۶ توپهای دولت عثمانی را که بکارخانهٔ بندر آنورس سفارش شده بود موقتاً در ازای مطالبات تجار بلژیکی از دولت عثمانی توقیف نمود سفیر دولت عثمانی در بروکسل این حرکت را برخلاف حقوق بین الملل دانسته پروتست کرد و از (Holtzendorff) معلم دار العلوم مونیخ خواهش کرد که عقیدهٔ خود را در این باب اظهار دارد معلم مزبور حق را بطرف عثمانی داد زیرا که بعقیدهٔ او دیوانخانهای بلژیک حق محکوم نمودن سلطان را بادای طلب نداشتند ولی وقتیکه اقامهٔ دعوا

بر پادشاه یا دولتی بطور غیر رسمی شده و مدعی علیه حالت اشخاص متعارف را داشته جنبه سلطنتی منظور نشده است و دیوانخانها همیشه چنین دعاوی را قبول می نموده مثلاً دیوانخانه رسن (Seine) در سنه ۱۸۷۳ ادعای Millero نام جواهری را که مبلغ معینی از ملکه اسپانیا از بابت فروش جواهرات مطالبه میکرد قبول نمود زیرا که جواهری مزبور مدلل کرد که اولاً ملکه جواهرها را بجهت خود و دختر خودش خریده بود (چنانکه این ابتیاع حالت رسمی نداشت) و از طرف دیگر خریده بود که هنوز ملکه اسپانیا محسوب نمیشد ولی از طرف دیگر همان دیوانخانه در سنه ۱۸۷۵ ادعای دولت عثمانیرا از طلبکارهای آن دولت از بابت اشیاء مرهونه قبول نکرد زیرا که مدعی دولت عثمانی بود و سمت رسمی داشت اما اگر مدعی خود سلطان عثمانی مانند یکی از رعایای خود بدون سمت مانند یکی ملت در سمت واقع میشد و ما به النزاع قرض یا طلب شخصی سلطان بود البته دیوانخانه آن ادعا را قبول میکرد از تمام این امثال بخوبی میتوان فهمید که سلاطین از اطاعت بقوانین مدنی دولت خارجه همیشه معاف هستند و دیوانخانها در قبول و رد کردن دعاوی در صورتیکه سلاطین طرف باشند همیشه بحالت و سمت مدعی و مدعی علیه ناظر و متوجه اند غیر از آن اگر سلطان دولت خارجه علاقه و ملکی داشته باشد تابع قوانین ملکیت آن دولت است و کذلک اگر مستخدم دولت خارجه باشد و یا در آن دولت تجارت نماید باز قوانین راجعه بشغل و کسب خود را باید اجرا نماید پس از اینقرار عقیده بعضی مصنفین و علمای این علم که می گویند شخص پادشاه بکلی از قید قوانین خارجه آزاد است (مثلاً هولسن درف Holtzendorff آلمانی) صحیح نیست زیرا چنانکه در فوق گفته شد اولاً سلاطین در صورتیکه مالک ملکی باشند بموجب قاعده کلی باید قوانین مملکتی را معمول و منظور دارند

ثانیاً

ثانیاً اگر در خدمت دولتی باشند یا تجارت و کسبی در خارجه داشته باشند مثل شرط اول تابع قوانین محلیه اند

ثالثاً بعضی اوقات دیوانخانهای دول متمدنه دعاوی را که از طرف سلاطین یا بر علیه آنها اقامه شده است قبول مینمایند در صورتیکه رسمیت در میان نباشد از این قاعده آخری یک استثنا مشاهده میشود و آن این است که دیوانخانهای دول ادعای دول و سلاطین را ولو رسمیت هم داشته باشند بر اشخاص متفرقه قبول مینمایند مثلاً دیوانخانه سن (Seine) ادعای دولت اتازونی را بر آرمان نام فرانسوی از بابت ذخیره و آذوقه و غیره قبول کرد و بعد از رسیدگی چون حقانیت مدعی علیه معلوم شد رئیس جمهوری اتازونی را (Johnson) بتادیه وجه خسارت محکوم نمود ولی بعکس یعنی دعاوی اشخاص متفرقه را بر سلاطین با حالت رسمیت آنها قبول نمی نمایند اگرچه این استثنا منطقی نیست ولی اینطور معمول شده است

رابعاً دول و سلاطین در معاملات خود با اشخاص متفرقه در صورتیکه این معاملات راجع بخزانه دولت باشد مسئول است سلاطینی که از سلطنت خلع شده (détrônés) واضح است که این حقوق را ندارند ولی دولت خارجه مختار است که از راه ادب و مهمان نوازی حقوق مزبوره را بچنین سلاطین هم اعطا نماید

فصل هفتم
حقوق اعضای خانواده سلطنت و ملتزمین رکاب سلاطین

بعضی

بعضی از حقوق وامتیاز اعضای خانواده سلطنت را نیز از تابعیت بقوانین خارجه
معاف میدانند ولی برخی دیگر این عقیده را رد کرده میگویند اعضای
خانواده سلطنت نمیتوانند باین حق متمسک شوند زیرا که پایه این حقوق چنانکه
در فوق ذکر شد به نمایندگی سلاطین و حالت مخصوص آنها در روابط بین الملل است
و شاهزادگان و اقربای سلاطین بهیچوجه چنین حالتی را ندارند اگر امروزه همان
همان حقوق را درباره اعضای خانواده سلطنتی دولتی مجری میدارند بواسطه
مودت و یگانگی و یا بواسطه احترام آن خانواده است و بهیچوجه مستقر بر حقی
نیست زیرا که آنها نه نماینده ملت اند و نه رئیس حکومت اداری ملتزمین رکاب
سلاطین نیز حق خارج المملکت را ندارند و اگر فعلاً از طرف دولتی درباره آنها
این حق منظور شود باز دلالت بر اظهار دوستی و اتحاد مینماید در اینجا مسئله مهمی
طرح میشود که از حیث علم و عمل موضوع مباحثات زیاد شده است و آن این است
که حکومت سلاطین در خارجه نسبت بملتزمین خود تا چه اندازه است آیا همان
اقتداری که نسبت بآنها در داخله مملکت خود دارند باقی است یا تغییر میابد اگر
بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که سلاطین بعضی اوقات در خارجه حکومت تامه
نسبت بتوابع خود داشتند مثلاً کریستین ملکه سوئد هنگام سیاحتش در فرانسه
(۱۶۵۷) حکم بقتل یکی از توابع خود که (Monaldeschi)
نام بود داد و در اینباب مباحثه طولی در میان علمای حقوق در فرانسه در گرفت
بعضی بر ضد ملکه در این قتل بودند و برخی بعکس از ملکه مزبوره تقویت میکردند ولی
حالا اغلب حقوق دانها حق سیاست و حکومت را در این موارد بسلاطین نمیدهند
زیرا که میگویند اولاً سلاطین در داخله مملکت خود هیچوقت بدون تحقیق و تدقیق
حکم بجزا و سیاست مجری نمینمایند پس در اینصورت انصاف نیست که آنچه در داخله

دولتی مجری و معمول نیست در خارجه معمول شود
ثانیاً فرضاً هم در داخله دولتی سلطان بدون تحقیق و رسیدگی حکومت نماید اجرای
اینقاعده از برای دولت اجنبیه حتمی نیست زیرا که سرحد قوانین هر دولت حدود آن
دولت است و ماوراء حدود اجرای قواعد و قوانین خارجه اختیاری است نه
اجباری در اینباب مبحث ما دول و نماینده های آنها بودند (شرایط شخصیت
دول اقسام و حقوق اصلیه آنها و عضویت آنها در مجمع بین الملل و غیره و غیره)
چون هر دولتی مرکب از انجمن و شرکتها و اشخاص متفرقه است لازم میآید که
قبل از ختم این باب بمناسبت کلمه چند نیز از اعضا و اجزای دولت بگوئیم

فصل هشتم
حقوق انجمنها و شرکتها و طبقات ناس
در روابط بین الملل

در اینباب آنچه لازم بود در فصل فوق گفته شده و احتیاج بتکرار آن نیست
همینقدر لازم است خوب خاطر نشان نمایند که اولاً انجمنها و شرکتها و غیره
در روابط بین الملل وقتی میتوانند ذیحقوق باشند که در دولت متبوعه خود واقعاً مشروع
بوده و از طرف آن دولت بدین سمت شناخته شوند والا حقوق بین الملل هم آنها را
کان لم یکن فرض کرده ذیحقوق نخواهد دانست
ثانیاً بواسطه این نکته که محل توجه است هیچکدام از انجمنها و شرکتها از حیث
حقوق بین الملل شخصیت ندارند زیرا که بلاواسطه دولت متبوعه نمیتوانند داخل
در مجمع بین الملل شوند و حق و اختیاری داشته باشند لهذا انجمنهای مذهبی
و ملی و غیره هر قدر هم اهمیت داشته باشند مثلاً کلیسای کاتولیک و غیره بلاواسطه

نمیتوانند حقوقی داشته باشند بلکه اول باید در دولت متبوعه خود مشروع گردند
وانگه بواسطه عهدنامه و قرارنامه‌ها وغیره در روابط بین الملل همین سمت را پیدا کنند
حقوق اصلیه شرکتها وانجمنهای مشروعه در روابط بین الملل از قرار ذیل است
اولاً حق شناسائی وجود وحالت شرعی آنها در تمام دول متمدنه ثانیاً حق اجرای
مقاصد شرعیه خود بقدری که آن مقاصد خلاف قوانین مملکتی نیست
ثالثاً حق حفظ وصیانت حقوق شرعیه خود بتوسط دیوانخانهای مملکت تعیین جزئیات
حقوق شرکتها وانجمنها بعهده قوانین مملکتی دول متنوعه است ومثل قوانین راجعه
بتابعیت مختلف است

فصل نهم

حقوق اشخاص متفرقه در روابط بین الملل

اشخاص متفرقه هم مثل انجمنها وشرکتها وغیره از حیث حقوق بین الملل بهمان
ملاحظاتیکه ذکر شد شخصیت ندارند ولی در روابط بین الملل دارای حقوق
معینی هستند که اولاً راجع بشخصیت آنها است (یعنی از نقطه نظر انسانیت)
وثانیاً بتابعیت آنها هر دو نوع حقوق ذیلاً شرح داده میشود

۱) حقوق اشخاص متفرقه از حیث شخصیت آنها

حقوق بین الملل هر شخصی را قطع نظر از تابعیت و ملیت و مسلک و مقام او ذی
حقوق میداند یعنی هر کس را فقط بملاحظه اینکه انسان است واین اسم
باو اطلاق میشود دارای حقوق معینی میداند که در روابط بین الملل در هر جا که
باشد باید معمول و منظور شود بدین جهة است که مقصود اصلی حقوق بین الملل را

فقط در احترام شخصیت وحفظ وحراست آن دانسته بندگی وبرده فروشی را مخالف
اس اساس این رشته حقوق میشمارند ودولتی که این حقوق مسلمه ومستمسک ومتمم
محسوب میشوند قاعده tout homme naît libre را
(یعنی هر انسان متنفس آزاد است) جزو قوانین اساسیه خود نموده اند اگر بتاریخ
رجوع کنیم معلوم خواهد شد که این احترام انسانیت از مختصات عهد معاصر است
زیرا که نه در عهد عتیق ونه در قرون وسطی وجدید حفظ حقوق انسانیت باین درجه
منظور نموده است ودول متمدنه بنتیجه نیل باین مقصود جنگهای متعدده واقدا
مات کثیره نموده اند که شرحش موضوع تحصیلات علیحده تواند شد ولی نتیجه اینکه
بکلی از آن اطلاعات عاری نباشیم مختصری از اقدامات دول اروپ را در این باب
مدنیت بیان نمائیم اقدامات مزبوره سه نوع است
اولاً بنتیجه منع خرید وفروش اهالی اروپ ونوع سفید پوست در دول بربریه
(Etats Barbaresques) وآسیای وسطی
در جای خودش گفته شد که دول بربریه مأمن دزدهای دریائی بوده بتجارت اروپ
خسارت لاتیناهی وارد می آوردند وبانواع واقسام اروپائیها را اسیر کرده باسم
کنیز وغلام در سواحل میفروختند دول اروپ در منع این نوع حرکت اهالی بربر
متصل با دولت عثمانی معاهدها مینمودند ومجدا ساعی بودند که بموجب آن معاهدات
بتوسط عثمانی از دزدهای دریائی جلوگیری نمایند وبعضی اوقات بخود دزدهای مزبور
مبلغ معتنابهی سالیانه باسم باج میدادند تا اینکه باین وتیره اسباب رفاه تجار
وبازرگانان حاصل آید (مثلا اتازونی امریکای شمالی) در این قرن چون تمام اقدامات
مذکوره را غیر مکفی دیدند دو دولت بزرگ اروپ که عبارت از انگلیس وفرانسه باشد
تقریبا بضرب اسلحه در صدد تادیب وپیش بندی حرکات وحشیانه دزدهای دریائی برآمده

دزدیهای دریائی و خرید و فروش اهالی اروپ را بکلی متروک و ممنوع داشتند (اقدام
لرد اکسموث در آن جزایر در سنه ۱۸۱۶ و فتوحات فرانسه در آن صفحه در (۱۸۳۰)
دولت روس هم همان نوع اقدامات را در منع خرید و فروش سفید پوستها در بحر اسود
و قفقازیه نمود

چون از قفقازیه و سایر سواحل بحر اسود متصل کنیز و غلام سفید حمل باسلامبول میشد
در سنه ۱۸۱۷ دولت روس از حمل آنها از خاک روس جبراً مانع شده اعلان کرد
که هر بنده و برده که بخاک روس پا گذارد آزاد محسوب خواهد شد و کذلک بعد از
فتح [illegible] بخارا در سنه ۱۸۷۳ عده کثیری بنده که اغلب ایشان از اهالی ایران
بودند آزاد نمود

ثانیاً در منع خرید و فروش غلام و کنیز سیاه اوّل دولتی که خرید و فروش نوع
سیاه پوست را شروع نموده در مستملکات خود این معامله را رواج داد پورتغال بود
بعد از افتتاح امریکا سایر دول هم بخصوص دولت انگلیس این رویه را پیش گرفته
صد هزاران غلام و کنیز سیاه از قطعه افریقا بامریکا بجهة زراعت و کارهای صعب
و دشوار حمل و نقل نمود ولی در اوایل این قرن همان دولت انگلیس اول دولتی بود
که ترک رویه دیرین خود را نموده با دولت فرانسه متفقاً در آزادی آنها کوشید و بهمت
آن دو دولت در کنگره وینه ۱۸۱۵ اقرار شد که برده فروشی ممنوع باشد ولی نه موعدی
بجهة اجرای آن خیال عالی معین کردند و نه وسایل شخصی از طرف دیگر تمام دول باقداماتی که
انگلیس تکلیف میکرد راضی نمیشدند زیرا که رای دولت انگلیس در منع برده فروشی
معاینه کشتیهای تجارتی دول بود و این مسئله باستقلال دول بر میخورد بالاخره
بواسطهٔ همراهی دولت فرانسه انگلیس فایق آمده از سال ۱۸۲۳ الی ۱۸۷۹ با
با چهل دولت در باب منع خرید و فروش غلام و کنیز سیاه معاهده نموده بمقصود اصلی خود

که منع برده فروشی بود نائل شد معاهده ۱۸۴۰ که با روس و پروس و اطریش منعقد شده
مفصل تر است و فقط یکدفعه (۱۸۷۹) تجدید شده شرایط عمده آن معاهده
از قرار ذیل است اولاً سفاین نظامی ماذون اند که کشتیهای تجارتی را در سواحل افریقا
در صورتیکه احتمال حمل غلام و کنیز در آنها برود توقیف نموده معاینه نمایند
ثانیاً سفاین نظامی ماذون اند کشتیهائی را که محمولشان غلام و کنیز است نزد نزدیکترین
بندر دولتی که بیدقش در آن کشتیها افراشته میشود آورده بمحکمه آن بندر تسلیم نمایند تا آنکه
موافق قوانین جاریه حکم مجازات برده فروش بشود
ثالثاً اگر مدلل شود که کشتی مشغول برده فروشی بوده است آن کشتی ضبط کرده
فروخته میشود و قسمتی از ماحصل فروش باسم حق الزحمه بکشتی جنگی که قانون تفتیش و
توقیف را اجرا کرده است داده میشود
رابعاً تجارت غلام و کنیز مساوی است با دزدی دریائی
کلیهٔ انگلیس پیش از همه در منع برده فروشی جد و جهد نموده از سال ۱۸۰۸ تجارت
برده را در تمام مستملکات خود متروک داشت و تا سنه ۱۸۳۸ هشتصد هزار برده
در ممالک خود آزاد نموده مبلغ دویست کرور تومان بصاحبان آنها غرامت داد
بعد از انگلیس دول مستقله امریکای شمالی برده فروشی را موقوف نمود (۱۸۷۷)
نوع ثالث تشبثات در منع خرید و فروش انسان اقداماتی است که دول اروپ
در منع بیع و شرای قولیها کرده‌اند قولیها ([illegible]) عبارت هستند از چینیهائیکه
بجهة عملگی اجاره و پا پیها میشدند و بعد بواسطه آنها با تازونی و سایر جاها حمل شده
برده وار اسیر قیدار و پا پیها میکردند در این باب هم بعضی اقدامات شده و دولت
چین چون جهة بردگی چینیها را در قرارنامه‌هائی مشاهده نمود که عوام الناس چینی بدون
اطلاع از مضمون آنها امضا کرده و بعد بعسرت و مشقت دو چار میشدند قانون جدیدی

بجهة پیش بندی وسد این نوع تقلب و تعدی از طرف اروپائی ها اعلان کرد و بعد دولت فرانسه و انگلیس بهانه اینکه قانون جدید برضد منافع تجارتی آنهاست از اجرای آن مانع شدند با وجود این حالا این نوع تقلب و خرید و فروش قوتی ها ممنوع است امروزه تمام دول متمدنه شخصیت انسان را محترم شمرده صرف نظر از ملیت و تابعیت و سایر صفات او را ذی حقوق میدانند حقوق اصلیه انسان سه نوع است ۱) حق حیات (جسمانی) (droit de vie phy-
ا. subsistance یعنی تحصیل وسائل و اسباب زندگانی بهر طوریکه مقتضی است بواسطه شغلی یا کسبی یا تجارتی وغیره ۲) حیات روحانی تحصیل علوم و فنون و اطلاعات و افادات بوسائل متعدده ۳) حق ارتباط و اختلاط با ملل متنوعه و مهاجرت و مسافرت در تمام دولتیکه داخل در مجمع بین الملل هستند سایر حقوق انسان از قبیل احترام شخصیت و شرف و سلامتی او و حق ملکیت و ازدواج وغیره از حقوق سه گانه مذکوره در فوق متفرع میشود

۲) حقوق اشخاص متفرقه از حیث تابعیت آنها

تا حال آنچه در باب حقوق اشخاص متفرقه گفته شد راجع بشخصیت آنها بود ولی انسان غیر از حقوق اصلیه شخصیه بعضی حقوق دیگر دارد که راجع بتابعیت اوست و این حقوق هم خارج از دو شق نیست زیرا که مردم هر دولتی یا تبعه آن دولت هستند و یا تبعه خارجه و لهذا این مبحث هم بدو قسمت آتیه منقسم خواهد شد

(۱) حقوق و تکالیف دولت نسبت بتبعه خود

هر دولتی حقوق و تکالیف خود را نسبت بتبعه خود موافق صلاح اندیشی و اقتضای

وقت معین میکنند چون شرح بیشتر این حقوق و تکالیف راجع بعلم حقوق دولت است (droit d'état) در اینجا فقط از حقوق و تکالیفی مذاکره خواهد بود که راجع بروابط بین الملل است جمع این حقوق و تکالیف از قرار ذیل است

اولاً تبعه دولتی در خارجه از قید حکومت دولت متبوعه خود آزاد نیستند و بنتیجه باید تمام قوانین دولت متبوعه خود را بقدریکه این قوانین با قوانین دولت خارجه که مسکن و محل توقف آنهاست منافات و ضدیت ندارد (در صورتیکه اجرای قوانین خارجه حتمی باشد) معمول و مجری دارند از آنرو اگر تبعه دولتی در خارجه جنایت عمومی (از قبیل جرح و قتل و سرقت و کلیه جنایاتی که در نزد تمام ملل کیفر و سیاست دارد) بکند یا جنایت سیاسی (یعنی برضد دولت و سلطنت) نماید و در آن مملکت خارجه جنایت و کیفر خود نرسد بازوقت مراجعت بوطن خود میتواند مسئول حکومت دولت متبوعه خود واقع شده موافق قوانین جاریه آن دولت مجازات بیند

ثانیاً تبعه دولتی نمیتواند حمایت دولت خارجه را بر علیه دولت متبوعه خود قبول نماید والا خائن دولت و ملت خود محسوب خواهد شد

ثالثاً هر دولتی حق دارد که هنگام جنگ یا هر وقتی که مقتضی بداند تبعه خود را از خارجه احضار نماید و در اینصورت تبعه باید بمحض اطلاع از احضار دولت متبوعه خود بلادرنگ بوطن خود معاودت نمایند ولی اگر در معاودت مسامحه نمودند دولت متوقف فیها مجبور نیست که در مراجعت آنها اقدامی نماید زیرا که حق مداخله را در روابط تبعه خارجه بدولت متبوعه خود ندارد مثلاً در هنگام جنگ فرانسه و پروس دولت اخیره تبعه خود را از روسیه احضار کرد و بعضی از آنها حاضر نشدند بدون اینکه دولت روسیه در اینباب اقدامی نماید این حق دولت بر تبعه خود مشهور است به jus avocandi یعنی حق احضار

بنابر ذمه هر دولت است که تبعه خود را در خارجه از تعدی و ظلم محافظت نماید و در صورت
تضییع حقوق و منافع مشروعه آنها دخالت نموده اقدامات سریعه در استرضای خاطر
آنها بعمل آورد این است که هر دولتی در دربارهای دول خارجه نماینده های سیاسی
دارد و قونسولها بممالک اجنبیه مأمور مینماید تا اینکه از وضع تبعه خود در خارجه آگاه بوده
و در صورت لزوم بسهولت بتواند حقوق آنها را حفظ و حراست نماید اگرچه این نوع دخالت
دولتی در دولت دیگری بجهة حمایت تبعه خود امروزه زیاد اتفاق می افتد ولی قانوناً
موارد آن معین نشده و بعبارت اخری حدودی بجهة این حمایت و دخالت قرار نداده
لهذا ممکن نیست که تمام موارد حمایت دولتی را از تبعه خود در خارجه اینجا متذکر شویم و لی
بجهت فهمیدن اساس و طبیعت دخالت خالی از فایده نیست که مواردی چند ذکر
کنیم اولاً تبعه هر دولتی در خارجه باید مجاز باشد که حفظ جان و مال و شرف و آبروی
خود را بتوسط دیوانخانه های محلیه محفوظ دارد و لازم هم نیست که این مسئله در معاهدات
بین الملل شرط و قید شده باشد زیرا که حفظ حقوق انسانی از بدیهیات اولیه و
اساس مدنیت است لهذا در صورتیکه تبعه دولتی در خارجه از احقاق حقوق خود
محروم مانند و یا علناً مورد ظلم و تعدی واقع شوند دولت متبوعه آنها ذی حق است
که دخالت نموده احقاق حقوق تبعهٔ خود را جداً از دولت خارجه بخواهد
ثانیاً معاملات و اقدامات تجارتی تبعه دولتی در خارجه یکی از موارد حمایت
دولت متبوعه آنها محسوب میشد بخصوص افلاس دولت و عدم امکان تادیه
منافع استقراض و استهلاک دیون عمومی همیشه باعث دخالت دولت متبوعه
طلبکارها میگردید ولی وقتیکه طلبکارهای دولت عثمانی و مصر و پرتوغال که تبعه
انگلیس و فرانسه بودند از نرسانیدن اقساط بدولت متبوعه خود شکایت کرده حمایت
آنها را استدعا می شدند لرد پالمرستون (Palmerston)

صدر اعظم انگلیس در جواب اظهار کرد که تبعه انگلیس حق استدعای حمایت دولت
متبوعه خود را ندارند زیرا وقتی که بدولت عثمانی وغیره قرض میدادند عمده مقصود آنها
منافعی بود که از این معامله از برای آنها حاصل میشد ولی موافق طریق احتیاط و حزم
بایستی ضرر و مخاطره این معامله را هم در نظر داشته باشند حالا که این احتیاط را از دست
داده و بامید منافع کلی معامله مزبوره را نموده اند دولت انگلیس را چه میرسد که
دخالت نموده این مسئله تجارتی را مبدل بسیاسی نماید و انگلیس هیچوقت از تبعه خود
در این موارد حمایت نخواهد کرد فرانسه هم همین عقیده را قوت داد اگر دولتین انگلیس
و فرانسه در مصر و عثمانی بواسطه همان دیون عمومی دخالت نموده و ادارهٔ تفتیش وغیره
ایجاد کردند واضح است که این دخالت دولتین مزبورتین مبنی بر حمایت تبعه آنها نبود
بلکه بملاحظات پلتیکی و منافع دولتی بود که میخواستند باین دست آویز دخالتی کرده
نفوذ خود را در آن ممالک قوت داده باشند پس از استقرار معاملات تجارتی
(از قبیل استقراض و تشکیل تجارتخانه ها و ساختن راهها و ایجاد کارخانه ها وغیره)
تبعه دولت در خارجه نباید باعث حمایت و دخالت دولت متبوعه آنها بشود مگر در صورتی
که حقوق تبعه آن دولت موافق قوانین و قرارداد دول خارجه حفظ نشده باشد

ب) حقوق و تکالیف دول نسبت بتبعه خارجه

وضع تبعه خارجه در دولتی و حقوق و تکالیف آنها نسبت بدولت متوقف فیها
در جای خود مفصلاً ذکر خواهد شد اینجا فقط از حقوق اصلیه و تکالیف عمده دولت
متوقف فیها نسبت به تبعه خارجه صحبت خواهد بود اولاً هر دولتی مختار است که شرایط
معینی بجهت توقف تبعه خارجه در خاک خود قرار دهد ولی فقط رعایت دو ملاحظه باید
بشود یکی اینکه تبعه خارجه نباید از وسایل احقاق حقوق خود عاری باشند

یعنی مثل تبعه داخله باید امنیت جان و مال و شرف و ناموس وغیره بآنها داده شود
و دیگر اینکه هیچ دولتی نباید بمیل خود تمام تبعه خارجه را از حدود خود طرد و تبعید نماید
رعایت این دو ملاحظه بسیار واجب و لازم و ملزوم دخول دولتی است بمجمع بین الملل
ثانیاً تبعه خارجه در دولتی باید مطیع قوانین آن دولت باشند زیرا مادامیکه خارجه
در دولتی متوقفند مثل تبعه موقتی (sujets temporaires)
آن دولت محسوب میشوند و از آنرو باید تمام قوانینی که در ماده تبعه داخله و خارجه
ایجاد شده است شامل آنها هم باشد هر دولتی مختار است که شرایط توقف تبعه
خارجه را در خاک خود دشوار نماید و آزادی آنها را محدود کند و از اختیارات آنها
نسبت برعایای داخله بکاهد در تمام اینموارد تبعه خارجه باید اطاعت نمایند و دولت دیگر را
نمیرسد که حمایت و دخالتی نمایند زیرا که تبعه خارجه اگر راضی نباشند از آن دولت مهاجرت
مینمایند کلیةً هر دولتی در ایجاد قوانین مخصوصه راجعه به تبعه خارجه آزاد است ولی بشرطی که
مخالف با معاهدات آن دولت با سایر دول نباشد و منافی با اصول روابط بین الملل
مثلاً دولت ایران حق تملیک و تملک اراضی برعایای خارجه در ایران بجز بعضی مستثنیات نمیدهد
و تمام دول متحابه این قانون را قبول کردند و دولت روس در این اواخر توقف تبعه
خارجه را در سرحدات غربی خود بایجاد بعضی قوانین (عدم تملیک وغیره) دشوار نموده است
بدون اینکه دول خارجه پروتست نمایند زیرا که چنانکه در فوق ذکر شد حقوق سلطنتی
دول این نوع اقدامات را مشروع مینماید از طرف دیگر تبعه خارجه باید در دولتی که متوقف است
تمام قوانین و عادات آنرا بدون چون و چرا اجرا نمایند و مانند تبعه داخله مطیع دیوان
خانهای مدنی و جنایت و تجارت و ادارات نظمیه وغیره باشند سوای بعضی از قوانین
که منافی با تبعیت خارجه آنهاست مثلاً تبعه خارجه را نمیتوان داخل قرعه عسکری نمود
زیرا که تابع دو متبوع نمیتوان شد ثالثاً تبعه خارجه مختارند هر زمانیکه مقتضی بدانند

از دولت خارجه باوطان خود معاودت نمایند و یا به دولت دیگری مهاجرت کنند
ولی بشرطیکه تکالیف خود را نسبت به دولت متوقف فیها بعمل آورده باشند مثلاً
مالیاتیکه بر ذمهٔ آنها است ادا کرده باشند و اضافه و سایر حقوق دولت را پرداخته
باشند و دینی بر ذمهٔ آنها نسبت باشخاص متفرقه نباشد و قس علیهذا

باب دویم
خاک دولت
فصل اول
اطلاعات مقدماتی

خاک دولت عبارت است از اراضی و آبهائی که در تحت حکومت عالیهٔ دولتی واقع است
از این تعریف واضح است که عبارت خاک در اینجا نه فقط شامل اراضی دولت است
بلکه دریاها و دریاچه‌ها و رودخانها هم داخل در این تعریف و مانند اراضی بالتمام در تحت
حکومت عالیه دولت هستند یکی از مختصات حقوق سلطنتی دولت استقلال آنست
نسبت بخاک خود بدین معنی که تمام اشخاص و اشیائیکه در خاک دولتی واقعند باید تابع
قوانین و حکومت عالیهٔ آن دولت باشند (رجوع کن بحقوق اصلیهٔ دول) و جمع
اختیارات دولت را که از این قانون اصلی حاصل میشود ومامن بعد حقوق مملکتی
(Droit de territorialité) خواهیم نامید
بجهت سهولت درک و ضبط در قاعده ذیل بزبان لاتین ترسیم کرده اند
quidquid est in territorio
est de territorio
یعنی هر آنچه که در خاک دولتی است از خاک آن دولت محسوب میشود (تابع حکومت

آن دولت است) اهمیت خاک برای دولت بدیهی است بچه درجه است زیرا که چنانکه
در جای خود گفته شده خاک یکی از عناصر سه کانه دولت و نیز از نقطه نظر حقوق بین الملل یکی
از شرایط شخصیت آن است ممالک دولت ممکن است بهم پیوسته و متصل باشند
مثل روسیه و ایران و غیره و کذلک ممکن است که از هم منفصل و منفک باشند مثلاً
انگلیس و فرانسه که در تمام نقطه زمین دارای مستملکاتند و چندین صد فرسنگ
مسافت مابین آنها است ولی چیزیکه اینجا قابل توجه مخصوص است (اگرچه در فوق هم
ذکر شده) این است که انفراد دولت از اتصال و انفصال ممالکش تغییر نمی یابد
و تمام خاک دولت چه در یک قطعه باشد و چه در قطعات مختلف حکم واحد را داشته
و با وجود حایل بودن دول دیگر اجزاء لایتجزی یک هیئات واحده محسوب میشود
بدینجهت است که علمای حقوق و پولیتیک دولت را واحد لایتجزی میدانند
(un et indivisible)
نتیجه این قاعده آنست که دولت در کنگره ها و کونفرانسها و روابط بین الملل فقط دارای
یک رای است ولو از چندین مملکت متنوعه مرکب باشد (مثل انگلیس و فرانسه)
در فوق گفتیم که استقلال دولت در خاک خود موسوم است بحقوق مملکتی حالا باید دانست
که آیا این حقوق همان حقوق ملکیت است که مالک بملک و مملوک خود دارد یا فرقی
میان این دو نوع حقوقات است بعبارت اخری دولت را بنا بر حقوق مملکتی میتوان مالک
تمام اراضی واقعه در خاک آن دولت شمرد یا نه بدیهی است که از نقطه نظر روابط بین الملل
هر دولتی مالک الرقاب ممالکت خودش است باین معنی که سایر دول را حق دخل و تصرف
در خاک آن دولت نیست زیرا که خاک هر دولتی از نقطه نظر حقوق بین الملل حکم اطاق آن
دولت را دارد و تمام اشخاص و اشیاء واقعه در خاک دولتی تابع حکومت آن دولت هستند
ولی این مالکت الرقابی دولت مانع از ملکیت تبعه آن دولت در داخله نخواهد شد

یعنی تمام خاک دولت متعلق بدولت نیست که مانند خالصجات خود در آنها دخل
و تصرف مالکانه نماید بلکه باید حقوق ملکیت مالکین را محترم شمارد و فقط بواسطه
مقام عالی که دارد نسبت باملاک اشخاص متفرقه حکومت عالیه خود را اجری نماید
این حقوق در دول اروپ از قرار ذیل است
اولاً حق اخذ مالیات و حقوق دولتی از املاک
ثانیاً حق ضبط املاک با تعویض ضرر در صورتیکه فواید عامه از قبیل ساختن راه
آهن و پل و غیره مقتضی شود
ثالثاً حق انهدام ملک هنگام جنگ بجهت حفظ و حراست مملکت
رابعاً حق تصرف در تمام اراضی موات (لم یزرع) بدینجهت هیچکس بدون
اجازه دولت حق تصرف کردن این نوع اراضی را ندارد حق آخری بسیار مهم است
از برای دولیکه بجهة وسعت بی اندازه ممالکشان نمیتوانند یکدفعه تمام اراضی
بایر را تصرف کنند تمام این حقوق پایه اش بر حکومت عالیه دولت است
Dominium eminens
پس از این قرار روابط مالک بملک خود مبنی بر مالکیت است و روابط دولت
بخاک خود یا مبنی بحکومت عالیه آن است (غیر خالصه جات) و یا باز بر مالکیت است
(خالصه جات)

فصل دویم

حدود خاک دولت

بدیهی است که تحدید حدود خاک دولت مسئله مهمی است زیرا که باید سرحد
نفوذ دول مجاور و همسایه معین باشد تا منازعه و مشاجره مابین آنها مرتفع شود
لهذا همیشه تحدید حدود از مسائل بزرگ دولتی بوده است حدود بر دو قسم است

طبیعی ومصنوعی (وشرطی) حدود طبیعی آن است که سرحدات دولت بواسطه دریاها
دکوهها ورودخانهها وکویرها وغیره محدود شده باشد درباب این نوع حدود
قواعد ذیل معمول است

اولاً درماده سرحدات دریائی قاعده کلی آنست که حکومت عالیه دولت
مسافت سیر گلوله توپخانه ساحل امتداد می یابد واین قاعده اصلی را بزبان
لاطین اینطور ترسیم کرده اند

(terrae dominium finitur ubi finitur armorum vis)

یعنی هرجا که قوت اسلحه منتهی میشود حکومت عالیه دولت نیز همانجا منتهی میگردد
ولی چون توپخانه دول متصل روی به تکمیل ومسافت سیر گلوله در تزئید است لهذا
دول در قرارنامههای سرحد دریائی را از سه الی پنج میل انگلیسی قرار دادند
یعنی حکومت دولت تا سه الی پنج میل از ساحل امتداد می یابد اگر امتداد دریا کمتر از
این معیار باشد (مثلاً بوغاز) از وسط خط مشترکی رسم نموده سرحد دو دولت
مجاور قرار میدهند

ثانیاً درماده رودخانهها خطی که رودخانه را به دو قسمت منقسم مینماید سرحد دو دولت
محسوب میشود ولی در رودخانههای کشتی رانی - *navi*
خط سرحدات *thalweg* معبر سفاین *galle*
واگر خط معبر تغییر بیابد خط سرحد هم از همان قرار تغییر خواهد یافت درصورتیکه
رودخانه مجری (*lit*) خود را تغییر دهد مجری پیش سرحد خواهد بود

ثالثاً وقتیکه حدود دو دولت کوهی باشد قلل آن کوه سرحد آن دو دولت خواهد بود

رابعاً وقتیکه کویرها مابین دو دولت حایل باشد تحدید حدود باید بواسطه

قرارداد معینی مشخص شود این حدود طبیعی حالا حالت حدود مصنوعی را دارند
زیرا که بواسطه تکمیل وسایل خلطه وآمیزش (کشتیهای بخاری وراه آهن وغیره)
آنها مانع از ارتباط واختلاط نیستند واز طرف دیگر حدود طبیعی بخودی خود سرحد
دولتی محسوب نتوانند شد مگر اینکه بواسطه معاهده وقرارداد معینی حدود طبیعی را
خط سرحد قرار دهند

حدود مصنوعی یا حدود شرطی عبارت است از سرحداتی که بموجب عهدنامهها وقرار
نامهها معین شده است این نوع سرحدات یا موافق حدود طبیعی است ویا اینکه
از روی نقشه وتقسیم آنها اینطور سرحدات همیشه بعلامات مختلفه از قبیل خندق وتیر
وسنگ وغیره معین میگردد

فصل سیم

وسایل تحصیل خاک وفک آن

هر دولتی بواسطه اینکه شخصیت دارد مجاز است که موافق مقتضیات وقت
ومحل بر مستملکات خود بیفزاید ویا اینکه در موارد لازمه فک خاک نماید
حدود واختیارات دولت دراینباب بقوانین داخله معین میشود وباین علم
ربطی ندارد ولی چیزی که دراینجا موضوع این مبحث خواهد بود وسایل تحصیل مستملکات
دولت است

وسایل تحصیل مستملکات

وسایل تحصیل مستملکات (*acquisition du territ.*)
از نقطه نظر حقوق بین الملل بر دو قسم است وسایل اصلیه (*moyens originaires*)

و وسایل تحویلیه (moyens derivés)
تفصیل آنها از قرار شرح است

۱) وسایل اصلیه

اگر دولتی بوسایلی تحصیل متملکات نماید که از این تحصیل خاک دولت دیگری کم نشود یعنی متملکاتی که تحصیل میشود متعلق بدولت دیگری نباشد این نوع وسایل را اصلیه مینامیم (moyens originaires)

مثلاً تزاید (accession)

و تصرف (possession)

۲) و استحلال (prescription)

تزاید عبارت است از توسعه حدود دولتی بواسطه خود طبیعت مثلاً توسعه سواحل دریا بواسطه اتفاقات طبیعیه و پدید آمدن جزیره در رودخانه وغیره تمام این نوع اراضی که طبیعتاً تکوین شده اند متعلق بدولتی است که صاحب سواحل است مثلاً جزیره که در رودخانه (Mississipi) تکوین شده بود بدولت اتازونی امریکا رسید نه بدولت انگلیس که افتتاح کرده بود این نوع وسایل تحصیل اراضی مزبوره را تزاید مینامیم تصرف در اینجا عبارت است از ضبط اراضی که بهیچکس متعلق نیست این وسیله تحصیل خاک در قرون ماضیه خیلی مهم بود زیرا که متملکات اغلب دول اروپ و ثروت و مکنت و تجارت آنها از این ممر بود و وقتیکه امریکا و افریقا و استرالی را افتتاح نمودند هر دولتی که استطاعت تصرف اراضی را در آن قطعات داشت صاحب ممالک وسیعه میشد و اگر نقطه را در جزیره یا صفحه تصرف میکردند تمام آن جزیره و صفحه را

اگرچه هیچ رویت نکرده بودند متعلق بخود میدانستند بنتیجه بود که پرتوغالیها تمام افریقا را متملکات خود میدانستند و اسپانیولها تمام امریکای جنوبی را و انگلیسها تمام امریکای شمالی را و در سر این اراضی مابین دول اروپ غالباً منازعه و مشاجره شروع شده و بالاخره بحکمیت پاپها و تقسیم این اراضی مابین آنها منتهی میشد ولی حالا **تصرف** در میان وسایل تحصیلیه آن قدر اهمیت ندارد زیرا که دیگر خاک بدون صاحب باقی نمانده است مگر طرف قطبها که اهمیت آنها هم از حیث علم است نه پولیتیک حالا در ماده تصرف قواعد ذیل باید معمول باشد اولاً تصرف وقتی قانونی است که باسم و رضایت دولت واقع شود لهذا اگر اراضی معینی بواسطه اشخاص متفرقه بدون همت رسمیه و اطلاع دولت شود در صورتی قانونی خواهد بود که دولت بعد این تصرف را امضا نماید

ثانیاً تصرف وقتی حقیقی است که متصرف واقعاً خیال تصرف را داشته باشد و این خیال خود را ببعضی اقدامات ظاهر سازد مثلاً بیدق خود را در اراضی مضبوطه بر افراشته امور آن اراضی را اداره نماید قشون ساخلوی در آنجا نگاه دارد و قس علیهذا

ثالثاً تصرف اراضی وقتی صحیح است که صاحب نداشته باشد و مردمانش جنگلی و وحشی باشند این قاعده را اهالی اروپ همیشه منظور نداشتند و بسا اتفاق افتاده که اراضی متعلقه بدولت غیر وحشی و متمدنه را ضبط کرده اند (در افتتاح امریکا وغیره) ولی دولت اتازونی امریکای شمالی این قاعده را معمول داشته و دارد و اگر تصرف اراضی هندیها لازم آید وجه خسارت را قبل از وقت بآنها می پردازد

رابعاً حدود اراضی متصرفه بقدرت و استیلای حکومت متصرفه شناخته میشود یعنی فقط آن مقدار اراضی که فعلاً در تحت تسلط و اقتدار حکومت متصرفه است

از متصرفات واقعی محسوب خواهد بود در نتیجه اگر دولتی مصب رود خانه را تصرف نماید تمام طول رود خانه در تصرف او نخواهد بود و کذلک اگر نقطهٔ جزیره را ضبط کند تمام آن جزیره در حیطهٔ اقتدار او واقع نخواهد شد مگر اینکه در حقیقت تسلط و حکومت خود را بر تمام رود خانه و تمام جزیره انتشار دهد بلونچی آلمانی را عقیده بعکس است و میگوید که متصرف نقطه در نقطهٔ متصرفه حکومت دارد ملکه در تمام اراضی که با آن نقطه طبیعتاً متصل و کشی واحد است مثلاً رود خانه از متصرفات آن دولت محسوب میشود

استحلال در روم قدیم مرور زمان در مسائل حقوقی بسیار نافذ و مقتضا به بود بسا تصرفات غیر حقه مرور زمان مبدل بحق میشد و بسا دعاوی حقه بعد از مدت معینی باطل مثلاً اگر کسی ملکی میخرید تا مدت معینی هر زمان که فساد بیع و شری ظاهر میگشت ملکیت مالک باطل میشد ولی همینکه مدت معینی (که یکسال بجهة اشیاء منقوله و ده سال بجهة اشیاء غیر منقوله بود) منقضی میشد بدون اینکه در اینمدت فساد ملکیت ظاهر شود و یا مدعی پیدا شود دیگر انتزاع ملک از مالک ممکن نبود و کذلک اگر کسی ملک دیگری را بلا حق ضبط میکرد و در مدت سی سال تمام کسی متعرض غاصب نمیشد بعد از انقضای اینمدت انتزاع ملک مغصوب دیگر از محالات بود این نوع تحصیل ملک را که مبنی بر مرور زمان بود usucapio و praescriptio مینامیدند و ما آنرا استحلال ترجمه میکنیم استحلال تفاصیل و شرایطی دارد که ذکر آن در اینجا باعث اطناب خواهد شد همینقدر جهة استحلال را باید در اینجا ذکر نمائیم رومیهای قدیم را عقیده این بود که اولاً رسیدگی بدعاوی همه وقت امکان ندارد زیرا که بمرور زمان شهود فوت میشوند دلایل و براهین فراموش میگردد و اسناد مضمحل و بواسطه این اتفاقات دیگر امکان ندارد که بتوان دعاوی کهنه را که در مدت ده یا سی سال اقامه نشده از روی حق و حقانیت رسیدگی کرد

ثانیاً اگر بنا باشد که هر کسی بر ضد مالکی هر زمانیکه مقتضی بداند اقامه دعوا نماید آشوب و تزلزلی در امور معیشت روی میدهد که بجهة ترقی و ثروت مملکت بسیار مضرات زیرا که سبب امنیت خواهد شد چون پایه حقوق تمام ملل اروپ بر حقوق روم است استحلال را ملل اروپ نیز قبول کردند

حالا باید بدانیم که در حقوق بین الملل هم استحلال است یا نه یعنی دولتی میتواند خاکی را بمرور زمان تصاحب نماید یا نه   در حقوق بین الملل استحلال وجود ندارد لهذا دو نتیجه ذیل را باید خاطر نشان نمائیم

اولاً اگر دولتی سالهای سال مملکتی را در تصرف داشته باشد همینکه از استعدادش بقدری کاست که نتوانست آن مملکت را قبضه نماید و بتصرف دولت دیگر در آمد از همان آنی که مملکت را باخته دیگر مالک آن محسوب نمیشود

ثانیاً اگر ملتی از استقلال بیفتد و ضمیمهٔ دولت دیگری شود مجاز است هر وقت که ممکن باشد استقلال خود را از نو برقرار نماید یعنی حق استقلال بمرور زمان محو نمیشود اگرچه استحلال و مرور زمان در حقوق بین الملل نیست ولی باید دانست که در این حقوق هم مرور دهور (antiquité immémoriale) یعنی وضعیکه بجریان عهود و قرون متعدده برقرار شده مقتضا به است و همان مرور دهور است که امروزه مبنی تعیین حدود و نقشه سیاسی دول متمدنه و غیر متمدنه گشته و بسا تسخیرات و تصرفات غیر حقه را مشروع نموده است

وسایل تحویلیه

وقتی که دولتی بوسایلی تحصیل خاک نماید که مستملکات دولت دیگری کم شود یعنی از دولت دیگری استملاک نماید چه این تحصیل دوستانه باشد و چه بقوه جبریه وسایل تحویلیه نامیده میشود اقسام این نوع وسایل تحصیل بیع و شری است

وهبه وتسخیر بیع وشری امروزه در روابط بین الملل کمتر واقعیت دارد واگرهم اتفاق افتد فقط خود اراضی موضوع خرید وفروش میشود واهالی حق مهاجرت را دارند امثال توسعه خاک دولت بواسطه خرید اولاً دول متحده امریکای شمالی است (اتازونی) که از روسیه مستملکات امریکائی آنرا بقیمت هفت میلیون و دویست هزار دولار خریده ثانیاً ابتیاع جزایر سن تماس وسن ژان بواسطه همان دولت از دانمارک که تا حال بجهة نپذیرفتن کنگره معوق است

ثالثاً ابتیاع جزایر کارولین از اسپانیا بواسطه آلمان

واگذار کردن بطیب خاطر در قرون گذشته زیاد اتفاق می افتاد بخصوص وقتی که دول خاک خود را مثل ملک خاص خالص خود میدانستند و باسم جهاز وارث و هبه بهمدیگر واگذار میکردند ولی حالا این نوع تحصیل خاک کمتر اتفاق می افتد زیرا که تمام دول فهمیده اند که خاک هر دولتی واحد ولاتیجزی ومتعلق بتمام ملت است درین قرن تحصیل اراضی بوسیله مذکوره فقط در یونان اتفاق افتاده که جزایر یونین

(îles Ioniennes)

بتوسط انگلیس بدولت مشارالیها واگذار شده ودر فرانسه که شهر نیس وایالت ساووا از طرف ایطالیا بآن دولت منضم شده

تسخیر بواسطه جنگ یکی از وسایل بسیار قدیم توسعه حدود دولت است وبجهة اینکه تسخیر مملکتی موافق قوانین باشد شرایط ذیل لازم میآید اولاً رضای دولتین متعاهدتین که باید در عهدنامه صلح قید شود

ثانیاً تصرف حقیقی مملکت مسخره (مثلاً باداره کردن آن بقوانین جدیده دولت مسخره) ثالثاً اطاعت نفوس آن مملکت بحکومت دولت فاتح در این اواخر بعضی از حقوق دانها شرط آخری را اینطور تاویل میکنند که باید نفوس مملکت مسخره

رضایت

رضایت خود را رسماً اعلان نمایند واین رضایت عامه plebiscite مینامند ودلایلی که در وجوب آن اقامه مینمایند این است که دور از عدالت وانصاف وتمدن حالیه میدانند که نفوس ایالتی را برده وار دولتی بدولت دیگری واگذار نمایند وهیچ از اهالی آن ایالت نپرسند که آیا میل بانضمام دولت دیگری دارد یا نه وانگهی در دول مشروطه اهالی تمام ایالات دولت در انتخابات باطاق مبعوثین وایجاد قوانین واداره کردن امور عمومی واحقاق حق وغیره با دولت شریک وسهیم اند چه طور میشود که با این اختیارات وسیعه نفوس ایالتی را بدون رضایت آنها تابع دولتی کرد که در محدثات ومؤسسات آن هیچ دخیل نبوده اند واز قوانین آن اطلاع ندارند فلهذا لازم است که قبل از انضمام ایالت مسخره از نفوس واهالی آن ایالت سؤال شود که آیا میل بتابعیت دولت دیگری دارند یا نه وفقط باکثریت آراء این مسئله حل شود فعلاً هم رعایت این ملاحظه در چند موارد از طرف دول مختلفه شده است چنانکه واگذار شدن شهر نیس وایالت ساووا بفرانسه وجزایر یونین از طرف انگلیس بیونان بواسطه plebiscite (رضایت عمومی) بود آنچه در اینباب گفته شد عقیده بعضی از علمای حقوق است ولی برخی دیگر که از جمله مارتنس روسی است رضایت عمومی را در تقسیم وانضمام ایالات بدلایل ذیل موافق اصول نمیدانند

اولاً میگویند موافق قوانین جاریه واصول حقوق عهدنامهائیکه بواسطه حکومت دولتی منعقد میشود اجرایش از برای تمام اقسام وایالات آن دولت واجب وحتمی است واگر ایالتی از اجرای مدلول عهدنامه که بواسطه دولت متبوعه خود منعقد شده تعلل ورزد مثل آنست که تمرد حکم آن دولت را کرده باشد ثانیاً در صورتیکه ایالت مسخره راضی بانضمام نشود موانع ومشکلات غیرمترصده

ازبرای

ازبرای دولت مغلوبه پیش خواهد آمد

ثالثاً اگر رضایت ایالت مسخره شرط انضمام باشد دولت فاتح بانواع واقسام اقدامات جبریه نفوس آن ایالت را بدادن رضایت عمومی مجبور مینماید و آنوقت اهالی بیچاره هدف ظلم و تعدی و جنگ و جدال واقع خواهند شد و بدینمنوال جنگ مابین دولتین محاربتین مبدل میشود بمحاربه مابین دولت فاتح و رعایای دولت مغلوبه

رابعاً فعلاً دول هیچوقت راضی بتحصیل رضایت عامه نشده اند واگر ندرتاً مسئله *plébiscite* رعایت شده درصورتی بوده که قبل از وقت نتیجه معلوم بوده است (مثلاً واگذار کردن جزایر ین بیونان) ویا آنکه باقدامات وافیه اهالی را قبل از وقت بدادن رضایت حاضر کرده اند مثلاً انضمام نیس و ساووا بدولت فرانسه زیراکه بر واضح است که آن دو شهر ایطالیا را بر فرانسه ترجیح میدادند ولی بواسطه اقداماتیکه قبل از وقت شده بود *plébiscite* نتیجه عکس بخشید اشخاصیکه مسئله *plébiscite* را درک کرده رعایت آنرا لازم میدانند راه دیگری بجهة احترام حقوق نفوس و رفاهیت حال آنها نشان میدهند و آن این است که باید در معاهدات صلح قید شود که تا مدت معینی اهالی ایالت مسخره حق هجرت بدولت متبوعه سابق خود را داشته باشند چنانکه در اغلب معاهدات صلح رعایت این ملاحظه میشود مثلاً در عهدنامه فرانکفرت تا اول اکتبر ۱۸۷۱ باهالی آلزاس و لورن مهلت داده شده که بفرانسه هجرت نمایند و در عهدنامه اسلامبول ۱۸۷۹ قید شده که اهالی ایالاتی که بموجب عهدنامه برلن از عثمانی بروسیه واگذار شده حق خواهند داشت که در مدت سه سال از زور امضای

عهدنامه بعثمانی مهاجرت نمایند بشرط اینکه اراضی غیر منقوله و مستغلات خود را بفروشند

وسایل فک خاک

فک خاک (*aliénation*) عبارت است از اقداماتیکه بواسطه آن از خاک دولتی میکاهد وسایل فک همان است که درباب تحصیل خاک گفته شد زیراکه بر واضح است درصورتیکه بر توسعه دولتی بیفزاید از وسعت دولت دیگر میکاهد وچون این وسایل در فوق ذکر شده دیگر بتذکار آنها نمی پردازیم فقط لازم است که در اینجا ترک خاک را که یکی از موارد فک و بسیار نادر است تعریف نمائیم ترک خاک (*dérélictio*) عبارت است از مواردی که دولت قسمتی از خاک خود را متروک داشته صرف نظر از آن قسمت نماید در اینصورت اراضی متروکه متعلق بکسی خواهد بود که قبل از سایرین آنرا بتصرف خود درآورده باشد زیراکه خاک متروک حکم شیئ مجهول المالک را دارد و این نوع اشیاء متصرف اول تعلق میگیرد (*res nullius primo occupanti cedit*)

فصل چهارم

حصر و تحدید حقوق مملکتی

حقوق مملکتی چنانکه کراراً ذکر شده عبارت است از اختیاراتی که دولت مستقله در خاک خود دارا است بواسطه رای آزاد و استقلال دول در امور داخلی و خارجی خود هر دولتی میتواند حقوق مملکتی خود را محدود نماید ویا بعضی از اختیارات خود را بدولت دیگری واگذار نماید موارد تحدید این حقوق

از قرار تفصیل است

اولاً وقتیکه دولتی متعهد میشود که سالیانه مبلغ معینی از عایدات خزانه خود را بدولت دیگری یا شخصی تا موعد معینی بپردازد (établissement d'une rente)

جهات این نوع تعهد مختلف است و در تاریخ کراراً بظهور رسیده است مثلاً بموجب اراده مجلس شورای دول متحده آلمان در سنه ۱۸۰۳ اتمام حقوقیکه از کشتی رانی در رود خانه رن اخذ میشد برئیس روحانیان آلمان Archevêque primat میرسید

ثانیاً وقتی که مابین دو دولت رابطه فئودالیزم برقرار میشود (établissement d'un droit de fief)

(رجوع کن بتاریخ حقوق بین الملل در قرون وسطی) چون این رابطه از مختصات قرون وسطی بود حالا دیگر وجود ندارد

ثالثاً درصورتیکه دولتی خاک خود را نزد دولت دیگری رهن میگذارد établissement d'une hypothèque مثل دولت ژن (Gênes) که جزیره کرس را (Corse) نزد دولت فرانسه در سنه ۱۷۶۸ رهن گذارد و بعد از انفراض جزیره مزبوره منضم بفرانسه شد و شهر ویسمار نیز از طرف دولت سوئد در رهن دولت مکلامبورغ (Meck-lembourg) بود ولی حالا این نوع معاملات کمتر اتفاق می افتد

رابعاً بعضی اوقات معیشت در مجمع بین الملل کلیه و حقوق همسایگی و همجواری

بخصوصه مقتضی حصر و تحدید حقوق مملکتی دولتی میشود مثلاً اگر رود خانه در حدود دو دولت جاری است هیچکدام از آنها حق ندارند جریان طبیعی آن رود خانه را تغییر بدهند این نوع تحدیدات که لازمه وقایه حقوق همجواری است زیاد است و همیشه در عهدنامهای دولتی قید میشود

خامساً بسا اتفاق میافتد که دولتی مجبور میشود که بجهات مختلفه بعضی از حقوق مملکتی خود را استعمال ننماید و یا اینکه اقدام دولت دیگری را در خاک خود متحمل شود این دو مورد تحدید حقوق مملکتی دولت را بزبان لاطین servitutes و بزبان فرانسه (servitudes) میانمند یعنی استرقاق بمناسبت اینکه خاک دولتی نسبت بخاک دولت دیگری حالت رقت و بندگی پیدا یعنی بعبارت اخری یک نوع تابعیت محسوس میشود چنانکه از تعریف هویداست استرقاق بر دو قسم است منفی و مثبت استرقاق منفی وقتی است که دولتی متعهد شود که بعضی از حقوق مملکتی خود را استعمال ننماید و این نوع تعهدات هم تفرعات دارد اولاً وقتی که دولتی متقبل میشود که استحکامات و قلاع در بعضی از حدود خود بنا ننماید و قوه عسکری خود را زیاد نکند و سفاین نظامی نگاه ندارد و تعهد دولت فرانسه بموجب عهدنامه اوترخت در عدم بنای استحکامات در شهر دونکرک (Dunkerque) و کذلک تعهدات دولت روس در باب قلاع و استحکامات در سواحل بحر اسود و مواد عهدنامه برلن در عدم بنای قلاع در بلغارستان و قره طاغ (در ساحل رودخانه (Bojana)) و قرار داد دولیکه در سواحل رود خانه دانوب واقع شده اند که از دروازه آهنی (les portes de fer) الی مصب این رودخانه قلاع تأسیس ننمایند شق ثانوی آنست که دولتی از حق محاکمات خود استعفا نماید مثل دول عثمانی

وایران وچین وسیام وغیره که بواسطه عهدنامهای متعدده حق قضاء قونسولهای دول اروپ را در خاک خود قبول نموده از حق محاکمات خود امتناع نموده‌اند تفاصیل این مسئله در جای خود ذکر خواهد شد شق ثالث در صورتی است که دولت حقوق مملکتی خود را بواسطه بعضی محدود مینماید مثلاً دولت ایطالیا وحکومت روحانی پاپ زیرا که بموجب قوانین ضمانت که در ۱۳ مه ۱۸۷۱ بتوسط دولت ایطالیا اعلان شده پاپ مثل سلاطین شئونات پادشاهی حق خارج الملکت (exterritorialité) وبعضی امتیازات دیگر از قبیل عدم اختیار مأمور دولتی بدخول بواتیکان (مسکن پاپ) وغیره دارد و تمام این اختیارات پاپ حقوق مملکتی ایطالیا را محدود مینماید استرقاق مثبت عبارت است از تقبل دولتی اقدامات دولت دیگر را در خاک خود باین معنی که دولتی متعهد میشود که اقدامات دولت دیگر را در خاک خود متحمل شده ممانعت ننماید این نوع تعهدات نیز بر چند قسم است اولاً دولتی میتواند در دولت دیگری بتوسط مأمورین خود بعضی اقدامات نماید مثلاً در فصل هشتم عهدنامه که مابین دولتین روس و اطریش منعقد گردیده قید شده که اگر فراریان عسکری اطریش تجاوز نمایند دسته سربازهائیکه مأمور تعقیب آن فراریانند در خط سرحد باید توقف و تأمل نمایند وفقط دو یا سه نفر از مأمورین اطریش مجازند که بخاک روس تجاوز نموده در جستجوی فراریان بکوشند و همینکه بنزدیکترین آبادی رسیدند حکومت محلیه آنرا مطلع ساخته جستجو و تفتیش را در پیدا کردن فراریان از حکومت محل بخواهند بعضی اوقات دولتین معاهدتین بهمدیگر اختیار میدهند که قشون خود را بخاک یکدیگر تجاوز دهند مثلاً موافق معاهده ۱۸۳۲ دولتین روس و اطریش متعهد شدند که در صورت لزوم تعقیب و تعاقب فدائیهای لهستان قشون طرفین مجاز خواهند بود که سرحد همدیگر را تجاوز نمایند ثانیاً اتفاق میافتد که دولتی بدولت دیگری اختیار ساختن بعضی ابنیه از قبیل گمرکخانه و پل ولنگرگاه وغیره میدهد و تمام این اختیارات نیز داخل در

در اقدامات مذکوره فوق است مثلاً ساختن بعضی ابنیه بتوسط روس در ساحل رودخانه آمویه در حدود خیوه و بخارا بالاخره دولتی میتواند حکومت خود را در آبهای دولت دیگری برقرار نماید مثل بنادر کلک (Klek) وسوتورینا (Sutorina) که واقع در دالماسی و متعلق بعثمانی است ولی در آبهای این بنادر اطریش حکومت مینماید و کشتیهای نظامی در آنجا دارد که مانع از دخول سفاین نظامی عثمانی بآن بنادر است بدرجه که هنگام شورش در آلبانی دولت عثمانی بعد از مذاکرات طولانی با دولت اطریش مجاز شد که قشون خود را از خلیج کلک عبور داده بمحل بلوا و شورش بفرستد سهل است ادارات نظمیه بحری و حفظ الصحه این خلیج و سواحل آنهم در دست حکومت اطریش است (عهدنامه برلن) شق ثانوی اقدامات دولتی در خاک دولت دیگری حق عبور قشون دولتی است از خاک دولت دیگر (servitude de passage)

مثلاً تعهدات پروس بموجب معاهده [illegible] که مانع از عبور قشون از دولت ساکس بواد سوی و بعکس نشود بالاخره شق ثالث استرقاق مثبت آن است که دولتی حق داشته باشد که در موارد معینی خاک دولت خارجه را موقتاً تصرف نماید و یا آنکه باستعداد نظامی خود قلعه یا شهر دولت خارجه را بتصرف دائمی در آورد مثلاً بموجب عهدنامه وینه ۱۸۱۵ دو ایالت ساردنی شابله Chablais و فوسینی Faucigny باشند مانند سویس بیطرف اعلان شده بودند بجهة آنکه این بیطرفی دو ایالت مزبور واقعیت داشته باشد مقرر شده بود که در صورت جنگ فیمابین دول معظمه همجوار قشون ساردن موقتاً آن دو ایالت را تخلیه کنند و دولت سویس باستعداد نظامی خود بیطرفی آن دو ایالت را حفظ نماید در سنه ۱۸۶۰ آن دو ایالت منضم بفرانسه و این اختیارات دولت سویس نیز

مضمحل شد وکذلک دولت پروس بهانه اینکه لوکسامبرغ از حیث نظام مرجب عهدنامه وینه داخل در حوزه اتحاد آلمان شده و بدان جهت با بودن در تحت اقتدار هولاند از اقسام و اجزاء اتحاد آلمان محسوب میشود قشون خود آن ایالت را تا سنه ۱۸۶۷ در تصرف داشت و بعد در کونفرانس لندن دول قرار تخلیه آن ایالت را گذارده اعلان بیطرفی آنرا نمودند این است موارد استرقاق منفی و مثبت (servitudes négatives et positives) قبل از اینکه این فصل را ختم نمائیم لازم است بعضی مسائل که راجع باسترقاق بین الملل است حل کنیم

اولاً باید دانست که موضوع جمیع اختیاراتی که مشهور باسترقاق است (servitudes) یا حقوق دولتی است و یا خاک آن و حقوق و اموال اشخاص متفرقه (رعایای دولت) بهیچوجه نمیتوانند موضوع این اختیارات واقع شوند یعنی از برقرار نمودن اختیارات مزبوره فقط حقوق دولت محدود میشود از خاک دولت میکاهد نه از حقوق و اموال شخصیه تبعه دولت

ثانیاً موضوع استرقاق خاک و حقوق دولت است نه خود دولت زیرا که خود دولت نمیتواند موضوع حقوق دولت دیگری واقع شود والا شخصیتی از برای دولت باقی نمانده استرقاق باعث اضمحلال آن میگردد

ثالثاً استرقاق نباید زیاد از اندازه از اختیارات و حقوق دول در خاک آنها بکاهد و در نتیجه حصر و تحدیداتی که از استقلال دولت میکاهد نمیتوان در جزو استرقاق محسوب داشت حتی باید خاطرنشان نمائیم که از تمام موارد مذکوره فقط آنهائیکه بواسطه عمومیت منافع و اقتضای مجتمع بین الملل مقرر شده است مشروعه اند

مثلاً منع عبور سفاین نظامی از بوغاز داردانل و ساختن کار راه آهن در خاک

دولت دیگری وغیره از آنچه گفته شد معلوم است که استرقاق بین الملل فقط شیئی است (servitudes réelles) نه شخصی (servitudes personnelles) زیرا که موضوع آنها خاک و حقوق دولت است نه شخص دولت

رابعاً وسائل برقرار کردن استرقاق بر دو قسم است یا برضایت رسمی طرفین است که در عهدنامه ها قید میشود و یا برضایت ضمنی و سکوت که بمرور زمان مستقر میگردد و کذلک وسائل انقضای استرقاق یا برضایت رسمی طرفین متعاهدین است و یا بسکوت و یا اینکه بالاخره معدومی موضوع استرقاق (خاک و حقوق دولت وغیره)

فصل پنجم

آزادی اوقیانوس و دریاها

آزادی اوقیانوس امروزه از بدیهیات اولیه محسوب میشود یعنی هیچ دولتی نمیتواند اوقیانوس یا قسمتی از اقسام آنرا جزو مملکت خود دانسته منفرداً در آن حکومت نماید زیرا که اوقیانوس و دریاها متعلق بتمام ملل است و هیچ ملتی از حیث حقوق و اختیارات خود در اوقیانوس بر دیگری اصولاً رجحان و اولویت ندارد در نتیجه است که سفاین بحری و تجارتی دول در اوقیانوس و دریاها تابع حکومت هیچ دولت اجنبیه نبوده مثل اینکه خاک دولت متبوعه خود باشند قوانین آنرا اجری مینمایند

آزادی اوقیانوس و دریاها که حالا یکی از قواعد اصلیه حقوق بین الملل محسوب میشود بسیار مهم و معتنابه است بعد خواهیم دید که در تمام شعبات این حقوق نافذ و منبع عده کثیره از قواعد ارتباط و اختلاط بین الملل شده بعضی از علمای حقوق آزادی اوقیانوس را بعنصریت آن حمل میکنند برخی دیگر این آزادی را از عدم امکان تحدید

حدود در اوقیانوس استنباط مینمایند ولی حقیقتش این است که چون اوقیانوس و دریا
وسیله آمد و شد و ارتباط و اختلاط بین الملل است تمام ملل منفعت دارند که حد
و حصری در ملکیت بحور نبوده بالسویه ازین وسیله منتفع شوند لهذا آزادی دریا
مبنایش بر عمومیت منافع و وجود مجمع بین الملل است والا با استعداد و نظامی حالیه
دول تحدید حدود و تصرف آب مانند خاک اشکالی ندارد آنچه در باب آزادی
اوقیانوس گفته شد متعلق بتاریخ معاصر است و باید بدانیم که ملل اروپ یکدفعه
آزادی دریا را قبول نکردند بلکه بمرور قرنها و تجارب تاریخی بالاخره فهمیدند
که دریا باید آزاد باشد با وجود اینکه حقوق دول اروپ پایه اساسش بر حقوق روم است
و آن حقوق دریا را مانند هوا قابل ملکیت نمیدانست

Et quidem naturali jure omnium communia sunt illa: aër, aqua profluens, et mare et per hoc littora maris (Dig. de div. rer. t. 1, 2, §1.)

در قرون وسطی و عهد جدید دول جد و جهدی داشتند که هر کدام دریائی را تصرف
کرده ملک طلق خود شمارند مثلاً دولت ونیز دریای آدریاتیک را متعلق بخود میدانست
و سفاین سایر دول را توقیف کرده اجرای بعضی تکالیف را از قبیل تادیه حقوق معینی
و شلیک وغیره از آنها مطالبه میکرد اسپانیا اقیانوس کبیر و خلیج مکسیک را انگلیس
دریاهای مجاور مملکت خود را و دانمارک و سوئد دریای بالتیک را و عثمانی دریای
اسود را و پرتغال اقیانوس هند را و قس علیهذا
و چون در سر تصرف دریا منازعه و مجادله مابین دول اروپ واقع میشد پاپها

حکم واقعشده بمیل خود دریاها را بسلاطین می بخشیدند ولی از قرن هفدهم مسئله
آزادی بحور مطرح شده بمرور واقعیت پیدا کرد اول کسیکه از آزادی دریا
سخن راند (هوغ گروسیوس) مشهور بود که در اینباب تصنیفی نوشته در سنه ١٦٠٩
بطبع رساند این تصنیف که مشهور است به *mare liberum*
(دریای آزاد) خیلی مؤثر واقع شده و بعد سایر حقوقدانهای اروپ مسئله را دنبال کردند
تا اینکه آزادی اقیانوس و دریاهائیکه با اقیانوس متصلند قبول عامه یافت و حتی
دریاهائیکه از همه طرف بمملکت دولتی محاط اند در صورتیکه وصل با قیانوس باشد
مثل سایر دریاها آزاداند و اگر فعلاً بعضی تحدیدات درین مسئله ظاهر میشود بواسطه
امنیت دولت ساحلی است لهذا دولت عثمانی نمیتواند دریای مرمر
(*marmara*) و بحر اسود را ملک خود محسوب نماید زیرا که
متصل با قیانوس است وکذلک سوئد حق ملکیت دریای بالتیک را ندارد
ولی دریای آزوف را نمیتوان از بحور آزاد حساب کرد زیرا که اولاً مستقیماً با اقیانوس
وصل نیست و ثانیاً آن دریا حکم دریای داخله دارد و از هر طرف محاط بخاک روس
و بوغازیکه آن دریا را بدریای اسود وصل میکند باز در دست روسها است
اما دریای کارا (*Kara*) باید از بحور آزاد محسوب شود زیرا که مستقیماً
با قیانوس وصل است و بقدر آزوف داخل در خاک روس نیست دریاهائیکه
از اطراف بخاک دولتی محاط و با قیانوس متصل نیستند حکم دریای داخلی را داشته
آزاد هم نیستند (*fermées*) و چنین دریاها متعلق بدولتی است که
بمملکت آن محاط است بنتیجه دریاچه یوردان که از سه طرف محاط بخاک عثمانی است
متعلق بآن دولت است و دریاچه آرال بهمان جهات متعلق بروسیه است
اما بحر خزر بموجب قاعده اصلی بایستی مابین روس و ایران مشترک باشد ولی چون

دولت ایران برحسب عهدنامهٔ ترکمان چائی از حقوق خود در آن دریا امتناع نمود
لهذا از داشتن سفاین نظامی در آن دریا ممنوع است ولی موافق عهدنامهٔ مزبوره
دولت ایران اصولاً حق نگاه داشتن کشتیهای تجارتی در آن دریا دارد و نتایج
آزادی اقیانوس و دریاها از قرار تفصیل است

اولاً هر دولتی مجاز است که در اقیانوس و دریاها بآزادی صید ماهی صدف وغیره نماید
ثانیاً سفاین دول در اقیانوس و بحور تابع قوانین دولت متبوعه خود هستند و هیچ سفینه مجاز
نیست که قوانین دولت متبوعه خود را در مادهٔ سایر سفاین اجرا نماید و عقیدهٔ بعضی که مسافت
اقیانوس بقدر تیررس توپهای سفینه در تحت حکومت آن سفینه است صحیح نیست
ثالثاً چون سفاین نظامی و غیرنظامی دول تابع قوانین داخلی آنها هستند لهذا فقط
دولت متبوعه سفینه مسئول حرکات تعدیانه و جنایات آنها است

فصل ششم

بحور یا دریاهای سواحل

بحور سواحل (mers territoriales) عبارت است از آبهائیکه
مجاور سواحل دولت است این اقسام بحور آزاد نیستند و متعلق بدولت سواحل
(Etat riverain) میباشند حقوق دولت سواحل در این آبها از قرار شرح است

اولاً هر دولتی مجاز است که تا مسافت معینی از سواحل خود اسباب و شرایط امنیت
و رفاهیت ممالک خود را بعمل آورد و بنتیجه حق نظارت تمام سفاین خارجه را با اجرای
قواعد نظمیه و حفظ الصحه (پاس پرت و معاینه وغیره) دربارهٔ آنها دارد
ثانیاً هیچ دولتی غیر از دولت سواحل حق صید ماهی را در بحور سواحل ندارد
ثالثاً تمام سفاین تجارتی و غیرنظامی دول همینکه به بحور سواحل داخل شدند تابع

قوانین دولت سواحل خواهند بود و تمام قوانین نظمیه و حفظ الصحه دولت سواحل
باید بدون چون و چرا در مادهٔ آنها اجری شود مثلاً اگر جنایتی در سفینه بهنگام توقف
آن سفینه در بحور سواحل اتفاق افتد آن جنایت باید در دیوانخانهای دولت سواحل
رسیدگی شود و موافق قوانین دولت مجازات جانی داده شود اگر معامله در سفینه
وقتیکه آن سفینه واقع در آبهای سواحل است منعقد شود آن معامله باید موافق قوانین
دولت سواحل باشد (چه این جنایت و معامله فیمابین خود تبعه خارجه اتفاق افتد
و چه مابین تبعه خارجه و داخله دولت سواحل) حالا باید بدانیم که امتداد بحور سواحل
تا کجاست و چه قدر دریا و اقیانوس از آبهای سواحل محسوب میشود در اینباب هم
دول مدت مدیدی افراط و تفریط مینمودند و همیشه ساعی بودند که بقدریکه ممکن باشد
بر آبهای سواحل بیفزایند زیرا که منفعت هر دولتی در آن بود (رجوع کن بحقوق فوق)
چنانکه دولت روس بموجب قانون ۱۸۱۲ مسافت صد میل انگلیسی را از سواحل مستملکات
سیبریائی و امریکائی خود را بحور سواحل محسوب نموده مانع از صید سفاین خارجه بوده ولی
چون انگلیس و دول متحدهٔ امریکای شمالی برضد این قانون پروتست کردند قانون مزبور
تغییر یافت این نوع اجحاف و تعدی همه جا میشد تا اینکه بالاخره موافق عقیدهٔ حقوق
دانها (مثلاً Bynkershoek) که میگفت مسافت بحور
سواحل باید بقوت اسلحهٔ دولت سواحل معین شود
(terrae dominium finitur ubi finitur armorum vis)
مسافت تیر گلولهٔ توپخانه سواحل را مأخذ قرار دادند و بعد چون مشاهده کردند که توپخانه
دول رو بتکمیل است و مسافت تیر گلوله مختلف سه میل انگلیسی را که از سرحد جزر
دریا محسوب میشود مسافت بحور سواحل قرار دادند و حالا در حقوق داخله دول اروپ

همین قاعده اخذ شده مثلاً در انگلستان در سنه ۱۸۷۸ پارلمنت قانونی در تعیین مسافت بحور سواحل ایجاد نمود که مشهور است به (Territorial Waters jurisdiction Act) و مبنایش بر همان قاعده است (سه میل انگلیس) وجه ایجاد قانون را لازم است ذکر کنیم تا اهمیت مسئله واضح شود در همان اوقات نزدیکی سواحل انگلستان مصادمه مابین کشتی آلمانی Franconia بکشتی انگلیسی موسوم به Strathclyde اتفاق افتاد کشتی آخری چون از مصادمه عیب کرده بود غرق و یکنفر انگلیسی تلف شد اقوام متوفی ناخدای کشتی آلمانی را مقصر کرده از دیوانخانهای انگلیس مطالبه احقاق حق نمودند دیوانخانهای درجه دویم بعد از تحقیق و تدقیق از رسیدگی باین دعوا امتناع نمودند زیرا که بعقیده قضات سرحد بحور سواحل بقانون انگلیس معین نشده از آنرو حدود و تابعیت سفاین بقوانین و دیوانخانهای انگلیس معلوم نبود لهذا قانون مزبور ایجاد شد تا تکلیف سفاین در آینده معین باشد

فصل هشتم

دریاهای داخلی بوغازها رودخانها

۱) دریاهای داخلی عبارتست از کلیه آبهائیکه بخاک دولتی محاط است از قبیل خلیجها و زبانه های دریا و غیره معلوم است که وقتی که دریاهای سواحل متعلق بدولت سواحل باشد این نوع آبها هم که محاط بخاک آن دولت هستند بطریق اولی از متملکات دولت سواحل محسوب میشود ولی بجهت اینکه تمام دریای داخلی بالانحصار بیک دولت تعلق گیرد لازم است که خاک آن دولت در واقع محیط بر آن

دریا باشد لهذا اگر بوغاز خلیجی در دست دولتی باشد و سواحل آن در تصرف دولت دیگری هیچکدام بانفراده حق تصرف را در تمام خلیج نخواهند داشت بهمین جهة است که تمام خلیج کلک (Klek) را از متصرفات اطریش نمیتوان محسوب داشت زیرا که فقط بوغاز آن خلیج در دست اطریش است و سواحل آن متعلق بعثمانی ازین قرار خلیج فیلاند و ریغا متعلق بروسیه است قسمت دریائی که مابین انگلستان و جزیره وایت (Wight) است نیز متعلق بانگلیس است ولی خلیجهای مکسیک و کلیه خلیجهائی که در واقع امر بخاک دولتی محاط نیستند از دریاهای داخلی محسوب نتوانند شد این است قواعد اصلیه بجهة تمیز دادن دریاهای سواحل و داخلی از سایر دریاها ولی لازم است بدانیم که دریاهای سواحل و داخلی مانع از ارتباط و امتزاج آمیزش بین الملل نیستند و از حیث تجارت و خلطه آمیزش آزادند ولی چون در تحت حکومت دولت سواحل محسوب میشوند قوانین آن دولت در آن اقسام هم مجری است لکن تابعیت سفاین بقوانین دولت سواحل وقتی لازم میآید که در آن آبها متوقف باشند (لنگر انداخته) و معلوم است که مادامیکه سفاین خارجه عبور میکنند و در آن آبها توقف نمینمایند بهیچوجه مطیع قوانین دولت سواحل نیستند از آنچه گفته شد باید اینطور استنباط کرد که دریاهای سواحل و داخلی از خاک دولت محسوب نمیشوند یعنی دولت سواحل مالک آن آبها نیست بلکه آن اقسام دریا در تحت حکومت و قابلیت دولت است

۲) بوغازها چون بوغازها بجهة روابط و معاملات و تجارت بین الملل اهمیت مخصوصی دارند از عهد عتیق الی حال همیشه در باب آزادی بوغازها بجهة ارتباط و آمد و شد ملل معاهدات کثیره‌ای فیمابین دول منعقد شده است و امروز قواعد ذیل در ماده آنها مجری است

اولاً بوغازیکه بخاک دولتی احاطه شده و عرضش بقدر تیررس توپخانه ساحل باشد متعلق بدولت محاط است ولی اگر بوغازی فیمابین دو دولت واقع شده عرضش بیشتر از شش میل [illegible]

نباشد خط مشترکی که از وسط بوغاز رسم شود بسرحد آن دو دولت خواهد بود از این قرار بوغاز داردانل و بوسفور متعلق بعثمانی و بوغاز کرچ متعلق بروسیه است ثانیاً از نقطه نظر سیر و عبور سفاین تجارتی و کلیه ارتباط بین الملل قاعده ذیل موافق اصول است اگر بوغازی دو دریای اقیانوسی (مفتوحه) را متصل نماید باید با وجود تعلق بدولت واحدی بجهت معاملات بین الملل مفتوح باشد مگر اینکه حفظ و حراست دولت متعلق بها طور دیگر اقتضا نماید (مثلاً مخاطرات عبور سفاین نظامی) ولی درصورتیکه بوغازی دریای اقیانوسی را با دریای غیر مفتوحه متصل نماید آزاد نخواهد بود و بسته بمیل دولت سواحل است بدینجهة بوغاز داردانل و بوسفور موافق عهدنامه لندن (۱۸۴۱) و عهدنامهای پاریس ۱۸۵۶ و برلن ۱۸۷۸ آزاد بوده بجهة ارتباط و آمیزش بین الملل مفتوح است و فقط عبور سفاین نظامی دول از آن بوغازها ممنوع است و کذلک بوغازهائی که متعلق بدانمارک است بجهة سیر و عبور سفاین دول مختلفه آزاد است سهل است حق العبوریکه دولت دانمارک از کشتیها اخذ میکرد حالا ممنوع است زیرا که برحسب تکلیف دول امریکای شمالی اینحق را از دولت مزبوره دول اروپ بمبلغ معینی خریدند و دولت دانمارک متعهد شد که از منفعت این مبلغ اسباب رفاهیت سفاین را عمل آورد ۳) **در مادهٔ رودخانها** تمام علمای این علم متفق اند که اگر رودخانه از منبع الی مصب در یک دولت جاری باشد بالانحصار متعلق بان دولت است و الا یعنی درصورتیکه از چند دولت بگذرد مابین آن دول مشترک خواهد بود مثلاً رودخانه دانوب و رن و غیره درصورت آخری هرکدام از دول مختارند که در قسمت خود موافق مصالح شخصیه و امنیت معینی درباب سیر و عبور سفاین جایز دول ایجاد نمایند ولی چون دول این قرن مشاهده کردند که دول اینحق را در استعمال مینمایند در کنگره وینه مقرر شد که قواعد و قوانین اجنبیتی ثانی در تمام دولیکه این نوع رودخانها از خاکشان میگذرد موافق همدیگر باشند و اصول این قواعد این در همان عهدنامه معین شده در ماده رودخانهای رن و ایلب و اسکو و جریکی در کنگره پاریس دایره اجرای این قواعد را توسعه داده شامل دانوب نیز نمودند و بعلاوه کمیسیونهائی تشکیل دادند که در فوق اشاره شده و در جای خود نیز مفصلاً شرح داده خواهد شد

باب سیم

قرارنامهای بین الملل

فصل اول اطلاعات عمومی

قرارنامهٔ بین الملل عبارتست از اتفاق آرای مابین دو یا چند دولت و چون تعیین میکند روابط مابین دول را لهذا بهترین وسیله تحدید حدود و حقوق و تکالیف آنها است به نسبت یکدیگر و واضحست که اجرای قرارنامهٔ بین الملل اجباری است نه اختیاری لهذا بزبان لاطین این نکته این طور ترسیم شده

Pacta sunt servanda

یعنی باید قرارنامهارا محفوظ و مجری داشت

اگر بخواهیم جهت وجوب اجرای قرارنامه را بفهمیم با اختلاف آرای علمای این علم دوچار خواهیم شد بعضی مبنای قرارنامه را بر صفات اخلاقی قرار داده میگویند که شرف و حیثیت دول آنها را باجرای قول و تعهدی که کرده اند وامیدارد برخی این مبنی را بر طبیعت اوضاع مستقر داشته میگویند که دول بالطبع مجبورند که روابط خودشان را موافق عهدنامهای متعدده و مختلفه منتظم نمایند

فرقه که من جمله بونچلی آلمانی است وجوب اجرای قرارنامهٔ بین الملل را بر احساسات طبیعی انسان که همیشه مایل بحق و حقانیت است حمل میکنند بالاخره بعضی از حقوقدانها مثل مارتنس روسی تمام این عقاید را رد کرده مایه اصلی قرارنامه را بر مشارکت و مساهمت دول در زندگانی بین الملل میدانند و میگویند چون هیچ دولتی نمیتواند بطوریکه در فوق مکرر ذکر شده به تنهائی زیست کرده بمقاصد اصلیهٔ خود برسد لهذا مجبور بتاسیس روابط و تشکیل الفت و اتحاد با نوع خودش است و واضح است در هر انجمنی حقوق و

تکالیف باید معلوم باشد (Ubi societas, ibi jus)

وچون متضمنات عهدنامه وقرارنامها
همین حقوق وتکالیف است بهمان جهت هم آنها واجب الاجرا هستند از طرف دیگر هرقدر مضمون قرارنامه بوضع زندگانی ومقتضیات معیشت نزدیکتر باشد انقدر اجرایش سهل تر است اینست که کارگذاران واولیای دول باید این نکته را در نظر داشته بدانند که مضامین عهدنامها نباید موافق منظورات شخصی آنها باشد بلکه باید موافقت بکند با منافع وحوایج ملتی وفقط در اینصورت عهدنامه وقرارنامها میتوانند وضع وحالت ودرجه تمدن وترقی یا تنزل ملتی را نمایانند پس بالاخره میتوان گفت که وجوب اجرای قرارنامه بر موافقت تامه آنست با وضع زندگانی ملل بهمین جهت است که قرارنامهای بین الملل بسا میشود که بدون اینکه اجرا شوند از حیثیت میافتند زیرا اشخاصی که آنها را منعقد داشتند یا منافع ملل را در نظر نداشتند ویا نتوانستند این منافع را محفوظ دارند مثلا عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ که بشرایط مذکوره در فوق بر ضد حقوق اصلیه دولت روسیه منعقد شده بود طولی نکشید که منقض ومنفسخ شد وتمام نمایندهای دولی که در این کنگره پاریس حضور بهم رسانیده بودند قبل از وقت میدانستند که فصول اینعهدنامه بقدری که راجع بر روسیه بود اجرا نخواهد شد وکذلک اگر کتب مدونه عهدنامه‌ها را بنظر آوریم خواهیم دید که تا چه اندازه آنهائیکه برقرار مانده اجرا میشوند موافق وضع جغرافیائی وطبیعت روابط وعمومیت منافع وملاحظات پولیتیکی وتجارتی دول متعاهده است

فصل دویم

شرایط صحت عهدنامها

بجهت صحت عهدنامها شرایطی چند لازم است که باید حتما رعایت شوند این شرایط یا

راجع باشخاصی است که عهدنامه را منعقد میدارند ویا منسوب بموضوع عهدنامه منعقده

۱) شرایط شخصی یا شرایطی که راجع باشخاص است

از این نقطه نظر صحت عهدنامه اولا باستقلال دول متعاهده است یعنی عهدنامه دو دولت مستقل یا غیر مستقل یا دو دولت غیر مستقل از نقطه نظر حقوق بین الملل صحیح نیست زیرا چنانکه در جای خودش ذکر شد دول غیر مستقله شخصیت بین الملل را ندارند واگر هم اتفاق افتد که فعلا در میان دول غیر مستقله با دول مستقله چنین عهدنامها منعقد شود خارج از قاعده است همچنین قرارنامهائیکه مابین دول وپاپها منعقد میشود حکم عهدنامهای بین الملل را نداشته ونخواهند داشت زیرا که پاپ رئیس روحانی وحکومت آنها هم روحانی است ولذا آنها نیز شخصیت بین الملل را دارا نیستند

ثانیا اشخاصیکه عهدنامه را منعقد میدارند باید چنین اختیار را داشته باشند لهذا همیشه باید بقوانین اساسیه مملکت متوجه شد اگر دولت مستقله غیر مشروطه طرف است پادشاه که فرمانفرمای بالاستقلال است کمال اختیار را دارد وهر نوع عهدنامه منعقد نموده بموقع اجرا بگذارد ولیکن در دول مشروطه باید شخص یا هیئتی که حقوق سلطنتی را دارا است طرف معاهده واقع شود یا اختیارات معاهده را امضا وتصدیق نماید بعضی اوقات اتفاق میافتد که حل این مسئله مشکل میشود مثلا کسی حکومت را غصب میکند یا بر یک تخت سلطنت دو نفر ادعا مینمایند در اینصورت چنانکه در جای خود ذکر شده آن کسیکه فعلا زمام حکومت در ید اقتدار اوست حق انعقاد اینعهدنامه را دارد وحقانیت یا غیر حقانیت او در این مسئله مناط نبوده داخل مبحث این رشته حقوق نمیتواند شد (یعنی بر خود ملت است حکم آنرا نماید) سلاطین هم از طرف خودشان مأموری معین میکنند با اختیارات مقرره ودر صورتیکه عهدنامه منعقده از حدود معینه تجاوز نکرده باشد هیچ واجرایش اجباری است وواضح است همینکه تجاوز کرد امضا وتصدیق آمر بجهت صحتش لازم میآید

بدینجهت است که هنگام جنگ سرکردههای عساکر مختار به حق عهدنامه را ولو موقتی باشد ندارند
مگر با اجازهٔ مخصوصه دولت متبوعهٔ خودشان و فقط مجاز هستند که در صورت لزوم قرار
نامههای راجعه بمتارکه یا مبادلهٔ اسرا یا امثال آنرا منعقد داشته اجرا نمایند

ثالثاً عهدنامه یا قرارنامه که بواسطهٔ مامورین شرعی دولتی منعقد شده
باید بصحهٔ آن دولت برسد صحه در اینجا عبارت است از پذیرفتن عهدنامهٔ منعقده و اظهار
رضایت بطور رسمی صحهٔ عهدنامه *ratification*
یا *sanction* لازم و ملزوم اجرای عهدنامه است

و قبل از اینکه عهدنامه بصحهٔ دولتین متعاهدتین برسد مامور طرفین موافق دستورالعمل
دولت متبوعهٔ خود از امضا مینمایند و قبل از امضا اختیارنامههای خود را بهمدیگر
ارائه مینمایند ولی باید دانست که امضای مامورین شرط وجوب اجرای عهدنامه نیست
و دولتین معاهدتین میتوانند آن عهدنامه را قبول یا رد کنند و فقط در صورتی عهدنامه
اجرایش اجباریست که بصحهٔ حکومت سلطنتی دولتین معاهدتین برسد
مثلاً در دولت مستقلهٔ غیرمشروطه باید سلطان مستقل و مالک الرقاب صحه بگذارد و در
دول مشروطه پارلمنت یا مجلسی که این اختیار را دارد اما در صورتیکه عهدنامه بصحه رسید
قرار عمومی بر اینست که اجرایش از روز امضای آن بتوسط مامورین دولتین معاهدتین
محسوب خواهد شد نه از روز گذاشتن صحه این قاعده را بزبان لاطین این طور ترسیم کردند
ratihabitio retrotrahitur ad initium negotii

بدینجهت است که
تاریخ عهدنامهها از روز امضای آن بتوسط مامورین محسوب و همیشه قید میشود که تا موعد معینی
بصحهٔ دولتین معاهدتین خواهد رسید

در فوق ذکر شد که صحت حکومت سلطنتی عهدنامه را واجب الاجرا مینماید حالا باید دانست

که آیا حکومت سلطنتی اختیار دارد عهدنامه را که بتوسط مامور خودش امضا شده صحه نگذارد
و اگر دارد در کدام موارد در سر این مسئله مابین حقوقدانها مباحثه است هوغ گروسیوس
که پدر این علمست با پوفندرف متفق اند که در صورتیکه مامور دولتی از حدود دستورالعملهای
خود تجاوز نکرده باشند قبول کردن و صحه گذاشتن عهدنامهٔ منعقده بذمهٔ دولت متبوعهٔ
آنست برخی میگویند که باید بدستورالعملهای محرمانه متوجه شد اگر مامورین از حدود دستور
العملهای محرمانه تجاوز کرده باشند دولت متبوعهٔ آنها این حق نیست که آن عهدنامه را صحه نگذارد
اگرچه این رفتار برخلاف شرف دولت است فرقه مثل بلونچلی و هفتر و غیره نپذیرفتن عهد
نامه و امتناع از صحه را بدون جهت برخلاف شرف و حیثیت دولت میدانند ولی مارتنس
روسی میگوید عهدنامه حکم قانون را دارد چنانکه حکومت سلطنتی میتواند لایحهٔ قانون را امضا
نماید همانطور اختیار تام دارد عهدنامه را هم صحه نگذارد و فسخ کند باید دانست که
لازم نیست همیشه حکومت سلطنتی بلاواسطه خودش عهدنامهها را صحه بگذارد بسا اتفاق
میافتد که در وقت جنگ سلاطین یا حکومت سلطنتی بسرکردههای قشون اختیار تام میدهند
که عهدنامهٔ صلح را بسته امضا نموده بدون صحهٔ آنها را مجرا دارند در روسیه فرمانفرمای
ترکستان مختار است که عهدنامه و قرارنامه با دول غیرمستقله بخارا و خیوه بسته مجری نماید
و نایب السلطنه هندوستان نیز همان اختیار را دارد و کذلک عهدنامه که در سال ۱۸۰۱
در میان دولتین روس و فرانسه منعقد شده بود در عوض صحهٔ امپراطور روس الکساندر اول
بصحهٔ مارکف مامور آن امپراطور رسید ولی حالا بواسطهٔ ترقیات جدیده الکتریسته و
انتشار تلگراف در تمام عالم اینگونه اختیارات نُدرتاً داده میشود بعضی اوقات قرارنامه
اجرا میشود بدون اینکه بصحهٔ دول رسیده باشد مثلاً در کونفرانس لندن که در
سنه ۱۸۴۰ بجهت استخلاص عثمانی از فتوحات خدیو مصر محمدعلی پاشا منعقد شده بود وکلای
در کونفرانس حضور بهم رسانیده بودند محرمانه مقرر داشتند که منتظر صحه نشده قرارنامه که در آن

کونفرانس مرتب شده بود اجرا نمایند زیرا که اقدامات فوری در استخلاص دولت عثمانی لازم بود و الصحت که این نوع قرارنامها بسیار نادر است در یکموقع هم صحه لازم نمیآید و آن وقتی است که سلاطین شفاهاً عهدنامه یا قرارنامه را منعقد دارند و بقوانین اساسیه مملکت خودشان در صحه گذاشتن آن مستقل باشند

امتناع از صحه گذاشتن عهدنامه در مواقع ذیل جایز بلکه واجب است

اولاً وقتیکه مامورین دولتی از حدود اختیارات خود تجاوز کرده باشند

ثانیاً اگر بموجب قواعد اساسیه پارلمنت یا کنگره یا شورای دولتی فصول عهدنامه را قبول ننمایند

ثالثاً اگر در اوضاع و احوالی که هنگام انعقاد عهدنامه وجود داشت تغییرات اصلیه بهم رسد (مثلاً) پادشاهیکه طرف معاهده بود از تخت سلطنت خلع شود و یا موضوع عهدنامه مضمحل شود

رابعاً اگر مدلل شود که مامورین دولتی را با مضای عهدنامه مجبور کردند و یا انها را مشتبه نمودند و یا خود مامورین مشتبه شدند رضایت پارلمنت یا کنگره در پذیرفتن عهدنامه دارای اهمیت مخصوص است و امتناع آنها از گذاشتن صحه کافیست که قانوناً عهدنامه منقض شد ولی از طرف دیگر لازم میآید که قبل از نقض عهدنامه از پارلمنت استشاره شود و عهدنامه منعقده در آنجا مطرح بوده بعد از ملاحظه و مداقه لازمه پذیرفته نشود بجهت توضیح مسئله مثل ذیل را خاطرنشان میکنیم در سنه ۱۸۶۷ مابین دولتین دانمارک و دول متحده امریکای شمالی (اتازونی) عهدنامه منعقد و بواسطه آن دانمارک جزایر سن توماس و سن ژان را بدول متحده در ازای هشت ملیون و پانصد هزار دولار فروخت و قرار شد که عهدنامه مزبوره در مدت شش ماه بصحه پارلمنت در دانمارک و کنگره در دول متحده رسیده مجری شود دولت دانمارک وعده خود را در مدت مزبوره بجا آورده حتی اعلان

نامه رسمی در باب فروختن جزایر مزبوره بدول متحده امریکا منتشر نمود ولی دول متحده بدون اینکه در مدت مزبوره اقدامی نمایند از پذیرفتن عهدنامه امتناع نمودند و چون این حرکت دول متحده صحیح نبود بعد مجبور شدند که مجدداً مهلت خواسته عهدنامه مزبوره را در ظرف مهلت ثانوی بملاحظه سنات برسانند این دفعه امتناع دول متحده از پذیرفتن عهدنامه مزبور قانونی بود زیرا که سنات بعد از مداقه اظهار رد کرده بود اگر یکی از دولتین متعاهدتین عهدنامه را بدون استشاره پارلمنت یا کنگره و یا کلیه مجلسی که اختیار پذیرفتن عهدنامهها را دارد قبول نماید دولت دیگر ذی حق است که اجرای آنرا خواسته منتظر ملاحظه و مداقه پارلمنت نشود زیرا که هیچ دولتی مجبور نیست که قوانین اساسیه دولت دیگری را محفوظ و محروس دارد مثلاً دولت فرانسه در سنه ۱۸۳۱ قرارنامه با دول متحده امریکای شمالی منعقد داشته متعهد شد که مبلغ بیست و پنج ملیون فرانک از بابت خساراتیکه برعایای دول متحده هنگام جنگهای ناپلیون وارد آمده کارسازی دارد و چون دولت فرانسه آن قرارنامه را قبول نموده صحه گذاشت دول مزبوره از بابت مبلغ مزبور برعایای خود تمسک داده که عندالوعده کارسازی نماید و بعد که پارلمنت فرانسه این قرارنامه را ممضی نداشت دول متحده تادیه مبلغ مزبور را جداً مطالبه کردند ولی باید دانست که تا وقتیکه یکی از دولتین معاهدتین قرارنامه یا عهدنامه را قبول ننموده است دولت دیگر نمیتواند آنرا گذشته محسوب دارد و اگر هم محسوب داشته و اجرایش را شروع نموده است درصورتیکه طرف دیگر قبول نکرده نکول کند مجبور است بحالت قبل از انعقاد مراجعت نماید

وکذلک دولتین معاهدتین حق ندارند قسمتی از عهدنامه منعقده را قبول نموده قسمت دیگر را رد کنند یعنی یا باید تمام عهدنامه را قبول کنند و یا تمام از آن نکول نمایند و این قاعده همیشه مجری بوده بغیر از استثنای ذیل که پسندیده نیست دولت فرانسه قرارنامه کونفرانس بروکسل را از سنه ۱۸۸۰ در پارلمنت مطرح نموده از صد فصل آن بیست و چهار فصل رد کرد

دو واضح است که اینحرکت دولت فرانسه مستحسن نبود

تمام علمای این حقوق متفق هستند که درصورتیکه قرارنامه بصحهٔ دولتین معاهدتین رسید اثرش از روز امضای آن بتوسط مامورین مختار شروع میشود یعنی تصور میکنیم که همان روزیکه عهدنامه بامضای مامورین مختار رسید بصحه دولتین معاهدتین نیز رسیده اگرچه این قاعده برخلاف قوانین منطقی است زیراکه قرارنامه یا عهدنامه تا روز رسیدن بصحه حکم لایحهٔ قانونرا دارد و یا واضحتر گفته باشیم حکم وعده را دارد و فقط بعد از رسیدن بصحه حکم اجباری را می یابد پس چطور میتوان اثر آن را از روز امضا شروع نمود با وجود این دلیل منطقی تمام علما تصور واهی را قبول نموده و اینقاعده را مجری داشتند ولی احتیاط را در این مواقع نباید از دست داد و طرفین متعاهدین باید فصول قرارنامه را قبل از تحصیل اطمینان در قبول شدن آن اجرا ننمایند والا مثل دولت چین خواهند باخت این دولت در سنه ۱۸۷۶ با دولت انگلیس قرارنامه در باب محدود نمودن تجارت تریاک منعقد داشته در ازای آن متعهد شد که بعضی حقوق و اختیارات جدیده بر عایای انگلیس در خاک چین بدهد و بعد از انعقاد قرارنامه فوراً شروع باجرای آن نموده اختیارات تبعهٔ انگلیس را توسعه داد ولی دولت انگلیس چون نتوانست در پارلمنت خود آن قرارنامه را بقبولاند از اجرای آن امتناع نمود و از اینمعامله فقط رعایای دولت انگلیس بهره مند شدند زیراکه دولت چین نتوانست حقوق و اختیارات جدیده را از آنها سلب نماید

شرط چهارم صحت عهدنامه و قرارنامها این است که تقلب و اشتباه در میان نباشد از این حیث فرقی میان قرارنامهٔ بین الدول و قرارنامهٔ ملکی و تجارتی که مابین اشخاص متفرقه منعقد میشود نیست و تفاوتی که هست این است که در قرارنامهای بین الدول زور و جبر قرارنامه را باطل میکند

مثلاً عهدنامه و قرارنامهاییکه بعد از جنگ بسته میشود پر واضح است که مبنی اش بر قوت

اسلحه دولت فاتح است ولی اگر پادشاه مملکتی را عنفاً مجبور بانعقاد عهدنامه نمایند و یا آرای مامورین مختار دولتی را بزور محدود کنند چنین قرارنامه باطل خواهد بود لهذا تعهداتیکه پادشاه اسپانیا فردیناند هفتم در شهر بایون در سنه ۱۸۰۸ امضا کرده از سلطنت اسپانیا استعفا نمود صحیح نبود زیراکه ناپلیون او را باین استعفا مجبور کرد ولی استعفای ناپلیون اول از تخت سلطنت فرانسه در فنتن بلو صحیح بود زیراکه شخصاً ناپلیون را کسی مجبور بامضای استعفانامه نکرده بود بلکه تسخیر پاریس و اوضاع و احوال آنوقت و غلبهٔ دول متحده او را باین استعفا واداشت

خامساً بجهت صحت عهدنامه اتحاد و موافقت آرای طرفین متعاهدین لازم است یعنی تکلیف انعقاد قرارنامه بتوسط یک طرف باید از طرف دیگر نیز قبول شود و واجب نیست که تکلیف انعقاد قرارنامه همیشه قبل از پذیرفتن فصول آن باشد زیراکه ندرتاً این نوع تکلیف بعد از پذیرفتن هم اتفاق میافتد مثلاً اعلان رسمی سوئد از هفتم نوامبر ۱۸۵۵ در باب بقا و دوام صلح متضمن پذیرفتن تکلیف دولت دانمارک بود در صورتیکه این تکلیف دولت مشار الیها دو روز بعد اعلان شد (یعنی نهم ماه مزبور)

ب) شرایطی که راجع بموضوع قرارنامه و عهدنامهاست

موضوع تعهدات بین الملل باید چیزی باشد که در اقتدار و تسلط دولتین متعاهدتین است بنابراین تعریف شرط صحت عهدنامها از حیث موضوع بر آن است که اولاً اجرای آن موضوع فعلاً ممکن بوده بر ضد اخلاق پسندیده نباشد لهذا عهدنامهاییکه بر ضد اخلاق حسنه بوده و یا فعلاً اجرای آنها ممکن نیست قانونی نبوده اصولاً طرفین متعاهدین باجرای آنها مجبور نیستند

بلونچلی امثال این نوع عهدنامهها را بدینطور شرح میدهد

اولاً عهدنامهاییکه برده فروشی و بندگی را از نو تاسیس مینماید

ثانیا قرارنامهائیکه سلب حقوق مدنی از اهالی خارجه در مملکتی میکند
ثالثا تعهداتیکه آزادی دریاها را مضمحل میکند
رابعا قرارنامهٔ در باب دخالت با مور داخله دولت مستقلی
خامسا عهدنامهٔ در باب حکومت در تمام ربع مسکون قاعدهٔ کلی راکه تمام این مواقع در تحت آن آید میتوان اینطور ترسیم کرد هر عهدنامه یا قرارنامه که محدود کند یا بکلی مضمحل نماید حقوق و اختیارات اصلیه دولتی را از نقطه نظر اخلاق حسنه صحیح نیست و میتوان از اجرا نکرد

ثانیا فصول عهدنامه واجب الاجراست بنسبت دولتین متعاهدتین و بدولت ثالثی که در انعقاد آن شرکت نداشته ربطی ندارد بدینجهت اعلان رسمی پاریس در ۱۶ آوریل سنهٔ ۱۸۵۶ در باب متروک داشتن کورس ربطی بدول متصلهٔ امریکای شمالی و اسپانیا و مکسیک نداشت زیراکه این سه دولت آن اعلان رسمی را قبول ننموده بودند

ثالثا حقوقی راکه بواسطه عهدنامه یا قرارنامه بدولتی واگذار شده نمیتوان دوباره بدولت دیگری واگذار نمود مثلا دولت عثمانی بموجب قرارنامهٔ سنهٔ ۱۷۷۴ تعهد نمود که سفیر کبیر دولت روسی را بعد از سفیر کبیر دولت اطریش برهمه مقدم بدارد ولی این تعهد مجری نشد زیراکه برحسب قرارنامه سنهٔ ۱۶۰۴ منعقده با دولت فرانسه سفیر آن دولت مقام مزبور را دارا بود

فصل سیم

شراکت دُوَل ثالث در انعقاد عهدنامه

این نوع شراکت یا رسمی است یا غیر رسمی (دوستانه) شراکت رسمی هم برد و قسمت یا این است که دولت ثالثه رسما و بطیب خاطر اعلان میکند که فصول عهدنامه منعقده مابین

دو یا چند دولت را تماما بدون استثنا قبول مینماید و با دول متعاهده عهدنامه مخصوصی در این باب منعقد میدارد در اینصورت دولت ثالثه داخل در جرگهٔ دول متعاهدتین میشود (accession یعنی دخول)

و این دخول در وقتی صحیح است که دول دیگر آنرا قبول نمایند

یا اینکه دولت ثالثه بنا بدعوت دیگران اعلان میکند که فقط بعضی از فصول عهدنامه منعقده قبول مینماید در اینصورت دولت ثالث ملحق میشود (adhésion الحاق) و غالبا دول متعاهده دولت ثالثه را بالحاق دعوت میکنند مثلا اعلان رسمی پاریس را هشت دولت قبول نموده بودند بعد که مضمون آن را بدول دیگر فرستادند تقریبا تمام آنها اعلان رسمی مزبور را قبول نمودند و دیگر در آن باب عهدنامه مخصوص با دولیکه در کنگرهٔ پاریس بودند نبستند (الحاق) بخلاف اعلان رسمی کاترین دویم که دول دیگر اول قبول نمودند و بعد بار و سیته عهدنامهای مخصوص در همان باب منعقد داشته متعهد شدند که با اسلحه این وضع را حفظ نمایند (دخول) غیر از این دو قسم شراکت بعضی اقسام دیگر هم وجود دارد مثلا واسطه شدن مابین دو دولت بجهت انعقاد عهدنامه (média- tion) و توسط دوستانه بجهت ارتفاع تکدر و نقار در اینصورت تعهد و تکلیفی بر دولت ثالثه وارد نمیآید و فقط دولتین متعاهدتین به نسبت یکدیگر حقوق و تکالیف معینی دارند

بالاخره بسا اتفاق میافتد که دولت ثالثه بزور در گفتگو و مذاکرات انعقاد عهدنامه خود را دخیل میکند این قسم شراکت اجباری را دخالت می نامیم و وقتی اتفاق میافتد که منافع دولت ثالثه بواسطهٔ انعقاد عهدنامه مابین دو یا چند دولت در مخاطره و محظور باشد مثلا دخالت دولتین انگلیس و اطریش در شرایط عهدنامه صلح سن استفانو که در سنهٔ ۱۸۷۸

مابین روس و عثمانی منعقد شده بود

فصل چهارم

ترتیب و طرز عهدنامهای بین الملل

ترتیب و طرز ظاهری که در قرارنامهای ملکی و تجارتی و غیره مابین اشخاص متفرقه بجهت صحت آنها دخیل است در عهدنامها و قرارنامهای بین الملل هیچ نفوذی از حیث صحت آنها ندارد یعنی تعهدات بین الملل بهرطور و ترتیب که بشود صحیح و اجرایش لازم است اعم از اینکه این تعهدات بصورت ظاهر عهدنامه باشد یا قرارنامه یا اعلان رسمی و یا مراسله رسمی و یا فقط صورت مجلسی

همینکه طرفین متعاهدین آنها را امضا نموده صحه گذاردند باجرایش مجبورند بدین جهت عقاید بعضی که میگویند اعلان رسمی حکم قرارنامه را نداشته جزو تعهدات نیست صحیح نیست مثلاً اعلان رسمی پاریس تا حال مجری است و کذلک اعلان رسمی پطرزبورغ از سنه ۱۸۶۸ در باب عدم استعمال گلوله هائیکه در بدن انسان متلاشی میشود حکم عهدنامه را دارد

کلیة ترتیب ظاهری در عهدنامه و قرارنامهای بین الملل مناط نیست حتی بعضی اوقات تعهدات بین الملل در مراسلات سلاطین بهمدیگر درج میشود مثل مراسلاتی که مابین کاترین دوم امپراطریس روس و ژزف ثانوی امپراطور اطریش مبادله شده حاوی تعهدات مهمه راجعه به پولیتیک آن دو دولت است ولی واضحست که رسمیت عهدنامها بیشتر از قرارنامه و سایر تعهدات بین الملل است و ترتیب آنها بدین منوال است که اولا باسم خداوند متعال شروع میشوند بعد اسامی مامورین مختار را با درجات و نشانها و اقتدارات آنها مینویسند و بعد مطلب و تعهدات لازمه را در فصول متعدده نوشته بامضای مامورین ختم میکنند و در موعد معینی بصحه حکومت سلطنتی دولتین متعاهدین رسیده مجری میگردد

در قرارنامه برخلاف عهدنامه بدون مقدمه بعنوان مطلب مبادرت شده بامضای مامورین میرسد و موشح بصحه حکومت سلطنتی بموقع اجرا گذارده میشود در میان حقوق دانها مباحثه است که آیا دول میتوانند شفاها متعهد شوند و این نوع تعهدات واجب الاجرا باشد مارتن میگوید که چون ترتیب قانونی بجهت تعهدات بین الملل وجود ندارد باید گفت که تعهدات شفاهی هم حکم تعهدات کتبی را دارد چنانکه پطر کبیر در سنه ۱۶۹۷ بخود در یک شب با پادشاه پروس در پیلاو شفاها عهد اتحاد بر ضد سوئد منعقد داشت ولی حالا بواسطه وجود پارلمنتها و مشروطه بودن حکومتهای اروپ این نوع تعهدات مشکل است

فصل پنجم

اقسام تعهدات بین الملل

تعهدات بین الملل چنانکه در فوق گفته شد ظاهراً تفاوتی ندارند منتهایش عهدنامه رسمیتش بیشتر است اما از حیث مضمون تعهدات را بدو قسمت بزرگ میتوان منقسم نمود

اولاً عهدنامه و قرارنامهای پلتیکی یا سیاسی که راجع است بمنافع دول مثلا عهدنامهای صلح و عقد اتحاد و قرارنامه راجعه بخاک دول و تکالیف و حقوق آنها در باب دریا و غیره

ثانیاً قرارنامهائی که راجع است بمنافع ملتی و طبقات ملل (sociale)

مثلا قرارنامه راجعه به تصنیفات و تالیفات و تعهدات در باب استرداد مقصرین و عهدنامهای تجارتی و کشتیرانی و غیره و غیره عهدنامهای پلتیکی در قرون هفدهم و هیجدهم زیاد بود و در این قرن بعکس عهدنامهای نوع ثانی بیشتر شده و متصل در تزاید است زیرا که دول فهمیده اند که تا عمومیت منافع ملتی در میان نباشد هیچ نوع عهدنامه سیاسی نمیتوان اساس اتحاد را محکم داشت

فصل ششم

اجرای عهدنامهای بین‌المللی

چنانکه مکرر گفته شده عهدنامه، قرارنامهای بین‌الملل واجب‌الاجرا هستند لهذا عقیده بعضی که میگویند اصول عهدنامه باید مجرا شود و جزئیات قابل توجه نیست بکلی منافی طبیعت عهدنامهای بین‌الملل است که باید مثل قرارنامهای منعقده مابین اشخاص متفرقه من البدو الی الختم مجری شوند چنانکه اتفاق افتاده در صورت مجلس ۱۷ ژانویه که متعلق بکونفرانس لندن سنه ۱۸۷۱ بود از طرف تمام دولیکه در آن کونفرانس حضور داشتند بدین مضمون نوشته شده امضا گردید: (مامورین مختار آلمان شمالی و اطریش و مجارستان و ایطالیا و انگلیس و روسیه و عثمانی که امروز در کونفرانس حضور بهم رسانیده اند از اصول حقوق بین‌الملل میشمارند که هیچ دولتی نمیتواند خود را از تعهد آنکه کرده است آزاد کند یا مضمون عهدنامه و قرارنامه را تغییر دهد مگر برضایت دول متعاهده که بواسطه اقدامات دوستانه حاصل شده باشد) وسایل اجرای عهدنامه مختلف است یعنی بسته بوضع سیاسی و هیئت و وضع مملکت است ولی در هر صورت لازم است که دول متعاهده عهدنامه منعقده را بعد از گذاشتن صحه بجهت اطلاع عمومی اعلان نمایند و اقدامات لازمه را در اجرای آن بعمل آورند و در دول مشروطه قرارنامها باید موافق قواعد اساسیه بصحه پارلمنت برسد و بعد از صحه اعلان بشوند اما در صورتیکه صحه پارلمنت لازم نباشد (مثل احکام دولت) بدون مداقه و مناظره در پارلمنت اعلان میشوند و در دول غیر مشروطه عهدنامه و قرارنامهای مثل قوانین باطلاع عامه میرسد عدم اعلان عهدنامه مساوی است با عدم اجرای آن بدین جهت است که هر دولتی ذیحق است اعلان عهدنامه یا اقلا اطلاع اشخاصی را که باید آنرا اجرا نمایند بخواهد اگر در عهدنامه منعقده

بعضی فصول محرمانه باشد اعلان آن لازم نمی آید ولی باز باید اشخاصی که فصول محرمانه بآنها راجع است مطلع باشند

فصل هفتم

ضمانت اجرای عهدنامه

چون دیوانخانه بین‌المللی که دول را باجرای عهدنامها و قرارنامها مجبور نماید وجود نداشته و ندارد دول همیشه درصدد تحصیل بعضی تامینات اجرای عهدنامها بوده اند و برخی از آنها حالا هم مستعمل است بطور اختصار تمام این تامینات را ذکر میکنیم

اولاً قسم که در قرون وسطی همیشه مستعمل بود ولی در عهد جدید کمتر اتفاق میافتاد آخرین قرارنامه که بقسم ختم شده است قرارنامه ایست که مابین فرانسه و سویس در سال ۱۷۷۷ منعقد شده است

ثانیاً گرو یعنی بجهت ضمانت اجرای عهدنامه چند نفر از نجبازادگان را بدولت متعاهده میدادند که در نزد او گرو باشد این وسیله هم در قرون وسطی و عهد جدید مستعمل بود و حالا منسوخ شده زیرا که دولتیکه گرو قبول میکرد فقط حق توقیف گرو را داشت بدون اینکه اذیت و آزاری بتواند بر آنها وارد آورد و اگر هم حق قتل گرو را میداشت در صورت عدم اجرای قرارنامه فایده مترتب نمیشد

ثالثاً رهن اشیا منقوله خیلی ندرت داشت و گویا فقط یکدفعه اتفاق افتاده که پادشاه لهستان جواهرهای تاج خود را در نزد پروس گرو گذاشت

رابعاً رهن اشیا غیر منقوله یا تصرف اراضی یا قسمت مملکتی مستعمل بوده و حالا هم اتفاق میافتد چنانکه در عهدنامه در سال ۱۸۷۱ مقرر شده بود که یک قسمت از فرانسه در تصرف دولت آلمان تا تادیه وجه غرامت جنگ که پنجهزار ملیون فرانک بود دهاً

وبسا اتفاق میافتد که دولتی در مقابل استقراضی که نموده است بجهت ضمانت تادیه سرمایه و منفعت آن یکی از منابع عایدات خود را در نزد طلبکاران خود رهن میگذارد ولی باید دانست که رهن در حقوق بین الملل مثل رهنی که مابین اشخاص متفرقه واقع میشود نیست اولاً موضوع رهن حقوق بین الملل خاک دولت است نه املاک و مستغلات شخصی ثانیاً در صورتیکه موعد رهن منقضی گردد موضوع رهن فروخته نمیشود بلکه متصل و منضم بخاک دولت متصرف میگردد

خامساً ضمانت از تمام وسایل تامینات اجرای قرارنامه ها ضمانت بهتر و بیشتر مستعمل و مبنی آن بر سیاسات عمومیت منافع دول است و در مواردی اتفاق میافتد که میخواهند وضعی را برقرار نمایند یا اجرای عهدنامه را تامین کنند و یا حقوق دولتی را محفوظ دارند و در حقیقت ضمانت خودش قرارنامه ایست که مربوط و متصل بقرارنامه اصلی و متمم آن است از حیث مضمون ضمانت بر سه قسمت (اولاً) ضمانت برقراری وضعی در معیشت بین الملل مثلاً قرارنامه ضمانت بی طرفی بلژیک و سویس و لوکسامبورغ و جزایر یونان و دولت کونغو که مابین دول اروپ منعقد شده (ثانیاً) ضمانت اقدام یا کاری مثلاً ضمانت فرانسه و انگلیس و روس از بابت استقراض ۱۸۳۲ دولت یونان و ضمانت انگلیس و فرانسه از بابت استقراض ۱۸۵۵ دولت عثمانی (ثالثاً) ضمانت وضع داخلی دولتی مثلاً دول روس و پروس و اطریش متفقاً وضع داخلی قدیم لهستان را که مشهور به liberum veto است ضمانت کرده بودند ولی اینقسم ضمانت صحیح نیست زیرا که باستقلال دولتی که موضوع ضمانت است برمیخورد و در آینده باعث دخالت در امور داخله آن دولت میشود از حیث طرز و ترتیب ظاهری ضمانت بر دو قسم است ضمانت ساده یا بسیطه و ضمانت مرکبه

(۱) **ضمانت بسیطه** ضمانت را بسیطه مینامیم در صورتیکه فقط یک دولت تنها

ضامن اجرای عهدنامه یا قرارنامه بشود مثلاً ماری ترزی امپراطریس اطریش ضامن عهدنامه اتحاد مابین فرانسه و دانمارک شد (۱۷۵۸) در اینصورت بر دولت ضامنه است که مستقلاً اجرای عهدنامه یا قرارنامه را بخواهد

(۲) **ضمانت مرکبه** ضمانت مرکبه نیز متفرعات دارد (اولاً) وقتی است که چند دولت ضامن شده باشند که بخاک همدیگر دست تعدی دراز نکنند مثلاً عهدنامه تیلزیت که بموجب آن دولتین روسیه و فرانسه متعهد و ضامن شدند که بمتصرفات همدیگر استیلا نکنند (ثانیاً) در صورتیکه چند دولت بهیئت اجتماع ضامن برقراری وضعی در دولتی بشوند مثل ضمانت دول اروپ در کنگره وینه در بی طرفی سویس و ضمانت انگلیس و فرانسه و روسیه بموجب عهدنامه ۱۸۳۲ در استقلال یونان در ضمانت مرکبه یا منافع چند دولتی که ضامن شده اند منظور و محفوظ است و یا منافع تمام مجمع بین الملل در صورت اولی قرارنامه ضمانت ملحق بقرارنامه اصلی و متمم آن است و در صورت ثانوی خود قرارنامه ضمانت هم قرارنامه اصلی محسوب است

دولیکه ضامن شده اند مکلف هستند که موافق ضمانت خود عمل نمایند و اگر در هیئت جامعه آنها تفرقه افتاده باشد که نتوانند متفقاً اقدامی نمایند بر هریک از آحاد و افراد آن هیئت لازم است که بانفراده تعهد و ضمانت خود را بجا آورد حالا باید بدانیم که تا چه درجه دولت ضامنه باید اقدامات خود را بنماید

اینمسئله را یک قاعده کلی نمیتوان حل کرد یعنی بسته باتفاق و مقتضیات وقت است همین قدر باید گفت که هیچ دولتی مجبور نیست بیش از آنکه در قوه او است اقدام نماید (nemo ultera posse tenetur)

و کذلک نمیتوان اقدامی را از ضامن خواست که بر ضد اخلاق حسنه باشد ضمانت منقضی میشود یا برضایت و موافقت دولیکه ضمانت کرده اند یا با امتناع دولتیکه

ضمانت درحق او شده است یا باضمحلال موضوع ضمانت و یا بالاخره بانقضای موعد ضمانت

فصل هشتم

ترجمه عهدنامها و قرارنامهای بین الملل

درترجمه و تاویل عهدنامها و قرارنامهای بین الملل باید همیشه حمل بصحت نمود ([illegible]) یعنی تصور کرد که دولتین متعاهدتین نیات حسنه در انعقاد و اجرای آن داشتند و بدیهی است که دولتین متعاهدتین درصورت موافقت بهتر از دول ثالثه میتوانند عهدنامه منعقده را ترجمه و تاویل نمایند تاویل عهدنامها بر دو جهت است

اولا نسبت بکلمات عهدنامه یعنی معین کردن معنی کلمات و ترکیب نحوی آنها و روابط منطقی مابین کلمات و جملها ثانیا از حیث مضمون یعنی تعیین تاریخ انعقاد عهدنامه و موافقت آن با اصول حقوق بین الملل و مقصود عهدنامه

واضحست که در تاویل کلمات معنی ظاهری و معمولی را باید منظور داشت نه معنی موهومی و مجهولی را و درصورت ابهام طوری ترجمه کرد که ازبرای طرف متعهد اجرایش سخت و مشکل نباشد

اگر مابین فصول علیحده قرارنامه اختلافی حاصل شود باید به نیت طرفین متعاهدین رجوع کرد و موافقت منطقی را مابین فصول نیز مد نظر داشت

در سنه ۱۸۴۵ دولت اطریش از نیکولای اول امپراطور روس خواهش کرد که در منازعه که فیمابین این دولت با دولت ساردن درباب قرارنامه منعقده سال ۱۷۵۱ حاصلشده است حکم واقع شود ماحصل منازعه و مشاجره این بود که دولت ساردن اجازه داده بود که از شهر ژن بکانتن تیسن مقدار معینی نمک بطور ترانزیت حمل کنند (یعنی سربسته از خاک ساردن رد کنند) دولت اطریش بموجب عهدنامه ۱۷۵۱ که تجارت نمک را

مابین ساردن وکانتن های سویس موقوف و قدغن داشته بود برضد این اجازه پروتست نمود

دولت ساردن اقامه دلایل و براهین نموده میگفت که در این عهدنامه تجارت نمک بطور ترانزیت قدغن نشده است و اطریش حق پروتست را ندارد ولی دولت مشار الیها اعتنا نکرده گمرگ مشروبات پیه مونت را که متعلق بساردن بود دو برابر کرد تعد از رجوع بحکمیت امپراطور روس از حکمیت امتناع نمود بطرفین اظهار کرد که برحسب ظاهر حق بطرف اطریش است ولی اگر بروح عهدنامه رجوع شود حقانیت با ساردن است

فصل نهم

بطلان و انقضای عهدنامه

عهدنامه باطلست درصورتیکه یکی از شرایط صحت آن بطوریکه در فوق ذکر شد (راجع باشخاص و بموضوع) منظور نشده باشد مثلا غبن و اشتباه و جبر وغیره و حقا منقضی میشود در موارد ذیل

اولاً درصورتیکه اثر قرارنامه ظاهر و حاصلشد و تکرار ظهور این اثر قید نشده

ثانیاً وقتیکه واقعه که شرط انقضای آن بود اتفاق افتاد

ثالثاً درصورتیکه موعد قرارنامه منقضی شد

رابعاً انقضای عهدنامه برضایت طرفین یا یک طرف درصورتیکه آنطرف چنین حقی را داشته باشد

خامساً درصورت اضمحلال موضوع قرارنامه

سادساً بجهت فوت طرفی که متعهد بوده است (مثلا پادشاهی که طرف معاهده بوده) و بدیهی است که این مورد وقتی واقعیت دارد که درحقیقت پادشاهی قرارنامه یا عهدنامه راجع بامور شخصی خود منعقد داشته باشد و چون امروزه چنین عهدنامها بسیار ندرت

داده این مورد هم اهمیتی ندارد

سابعاً بواسطه تغییر و تبدیلات در اوضاع و احوالیکه باعث انعقاد عهدنامه شده بود عهدنامهائیکه تا موعد معینی مشروط است همیشه با رضایت تامه طرفین منعقد میشود و حقوق و تکالیف طرفین متعاهدین بخوبی در آن عهدنامهها روشن است و غالباً بعد از انقضاء مدت این نوع عهدنامهها تجدید میشود و مخصوصاً در یکی از فصول عهدنامه مقید است که طرفین متعاهدین در صورتیکه مایل باشند میتوانند اثر عهدنامه منقضی را امتداد بدهند و اگر یکی از طرفین بامتداد مایل نباشد باید یکسال قبل از انقضاء مدت مشروطه بطرف دیگر در این باب اطلاع بدهد والا اثر عهدنامه منقضیه تا یک سال دیگر بعد از انقضاء مدت امتداد خواهد داشت یعنی سکوت دولتین متعاهدتین حمل بر رضایت آنها در امتداد عهدنامه منقضیه میشود

عهدنامه وعده دار از قرار ذیل است اولاً عهدنامههای تجارتی ثانیاً قرارنامههای کشتیرانی و قراردادهای مختلف در باب استرداد مقصرین و کذلک قرارنامههای راجعه بتصنیفات و تالیفات و ادبیات وغیره ولی عهدنامههای صلح که بعد از جنگ منعقد میشود مشروط بوعده نبوده لایزال و ابدی است و بواسطه اینکه در عهدنامههای صلح موعدی معین نمیشود و از طرف دیگر انعقاد آنها غالباً اجباری است این نوع عهدنامهها در حقیقت دوامی ندارند و در صورت امکان مجری نمیشوند بدینجهت علمای حقوق را عقیده آنست که عهدنامههای صلح را نیز مشروط بوعده نمایند مثلاً جن استوارت میل (John M. Mill) این موعد را بقدر زندگانی یک نسل قرار میدهد

در فوق ذکر شد که یکی از موارد انقضای عهدنامه در صورتیست که اوضاع و احوالی که در وقت انعقاد عهدنامه وجود داشت تغییر کلی یافته باشد این قاعده را بزبان لاطین این طور ترسیم نموده اند

Clausula rebus sic stantibus

"اگرچه سوء استعمال این قاعده زیاد اتفاق افتاده ولی قاعده مزبور بسیار صحیح و منطقیست زیرا که هر عهدنامه یا قرارنامه بجهت نیل مقصودی منعقد میشود و واضح است در صورتیکه نیل بمقصود مزبور بواسطه تغییر و تبدیل در اوضاع احوال دولتی بعمل نیاید و عهدنامه منعقده تولید مخاطرات از برای آن دولت نماید امتداد اثر آن چه لازم است و بدیهیست که باید متروک ماند مثلاً در سنه ۱۸۵۵ دولت اطریش با حکومت پاپ قرارنامه منعقد داشته بنابراین قرارنامه اختیارات و حقوق وسیعه بپاپها در کلیه امور داخله اطریش و منجمله در عمل معارف داد این قرارنامه ۱۵ سال مجری بود ولی بعد از اینکه ایالات پاپها منضم بایطالیا گردیده حکومت آنها روحانی صرف شد و در سنه ۱۸۷۰ پاپ پی نهم معصومیت پاپها را از اصول مذهب کاتولیک قرار داد دولت اطریش قرارنامه مزبوره را بهم زده مدلل نمود که این قرارنامه در اوضاع و احوال دیگری منعقد شده بود و چون وضع پاپها بکلی تغییر کرده الفت و روابط آنها با دول اروپ نیز حالت دیگری یافته قرارنامه مزبوره موافقت با اینوضع نمیکند سهل است بجهت دولت مشارالیها خطرناک است

باب چهارم
حقوق سفارتها
فصل اول
تعریف و تاریخ حقوق سفارتها

حقوق سفارت کبری یا سفارت (droit d'ambassade ou de legation) مانند کلیه حقوق دو معنی دارد اولا حقوق سفارت عبارت است از جمع قواعد و قوانینی که ایجاد شده است بجهت مراودات سیاسیه یا دیپلوماتیکی ملل و معین میکند وضع قانونی وکلای سیاسی دولتی را در دولت دیگری (معنی شیئی) ثانیا این حقوق عبارت است از اختیارات دولت در فرستادن وکلای سیاسی بدربارهای خارجه و پذیرفتن آنها را از دول خارجه بدربار خود (معنی شخصی)

ایجاد حقوق سفارت بطوریکه تشریح و تعریف شد از وقتیست که دول خودشان را اعضای یک هیات و افراد یک مجمع حساس کردند لهذا اگر بتاریخ رجوع کنیم خواهیم دید که دول قدیمه هرچند سفرا بجهت انعقاد عهدنامهای صلح یا بذاکرد مطلبی بممالک خارجه میفرستادند ولی وضع و حقوق و تکالیف آنها بطوریکه خواهیم دید منتظم نبوده و اگر سفرا در ممالک خارجه محترم و مورد ملاحظه بودند این احترام و این ملاحظه مبتنی بر حقوق معینی نبود بلکه مهمان نوازی و احترام سفرا از مقتضیات مذاهب قدیمه بود زیرا که هتک احترام و تعدی را نسبت بسفیر خلاف قواعد و قوانین مذهبی می پنداشتند نه برضد حقوق اصلیه دولتی از طرف دیگر آمد و شد و ارتباط و اختلاط سیاسی بقدری نبود که وجود سفرای مقیم در دربارهای خارجه لازم و حتمی باشد لهذا در بعضی از مواقع مثلا هنگام متارکه یا انعقاد عهدنامه صلح و یا نظیر آن فرستادن سفیری لازم می آمد و بانجام ماموریت سفارت نیز منقضی میگردید و علم و فن

مخصوصی هم لازم نبود باقتضای وقت اشخاص متفرقه را از طبقات مختلفه ناس باین ماموریت میگماشتند چنانکه در روم بنا باتفاق میافتاد که سفرا از جرگه شعرا و مقنیها و مطربها و زنها و غیره معین میشدند

سفارت مقیم دفعه اول بواسطه پاپها در قرون وسطی ایجاد شده است بانمعنی که پاپها بجهت انتشار مذهب عیسوی در میان ملل جرمان و سایر جاهای اروپ و تشیید نفوذ خودشان مجبور بودند که سفرای مقیم در ممالک خارجه داشته باشند لهذا اول سفرای مقیم را در دول جرمان برقرار نمودند و بعد در نزد پادشاهان فرانک مستقر داشتند این سفرای پاپ مشهور بودند به apocrisiarii, responsales

در عهد جدید بواسطه کثرت ارتباط سیاسی دول اروپ مقرر داشتند که در دربار همدیگر سفرای مقیم داشته باشند تا اطلاعات صحیحه از وقایع و اتفاقات یومیه تحصیل کنند (مثلا عهدنامه ۱۵۲۰ مابین آلمان و انگلیس) در این عهدنامه صریحا مقید است که مقصود ایجاد سفارتها در دربار دولتین مزبورتین تحصیل اطلاعات صحیحه از اتفاقات داخله است بعد از عهدنامه وستفالی که مبانی موازنه سیاسیه را در اروپ مشید و مستقر داشت تعیین سفرای مقیم در دربارهای خارجه پیشرفت کلی و رونق جدیدی حاصل کرد و بزحمات ریشلیه وزیر پادشاه فرانسه و لوئی چهاردهم سفارتخانها بقواعد و قوانین معینی تشکیل یافتند و بنا بر حقوق سفارتها بطوریکه امروزه مشاهده میشود مرتب و منظم شد در دول آسیا احداث سفارتخانها بالنسبه دیرتر بعمل آمده و چنانکه تاریخ نشان میدهد همیشه مبادرت و اصرار و ابرام در ایجاد سفارتخانها در دول مشرق زمین از طرف دول اروپ بوده و مدت مدیدی لازم بود تا احترام بسفرای خارجه و عدم تعدی نسبت بآنها ذهنی دول مشرق زمین شود چنانکه در عثمانی از قرن پانزدهم میلادی قرار بوده که هنگام جنگ سفرای خارجه را در قصری که مشهور به هفت برج بود توقیف و حبس

میکردند از دول شرق در این حال هم فقط بعضی نمایندهای سیاسی در اروپا دارند
(مثلا ایران و عثمانی و چین و ژاپون) برخی دیگر سفرای خارجه را قبول نموده خودشان
بفرستادن سفارتی مبادرت نمی نمایند روسیه هم قبل از پطر کبیر چندان مایل بارتباط
سیاسیه با دول اروپ نبود و اگر هم سفارتی بخارجه فرستاده میشد موقتی بود ولی بعد از
پطر کبیر اساس روابط سیاسیه و ایجاد سفارتخانهای مقیم در خارجه محکم و برقرار شد

فصل دویم

حق سفارت فعلی (متعدی) و لازم

درجای خود ذکر شد که حقوق سفارت بیک معنی (شخصی) عبارت است از اختیارات
دولتی در فرستادن وکلای سیاسی بدربارهای خارجه و پذیرفتن آنها را از دول خارجه
بدربار خود از این تعریف واضح و روشن است که حقوق سفارت بدو قسم منقسم میشود اول
حق فرستادن وکلای سیاسی و ثانیا حق پذیرفتن آنها جمع اختیارات دولتی در فرستادن
وکلای سیاسی بدربارهای خارجه مشهور است **بحق سفارت فعلی (یا متعدی)**
و کلیه اختیارات دولت در پذیرفتن وکلای سیاسی خارجه موسوم است **بحق
سفارت لازم**

۱) حق سفارت فعلی (یا متعدی)

چون حق سفارت فعلی یکی از مخصصات دولت مستقله است لذا دولت غیر مستقله نمی تواند
نمایندهای سیاسی بممالک خارجه معین نماید زیرا که کرارا گفته شده است که فقط دول مستقله
شخصیت بین الملل را دارند و این شخصیت لازم و ملزوم حق سفارت فعلی یا اختیار فرستادن
وکلای سیاسی بدربارهای خارجه است بدین جهت نمایندهای سیاسی دول غیر مستقله همان
نماینده دول متبوعه آنهاست در دول مستقله هم حق فرستادن سفارت همیشه بیک وضع

نیست یعنی اجرای این حق بسته بقوانین اساسیه مملکت است و موافق آن تغییر میکند
لهذا در دول غیر مشروطه آن حق مخصوص بسلاطین مالک الرقاب است و در دول مشروطه یا
جمهوری در حل این مسئله باید بقوانین اساسیه مملکت متوجه شد و فهمید حقوق سلطنتی یا کابینت
در ید اقتدار کی است در این ماده مابین دول متحده و دول متصله تفاوت کلی حاصل است
زیرا چنانکه در فوق اشاره شده است اعضای دول متحده حق سفارت فعلی را دارند
بخلاف آحاد و افراد دول متصله که آن حق را ندارند (مثلا دولت متصله اتازونی
و دولت متحده آلمان) اگر پادشاه مملکتی بحد بلوغ نرسیده باشد تعیین سفرا و فرستادن
آنها با نایب السلطنه قانونی آن مملکت است و در صورتیکه نایب السلطنه نباشد با وزرا است
که فعلا زمام مملکت را در دست دارند (مثلا در سوئد هنگام طفولیت کریستین ملکه اندولت
سفرا را اکسن شتیرن وزیر اعظم سوئد منصوب و مامور مینمود
بعضی اوقات بواسطه رعایت مصالح مملکتی حق فرستادن و پذیرفتن سفارت بفرمان فرمایان
ایالات و مستملکات بعیده دولتی داده میشود چنانکه نایب السلطنه انگلیس در هندوستان
و فرمانفرمای روس در ترکستان این اختیار را دارند اگر در دولتی جنگ مدنی
(داخلی) اتفاق افتد یعنی یک قسمت دولت شوریده دم از استقلال زند یا کسی تخت
سلطنت را غصب کند حل مسئله مشکل میشود یعنی نمی شود در بادی نظر معین کرد که حق سفارت
با کدام یک از طرفین متحاربین است و قاعده کلی آنست که باید متوجه اوضاع و احوال شده
تا وقتی که استقلال قسمت باغیه مشکوک و نتیجه شورشش هنوز معلوم نیست و کذلک قدرت و
استیلای غاصب هنوز مدلل و مبرهن نگشته حق سفارت را باید به پادشاه مشروع داد و فقط
درصورتی آن حق را از او مسلوب داشت که بکلی از اقتدار و تسلط بیفتد چنانکه تاریخ گواهی
میدهد همیشه این قاعده مجری بوده است امثال ذیل را بجهت توضیح خاطرنشان میکنیم
لسلی وزیر مختار اکس کنگاشی برضد الیزابت ملکه انگلستان ترتیب داده بدان جهت

بحکم ملکه در قید حبس آمده بود ملکه میخواست مشار الیه را بانگلیس کشیده مجازات سخت باو بدهد و فقط از سمت سفارت او در اندیشه بود بالاخره از حقوق دانهای انگلستان استشاره نمود که آیا لسلی را میتوان وزیر مختار قانونی اکس مقیم لندن محسوب داشت حقوق دانهای انگلستان جواب منفی دادند و گفتند چون ماری استوارت ملکه اکس فعلا از سلطنت افتاده است و چنین پادشاهی حق سفارت را ندارد لذا فرستاده او هم از سمت و اختیارات سفارت عاری است

وقتی که در سنهٔ ۱۶۵۹ وزیر مختار شارل ثانی بکنگره پیرنه وارد شد مازارینی که نماینده فرانسه بود مشار الیه را بمجلس مزبور راه نداد بجهت اینکه شارل ثانی از وقت از سلطنت خلع شده بود و زمام امور دولتی در ید اقتدار کرومول بود و کذلک وقتی که دول مختلفه ایطالیا متصل شده تشکیل هیأت واحده نمودند و دولت انگلیس تشکیل دولت جدیده ایطالیا را قبول نمود لرد رسل وزیر اعظم انگلیس بوزیر مختار فردیناند ثانی پادشاه سابق ناپل رسما اعلان کرد که روابط سیاسی را با مشار الیه مقطوع میداند در صورتیکه در دولتی جنگ داخلی واقع شود یعنی یک قسمت از دولتی بر قسمت دیگر بشورد و بجهت استقلال خود بقوهٔ جبریه در جنگ متوسل شود مادامیکه بر استقلال قسمت باغیه دول دیگر اعتراف و اذعان ننموده اند حق سفارت آن قسمت اصولاً ندارد مثلاً در سنهٔ ۱۸۶۱ هنگامیکه در دول متصلهٔ امریکای شمالی جنگ داخلی بود و دول جنوبی را با دول شمالی محاربه بحری در میان کشتی جنگی حکومت واشنگتن (Washington) دو نفر از کشتی پستی انگلیس موسوم به ترنت توقیف نمود که اسامی ایشان ماسن و اسلای دل و خود شان از سمت وزراء مختار دول جنوبی معرفی کردند حکومت واشنگتن آنها را با این سمت نشناخته مثل نماینده های یاغیان با آنها رفتار کردند زیرا که استقلال دول جنوبی هنوز مدلل نشده بود و سایر دول آنها را با این سمت نشناخته بودند

(۲) حق سفارت لازم

واضح است که هر دولتی که حق سفارت فعلی را دارد در آن واحد حق سفارت لازم را نیز دارا است یعنی میتواند سفرای خارجه را قبول کند اگرچه بعضی اوقات این حق اجرا نمی شود مثلا دولت چین و ژاپون مدت مدیدی فقط بپذیرفتن سفرای خارجه اکتفا مینمودند و از طرف خود بفرستادن سفارتی مبادرت نمی کردند دول غیر مستقله اصولاً نه حق فرستادن سفرا را دارند و نه حق پذیرفتن آنها را هر چند حالا رسم شده است که دول مستقله در دول غیر مستقله قونسل جنرالهائی معین میکنند که موسوم هستند بوکلای سیاسی (agents diplomatiques)

یعنی اصولاً جنرال قونسل هستند و نبایستی مدعی حقوق و اختیارات سفرا بشوند ولی فعلا حقوق و امتیازات دیپلوماتیکی را دارند

در اینجا مسئلهٔ مطمح نظر است و آن این است که ما باید بدانیم حق پذیرفتن سفارت خارجه اجباری و متحتم است یا اختیاری مارتنس بر آنست که دول متمدنه باید حتما سفرای خارجه را بدربار خود شان قبول نمایند زیرا که دول متمدنه خود را از اعضای مجمع بین الملل میدانند و بدون مراودات سیاسیه ارتباط و آمیزش بین الملل صحیح و مرتب نیست ولی دول غیر متمدنه در قبول نمودن سفرای خارجه آزادند و بدول متمدنه نمی رسد که بقوهٔ جبریه آنها را بمراودات سیاسیه مجبور نمایند زیرا که دول غیر متمدنه داخل در جرگهٔ بین الملل نیستند لذا عالم مزبور حرکت دولت انگلیس را با امیر افغانستان بطوریکه شرح داده میشود خلاف قاعده میداند : دولت انگلیس جدا از شیرعلیخان امیر افغانستان مطالبه کرد که سفیر او را در کابل بپذیرد و چون امیر مزبور از اینمسئله امتناع نمود دولت انگلیس اعلان جنگ نموده غالب آمد و بموجب عهدنامه ۱۸۷۸ که با یعقوب خان منعقد شد مقرر گشت که نه فقط من بعد افغانستان وزیر مقیم انگلیس را در کابل قبول نماید بلکه تمام

مراودات سیاسیه خود را با سایر دول بتوسط دولت انگلیس قرار دهد (فصول سیم
و چهارم و پنجم عهدنامه ۱۸۲۹) اگر از طرفی دول متمدنه بپذیرفتن سفرای خارجه
بدربار خود مجبورند از طرف دیگر در انتخاب شخص سفیر آزاد و نیز تعیین مجبور نیستند که
همه کس را قبول کنند زیرا که مقصود از تعیین سفرا در دربارهای خارجه ازدیاد
الفت و مودت و تشیید مبانی اتحاد و یگانگی است و لذا شخصیت سفیر مورد امعان
دقت است ثانیاً چون سفرا شخصاً نزدیک و معروف سلاطین دول متوقف فیها میشوند
باید محل اعتماد و اطمینان مخصوص باشند اینست که فعلاً معمول است که قبل از فرستادن
سفیری بدربار خارجه غیر رسمی و دوستانه رای و عقیده آن دربار را استمزاج
و استعلام مینمایند معمول است که در موارد ذیل از پذیرفتن سفیر دولتی امتناع
شود : اولاً در صورتیکه سفیر دولت خارجه تبعه دولتی است که بدربار آن فرستاده
میشود زیرا که اختیارات مخصوصه سفارت با تابعیت سفیر بدولت متوقف فیها یا
موافقت نمی کند یا تولید اشکالات مینماید مثلاً در سنه ۱۸۶۸ دولت چین آن
سن برلینغام نامی را از تبعه دول متفقه امریکای شمالی بسمت سفارت به اروپا و
امریکا فرستاد که عهدنامهای تجارتی با دول مزبوره منعقد دارد دول اروپ
مشارالیه را بدین سمت پذیرفتند ولی دول اتازونی امریکا اظهار نمودند که آن سن را
بسمت سفارت نخواهند پذیرفت زیرا که اختیارات این سمت را باو نتوان داد
ولی حاضرند که او را وکیل دولت چین شناخته معاهدات تجارتی را منعقد دارند
امثال این اتفاقات حالا در عهد جدید ندرتاً اتفاق میافتد ثانیاً مجاز است نپذیرفتن
اشخاصی را که بواسطه جنایات و اعمال شنیعه بمجازات سخت تنبیه شده سلب شرف
از آنها گردیده یا اینکه در گفتار و کردار خود علناً برضد دولتی بوده اند که دربار
آن محل مأموریت و اقامت آنها خواهد بود بدین جهت وقتی که دولت انگلیس سفیری

بدربار هولاند مامور کرد که بواسطه جنایتی زبانش قطع شده بود دولت هولاند سفیر
مشارالیه را قبول ننموده از مملکت خود اخراج کرد و کذلک دولت ایطالیا در
سنه ۱۸۸۵ از پذیرفتن کی لی (Keiley) بسمت وزیر مختار دول
متفقه امریکای شمالی امتناع نمود زیرا که مشارالیه در یکی از نطقهای خود از ویکتور امانوئل
پادشاه ایطالیا سخت بدگفته بود دولت اطریش هم او را بواسطه ازدواج مدنی که با زن
یهودیه نموده بود نپذیرفت ثالثاً اگر اشخاصی که بدربار دولت خارجه مامور میشوند
از حیث مقام و مسلک و حقوق و اختیارات خود مضر استقلال و حقوق مالکیت آن
دولت باشند رد مأموریت آنها ممکن است مثلاً دول کاتولیک میتوانند سفرای
پاپ را در صورتیکه آنها کاردینال باشند قبول ننمایند زیرا که بواسطه رفعت و منزلت
مقام آنها ممکن است سوء استعمال از طرف آنها در حقوق خود شان و دخالت باموردا خله
بعمل آید و کذلک پاپها ذیحقند که کاردینالها را از طرف دول اروپ بسمت سفارت
قبول نکنند بجهت آنکه کاردینالها در حقیقت اجزاء اداره پاپها هستند که مشهور است به
کوری (Curie) چنانکه در سنه ۱۸۷۵ دولت آلمان خواست کاردینال
هوهن لوئه را (Hohenlohe) سفیر در واتیکان قرار دهد و پاپ پی نهم
مانع شد رابعاً معمول نیست که زن را بسمت سفارت قبول کنند اگرچه در تاریخ اتفاق
افتاده که بجهت بعضی ملاحظات ندرتاً زنهای وجیهه و طنازه را بسفارت مامور نموده اند
ولی این اتفاقات بقدری شاذ است که قابل توجه و اعتنا نتوانند بود خاصاً سابقاً
به نجابت حسبی و جلالت خانواده سفیر خیلی متوجه و مقید بودند ولی حالا این نوع
قیودات مرتفع شده در باب عده سفرائیکه مامور میشوند قاعده کلی بر آنست که بالغ بر
یک نفر نباشد ولی مامورین دول در کنگره و کنفرانسها میتوانند متعدد باشند و در این
موارد و مسائلی که مطرح مباحثه است همیشه محل امعان دقت است اگرچه در این موارد هم

یکی از مامورین مختار را قدمیت و ریاست دارد و مابقی بدستور العملهای او ماموریت خود شانرا انجام میدهند فرستادن چند سفیر بدربار دولتی در عهد قدیم بسیار معمول بود ولی در تاریخ عهد جدید ندرتا اتفاق افتاد مثلا در سنهٔ ۱۸۲۲ درصورتیکه دولت روس در دربار دولت اطریش سفیر مقیم داشت باز سفیر جدیدی فرستاد که با دولت مشار الیها مذاکرات لازمه را در مسئلهٔ شرقی بعمل آورد اگرچه سفیر ثانوی بتوسط سفیر قدیم مذاکرات متفقینه را مینمود بسا اتفاق میافتد که دو یا چند دولت بجهت صرفه جوئی یک نفر را در دربار دولتی سفیر مینمایند مثل دول متحدهٔ آلمان که در دربارهای دول معظمه شراکتا یک سفیر داشتند عکس مسئله هم معمول است یعنی یک دولت میتواند در دربارهای دو یا چند دولت یک سفیر مقیم داشته باشد مثل دولت روس که در دربار برلن و مکلنبورغ شورین یک سفیر دارد و دولت علیه که در دربار دولتین روس و سوئد و نروژ مشترکا یک سفیر و کذلک در پاریس و لاهه یک سفیر دارد بالآخره ممکن و معمول است که دو یا چند دولت در دربار دو یا چند دولت خارجه یک سفیر مشترک مامور نمایند مثل دولتین پرو و شیلی که در دولتین چین و ژاپون یک سفیر دارند

فصل سیم

اقسام وکلای سیاسی

قبل از احداث سفارتهای مقیم که در قرن هفدهم مسیحی شروع شد اقسام وکلای سیاسی فقط منحصر بسفرای کبار بود (ambassadeurs) ولی بعد از تاریخ فوق وزرا مقیم و مصلحت گذارها یا چنانکه امروزه مستعمل است شارژ دافرها نیز بعرصهٔ ظهور رسیدند ولی بدوا تا قرن نوزدهم تفاوتی مابین رتبه و مقام سفیر کبیر و وزیر مقیم و شارژ دافر نبود و فقط مقرری سفارت کبری بیشتر از مقرریهای سایرین

منظور میشد چون مقام آن نمایندهای سیاسی خوب معین نشده تحدید حدود بعمل نیامده بود تمام آنها خود را مساوی یکدیگر میدانستند سهل است هرکدام خود را نماینده شخص سلطنت معرفی مینمودند و در سر هر مسئلهٔ پوچی مباحثه و مشاجره لاتناهی میان نمایندهای مزبور شروع میشد بجهت ارتفاع این وضع غیر مطلوب بالاخره مقرر شد که در کنگرهٔ وینه ۱۸۱۵ نظامنامهٔ راجع بمقام و رتبه و حقوق و تکالیف نمایندهای سیاسی نوشته و مرتب شود که تمام ملل آنرا مجری دارند بموجب این نظامنامه که در ماه مارس ۱۸۱۵ تنظیم شد تمام وکلای سیاسی بسه درجه منقسم میشدند اولا سفرای کبار و سفرای کبار فوق العاده و فرستادهای پاپ که مشهورند به (نونس و لگا) ثانیا سفرا و سفرای فوق العاده و وزرا مختار که در دربار سلاطین متوقف هستند ثالثا مصلحت گذارها یا شارژ دافرهائیکه در نزد وزرا خارجه ماموریت دارند در کنگره اکس لاشاپل (Aix la Chap.) سنهٔ ۱۸۱۸ یکدرجه که عبارت باشد از وزیر مقیم بر درجات دیگر افزودند و این درجه را مابین وزرا مختار و شارژ دافرها قرار دادند این تقسیم را که مبنی بر نظامنامهٔ کنگره وینه و صورت مجلس کنگره اکس لاشاپل است تمام دول قبول نموده مجری و معمول داشتند حالا باید دانست که حقوق و اختیارات این چهار طبقه یکی است یا درجات آنها متناسب است از حیث حقوق و اختیارات موافق نظامنامه وینه و صورت مجلس مزبور اکس لاشاپل چهار طبقه نمایندهای سیاسی تفاوتی باهم ندارند یعنی همه مساوی هستند ولی فرقی هست فقط راجع به تشریفات است که بسته بقوانین داخله دولت و درجهٔ نماینده سیاسی است بجهت توضیح مسئله و اثبات اینکه مابین این طبقات تفاوت حقوقی نیست آنها را باهم مقایسه میکنیم

اولا سفرای کبار عقیده بعضی حقوق دانهای معتبر و منجمله بلونچلی آلمانی

انیست که فقط دولیکه افتخار پادشاهی دارند (یعنی دول امپراطوری و پادشاهی وجمهوری های بزرگ و گراند دوشه ها) حق سفارت کبری را دارند ولی بعقیده مارتنس این نقطه نظر صحیح نیست زیراکه دلیلی ندارد که دول دیگر این حق را نداشته باشند و اگر دول کوچک کمتر سفارت کبری معین میکنند بواسطه صرفه جوئی و ملاحظات مالیه است خود بلونچلی هم عقیده خود را راسخ و صائب نمیداند در فصل دویم نظامنامه وینه مقید است که فقط سفرای کبار و سفرای پاپ *nonces et légats* نماینده های سلاطین متبوعه خود محسوب اند و موجب این فصل اغلب حقوق دانها میگویند که فقط سفیر کبیر نماینده پادشاه متبوع خودش است و امتیازش از سایر سفرا این است که فقط او حق دارد مستقیماً مطالب سیاسیه را با پادشاهی که در دربار آن مقیم است مذاکره نماید و همیشه باید باو بار حضور بدهند این عقیده هم صحت ندارد : اولاً اگر سفرای کبار نماینده شخص سلطان هستند پس چگونه دول جمهوری مثل فرانسه که پادشاهی ندارد در دول معظمه سفرای کبار معین میکند ثانیاً مذاکرات مستقیمه با سلاطین حالا در اغلب دول که مشروطه هستند ممکن نیست زیراکه تسویه امور راجع بوزیر اعظم و مسئول اوست ثالثاً بقول صحیح بسمارک هیچ سفیری حق مطالبه ملاقات شخصی را با پادشاه مملکت متوقف فیها ندارد و پس معلوم میشود که در اختیارات تفاوت مادی نیست غیر از سفیر کبیر در طبقه اول سفرای پاپ هم هستند که مشهورند به (نونس و لگا) توفیری که هست مابین این دو سفیر آنست که نونس نماینده دائمی و معمولی پاپ است که در دول کاتولیک وغیره با ماموریت پولیتیکی معین میشود و لگا از کاردینالها منتخب و با ماموریت مذهبی به دول کاتولیک فرستاده میشوند ثانیاً وزراء مختار که از طبقه دویم وکلای سیاسی محسوب هستند سفرای عاده و فوق العاده نیز داخل در این طبقه اند و کذالک نماینده های پاپ که مشهورند به اینترنونس (*internonce*)

چنانکه گفته شد بموجب فصل دویم نظامنامه وینه این طبقه حق نمایندگی سلاطین متبوعه را ندارند ولی فعلاً اینطور نیست والا انجام ماموریتهای آنها بدون نمایندگی مشکل و ممتنع الاجرا میشود تفاوت عمده که هست در القاب و مقرری آن دو طبقه است ثالثاً وزراء مقیم که از طبقه سیم محسوب اند در حقوق و اختیارات بکلی مثل سفرای کبار و وزراء مختارند و تفاوتی مابین آنها نیست رابعاً شارژدافرها چنانکه گفته شد از طرف وزارت خارجه دولتی نزد وزیر خارجه دولت دیگر مقیم اند و آنها هم بر دو قسم منقسم میشوند

۱) شارژدافرهای دائمی که مخصوصاً مامور میشوند و مستقلاً امور پولیتیکی و جاریه را تسویه مینمایند (*chargés d'affaires*)

۲) شارژدافرهائیکه در حضور سفرا نایب یا مستشار سفارت هستند و فقط در غیاب آنها موقتاً قائم مقام آنها و امور جاریه را تسویه نموده با مور پولیتیکی دخالت نمیکنند در نظامنامه وینه شارژدافرهای دائمی به *chargés d'affaires* موسومند (شارژدافر) و شارژدافرهای موقتی به *chargés des affaires* (شارژدزافر) سایر مامورین و وکلا که بخارجه فرستاده میشوند با ماموریتهای مخصوص مثل گذراندن عمل استقراض و حل مسائل راجعه به تحدید حدود و مراقبت در اجرای عهود و قرارنامه ها وغیره حالت نماینده سیاسی را نداشته از آنرو حقوق و اختیارات وکلای سیاسی را نیز دارا نیستند مگر در صورتیکه رسماً در دربار ماموریتی پیدا کنند و انهم ندرتاً وقوع بهم میرساند و سفارت کبری فوق العاده و سفارت فوق العاده نیز ترجیحی بر سفارت کبری و سفارت دائمی ندارند و بکلی مساوی یکدیگر اند و کذالک قرابت مابین دربارها و اتحاد مذهبی و نفوذ نفوذ و اثری بر حقوق نماینده های آنها ندارد و دایره اختیارات آنها همان است که در نظامنامه وینه از برای تمام وکلای سیاسی کلیةً تعیین شده است

رتبه و مقام هر طبقه از وکلای سیاسی مابین خود آنها با قدمیت آنها معین میشود و تاریخ اقدمیت

از روزیست که وکلای سیاسی ورود خود را رسماً اعلان میکنند هیئت وکلای سیاسی که در دربار دولتی متوقف است مشهور است به کردیپلوماتیک (Corps diplo-matique) یا هیات دیپلوماتیک اعضای این هیئت حقوق و تکالیف مشروعه نسبت بهمدیگر دارند ولی چون همه این هیئت نماینده دول مختلفه است و از اینجهت اجزای آن باهم شارکت دارند لذا بحکم اخلاق پسندیده مکلفند در بعضی مواقع که منافع تمام مجمع بین الملل در مخاطره است متفقاً اقدام نمایند مثلاً اگر دولتی بخواهد بعضی از اختیارات سفرا را مضمحل نماید و یا اینکه حکم نفی و طرد تمام تبعه خارجه یا پیروان مذاهب خارجه را بدهد کردیپلوماتیک مکلف است که متفقاً پروتست و اقدامات لازمه را در دفاع حقوقیکه در معرض مخاطره است بنماید هر هیئت دیپلوماتیکی یک ریش سفیدی دارد که مشهور است به مقدم السفرا (Doyen) و همیشه شخصی است که از طبقه اعلای وکلای سیاسی محسوب و از حیث مدت توقف در دربار دولتی بر سایرین اسبق و اقدم است مقدم السفرا در مواد رسمیه نماینده وکلای سیاسی و رهنمای آنهاست در نظامنامه وینه معین نشده است که هیئت دیپلوماتیکی باید از تمام سفرای خارجه که در دربار دولتی متوقف اند مرکب باشد یا از بعضی دون بعضی ولی برخی از حقوقدانها مثل مارتنس میگویند که هیات دیپلوماتیکی در دربار دولتی عبارت است از جمع نماینده های دول متمدنه و بدین جهت وکلای سیاسی دول غیر متمدنه داخل در این هیئت نتوانند شد ولی این عقیده مستند به سندی نیست زیرا که تمام وکلای سیاسی متمدنه و غیر متمدنه را فعلاً داخل در هیئت دیپلوماتیکی میدانند و بسا اتفاق میافتد که مقدم السفرا نماینده دولت غیر متمدنه است

فصل چهارم

ابتداء ماموریت سیاسی

چنانکه در جای خود شرح داده خواهد شد سفرا امتیازات معینه بواسطه حالت و طبیعت مخصوص ماموریت خود در دربارهای خارجه دارند بدینجهت بسیار مهم و مورد امعان نظر است که بدانیم کی حقوق و امتیازات مخصوصه سفرا شروع میشود واضح است که چون این امتیازات بجهت انجام ماموریت و تکالیف مهمه سفرا ایجاد شده است لذا قبل از مبادرت حقیقی آنها بمشاغل و ماموریت سفارت امتیازات مزبوره شروع نتواند شد و چون مقرر است که مبادرت حقیقی بمشاغل سفارت از وقتی شروع میشود که ماموریت سفیر رسماً از طرف دولت متوقف فیها مقبول و پذیرفته شده باشد و این اذعان و اعتراف رسمی همیشه بار حضوری است که پادشاه دولت متوقف فیها بسفیر میدهد لذا باید ابتداء حقوق و امتیازات سفرا را بار حضور رسمی دانست هنگام بار سفیر اعتماد نامه (Lettre de créance) خود را تقدیم میکند اعتماد نامه چنانکه از خود عبارت معلوم است نامه ایست که از طرف پادشاه متبوع سفیر خطاب به پادشاهیکه بدربارش بسفارت فرستاده میشود انشا و اسم و رتبه و مقام و ماموریت سفیر در آن مندرج است از برای سفرای کبار و وزرای مختار (سفرا) و وزرای مقیم همیشه اعتماد نامه بطوریکه ذکر شد نوشته میشود ولی شارژ دافرها چون از طرف وزیر خارجه دولت متبوعه نزد وزیر خارجه دولت متوقف فیها مامور میشوند بدان جهت اعتماد نامه خود را از وزیر خارجه گرفته بوزیر خارجه تسلیم میکنند آنچه در باب ابتداء حقوق و امتیازات مخصوصه سفرا گفته شد اصولاً بود ولی فعلاً سفرای خارجه بمحض ورود خودشان بخاک دولتیکه محل توقف آنهاست اختیارات و امتیازات خود را دارند سهل است اگر از خاک دولت ثالثی عبور نمایند باز ملاحظه مقام و امتیازات آنها میشود اما باید دانست که این رعایت احوال و مقام سفرا مبنی بر حقی نیست بلکه بواسطه نزاکت بین الملل است ترتیبات پذیرائی سفرا و تشریفاتی که بجهت آنها قرار میدهند بسته بعادات و رسومات درباری

پیشتر در اروپ هم رسم بوده که سفیر را در سرحد استقبال نمایند چنانکه از مثل ذیل مفهوم میشود در سنهٔ ۱۷۶۳ فردریک ثانوی پادشاه پروس اطلاع یافت که سفیری از دولت عثمانی بدربار او خواهد آمد و چون سفیر عثمانی تا آنوقت به پروس فرستاده نشده بود دولت مشار الیها از دولقوروکی سفیر روس مقیم برلن استعلام کرد که چگونه در روسیه سفرای عثمانی را می پذیرند در جواب وزارت خارجه روس پذیرائی سفیر عثمانی را در روسیه اینطور تشریح نمود در سرحد روسیه سفیر بجهت قرانتین مدتی توقف میکند بعد صاحبمنصبی از افواج مخصوصه و عدهٔ از سربازها با طبل و بیت و پنج تیر شلیک در اول شهر سرحدی سفیر را استقبال مینمایند و همینه قراول افتخاری مرکب از یک صاحبمنصب و چهل نفر سرباز ملتزم او هستند و تمام مخارج سفیر معادل روزی شصت منات از خزانهٔ دولت مستقبله داده میشود و در ورود بپای تخت باز لوازم تشریفات از شلیک و قراول افتخاری بعمل میآید دولت پروس هم همین تشریفات را بجهت سفیر عثمانی قرار داد ولی در بار حضور حرکت سفیر که بر تخت سلطنت صعود نموده فردریک را بآغوش کشیده شانه اش را بوسیده بود بدرجه اعلی باعث اشمئزاز و رنجش اولیای دولت پروس شده بود اما بعدها بیکه همین معامله را سفیر مزبور در بار حضور امپراطور آلمان نیز نموده است خود را تسلی دادند

غیر از اعتماد نامه سه نوع اسناد دیگر نیز باید در صورت لزوم بسفیر داد اولاً دستور العملهای لازمه در انجام ماموریت مرجوعه که بجهت تسهیل کار خود سفیر است و بدولت متوقف فیها اصولاً ارائه نمیشود ثانیاً اختیار نامه (pleins pouvoirs) اقدامات معینی بجهت نیل بمقصود دولت متبوعهٔ سفیر اختیار نامه باید در صورت لزوم ارائه بشود ثالثاً پاسپورت یا سفارش نامه که مشهور است به (sauf conduit) در صورتیکه سفیر باید از خاک دولت متحاربه عبور کند و از مخاطرات

جنگ ایمن باشد سفارشنامه (sauf conduit) باید از طرف دولتیکه با دولت متبوعه سفیر در محاربه است داده شود

فصل پنجم
حقوق اصلیه وکلای سیاسی

حقوق و اختیارات وکلای سیاسی را میتوان بدو قسمت منقسم نمود: اولاً حقوق اصلیه که لازم و ملزوم مشاغل مرجوعه بوکلای سیاسی است و بدون آن حقوق نمیتوانند از عهدهٔ ماموریت خود برآیند و ثانیاً اختیارات و امتیازات درجه ثانوی که حق چندان نفوذی بانجام ماموریت سفرا ندارد حقوق اصلیه نیز عبارت است از دو حق اولاً از حق مصونیت و ثانیاً از حق خارج از مملکت یا خارج المملکت

۱) حق مصونیت

تبعه خارجه متوقف دول متمدنه در حمایت قوانین باید از هر نوع تعدی و اجحاف نسبت بجان و مال و شرف وغیره مصون و محروس باشند یعنی بعبارة اخری باید مصونیت شخصیه داشته باشند این مصونیت در حق سفرای خارجه بواسطه حالت مخصوصه مقام و رتبه و اهمیت مشاغل و ماموریت آنها بیشتر مورد رعایت است چنانکه از عهود و ازمنه قدیمه مصونیت سفرا همیشه مورد توجه مخصوص بوده و امروزه در تمام دول متمدنه و غیر متمدنه بقوانین مؤکده سخت این حق سفرا صیانت میشود ولی باید دانست که مصونیت وکلای سیاسی نه مبنی بر قوانین داخله دول و نه بمیل و خاطر سفرا است بلکه اساس حق مصونیت سفرا بر قرار داد بین الملل است که در تمام دول قبول شده این قبولی عامه چه بواسطه پروتست های مؤکد سخت کردیپلوماتیک یا هیات دیپلوماتیکی و چه باحکام دیوانخانهای داخله دول از نقض و فسخ مصون و محروس مانده تمام وکلای سیاسی حق مصونیت را دارند و نه فقط از تعدی

واجحاف اشخاص متفرقه بلکه از بعضی اقدامات حکومت محلیه هم محروس و محفوظ اند
از طرف دیگر این مصونیت فقط راجع بشخص سفیر نیست بلکه شامل سفارتخانه و اشیاء
منقوله او از قبیل نوشتجات و دفاتر کارها و غیره نیز میشود و بهیچوجه این اشیا را ضبط
کارگذاران پولیس نتوانند نمود ولی باید در نظر داشت که حق مصونیت سفرا حد معینی
دارد که در صورت تجاوز از آن حد آن حق مضمحل میشود مثلا اگر سفیری خودش بدواً
سوء قصدی در حق کسی نماید و دچار مخاطرات گردد حق مصونیت از و سلب میشود و خودش
مسئول است و اگر عمال ضبطیه و پلیس بجهت ایقاع امنیت و حالت کسی بر ضد سفیر بعضی
اقدامات نمایند حرجی بر آنها وارد نمی آید زیرا سفیری که احترام حقوق دیگری را منظور
ندارد نمیتواند حفظ و وقایه حقوق خود را بخواهد بعضی از موارد نقض این حق سفرا را
ذکر میکنیم تا حد و دآن معین شود

درسنه ۱۷۱۸ پطر کبیر و ابی یه وزیر مقیم هولاند را توقیف و محبوس نموده تمام نوشتجات
و دفاتر او را ضبط کرده و استنطاق لازمه را بعمل آورده بالاخره عزل او را از
دولت هولاند خواست و این حرکات خود را مبنی بر اعمال وقیحه سفیر مزبور داشته
برائت ذمه خود را در حالت سفیر هولاند مامور داخله روسیه و روابط مخفیه
او با دشمنان پطر کبیر اعلام کرد و نظیر حرکات خود را در انگلستان که سفیر دولت سوئد را
بهمان ملاحظات توقیف نموده بودند نشان داد

درسنه ۱۸۷۸ سفیر دولت ایطالیا خواسته بود در شهر وینه سوئلا از جلو قراولها
رد شود چون قراول مامور بود که کسی را اذن عبور ندهد صاحبمنصب قراولها اول قدغن
عبور به سفیر مشار الیه اظهار کرد و بعد چون بختی دید با شمشیر او را زد دولت ایطالیا تنزیه
خواست و با وجود اینکه مدلل شده بود که صاحبمنصب مزبور سفیر را نشناخته بود دولت
هوهنسولا مقرر داشت که صاحبمنصب را بمحکمهٔ نظامی بفرستند و قشون دولت مزبوره

از جلو سفارت ایطالیا دفیله بزنند ولی سفیر ایطالیا باین ترضیه اکتفا ننموده میخواست که
علاوه بر آن بالطریهای وینه سوئلا به بیرق ایطالیا سلام داده شود چون دولت مزبوره
باین ترضیه راضی نشد وزیر مختار ایطالیا از وینه سوئلا حرکت کرد و بعد از مذاکرات
زیاد دولت ایطالیا به تنبیه صاحب منصب قناعت نمود

درسنهٔ ۱۸۸۵ شارژ دافر انگلستان در آطنه پای تخت یونان گرفتار یکی از شاگردهای
حکومتی شده با وجود اینکه سمت خود را اعلان کرده بود کتک وافری خورده بود
دولت یونان شاگرد مزبور را دو ماه حبس نمود و حکم حبس را در جلو دسته شاگردها
با موزیک نظامی که لحن انگلیسی را میسرود قرائت نمودند

این حق مصونیت وکلای سیاسی هنگام عبور آنها از ممالک دول ثالثه نیز رعایت
میشود بطوریکه خود وکلای سیاسی و ملتزمین و اشیاء آنها بکلی مصون اند اما بشرطیکه
دولت متبوعه آنها با دولت ثالثه در جنگ نباشد واضحست که وکلای سیاسی دول
متحاربه مادامیکه در دربار دولت بی طرفی (یعنی دولتی که طرف محاربه نیست)
متوقف اند از تعدیات قشون دولت متحاربه در امان هستند و حق مصونیت آنها باید
مرعی باشد چنانکه مثل ذیل نشان میدهد

درسنهٔ ۱۸۰۴ قشون ناپلیون از کاربورغ بدولت بیطرف هامبورغ تجاوز نموده
رمبولد وزیر مختار انگلیس را که متوقف در دولت هامبورغ بود با تمام دفاترش
توقیف نموده بکاربرغ بردند پادشاه پروس و امپراطور روس از این واقعه بسیار
متغیر شدند و ناپلیون برائت ذمه خود را باینطور اظهار داشت که از اینروز به بعد
وکلای سیاسی انگلیس حقوق دیپلوماتیکی نخواهند داشت زیرا که بواسطه حرکات دولت
متبوعه خودشان خارج از حمایت حقوق بین الملل و قوانین ملل متمدنه اند معلوم است که
این اظهار مضحک ناپلیون مانع از پروتست سخت دولت روسیه و پروس نشده بواسطه

این پرتستهانا پیون مجبور شد که رُم بولد را از توقیف آزاد نماید

ب) حق خارج المملکت

در فصلی که راجع بحقوق سلاطین بود ذکر شد که مبنی حق خارج از مملکت بر تصور واهی است (بطوریکه در جای خود شروح است) حق خارج المملکت سفرا هم مبنی بر همان تصورات یعنی چنان میپندارند که سفیر مقیم در بار خارجه در مملکت دولت متبوعهٔ خود واقع است نتایج این حق سفرا از قرار ذیل است : اولاً مصونیت سفارتخانها و مقر سفرا . ثانیاً عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای جنایات محلیه (دولتی که در دربار آن متوقف است) ثالثاً آزادی و معافی سفرا از قوانین مدنیهٔ دولت متوقف فیها

ا) مصونیت سفارتخانها

مقصود از مصونیت سفارتخانها عدم تابعیت آنها بحکومت محلیه است و این معافی از احکام حکومت حد معینی دارد که از آن حد نباید تجاوز کند یعنی این حق نباید بر ضد امنیت و آسایش دولتی که سفیر در دربار آن متوقف است باشد در قرون شانزدهم و هفدهم مسیحی از برای این حق حصر و حدی قرار نمی دادند و بدین جهت سفرای خارجه در خانهای خودشان بکلی آزاد بودند سهل است به آزادی سفارتخانه ها اکتفا نموده تمام محلهٔ سفارتخانه را در تحت حکومت خود میدانستند و این حق را بزبان لاتین - jus quarte-riorum - بزبان فرانسه droit des quar-tiers یعنی حق آزادی محلات می نامیدند معلوم است تا چه اندازه این حق بر ضد منافع دولت متوقف فیها و باعث سلب امنیت از اهالی المملکت بود زیرا که سفرا این حق آزادی محله را مبنی حق بست (droit d'asiles) قرار داده میل و ارادهٔ خود از هر یاغی و باغی حمایت میکردند سهل است در محلهٔ سفرا بواسطهٔ حمایت آنها گنگاشها بر ضد حکومت محلیه مرتب و ایقاع فتنه و فساد میشد و بواسطه

این سوء استعمال از طرف سفرا در حق خارج المملکت خود بالاخره دول بستوه آمده مقرر داشتند که حدی بران حق قرار دهند و نتیجه آن شد که دول قبل از قبول کردن سفیر را بدربار خود با او شرط مینمودند که از حق آزادی محلات استنکاف نماید ولی در بعضی از شهرهای اروپ از قبیل روم و ونیز و مادرید و فرانکفورت روی این وضع مدتی برقرار بود و در قرن هفدهم بر ور مضمحل شد در روم حق مزبور دیرتر اضمحلال یافت و تفصیل آن از قرار ذیل است

پاپها کلیة بر ضد آزادی محله بودند و بطوری مدارا میکردند تا اینکه در سنهٔ ۱۶۸۷ این نوسانت (Innocent) نهم مصمم شد که آن حق را از میان بردارد و حکم کرد حق محلات را احکام اجرا نمایند لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه از این حکم متغیر شده سفیری با هشتصد نفر مسلح و مکمل بروم فرستاده حکم کرد که حق مزبور را اجرا نمایند و هرچند پاپ (این نوسانت) نهم سفیر مزبور را تکفیر و تهدید کرد ثمری نبخشید و در مدت دوازده سال سفیر فرانسه در روم متوقف و حق محلات را بزور و قوهٔ جبریه اجرا مینمود تا اینکه بالاخره پاپ وفات یافت و لوئی چهاردهم بعد از استماع فوت او از حق آزادی محلات گذشت بعد از اضمحلال آزادی محلات حق مصونیت سفارتخانها با حق بست در آن برقرار بود و چون دول مشاهده نمودند که حق بست بر ضد حقوق مملکت آنهاست و خسارات لا تتناهی از برای آنها از این حق تولید میشود رفته رفته این حق را هم از میان برداشتند ولی با انواع و اقسام صعوبت و اشکالات چنانکه از امثال ذیل مفهوم است

در سنهٔ ۱۷۲۶ یکی از وزرای فلیپ پنجم پادشاه اسپانیا موسوم بری پردا چون مغضوب شده بود استعفا نموده بسفارت انگلیس ملتجی شد پادشاه اسپانیا اول بنرمی از سفیر انگلیس خواهش نمود که Ripperda را از سفارت خارج نماید

زیرا که آن حرکت وزیر مشار الیه یک نوع اهانت نسبت به پادشاه بود سفیر به تکلیف مزبور
راضی نشد و پادشاه اسپانیا بنای تهدیدات را گذاشته بالاخره یکدسته قشون بسفارت
انگلیس فرستاده دوک Ripperda را توقیف و تمام اسناد و کاغذهای او را ضبط
کردند سفیر انگلیس فوراً از مادرید حرکت کرد و یکسال تمام روابط سیاسیه مابین اسپانیا
و انگلیس مقطوع ماند و چون در اینمدت حکومت اسپانیا ترضیه مطلوبه را نداد که ورت
حاصله یکی از جهات جنگ فیمابین دولتین مزبورتین گردید
در سنه ۱۸۰۸ دو نفر سرباز در لباس ساده بسفارت روس در وینه پناهنده شده اظهار داشتند
که سرباز روس و از اسرای جنگ اند که از فرانسه گریخته اند حکومت اطریش حکم کرد که سفارت را
محاصره نموده دو نفر سرباز مزبور را باسم اینکه از جنگ گریخته اند مطالبه نمایند برنس کورا کین
پروتستهای سخت نمود و دولت اطریش ترضیه مقتضیه را داد و بواسطه اینکه دولت روس حدود
حصری بحق مصونیت سفارتخانهای خارجه در پطرزبورغ قرار نمیداد حفظ همان اختیارات
و امتیازات را از دول خارجه نسبت بسفرای خود مقیم دربارهای آنها مطالبه میکرد
چنانکه از مثل ذیل معلوم است
در سنه ۱۷۵۲ اداره ضبطیه روس دو نفر را که در خدمت سفارت سوئد بودند و قوانین
روسیه را در باب فروش مسکرات مجری نمیداشتند توقیف کرد همینکه سفارت سوئد
شکایت نمود دولت روس توسط تشریفاتچی خود از سفیر مزبور معذرت خواست و منشی را
که این اقدام را کرده بود بعنف تنبیه نموده از رتبه صاحبمنصبی اخراج نمود
در صد سال آخری حق مصونیت سفارتخانها بالنسبه خیلی محدود شده است چنانکه از وقایع
ذیل بخوبی مشاهده میشود
در سنه ۱۸۶۸ یکی از تبعه روس موسوم
بسفارت کبرای روس وارد شده وجه اعانه بجهت مراجعت بروسیه از نایب سفارت

موسوم به بانش درخواست کرد و چون جواب منفی شنید یک تیر به بانش و دو تیر دیگر به دو نفر
از حضار خالی کرد ضبطیه فرانسه بنا بدعوت سفیر کبیر بسفارت داخل شده قاتل را توقیف نمود و قضیه
کار بمحکمه انجامید مابین دولتین روس و فرانسه در سر مسئله محاکمه منازعه و مشاجره شروع
شد دولت روس میگفت که چون قتل در سفارت روس اتفاق افتاده و جانی و مجنی علیه
هر دو تبعه دولت روس اند باید در دیوانخانهای روسیه بانکار رسیدگی شود دولت
فرانسه اعتراض میکرد که حق مصونیت سفارتخانه دخلی به جانی و مجنی علیه ندارد و از طرف
دیگر دولت فرانسه چون از تمام اوضاع و احوال جنایت مطلع است طبیعةً باین جنایت باید
در محکمه فرانسه رسیدگی شود دولت روس بالاخره اعتراض فرانسه را قبول کرد ولی اعلام
نمود که درباره سفارتخانه فرانسه در پطرزبورغ هم همین ملاحظه باید در آینده مجری باشد
حالا دیگر حق بست در سفارتخانه و کالسکهای سفرا بکلی منسوخ است و تنها یک نکته بطریق اولی حق
آزادی محلات لذا اگر کسی بسفارتخانه یا کالسکه سفیری ملتجی شود بر سفیر است که آن شخص را
مسترد دارد و الا استعمال قوه جبریه در این موارد از طرف حکومت محلیه مشروع است

۲) عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای جنایت محلیه

معمول تمام دول متمدنه است که اگر سفیری مرتکب جنایتی شود محکوم بدیوانخانهای محلیه نخواهد بود
این قاعده در تمام قوانین دول ضبط و از عهود از منه قدیمه همیشه مرعی و مجری بوده است برخی
بسبب این حق سفرا را بر تصور واهی خارج المملکتی قرار دهند بعضی حق مزبور را از متفرعات
حق مصونیت سفرا شمارند و گویند که روابط سیاسیه دول بدون این حق منظم نمیبود
دلایلی که Montesquieu عالم و ادیب فرانسوی در این باب اقامه کرده
گویا مؤید عقیده آخری باشد عالم مزبور میگوید :
Les ambassadeurs sont
la parole du prince qui

les envoie et cette parole doit être libre ..... on pourrait leur imputer des crimes, s'il pouvaient être punis; on pourrait leur supposer des dettes s'il pouvaient être arrêtés pour des dettes.

یعنی سفرای کبار نطق سلاطینی هستند که آنهارا مأمور نموده‌اند و این نطق باید آزاد باشد اگر تنبیه و سیاست سفرا بجهت جنایتی ممکن بود میتوانستند آنهارا به اعمال شنیعه متهم نمایند و کذلک اگر توقیف سفیری بجهت تأدیه دیون ممکن بود میتوانستند آنهارا مدیون جعلی قرار دهند باری بنابراین حق سفرا از محکومیت و اطاعت بدیوانخانهای دولت متوقف فیها آزادند و خواه جنایت آنها متعارفه باشد (یعنی راجع باشخاص متفرقه) و خواه پلیتیکی (یعنی راجع بدولت متوقف فیها) بهیچوجه تابع دیوانخانهای جنایت دولت متوقف فیها نیستند و فقط تفاوتی که هست اینست که در صورت ثانوی دولت مجنی علیها اقدامات مجدانه را بجهت پیش بندی و ممانعت اتفاق جنایت بعمل بیاورد جنایات متعارفه سابقا زیاد اتفاق بیافتاده است و امثال آنها از قرار ذیل است

در قرن هیجدهم وزیر مختار پرتوغال مامور دربار وینه مشغول اسپراطور آلمان گشت اهالی وینه بقدری از این جنایت متأثر شدند که میخواستند بسفارت پرتوغال هجوم آورده سفیر را بقتل رسانند اما ضبطیهٔ دولت اطریش مانع شده وزیر مختار مزبور را بدولت خودش فرستاده و سیاست او را جدا از دولت پرتوغال خواستند

وزیر مختار دولت هولاند را که در دربار (یکی از دول کوچک آلمان بود و حالا جزو پروس است) درسنهٔ ۱۷۶۳ مأموریت داشت و وصی زنی مشهور به بارونس هرنس شده بود متهم نمودند که در اجرای وصیت نامهٔ

مشار الیها تقلب نموده است لذا بحکم حکومت محلیه توقیف و تمام اسناد و نوشتجاتش ضبط شد دولت هولاند جدا اپروتست نموده هر قدر حکومت Hesse Kassel متعذر شد که چون وزیر مختار وصی بوده و بدان جهت باید تابع دیوانخانهای محلیه باشد دولت هولاند متقاعد نشد تا آنکه پادشاه (Hesse Kassel) مجبور شد که رسما عذر بخواهد

امثال جنایات پلیتیکی که غالبا باعث اقدامات مجدانه حکومت محلیه در ممانعت اتفاق جنایت یا بروز نتایج ناگوار آن شده از قرار شرح است

درسنهٔ ۱۷۱۸ پرنس چلاماره (Cellamare) وزیر مختار دولت اسپانیا بدستورالعملهای حکومت متبوعه خود کنکاشی ترتیب داده بود که نایب السلطنه آنوقت فرانسه که (فلیپ اورلآن) بود از حکومت خلع شود وقتی که این کنکاش از پرده بیرون افتاد بحکم دولت حکومت محلیه خود سفیر مشار الیه را توقیف و اسناد او را ضبط کرده بدون اینکه سفیر مزبور را بمحکمه دولتی جلب نمایند از فرانسه اخراج کردند و هر قدر چلاماره از هیئت کردیپلوماتیک استمداد نمود فایده مترتب نشد زیرا که این حرکت دولت فرانسه را هیئت مزبوره مشروع میدانست

درسنهٔ ۱۸۴۸ برادر بولور (Bulwer) ادیب مشهور انگلیسی که وزیر مختار انگلیس در دربار اسپانیا بود بکارهای داخله مداخله نموده در کنکاشی که بر ضد دولت منعقد شده بود مشارکت میکرد بالاخره دولت اسپانیا مراودات سیاسیه را با سفیر مزبور مقطوع داشته مشار الیه را از اسپانیا اخراج نمود

درسنهٔ ۱۷۴۴ دولت روس بسفیر فرانسه de la Chétardie اعلان کرد که چون مداخله بکارهای داخله دولت روسی مینماید دولت مشار الیها او را بسمت سفارت نمی‌شناسد و باید در ظرف بیست و چهار ساعت از پای تخت خارج شود و بعد که مکاتبات

سیاسیه که در این باب شروع شد دولت برانث خود را بقرار ذیل نمود :
اولاً سفیر نباید پادشاهی را که در دربار آن متوقف است آلت استهزا قرار دهد
ثانیاً نباید کنکاشش و مجالس پولیتیکی برضد دولت متوقف فیها تشکیل و مرتب نماید
ثالثاً نباید راپورتهای مسخره آمیز و هجو بدولت متبوعه خود بدهد چنانکه از امثال فوق مشاهده
میشود دول در صورتیکه جنایت سفیری برضد حکومت آنها بوده حق عدم محکومیت آن سفیر را
همیشه مرعی میداشتند ولی اقدامات وافیه را نیز بجهت حفظ طریق احتیاط و وقایه امنیت
در اخراج یا در صورت لزوم در توقیف سفیر مینمودند و این اقدامات حالا هم شرعی است
چنانکه از اتفاقات ذیل مشهود است

دول متحده امریکای شمالی در اواخر از سوء حرکات وزیر مختار روسی بدولت مشارالیها
شکوه نموده اظهار داشت که مداخله سفیر مزبور با مور داخله مانع از اقامت او در واشنگتن
خواهد بود زیرا که رئیس جمهوری نمیتواند راضی شود که دیپلوماتها در واشنگتن روزنامه‌های محلی
خودشان را پیش بگیرند بعد از این شکایت که در حقیقت اتمام حجت بود دولت روس وزیر
مختار خود را که موسوم بکاتاکازی بود احضار کرد و اگر دولت روس در احضار سفیر
خود مسامحه مینمود موافق حقوق دول متحده حق داشتند که پاس پرت سفیر مشار
الیه را اعاده داده حرکت او را از واشنگتن بخواهند

حق عدم محکومیت سفرا را بدیوانخانهای محلیه فعلا تمام دول قبول کرده‌اند و حتی این حق را
در قوانین و نظامنامه‌های دیوانخانهای جنایت منظور داشته‌اند و علمای حقوق هم باستثنای
لوران همه این حق سفرا را تصدیق مینمایند و میگویند حق مزبور بحدی که برضد اساس امنیت
محلیه نموده تولید مخاطرات از برای استقلال دولت متوقف فیها نکند ضرری ندارد

۳) عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای مدنی (حقوق)

چنانکه سفرا محکوم دیوانخانهای جنایت نمیشوند که کذلک از تابعیت بدیوانخانهای مدنی (رجوع
کن بقسمت مقدماتی این کتاب) آزادند و این اختیار سفرا نیز لازم و ملزوم حالت نمایندگی
و مقام آنهاست امثال ذیل که از احکام دیوانخانهای ممالک مختلفه ماخوذ است این اختیار
سفرا را خوب روشن میکند

درسنه ۱۷۰۸ مات ویف (Matveieff) سفیر روس را در لندن بجهة
عدم تادیه دیونی که معادل پنجاه لیره بر ذمه او بود بحکم دیوانخانه توقیف و حبس نمودند و
بعد از تحصیل ضامن خلاص کردند همینکه ملکه از واقعه مطلع شد از سفیر مشارالیه رسماً معذرت
خواست و بجهت اینکه ترضیه پطر کبیر بدهد یکسال بعد قانونی در عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای
انگلستان اعلان کرد (بیل ۲۵ آوریل ۱۷۰۹) و علاوه بر آن سفارت فوق العاده
بپطرزبورغ فرستاده معذرت خواست

درسنه ۱۸۱۷ در ناپل بوت سو ([illegible]) نام آتشه او ابسته سفارت روس
بجهت ادای قرض بدیوانخانه احضار شده بود آتشه مشارالیه در دیوانخانه حاضر شده و قبول
نمود که وجه سند را پرداخته است (زیرا که قبض رسید دارد) چون سند پاره نشده بود
دیوانخانه تادیه وجه را مجدداً حکم کرد سفیر روس همینکه از واقعه احضار آتشه سفارت
خود بدیوانخانه مطلع شد فوراً ترک محاکمه از دیوانخانه مطالبه کرده اعلام نمود که وکلای
سیاسی و اجزای آنها محکوم دیوانخانهای محلیه نیستند دولت ناپل هم حکم ترک محاکمه را
داده در مراسله رسمی از ۱۷ ژولیه ۱۸۱۷ اظهار معذرت نمود و بوت سو هم بواسطه اینکه
بدیوانخانه حاضر شده بود مدت دو هفته بحکم رئیسش محبوس شد

درسنه ۱۸۳۹ وزیر مختار متحده شمالی اوئی تن (Wheaton) نام در برلن بعد از
انقضای اجاره سفارتخانه وقتیکه میخواست سفارت را بخانه دیگر ببرد صاحب خانه اولی
اشیاء سفارت را در ازای تادیه وجه غرامت خرابی خانه توقیف نمود وزیر مختار برحسب

اختیارات خود بحکومت شکایت کرد، دولت پروس اظهار کرد که حق با صاحب خانه است زیرا که توقیف اشیاء بجهة تأدیه غرامت خرابی خانه قانون عمومی است و در این مورد نیز باید اجرا شود بالاخره کار بمکاتبات رسمیه فیمابین دول متفقه امریکای شمالی و پروس انجامید در این مکاتبات مسئله عدم محکومیت سفرا بدیوانخانهای جنایت و مدنی روشن شد و هر دو طرف این حق سفرا را قبول نمودند ولی یک مسئله لاینحل و مجهول ماند و آن اینست که توقیف اشیاء وزیر مختار بتوسط شخص عامی و مجهولی که موافق قوانین محلیه است بر ضد اختیارات مذکوره سفیر میتواند بود یا خیر

در سنه ۱۸۷۵ دیوانخانه پس از رسیدگی بادعائی که مدعی علیه آن وزیر مختار جمهوری هوندوراس (Honduras) بود امتناع نمود اگر چه این امتناع شرعی نبود زیرا که وزیر مختار مزبور Herran نام تبعهٔ فرانسه بود و ما در فوق گفتیم که در صورتیکه تبعهٔ دولتی در دربار آن سمت سفارت یابد از اختیارات سفارت استنکاف مینماید

از امثال فوق اختیارات سفرا در عدم محکومیت بدیوانخانهای مدنی بخوبی مفهوم است قوانین داخله دول هم همین اصول را حاوی است و امروزه در تمام ممالک این حق سفرا مجری است حق عدم محکومیت سفرا در موارد معینی حفظ و اجرا نمیشود بعبارهٔ اخری در این موارد که ذیلاً شروح است سفرا مثل سایر طبقات ناس و تبعه خارجه تابع قوانین و دیوانخانهای مدنی هستند

اولاً در صورتیکه وکلای سیاسی در خدمت دولت متوقف فیها و یا تبعهٔ آن دولت باشند (جهتش در فوق ذکر شده)

ثانیاً اگر وکلای سیاسی صاحب املاک و علاقه در دولت متوقف فیها باشند (واضحست که سفرا در صورت داشتن علاقه در کارهای راجعه بعلاقهٔ خودشان حکم اشخاص متفرقه را می یابند و لذا باید محکوم قوانین مملکت متوقف فیها باشند)

ثالثاً وقتیکه وکلای سیاسی در دولتیکه محل توقف آنهاست تأسیس تجارت خانه نمایند (در اینصورت نیز حکم اشخاص متفرقه را دارند)

در یک موقع هم بعضی از حقوق دانها سفیر را محکوم دیوانخانه محلیه میدانند و آن موردیست که سفیر بطیب خاطر بدیوانخانهٔ محلیه رجوع نموده ادعائی بر شخصی نماید در اینصورت اگر مدعی علیه در مقابل ادعای سفیر نیز اظهار دعوی نماید واضحست که سفیر مجبور میشود جواب بدهد و تابع دیوانخانه میگردد زیرا که موافق اصول قوانین مدعی و مدعی علیه در نظر قانون صاحب حقوق مساویه اند ولی برخی از علما حقوق این مورد را قانونی نمیدانند و میگویند که سفیر حق رجوع بدیوانخانه محلیه را بطیب خاطر ندارد زیرا که حقوق و اختیارات او شخصی نیست بلکه بسته بمقام و حالت سیاسیهٔ اوست و بدان جهت استعفا و استنکاف از حقوق مزبوره بمیل و خاطر خود سفیر نیست بلکه با دولتیکه دولت متبوعه سفیر اجازه رجوع بدیوانخانه محلیه را بسفیر خود در سماً نداده دیوانخانه نه حق پذیرفتن ادعای سفیر را بر کسی دارد و نه مجبور نمودن مشارالیه را بدادن جواب در مقابل مدعی علیه و این عقیده صحیح است

فصل ششم

سایر حقوق و اختیارات وکلای سیاسی

در فوق گفته شد که حقوق و اختیارات وکلای سیاسی بر دو قسم است: حقوق اصلیه و حقوقیکه اهمیت درجه اولی را ندارند در این فصل از حقوق اخیره مذاکره خواهد بود و فقط بعضی از آن حقوق و اختیارات را که مطمح نظر بوده و در موارد معینی توانند مورد امعان وقت باشند شرح میدهیم حقوق غیر اصلیه وکلای سیاسی از قرار ذیل است

۱) حق عبادت در معابد سفارتخانه‌ها

بوجب این حق سفارتها مختارند که موافق قوانین و عادات مذهبی که در دولت متبوعه آنها عمومیت یا رسمیت دارد تشکیل و ترتیب معابد نموده خودشان با برادران مذهبی در آن معابد عبادت نمایند این حق حالا اهمیتی ندارد زیراکه دول متمدنه آزادی عبادت و احترام مذاهب مختلفه را از بدیهیات اولیه میدانند ولی سابقا این حق بسیار مهم بود زیراکه عبادت بطریقهٔ مذاهب خارجه بقدری ممنوع و قدغن بود که در اطریش که مملکت کاتولیک مذهب است عبادت بکیش پروتستان بکلی ممنوع بود و فقط سفارتخانه ها بواسطه حق مزبور اختیار عبادت را بآیین مذهب خودشان داشتند روحانیین و خدمهٔ معبد سفارتخانه نیز آزاد و از بعضی از حقوق وکلای سیاسی را دارا و ذی حق‌اند که تمام آداب و عادات مذهبی خود را اجرا نمایند ولی فقط در خود سفارتخانه چنانکه ترکیب دسته ها و گردش مذهبی در کوچه و بازارها و نواختن ناقوس و غیره معمول نیست در باب عقد ازدواج و مناکحه در معابد سفارتخانها باین حقوق دانها اختلاف است بعضی عقد و نکاح در آن معابد را از نقطه نظر قوانین مملکتی دولت متوقف فیها صحیح میدانند و مبنی این عقیده آنها بر حق خارج الملکی سفارتخانه است (زیراکه سفارتخانه چنانکه در فوق ذکر شد مثل یک قسمت دولت متبوعهٔ سفیر محسوب و منظور است و لذا باید قوانین دولت متبوعهٔ سفیر مجری و صحیح باشد) ولی برخی دیگر از علمای حقوق نکاحی را که بموجب قوانین دولت متبوعهٔ سفیر منعقد و برخلاف قوانین دولت متوقف فیها باشد صحیح نمیدانند و اینفرقه را عقیده اینست که حق خارج الملکی فقط شامل وکلای سیاسی است و بعقد و نکاح دخلی ندارد

۴) معافی سفرا از تادیهٔ مالیات و حق گمرک

سفیر فقط معاف است از تادیهٔ مالیات و عوارضی که نسبت تابع و متبوعی مابین سفیر و دولت متوقف فیها برقرار مینماید بعبارة اخری سفیر از تادیه مالیات مستقیمه شخصی که

از کلیهٔ نفوس مملکت اخذ میشود (سری) آزاد است ولی تمام عوارض و مالیات غیر مستقیمه را از قبیل مالیات ارزاق و اجناس و اشیاء و غیره باید بدهد

مالیات مستقیمه عبارت است از مالی که مالک شیئی مستقیما و از منفعت خود بدولت میدهد بدون اینکه همین مالیات را حتما بر دیگران تحمیل نماید مالیات غیر مستقیمه بعکس بر دیگران تحمیل میشود

مثلا مالک خانه اگر سالی صد تومان مالیات خانه بدولت بدهد از منفعت خانه داده است احتمال دارد بتواند بر مستاجر این مبلغ را تحمیل کند و ممکن است که نتواند پس در اینصورت مالیات را مستقیما خود مالک خانه بدولت میدهد اما تاجر و کسبه عوارض دولتی را از قبیل گمرک و بلیت تجارت و اضافیه و غیره همیشه بر قیمت اشیا میافزایند این عوارض فیمابین مشتریها توزیع و تقسیم میشود در اینصورت خود تاجر در حقیقت طرف معامله با دولت نیست بلکه اشخاص متفرقه که مشتری هستند طرفند ولی بطور غیر مستقیم بدین جهت این نوع عوارض را غیر مستقیمه مینامند

موافق قاعده مزبوره بایستی سفیر حق گمرک را هم بدهد ولی بواسطهٔ نزاکت بین الملل سفرا از ادای حقوق گمرکی نیز معافند سابقا سفرا از تادیهٔ حقوق گمرکی بکلی آزاد بودند ولی بواسطه اینکه بعضی از سفرا بنای افراط و تفریط و تجاوز حدود را گذاشته مال التجاره زیادی از خارجه خواسته تجارت میکردند و از روی قوانین راجعه بگمرک سکه وارد میاوردند (مثلا کنت کامی لی نماینده فرانسه در دانمارک) دول مجبور شدند که این حق را محدود کنند امروزه معافی سفرا از تادیهٔ حقوق گمرکی اولا بقرارداد های بین الدول و معاملهٔ متقابله است و ثانیا اشیاء و اموالیکه از تادیهٔ حقوق گمرک معاف است باید بقدر حاجت و لزوم سفارتخانه باشد (نه بجهت تجارت)

مثلا در اطریش و انگلیس و فرانسه و روسیه قرار بر این است که اشیائیکه سفیر در وقت

درود بدولت متوقف فیها با خود دارد از حقوق گمرک معاف است ولی بعد هرچه از خارجه بیاورد باید موافق قرارداد بین الدولتین متبوعهٔ سفیر و متوقف فیها و معاملهٔ متقابله باشد

از آنچه در باب مالیات و عوارض گفته شد معلوم است که اگر سفیر املاک و مستغلاتی در دولت متوقف فیها داشته باشد از تأدیهٔ مالیات آن معاف نیست و کذلک باید مالیات سفارتخانه را هم بپردازد مگر آنکه خانهٔ سفارت متعلق بدولت متبوعهٔ سفیر باشد در اینصورت واضح است که ترک دولت متوقف فیها مانع از مطالبهٔ مالیات سفارتخانه خواهد بود

فصل هفتم
وسعت حقوق و امتیازات وکلای سیاسی

حقوق و امتیازات وکلای سیاسی را فعلاً بقدری وسعت میدهند که شامل بعضی اشخاص علاوه بر آنهائیکه در فوق ذکر شد میتوانند شد چنانکه در جای خود اشاره شد حقوق و امتیازات وکلای سیاسی که عبارت باشد از حق مصونیت و حق خارج المملکت بایستی فقط شامل اشخاص سفیر کبیر و وزیر مختار و وزیر مقیم و شارژدافرها باشد ولی فعلاً این حقوق و امتیازات را بتمام اجزای سفارتها از قبیل مستشار و نایب اول دوم و سیم و وابسته های نظامی و بحری وغیرها و طلاب سفارت و روحانیینی که در خدمت سفارت اند و کذلک اطبای سفارت و کلیهٔ چاپارهای مخصوص و اعضای خانوادهٔ سفیر میدهند عموماً توسعهٔ این حقوق و امتیازات را برخی از حقوقدانها صحیح نمیدانند و میگویند که حقوق مذکوره لازم و ملزوم انجام مأموریتهای وکلای سیاسی است و استعمال این حقوق فقط بواسطهٔ آنها قانونی و منطقی است ولی اجزای

سفارتخانه ها محتاج باین حقوق نیستند مگر در صورتیکه باز در مأموریتی باشند مثل چاپارهای مخصوص وغیرها با وجود اینکه اصولاً اجزای سفارتها نباید دارای حقوق و امتیازات وکلای سیاسی باشند فعلاً تمام دول توسعهٔ حقوق و امتیازات مزبوره قبول نموده شامل اجزای سفارتها مینمایند چنانکه از اتفاق ذیل بخوبی مشاهده میشود که تا چه درجه دول شمول حقوق و امتیازات وکلای سیاسی را درباره اجزای مأموریت و اعضای خانوادهٔ آنها لازم دانسته اینوضع را محفوظ دارند

در سنه ۱۸۱۶ یکی از عمال ضابطهٔ شهر رم شخصی را که نوکر سفارت روس در آنجا بود توقیف نمود جنرال توئیل وزیر مختار روس پروتست سخت نموده استخلاص نوکر خود را فوراً مطالبه کرد سهل است باستخلاص آدم خود اکتفا نکرده مطالبهٔ ترضیه نمود پاپ حکم نمود که تحقیقات کامله در این باب بعمل آورند و بعد رئیس پلیس را مأمور کرد که از سفیر معذرت بخواهد با وجود همهٔ این اقدامات سفیر متقاعد نشد تا آنکه بالاخره دو نفر صاحب منصب از طرف دولت بسفارت روس رفته رسماً ترضیه خواستند

حالا هم همین حوزهٔ حقوق و امتیازات اجزای سفارتها برقرار و محفوظ است

در این باب معتقد دول آنست که وکلای سیاسی مادامیکه اجزا و ملتزمین آنها حق مصونیت و حق خارج المملکت را نداشته باشند نمی توانند امنیت لازمه را داشته با اطمینان قلب مشغول انجام مشاغل خود باشند

اجزای سفارت میتوان بدو قسمت منقسم نمود

اولاً اجزای رسمی مانند مستشارها و نواب و آتشه ها و چاپارهای مخصوص وغیره

ثانیاً اجزای غیررسمی مثل اعضای خانوادهٔ سفیر منشی مخصوص او و مستخدمین سفارت از قبیل ناظر و قواص و اطاقدار و پیشخدمت وغیره برخی از حقوقدانها مثل کالو مابین اجزای رسمی و غیررسمی سفارتها

تفاوتی میگذارد و آن این است که اجزای رسمی سفارت حق خارج الملکت را دارند و اگر مرتکب جنایتی بشوند خواه این جنایت خارج از سفارتخانه اتفاق افتاده باشد و خواه در خود سفارتخانه محکوم بدیوانخانه های محلیه نیستند بلکه باید بجنایات آنها در مملکت متبوعه آنها رسیدگی شود اما اجزای غیر رسمی اگر جنایتی از آنها در خود سفارتخانه سر بزند باز حکم اجزای رسمی را دارند زیرا که سفارت چنانکه گفته شد قسمتی از مملکت متبوعه سفیر محسوب میشود ولی درصورتیکه اجزای غیر رسمی مرتکب جنایتی در خارج سفارتخانه شوند باید تابع دیوانخانه محلیه باشند اینعقیده منطقی است زیرا که اجزای غیر رسمی اهمیتی بجهة انجام مشاغل سفیر ندارند که حقوق و امتیازات از آن داشته باشند ولی اتفاق افتاده که اینقاعده مجری نشده

در سنه ۱۸۱۲ توهین سفارت باویر در برلن پیشخدمت همان سفارت را در بیرون سفارتخانه کشت و دولت پروس چون جانی و مجنی علیه هر دو تبعه باویر بودند جانی را بسفارت باویر تسلیم کرد اما اگر جانی یا مجنی علیه رعیت دولت متوقف فیها می بودند بدون شک آن دیگر حق خارج الملکت مجری نمیشد و سفیر مجبور میشد که جانی را از خدمت خود معاف داشته آن رسیدگی را بدولت متوقف فیها واگذار نماید

اشیائیکه حقوق و امتیازات مصونیت و خارج الملکت نسبت بآنها اجرا میشود فعلاً سفارتخانه و دفاتر و کالسکه و درشکه سفیر است و توسعه این حقوق و شمول آن بمحله سفیر حالا دیگر معمول و مجری نیست

سابقاً سفرا بواسطه حقوق و امتیازات مذکوره در فوق حق رسیدگی بجنایات واقعه در سفارتخانه و تنبیه و تفتیش سیاست اجزای سفارت را داشتند چنانکه از اتفاق ذیل معلوم است

در سنه ۱۶۰۳ یکی از اعضای سفارت کبری فوق العاده فرانسه که بجهت تهنیت جلوس

شارل اول بریاست دوک دوسولی (Sully) بلندن رفته بود در هنگام دعوا یکی از انگلیسها را کشت سفیر کبیر مزبور محکمه بجهت رسیدگی باین جنایت ترتیب داده جانی را محکوم بقتل نمود و بعد شارل اول جانی را بخشید حالا وکلای سیاسی حق محاکمه را چه در کارهای مدنی و چه در کارهای جنایت ندارند و فقط میتوانند مابین تبعه دولت متبوعه خود حکم واقع شوند در صورتیکه تبعه مزبوره بطیب خاطر بحکمیت سفیر متوسل شوند و کذلک سفرا حق دارند قباله ها و نامه های منعقده مابین تبعه دولت متبوعه خودشان را تصدیق و امضا نمایند و وصیت نامه های آنها را ثبت و اما نتا ضبط کنند و تذکره برعایای دولت خودشان بدهند و آنها را ویزا نمایند اگر سفیری از حوزه حقوق و امتیازات خود خارج شده بامور غیر حقه مداخله نماید دولت متوقف فیها ذی جهت احضار او را از دولت متبوعه بخواهد و درصورتیکه احضار مطلوب بعمل نیاید روابط سیاسی را با سفیر قطع نموده پاس پرت او را بخودش معاودت داده موعدی بجهت حرکت سفیر و خروج از دولتیکه در دربار آن ماموریت داشت معین کند و اگر با وجود این اقدامات بعد از انقضای موعد معین سفیر حرکت نکند تحت الحفظ او را بسرحد دولت متبوعه سفیر

فصل هشتم
اجزای سفارت ها

چنانکه در فوق اشاره شد اجزای سفارت ها را میتوان بدو قسمت منقسم نمود

۱) اجزای رسمی و اجزای غیر رسمی

۱) اجزای رسمی سفارتها

اجزای رسمی عبارتند از مستشارها و نواب سفارت کبری یا سفارت و آتشه ها (نظامی و بحری و غیره) و طلاب سفارت و مترجمین و شرفوا (Chancelier)

وغلام بچها (در سفارتهای مجلل) وروحانیین (در صورتیکه معبدی در سفارت باشد) وطبیب وچاپارهای مخصوصه که مأمور ایصال مکاتبات رسمی سفارت بوزارت خارجه وجاهای لازم دولت متبوعه سفارت اند مستشار ونواب سفارت کبری در رتبه ومقام بر مستشار ونواب سفارت برتری دارند

نواب سفارتهای پاپ را auditeurs de nonciature مینامند ودرصورتیکه نواب مزبوره درغیاب nonce موقتا کارهای سفارت پاپ را اداره میکنند internonce نامیده میشوند نواب هم در سفارت کبری یا سفارت کلیة به درجه منقسم میشوند نایب اول ودویم وسیم . مستشارها ونواب وسایر اجزای رسمی سفارت کبری وسفارت هرچند داخل در حوزهٔ وکلای سیاسی نیستند ولی حقوق مصونیت وخارج الملکت شامل حال آنها نیز میشود حتی در بعضی موارد تا یکدرجه حق نمایندگی را دارند اگرچه تشریفات مخصوصه درحق آنها بعمل نمی آید اجزای رسمی بخصوص مستشارها ونواب یک امتیاز دیگر نیز بر اجزای غیر رسمی سفارت دارند وآن این است که انتصاب آنها بمأموریت بتوسط دولت متبوعهٔ آنهاست ودر صورت که سفیر کبیر یا سفیر مأموریت آنها را بسمت مستشاری یا نیابت وغیرها بوزارت خارجه دولت متوقف فیها اطلاع میدهد و به پادشاه آن دولت در موارد مقتضیه آنها را معرفی مینماید وموافق قوانین ودستورالعملهای مخصوصه حدود مطیع ومطاعی مابین اجزای رسمی در رئیس سفارت معین میشود بخلاف اجزای غیر رسمی که فقط در تحت ریاست سفیر هستند یعنی مشاغل مستشارها ونواب بسته بقوانین داخله دولت متبوعهٔ آنهاست ولی مشاغل این اجزا کلیة از قرار ذیل است

انشاء مراسلات رسمیهٔ سفارت بوزارت خارجه دولت متوقف فیهای سفیر مزبور است واستخراج آنها مذاکرات شفاهی برحسب دستورالعمل سفیر با ادارات مختلفه دولت

متوقف فیها نظارت وتنظیم دفترخانه سفارت مکاتبات رسمیه سفیر با جاهای لازمه ودر صورت فقدان دفترخانه منظمی در سفارت شاغل دفترخانه هم منضم بشاغل مستشار ونواب میشود مثلا ترتیب صورت مجالس نوشتن تصدیق نامه واسناد راجعه بتولد وعقد ونکاح وفوت تبعه دولت متبوعه ودادن تذکره وویزای آن وغیره کلیة مستشار ونواب سفارت مؤید ومعاون سفیر میشوند ودر غیاب آن بترتیب درجات مصلحت گذار یا شارژ دافر) واقع میشوند

۲) اجزای غیر رسمی سفارتها

اجزای مزبوره عبارتند از منشیهای مخصوص secrétaires particuliers سفیر وطبیب مخصوص او وخدمه وغیره این اشخاص کلی تابع سفیر ودر تحت ریاست او واقعند وبدیهی است که مقام اجزای رسمی را نداشته هیچ درجه حق نمایندگی را نیز دارا نیستند . اما تا بواسطه نزاکت بین الملل رسم است که حق مصونیت وخارج الملکتی را بواسطه التزام آنها بسفیر با آنها میدهند وشرایط اجرای امتیازات مزبوره در حق آنها در جای خود ذکر شده واینجا حاجت بتکرار نیست

فصل نهم

تشریفات سفرا

تشریفات سفرا در تمام دول بیک طرز وترتیب نیست بلکه بسته برسوم وعادات دربار دول است وغالبا سلاطین خودشان ترتیب واندازه تشریفات سفرا را معین میکنند فقط ملاحظه که در اینمسئله مورد امعان دقت است آن است که تشریفات درباری طوری باید ترتیب داده شود که بحالت نمایندگی وحیثیت وشرف سفرا برنخورد بعد از کنگره وینه اختلاف مابین دربارها در تشریفات سفرا خیلی کمتر ورسوم پذیرائی نمایندهای سیاسی مشابه بیکدیگر

واقع شده است لهذا قواعدی که در تشریفات سفرا عمومیت یافته در اینجا بطور اختصار ذکر
مینمائیم تا سرمشق این مسئله بدست آید

سفیر بعد از ورود بپای تخت دولت متوقف فیها این ورود خود را بواسطه مراسله رسمیه
بوزیر خارجه آن دولت اطلاع داده بجهت شرفیابی بحضور پادشاه از وزیر بار حضوری
درخواست مینماید و سوادی هم از اعتمادنامه خود در لف مراسله بوزارت خارجه میفرستد
بار حضور مطلوب یا مجلل و رسمی است و یا بطور خصوصی ترتیب بار حضور مجلل که غالبا بسفرای
کبار و نونس ها داده میشود از قرار ذیل است

کالسکهای درباری در ساعت معین در دم سفارتخانه حاضر شده سفیر کبیر را با اجزای
رسمی آن بعمارت سلطنتی میبرند و در عرض راه همه نوع احترامات و سلام نظامی وغیره بعمل
میآید در عمارت سلطنتی اول تشریفاتچیها و بعد رئیس تشریفات (یا وزیر تشریفات)
و وزیر دربار وغیره سفیر کبیر را استقبال میکنند بعد از چند دقیقه استراحت پادشاه
سفیر کبیر را در تالار تخت سلطنت (Salle de trône) با حضور شاهزادگان
عظام و رجال فخام دولت و صاحبمنصبان درباری می پذیرد اگر پادشاه نشسته است
سفیر کبیر هم بعد از اذن و اجازه سلطان روی کرسی قرار میگیرد و الا (در صورتیکه
پادشاه ایستاده باشد) سفیر کبیر نیز ایستاده اعتمادنامه خود را تقدیم نموده و در نطق
مختصر و جامعی بموضوع ماموریت خود و روابط و مراودات حسنه که فیمابین دولت متبوعه
سفیر کبیر و دولت متوقف فیها حاصل است اشاره مینماید (و رسم ادب نزاکت بین الملل
مقتضی است که سفیر کبیر سواد نطق خود را قبل از وقت بوزیر خارجه ارسال دارد تا پادشاه
بتواند جواب خود را مطابق نطق سفیر کبیر نماید) بعد از مرخصی از حضور پادشاه سفیر کبیر بحضور
زوجه پادشاه (در نزد ملل مسیحی) و ولیعهد و شاهزادهها شرف میشود و پس از انقضای
بار حضور وزیر خارجه بفاصله کمی رسما از سفیر کبیر دیدن مینماید (این ملاقات در حقیقت

ویزیت رسمی است که وزیر خارجه از طرف پادشاه و خودش بسفیر کبیر مینماید
تشریفات وزرا مختار بالنسبه کمتر است و پادشاه آنها را در اطاقی که مخصوص پذیرائی
سفرای خارجه است (نه در تالار تخت سلطنت) ایستاده می پذیرد و شاهزادگان
عظام هم حاضر نیستند بسا اتفاق میافتد که سفرا در کابینه (اطاق تحریر) پادشاه بطور خصوصی
پذیرفته میشوند و در اینمورد یا پادشاه تنها است و یا بعضی از صاحبمنصبان درباری از قبیل
خوانسالار (Grand maréchal de la cour) و پیشخدمت باشی (Grand
Chambellan) حاضرند غیر از بار حضوری که در ابتدا ماموریت
و انقضای آن بسفرا داده میشود در عرض توقف آنها در دربار دولتی در موارد مقتضیه مثلا
بجهت تقدیم نشان یا نامه پادشاه متبوع خودشان و یا بالاخره بجهت ابلاغ امور خانوادگی
و شخصیه پادشاه متبوع خود وغیره) بسفرا نیز بار حضور داده میشود

در بعضی از دربارها رسم است که سفرا و نیز بعضی بحضور پادشاه شرفیاب شوند مثلا در اول
سال (عید نوروز) و این شرفیابی سفرا بهیئت اجتماع حلقه دیپلوماتیکی
(cercles diplomatiques) مینامند در حلقه دیپلوماتیکی
پادشاه بهیئت دیپلوماتیکی ورود میکند نه سفرا به پادشاه تازه واردها چون ماموریت آنها از
طرف وزیر خارجه دولت متبوعه در نزد وزیر خارجه دولت متوقف فیها است اعتمادنامه خود
از وزیر خارجه گرفته بوزیر خارجه تسلیم میکنند و فقط در حلقه دیپلوماتیکی به پادشاه معرفی میشوند
رسمست که سفرا بعد از بار حضور رسمی شروع بملاقات بهیئت دیپلوماتیکی نمایند

ولی موافق تشریفات بعضی از دربارها بعد از آنکه سفیر کبیر بار حضور یافت توسط نایب سفارت
کبری یا کسی دیگر بهیئت دیپلوماتیکی اعلام میکند که رسما قبول شده و منتظر ویزیت آنها میشود در جواب
معمول است که از سفرای کبار سفیر کبیر شخصا بازدید نماید ولی از سفرا و وزرا مختار بفرستادن
کارت هم بازدید بعمل میآید جاهای سفرا (کلیة) در مجالس رسمی و سر میز بدرجه و اقدمیت آنها معین میشود

ولی نسبت به اولیاء و امنای دولت متوقف فیها جاهای سفرا غالباً موافق قواعد ذیل معین میگردد

اولاً سفرا بهیچوجه من الوجوه حق سبقت بر پادشاه و دولت متوقف فیها ندارند بعلت برشاهزادگان عظام از قبیل اولاد و اخوان پادشاه هم نمیتوانند سبقت نمایند (در باب اولاد و اخوان پادشاه قاعده مزبوره بدون تخلف مجری است در صورتیکه پادشاه درجه امپراطوری یا پادشاهی را داشته باشد ولی اگر گراندوک یا پرنس باشد بواسطه فقدان قاعده کلی حل مسئله قدری مشکل و بسته بمقتضیات وقت است)

ثانیاً در خارج در بار سفرای کبار نباید بر وزیر خارجه سبقت نمایند و معمول است که وزیر خارجه را بر خود مقدم دارند ولی باستثنای وزیر خارجه ذی حقند که بر تمام وزرا و امنای دولت متوقف فیها تقدم نمایند و فقط در صورتیکه وزرا در سفارتخانه مدعو باشند بواسطه نزاکت بر سفرا مقدم اند

فصل دهم

تکالیف سفرا و انقضای ماموریت آنها

تکالیف سفرا از قرار ذیل است

اولاً سفرا باید پادشاه یا ملت خود را نمایندگی نمایند و ماموریتهائی که بعهده آنها رجوع میشود انجام بدهند

ثانیاً سفرا مکلفند که حافظ حقوق تبعه دولت متبوعه خود باشند در صورتیکه بواسطه تعدی و اجحاف حکومت محلیه حقوق تبعه در مخاطره است

ثالثاً باید باقدامات مقتضیه مانع از نقض عهدنامه و قرارنامه های منعقده با دولت متبوعه خود باشند

رابعاً باید یک نوع نظارت نسبت به تبعه دولت متبوعه خود داشته آنها را از حرکات

و اعمالی که باعث سلب امنیت از دولت متوقف فیها یا موجب تضییع منافع دولت متبوعه است ممانعت نمایند و در صورت لزوم تهدید و در مواقع مقتضیه اقدامات لازمه را در تبعید آنها بنمایند

خامساً تسویه بعضی امور که راجع بدفترخانه سفارت و در جای خود ذکر شده

سفیر از ماموریت خود در موارد ذیل انفصال می یابد

اولاً در صورتیکه ماموریت سفیر موقتی بوده (ad interim) و مدت ماموریت منقضی گردیده

ثانیاً در وقتیکه ماموریت سفیر انجام یافته مثلاً تهنیت جلوس پادشاهی به تخت سلطنت و نظایر آن

ثالثاً اگر پادشاه متبوع سفیر فوت کرده و یا از تخت سلطنت استعفا نموده و یا خلع شد در اینصورت ماموریت سفیر باید تجدید شود و اعتمادنامه تازه از برای او فرستاده شود

رابعاً اگر جنگی فیمابین دولتین متبوعه و متوقف فیهای سفیر شروع شد

خامساً در صورتیکه سفیر خودش از ماموریت خود استعفا نموده قطع مراوده سیاسی با دولت متوقف فیها نمود (موردیست که جنگ احترام سفیر را باعث نحو کان شده و ترضیه مطلوبه بعمل نیامده باشد)

سادساً سفیر از ماموریت خود منفصل میشود در صورتیکه دولت متوقف فیها احضار او را از دولت متبوعه او بخواهد

سابعاً اگر سفیر بطیب خاطر یا بجهتی از ماموریت خود استعفا نماید

ثامناً در صورت احضار او از طرف دولت متبوعه

تاسعاً در صورت فوت سفیر . قرار انفصال سفیر از ماموریت خود این است که قبل از حرکت از دولت متوقف فیها بحکومت محلیه احضار خود را اطلاع داده ضمناً بار حضور مرخصی را که مشهور به (aud. de congé) است درخواست میشود

و هنگام این بار احضارنامه خود را (lettre de rappel) که از طرف دولت متبوعه دارد تقدیم کرده جواب آنرا که مشهور است به (lett. de ré créance) تحصیل میکند بعد از وزارت خارجه دولت متوقف فیها پاسپورت و سفارش نامه و احکام و غیره که در صورت لزوم بجهت تسهیل مسافرت باو داده میشود گرفته حرکت مینماید و معمول است که مادامیکه سفیر از دولت متوقف فیها خارج نشده تمام حقوق و امتیازات دیپلوماتیکی او برقرار و مرعی و مجری است اگر احضار سفیر بواسطه شروع مخاصمت مابین دو دولت متوقف فیها بوده معلوم است که بار حضور و تشریفات بعمل نمی آید

در صورتیکه سفیری در حین مأموریت فوت نماید نایب اول یا در صورت فقدان او سفیر یکی از دول متحابه دفاتر و اشیاء سفیر متوفی را مهر و موم نموده اقدامات لازمه را و تهیهٔ تشریفات و تشییع جنازه و کفن و دفن بعمل میآورد

معمول دول آنست که بواسطهٔ نزاکت بین الملل حقوق و امتیازات اعضای خانوادهٔ سفیر متوفی را تا چندی مرعی میدارند و واضحست که مسائل راجعه بارث و وصیت‌ها و غیره موافق قوانین دولت متبوعه سفیر متوفی حل و تسویه میشود

باب پنجم
حقوق قونسولها

فصل اول
تعریف قونسولها و تاریخ نشو و نمای حقوق آنها

وکلای سیاسی چنانکه از کلیهٔ باب چهارم مفهوم است مؤید بقا و دوام صلح و حافظ منافع سیاسیه دول بوده آلت روابط و اختلاط و امتزاج بین الملل هستند قونسولها نیز آلت روابط بین الملل اند ولی حفظ و صیانت مینمایند منافعی را که راجع بعموم ناس و تمام طبقات ملت و دولت متبوعهٔ خودشان است (مثلا ترویج حرف و تجارت و ترقی صنعت زراعت و غیره چنانکه در ذیل شرح و جا ذکر خواهد شد)

حقوق قونسولها عبارت است از جمیع قواعد و قوانین و عاداتیکه معین میکند اعمال و افعال آنها را و اختیار و امتیازاتی که بآنها در روابط بین الملل داده میشود بعضی را معتقد آنست که ابتدا ایجاد قونسولها در یونان و روم بوده و مقصود آنها proxènes یونانیها و patrons رومیهاست ولی در مدخل (مقدمات) این کتاب ذکر شد که پروکسن و پاترون را نمیتوان قونسل فرض کرد زیراکه آنها از طرف دولت اجنبیه مأموریتی نداشتند بلکه خود دولتین یونان و روم آنها را معین مینمود که در موارد مقتضیه حمایت لازمه را از اهالی خارجه و غیرها بخصوص در رهنمائی بترتیب اوضاع دیوانخانهای محلیه و وکالت آنها در جاهای لازم بعمل آورند تا منافع و حقوق اهالی خارجه مصون و محفوظ ماند و شباهتی بقونسولهای حالیه که از طرف دولتی در دول دیگر بجهت حفظ منافع آحاد و افراد ملتی تعیین میشوند ندارند احداث قونسولخانه‌ها از قراریکه تاریخ نشان میدهد در قرون وسطی شده است

جنگهای صلیب باعث ازدیاد الفت و رابطه مابین مغرب و مشرق (اروپا و آسیا)
شده تجار مسیحی و مسلم بنای اختلاط و ارتباط تجارتی را مابین خود گذاردند و بدین منوال
در شامات و فلسطین و آسیای صغرا و مصر تجارتخانه های اروپائی پدید آمد و چون در آنعهد
مقرر بود که هر کسی از اهالی خارجه بقوانین وطن خود رفتار نماید تمام این تجارتخانه ها نیز
بقوانین عادات اوطان خود عمل مینمودند بواسطه رونق تجارت بین الملل در بعضی از
شهرهای دول اروپای جنوبی (از قبیل فرانسه و ایطالیا و اسپانیا) قواعد و عادات
معینی بجهت تجارت معمول شده امور تجارتی موافق آن قواعد تسویه میشود و شخصی که بقواعد
و عادات مزبوره واقف و بدان جهت در احقاق حق و رسیدگی دعاوی تجارتی
قاضی واقع میشد موسوم به قونسول بود (consuls des mar-
chands, consuls d'outre mer)
چندی نگذشت که قواعد و عادات تجارتی در تجارتخانهای اروپ در مصر و شامات شیوع
یافته قونسولهای مزبوره نیز بجهت قضاوت معین شدند (ابتدای ایجاد قونسولها را از
این عهد دانست) و وقتی که مصر و شامات مجدداً بتصرف اسلام در آمد قونسولهای تجارتخانهای
اروپائی کمافی السابق با حق قضاوت بموجب قوانین و عادات تجارتی برقرار ماندند جهت ابقای
تجارتخانه های اروپائی در ممالک اسلام آن بود که ممالک مزبوره استعداد تجارت بحری
و فرصت فراهم آوردن اسباب آنرا (از سفاین و غیرها) نداشتند و از طرف دیگر
چون منافع تجارت را بخوبی مشاهده مینمودند حامی ابقای تجارتخانه های اروپا و مؤید برقراری
وضع قدیم آنها با قضاوت قونسولها و عادات و رسوم دیرین آنها میشدند بدین جهت بنای
تجارتخانه های مزبوره محکم شد بدرجه که دول متبوعه آنها بعادات قدیمه اکتفا ننموده با سلاطین
سلمه عهدنامه و قرارنامهای متعدده منعقد داشتند و بر حقوق و اختیارات قونسولها
و تجارتخانه های خود شان افزودند این قرارنامه ها و عهدنامه ها مشهور به

capitulations و در جای خود بطور لازم شرح
از آن خواهیم داد
قدیم ترین این قرارنامها یا کاپی تولاسیون در قرن دوازدهم مسیحی (تقریباً قرن
ششم هجری) مابین دول کوچک ایطالیا از قبیل (پیزا) و (آمالفی) و (ونیز)
و (ژن) و (فلورانس) و بارسلون (از شهرهای اسپانیا) و دولت
فرانسه منعقد شده
در این قرارنامها سلاطین سلمه اجازه تجارت آزاد را به دول مزبوره داده اند و متعهد
شده اند که مانع از قضاوت قونسولها در امور تجارتی در صورتیکه طرفین متداعیین از تبعهٔ
دول مزبوره باشند نشوند بنابر این قرارنامه ها قونسولها بدواً فقط در امور تجارتی و دعاوی
جاریه قاضی واقع میشدند بعد رفته رفته در تمام معاملات و مسائل ملکی و ارث و غیره مداخله
نموده قاضی واقع شدند و بالاخره مشاغل قونسولها باندازهٔ توسعه یافت که کارهای اداره
و عمال ضبطیه نیز منضم مشاغل قونسولها شد بمرور تعیین قونسولها رونق و پیشرفت مخصوصی
یافت و بهمان دول ایطالیا و شهرهای اسپانیا (کاتالون و بارسلون) در بلاد
و انگلیس مقارن قرن چهاردهم مسیحی (هشتم هجری) قونسولهای متعدد معین کردند مثلاً
کاتالون پنجاه و پنج قونسول در خارجه داشت و در قرن پانزدهم مسیحی (نهم هجری)
دولت انگلیس و شهرهای آزاد آلمان که مشهور به ligne hansea-
tique بودند قونسولها در خارجه معین کردند در قرن پانزدهم تمام ممالک مصر
و شامات و آسیای صغرا با ممالک یونان و غیره بتصرف عثمانیها در آمد و دول اروپ
بجهت حفظ منافع تجارتی و نفوذ خود در مشرق با سلاطین عثمانی قرارنامه های کاپی تو
لاسیون را تجدید نمودند چنانکه از استیلای عثمانی در اروپا و آسیا خلل و سکته بر
تجارت اروپ وارد نیامد ولی در اروپا بعد از قرن پانزدهم از نفوذ و قدرت

قونسولها رفته رفته کاملاً وجهی چنانکه تاریخ اروپا نشان میدهد آن بود که بعد از قرن پانزدهم بواسطه اضمحلال فئودالیزم و قدرت سلاطین اروپ افزوده هر سلطانی در داخله مملکت خود کمال استقلال را یافت چون حق قضاوت قونسولها مبنی بر عادات قدیمه بود که بموجب آن بایستی آحاد و افراد هر ملتی در خارجه نیز تابع قوانین ملیه خود باشند و مأمور آنها در محکمه های قونسولها که مطلع و بصیر بقوانین ملتی بودند رسیدگی شود و این عادت ورسم قدیم با میل سلاطین اروپ در ازدیاد نفوذ و قدرت خود در داخله مملکت تباین و تضاد بود لذا رفته رفته سلاطین حق قضاوت قونسولها را مضمحل کرده تبعه خارجه را در ممالک خود مطیع قوانین داخله نمودند و بدینمنوال تفاوت اصلی مابین حقوق و اختیارات قونسولها در اروپ و آسیا حاصل شد حالا هم همین تفاوت باقی است

قونسولهای دول در اروپا حق قضاوت را چه در جنایات و چه در موارد دیگر ندارند ولی در آسیا حکومت و قضاوت قونسولها بهمان درجه سابق باقی است

در قرن هفدهم و هیجدهم با وجود اکتشافات متواتره که در قطعات مختلفه عالم اتفاق افتاد و تجارت اروپ رونق و رواج مخصوصی یافت وضع قونسولخانه ها بهمان طرز سابق باقی بود و نظامنامه که حقوق و تکالیف و وضع قانونی آنها را مفصلاً معین کند وجود نداشت بواسطه اینکه تمام حواس سیاسیون معطوف بمسئله موازنه سیاسیه و مشغول بمهمات آن بود ولی در قرن نوزدهم اهمیت قونسولها در روابط بین الملل مفهوم و معلوم و جلوه آنها روی بتزاید گذاشت و در عهدنامها و قرارنامه های تجارتی حقوق و تکالیف قونسولها معین شد روسیه نیز قبل از پطر کبیر قونسولخانها در خارجه نداشته فقط اکتفا بقبول نمودن آنها از طرف دول اجنبیه میکرد ولی در عهد پطر کبیر و مابعد ها قونسولخانه ها در خارجه ایجاد شد و اول نظامنامه که در باب قونسلهای روس نوشته شد در سال ۱۸۲۰ مسیحی (هشتاد سال قبل) بود و این نظامنامه از روی نظامنامه فرانسه

(ordonnance de la marine) که در عهد سلطنت لوئی چهاردهم تنظیم شده بود تقریباً سواد شده و چون بتجربه رسید که نواقص زیاد دارد و موافق مقتضیات زمان معاصر نیست در سال ۱۸۵۸ و ۱۸۸۲ و ۱۸۹۳ از نو تنظیم و تکمیل شد

فصل دوم
قونسولها در ممالک مسیحیه

چنانکه در فوق اشاره شد قونسولها در تمام ممالک دارای یک نوع اختیار و امتیاز نیستند و تفاوت کلی مابین حقوق آنها از مأموریت در قطعات مختلفه ربع مسکون حاصل است و این تفاوت اصولاً در دو مسئله واضح و روشن است اولاً در حق قضاوت ثانیاً با دخالت در حق قضاوت متوقف فیها در صورتیکه طرفین متداعیین هر دو تبعه دولت متبوعه آنها باشند و یا یک طرف این حالت را داشته باشد بجهت توضیح مسئله باید دانست که قونسولهای دول در اروپا و امریکا و ممالکی که در تصرف دول اروپ و امریک است حق قضاوت را بهیچوجه من الوجوه ندارند یعنی اگر مابین دو نفر از تبعه دولت متبوعه قونسولات یا یک نفر از تبعه دولت متبوعه آنها با شخصی از رعایای دولت متوقف فیها داعیه یا جنایتی اتفاق افتد باید طرفین بدیوانخانهای محلیه رجوع نمایند و بهیچوجه مأذون و مجاز نیستند که بمحاکمه قونسولهای خود متوسل شوند زیرا که اصولاً حق محاکمه قونسولات که مأمورین خارجه اند باستقلال و حقوق مالکیت (souveraineté) دولت متوقف فیها برمیخورد و ما در جای خود گفتیم که یکی از شرایط اجرای حقوق مالکیت دولت حق محاکمه است بالانحصار بدرجه دول در اجرای حق اصلی خود ساعی و جاهدند که بمحاکمه قونسولات خارجه در صورتی هم که طرفین متداعیین هر دو تبعه دولت متبوعه قونسول باشد

بهیچوجه من الوجوه راضی نمیشوند و گذشتی که در اینمسئله مینمایند فقط منحصر است باینکه قونسول میتواند حکم واقع شود مابین تبعه دولت متبوعه خود و انهم در صورتیکه تبعه مزبوره بطیب خاطر و کمال رغبت بحکمیت قونسول رجوع نمایند ولی در دول آسیا و افریقا قونسولات حق قضاوت را دارند و آن حق را بدرجه سخت اجرا مینمایند که حقوق دانها این حق قضاوت را در حقیقت از تکالیف قونسل میدانند یعنی میگویند اجرای حق قضاوت اختیاری نیست که قونسول از آن استنکاف تواند نمود بلکه اجباری است و بدرجه که از برای قونسولات این حق حالت تکلیفی یافته است حق و اندازه اینحق قونسولها را مفصلا در جای خود شروح خواهیم داشت و در اینجا لازم است بطور اختصار سبب بقای انرا در آسیا و افریقا ذکر کنیم

جهت فقدان این حق در بعضی دول و وجود آن در برخی بعقیده حقوق دانها آن است که در اروپا و امریکا و بعضی ممالک دیگر دیوانخانها منتظم و مرتب و تمام اسباب و لوازم احقاق حق موجود و مهیا است و طوری ترتیبات عدلیه داده شده که اگر هم در دیوانخانهای درجه اولی اشتباهی شود و یا غرضی ظاهر گردد در مدارج عالیه (استیناف و نقض ابرام) آن اشتباه و غرض مضمحل میشود بخلاف دول آسیا و افریقا که این وضع برقرار نیست لهذا دول نمی توانند حفظ منافع تبعه خودشان را باحقاق حق دیوانخانهائی که ترتیب مرتبی ندارند و ضمانت بیغرضی موجود نیست واگذار نمایند عقیده علمای حقوق که بجهت اثبات حق دولت ژاپون را شاهد و گواه مسئله خود قرار میدهند دولت مزبوره تا چند سال قبل حالت کلیه دول آسیا و افریقا را داشت و قونسولهای دول خارجه در کمال استقلال حق قضاوت را اجرا مینمودند ولی همینکه دیوانخانه های خود را منظم نمود با تمام دول تجدید معاهده و قرار داد کرده حق قضاوت قونسولهای انها را منسوخ و منقض نمود در اینکه اینعقیده منطقی است شایبه نیست ولی باید گفت که اختلاف مذهب و احوال و اوضاع و تمدن نیز در اینمسئله بسیار دخیل است چنانکه تاریخ حق قضاوت قونسولها گواه است

پادشاهان اسلام چون مشاهده کردند که اهالی اروپ در تمدن و مذهب و عقاید و افکار با مسلمین منافات کلی دارند و از طرف دیگر خواستند اظهار رافت و محبتی در باره انها نموده باشند مقرر داشتند که اهالی اروپ بقوانین و عادات خود رفتار نمایند و این رافت سلاطین مشرق زمین نسبت به تبعه خارجه بمرور زمان بدرجه حق ارتقا نمود

تفاوت ثانوی که مابین قونسولها در اروپا از یکطرف و آسیا و افریقا از طرف دیگر حاصل است اینست که در مغرب اروپا و امریکا ماموریت قونسولها حالت پلتیکی ندارد بامعنی که هیات دیپلوماتیک چنانکه میدانیم حافظ منافع سیاسیه دول است و هیات قونسولات حافظ منافع تجارتی و صنعتی و کلیه فوایدی که راجع بعموم ناس است و این دو حالت ماموریت وکلای سیاسی و قونسولات بقدری از همدیگر متباین و متمایز است که هرکدام رشته علیحده محسوب و گذشتن از یک رشته خدمت برشته دیگر بدون اشکال امکان ندارد اما در آسیا و افریقا هیات قونسولها نیز حالت سیاسیه را دارا بوده تمام مشاغل آنها حفظ منافع سیاسیه دول متبوعه است و اهمیت ماموریت آنها از این حیث است بطوریکه منافع تجارتی وغیره بالنسبه در درجه ثانوی منظور است بدینجهت است که در بعضی از شهرهای مشرق زمین که هیچ اهمیت تجارتی ندارند قونسولات معین میشوند بواسطه حالت سیاسیه ماموریت قونسولها حقوق و امتیازات آنها در مشرق زمین تقریبا همان حقوق و امتیازات وکلای سیاسی است بواسطه این اختلاف مابین قونسولهای متوقفین مغرب و مشرق ما نیز مسائل راجعه بانها را علیحده مطرح مذاکره خواهیم داشت و در اینفصل که بچهار قسمت منقسم است فقط از قونسولهائیکه در دول اروپ و امریک و ژاپون متوقف اند مذاکره خواهد بود

۱) تشکیل قونسولخانه ها

بموجب قرارداد های بین الملل و نظامنامه های قونسولات قونسولخانه ها بچند قسمت منقسم میشوند و این تقسیم از سه حیث خارج نیست : اولاً از حیث خاک یا قلمرو ماموریت قونسولها باین معنی که هر دولتی وقت تعیین قونسولی بخارجه حدود ماموریت او را معین میکند تا اینکه قونسول بداند اقدامات او نسبت به تبعه دولت متبوعه روابطش با حکومت محلیه تا کدام شهر و قریه قانونی و مشروع خواهد بود این حدود معینه که محل ماموریت قونسول و اقدامات مشروعه اوست موسوم است به قلمرو ماموریت قونسول (district consulaire) تعیین قلمرو ماموریت قونسولها بقدری لازم و مفید است که امروزه تمام دول اصولاً و فعلاً (چه بموجب قرارداد ها و چه بموجب نظامنامه و قوانین راجعه به قونسولها) این قاعده را مجری میدارند و حتی اغلب حقوق دانها را عقیده آنست که دولت متوقف فیها حق دارد در صورت عدم تعیین قلمرو ماموریت قونسول خارجه این تعیین و تحدید حدود را از دولت متبوعه او بخواهد زیرا که بدون آن مصادمه و معارضه مابین قونسولها و حکام محلیه دولت متوقف فیها بسهولت اتفاق افتد و روابط آنها با حکومت محلیه مختل ماند و بدیهی است که هیچکدام از این دو نتیجه مطلوب نیست

ثانیاً از حیث شخصیت قونسولها منقسم میشوند به حقیقی که بزبان لاتین مشهورند به (consules missi) یعنی قونسولهای مرسله و افتخاری که باز در همان زبان موسوم اند به (consules electi) قونسولهای منتخبه قونسولهای قسمت اولی در خدمت دولت متبوعه بوده همیشه از میان تبعه دولت منتخب میشوند و مواجب و مرسوم دیوانی دارند ولی قونسولهای افتخاری از خارجه منتخب اند و چون در خدمت دولتی که آنها را معین میکند محسوب نیستند بدان جهت مواجب و مرسومی ندارند تعیین قونسولهای افتخاری در صورتی صحیح است که منافع دولتی در نقطه بقدری مهم نباشد

که قونسل حقیقی با مواجب و مرسوم معین شود. اگرچه حالا عده قونسولهای افتخاری رو بانحطاط گذاشته و غالباً قونسولهای حقیقی معین میشوند

ثالثاً از حیث درجه قونسولها بچهار قسمت منقسم میشوند : ۱) جنرال قونسولها ۲) قونسولها ۳) ویس قونسولها ۴) وکلای قونسولها

جنرال قونسول کلیه رئیس تمام قلمرو ماموریت قونسولها است و سایر درجات قونسولها در تحت اطاعت و نظارت و تفتیش او واقع اند

قونسول رئیس قسمتی از اقسام قلمرو جنرال قونسل است و غالباً شهر یا بندر معینی محل ماموریت اوست

ویس قونسول معاون قونسول است و در غیاب او مستقلاً کارهای او را اداره میکند

وکلای قونسولگری از طرف جنرال قونسولها یا قونسولها معین میشوند و بقید مسئولیت آنها کارهای راجعه بقونسولگریها در شهرهای مختصر و قصبه ها اداره میشود تمام قونسولها از هر درجه و اسم و رسم که باشند در تحت ریاست سفارت دولت متبوعه خودشان که در دربار دولت متوقف فیها مقیم است بوده در آن واحد مطیع او امر وزارت خارجه دولت متبوعه هستند لذا سفرا حق نظارت و تفتیش نسبت بقونسولخانه ها دارند و در صورتیکه حقوق آنها بواسطه حکومت دولت متوقف فیها تضییع شده باشد مکلفند که اقدامات لازمه را بجهت حفظ و صیانت حقوق آنها بنمایند

در فوق گفته شد که جنرال قونسولهائی که در دول غیر مستقله معین میشوند مشهورند به آژان دیپلوماتیک یا وکیل سیاسی (بمعنی الاخص) هرچند اصولاً وکلای سیاسی نمیتوانند حقوق و امتیازات سفرا را داشته باشند ولی فعلاً خود را دارای امتیازات مزبوره میدانستند و در این باب در سنه ۱۸۷۵ در بلگراد مابین جنرال قونسول آلمان تزرن نام که لقب وکیل سیاسی را نداشت با جنرال قونسولهای سایر دول که این لقب را داشتند منازعه و مشاجره اتفاق افتاد و ما حصل این منازعه این بود که جنرال قونسولهای سایر دول که خود را وکلای سیاسی میدانستند نمیخواستند جنرال قونسول آلمان را مساوی خود دانند (در حقوق و امتیازات) بالاخره جنرال قونسول

آلمان اعلان کرد که اگر جان امتیاز را باو ندهند از بلگراد حرکت خواهد کرد و در حقیقت هم حرکت کرد بعد مابین دول و آلمان قرار بر این شد که جنرال قونسولهای تمام دول اگر لقب وکیل سیاسی را هم داشته باشند از حقوق و امتیازات سفرا (وکلای سیاسی بعضی الامم) عاری باشند

۲) شرایط رسمیهٔ مأموریت قونسولها

یکی از ان شرایط اجازه دولت متوقف فیها در پذیرفتن قونسول خارجه است که بدون آن قونسول بمشاغل مأموریت خود مبادرت نتواند نمود زیرا که دولت متوقف فیها همیشه مجاز و مختار است در بعضی از ایالات خود قونسولهای خارجه را قبول نماید چنانکه دولت روس مدت مدیدی قونسولهای خارجه را در حدود لهستان نمی پذیرفت و حالا نیز در خود ترکستان روس و ماوراء بحر خزر قونسولات خارجه وجود ندارند و با وجودیکه دولت انگلیس بکرات پذیرفتن قونسولات خود را در ان صفحات از دولت روس خواهش کرده تا حال دولت مشار الیها باین تکلیف راضی نشده (در عشق آباد فقط دولت علیه مأمور دارد)

شرط دویم مأموریت قونسول فرمان مأموریت اوست که از طرف دولت متبوعه داده میشود در زبان فرانسه مشهور است به (lettre de provision)

درصورتیکه دولت متوقف فیها این مأموریت قونسول را امضا نمود رسماً تصدیق خود را اعلان میکند و در روزنامه های دولتی این شناسائی طبع میشود این تصدیق رسمی با شناسائی رسمی در زبان فرانسه مشهور است به exequatur تصدیق نامه رسمی غیر از طبع در روزنامههای دولتی بحکام محلیه اعلام میشود بدیهی است که هر دولتی مختار است چنانکه در مأموریت شخص وکیل سیاسی تأمل و ملاحظه دارد در شخصیت قونسولات نیز همان ملاحظه را داشته باشد در صورتیکه قونسولی شخصاً مطبوع دولت متوقف فیها نباشد از قبولی آن امتناع نماید سهل است دولت متوقف فیها میتواند مر آنی که سلب اعتمادش از قونسول

خارجه شود (درصورت تجاوز قونسول از حدود معینه یا اگر دارو رفتار غیر مطبوع و وقیح او) تصدیق و شناسائی او را پس بخواهد مثلاً در سنه ۱۸۳۴ دولت فرانسه تصدیق و شناسائی قونسول دولت پروس مقیم شهر بایون را پس گرفت زیرا که قونسول مشار الیه به یاغیان اسپانیائی که مشهور به دسته کارلیست بودند معاونت نموده خلل به بی طرفی دولت فرانسه وارد میآورد و کذلک دولت آلمان در سنه ۱۸۷۸ اشتناسائی قونسول دولت عثمانی مقیم (دان سیغ) را بجهت اینکه زنش در ازاء تقلبی محکوم بشش ماه حبس شده بود پس گرفت

شرط ثالث مأموریت قونسول اینست که درصورت تغییر حکومت متبوعه او (فوت پادشاه متبوع یا خلع او از سلطنت و یا غصب تخت سلطنت و سایر موارد) باید شناسائی هم تجدید شود چنانکه از مثل ذیل مفهوم است

در سال ۱۸۳۰ دولت بلژیک چنانکه معلوم است از دولت هولاند مجزا و در کونفرانس لندن ۱۸۳۱ استقلال اندولت رسماً امضا و اعلان شد پنجسال بعد دولت بلژیک بقونسول روس مقیم آن ورس اژی نام اعلان نمود که چون مشار الیه مأمور اقامت در هولاند بود و استقلال بلژیک توسط نیکولای اول امپراطور معاصر روسیه اعتراف نشده اژی نام مزبور را بسمت قونسولگری نخواهد شناخت قونسول روس از سفیر دولت متبوعه خود در آمستردام کسب تکلیف نمود و سفیر مزبور جوابش بجائی نرسید زیرا که در حقیقت بلژیک استقلال تام داشت و فقط بعد از مذاکرات طولانی با صرار دولت روس دولت بلژیک راضی شد که اژی را بسمت قونسول روس بشناسد

۳) حقوق و امتیازات قونسولها

درباب حقوق و امتیازات قونسولها آرای علمای حقوق بین الملل مختلف است فیلیمر

Philimore میگوید که قونسولها باید در حقوق و امتیازات
بکلی با تبعه خارجه مساوی بوده هیچ مزیتی بر آنها نداشته باشند برخی دیگر از حقوق
دانها معتقد بر این اند که قونسولها نماینده سیاسی دول متبوعه خود هستند و از آن رو باید
حقوق و امتیازات سفرا را دارا باشند عقیده ما این که یقینا اقرب بحقیقت
این است که هیچکدام از این دو عقیده صحیح نیست زیرا که قونسول را که مامور دولتی در دولت
دیگر است و حالت رسمیت دارد نمیتوان با تبعه خارجه مساوی نمود و از طرف دیگر
نماینده سیاسی هم منظور و محسوب نمیتواند شد بجهت اینکه بر همه واضح است که قونسول نماینده
استقلال دولت متبوعه اش با منافع سیاسیه او نیست بلکه چنانکه مکررات اشاره شده
نماینده عضویت دولت متبوعه است در عالم تجارت و صنعت و حرف و کلیه امور یکه
راجع بطبقات ناس است بعبارة اخری قونسول مامور دولت خود در خارجه است منتها
که از حدود دولت متبوعه خارج شده و بدستیاری حکام و مامورین داخله محفوظ نتواند ماند
چنانکه از مشاغل قونسولها که ذیلا شرح داده خواهد شد معلوم میشود از این قرار چون
قونسولها مامور دولت متبوعه خود هستند البته حالت رسمیت دارند و با تبعه خارجه یا
با تبعه دولت متبوعه خود مساوی نتوانند بود و بملاحظه خصوصا باید درباره قونسولهای رسمیه
مرعی باشد چنانکه اگر بقرارنامه و قوانین قونسولات رجوع نمائیم معلوم خواهد شد که تمام
دول ملاحظه مزبوره را تا چه درجه رعایت مینمایند معهذا چون قونسولها نماینده سیاسی
نیستند حق خارج الملکت را ندارند و نه فقط در امور تجارتی و مدنی (حقوق) تابع
دیوانخانهای محلیه هستند بلکه در جنایات نیز محکوم واقع توانند شد اگرچه در این اواخر
بعضی از دول بجهت حفظ مراتب قونسولها در انظار حکومت محلیه و تبعه خارجه بعضی امتیازات
با نها میدهند
مثلا در قرارنامه که در باب قونسولها ما بین دولتین روس و اسپانیا در ۱۸۷۶ سنه

منعقد شده مقید است که قونسولهای طرفین توقیف و حبس نتوانند شد مگر در صورتیکه
جنایتی از آنها ناشی شود که موافق قوانین محلیه باید در دیوانخانهای جنایات با حضور هیئت
ممیزه [illegible] با آن جنایت رسیدگی شود (یعنی حبس قونسولها در صورتی
ممکن است که جنایت کبیره از جانب ایشان ناشی شده باشد) موافق فصل دوم همان قرارنامه قونسولهای
طرفین در ازای دیون توقیف و حبس نتوانند شد مگر در صورتیکه تجارت نمایند و من باب
اشتغال خود مدیون واقع شوند و چون قونسولهای حقیقی که مواجب و مقرری معینی از دولت
متبوعه خود دارند موافق نظامنامه قونسولهای تجارت را ندارند فصل دویم قرارنامه
دولتین روس و اسپانیا اینطور نتیجه میدهد که قونسولهای حقیقی بهیچوجه در ازای دیون توقیف
و حبس نتوانند شد در فصل دویم قرارنامه مزبوره ایضا مذکور است که اگر حضور قونسولهای
طرفین در دیوانخانه بجهت توضیح مسئله یا شهادت لازم باشد باید آنها را به دیوانخانه عدالت
بموجب مراسله رسمیه دعوت نمایند و اگر در دیوانخانه کارهای مدنی (از قبیل مسائل ملکیه
و دعاوی جاریه و معاملات وارث و غیره) مطرح مذاکره و رسیدگی باشد قونسول میتواند
از حضور خود معذور شود و در اینصورت تحقیقات لازمه و استشهاد و غیره در خانه قونسول بعمل
می آید و چون در فصل مزبور قید نشده است که در چه موارد قونسول مختار است از حضور در
دیوانخانه معذور شود بنا بر کلیت فصل مزبور قونسول همینکه امور مدنی مطرح مذاکره شد میتواند
به تمسک کثرت مشغله از حضور خود در دیوانخانه استعفا نماید یکی از امتیازات قونسولهای
حقیقی (مرسله) این است که از خدمت نظامی بموجب قرعه و تادیه مالیات شخصیه و مستقیمه
که بر اشیاء منقوله و غیر منقوله تحمیل میشود آزادند خواه این تحمیل بواسطه دولت باشد
و خواه بواسطه ادارات بلدیه و نواحی مختلفه و بدیهی است که اگر قونسولها در دولت
متوقف فیها صاحب املاک و علاقه باشند و یا تجارت نمایند باید هر نوع مالیات
و عوارض را مثل سایرین بپردازند

قونسولها ذی حقند که بیرق دولت متبوعه را در بالای قونسولخانه ها بیفراشند و لوحه سردر
با علامت دولت متبوعه (شیر و خورشید عقاب وغیره) و اسم قونسولگری بالای
در قونسولخانه نصب نمایند ولی باید دانست که هیچکدام از این علامات حق مصونیت بقونسولخانه
نمیدهد و عمال ضبطیه را در صورت لزوم مانع از دخول بقونسولخانه و تفتیش و تفحص در آن
نتوانند شد فقط چیزی که حق مصونیت دارد دفتر قونسولگری است که بهیچوجه توقیف و ضبط
کارگذاران پولیس نتواند شد بشرطیکه قونسول دفتر قونسولگری را از سایر نوشتجات
شخصیه خود بکلی مجزی نماید و این شرط مورد رعایت است خصوصا در صورتیکه قونسول
در دولت متوقف فیها مشغول تجارت باشد از این رو رفتار قاضی صلح ایطالیائی در شهر
فلورانس که در سنه ۱۸۸۶ عنفا داخل قونسولخانه فرانسه شده در دفتر را شکسته اسناد راجعه
بمیراث ژنرال حسین تونیسی را ضبط نموده بود موافق حقوق نبود و دولت ایطالیا
ترضیه لازمه را داده حرکات قاضی صلح مزبور را اخارج از قاعده اعلام نمود و پس
قونسولها و وکلای قونسولها یکه از طرف قونسولها معین میشوند امتیازات آنها را ندارند
کلیة امتیازات مذکوره در فوق درباره قونسولهای حقیقی (مرسله) بیشتر مرعی و مجری است
و چون قونسولهای حقیقی بیشتر اهمیت دارند بیشتر مورد ملاحظه هستند حتی در اجرای حقوق مسلمه
خود نسبت بقونسولات دول رعایت لازمه را در حفظ شئونات مراتب آنها مینمایند تا اگر
برودت و رنجشی فیمابین دولت متوقف فیها و دولت متبوعه قونسولها حاصل نشود ولی قونسولهای
افتخاری (منتخبه) تا این درجه مورد رعایت و ملاحظه نیستند و امتیازات مسلمه قونسولها
نیز درباره آنها کمتر مجری است

در سنه ۱۸۴۳ نزدیک بود مابین انگلیس و فرانسه جنگ بزرگی بجهت عدم رعایت مقام
قونسول انگلیس از طرف فرانسه شروع شود فرانسه میخواستند جزائر تاای تی را
تصرف نمایند و چون اهالی آن جزایر بتصرف فرانسویها راضی نبودند شورش و بلوای بزرگی

برپا کردند دولت فرانسه سوء ظنی درباره قونسول انگلیس Pritchard
که در آن وادی میسیونر بود (یعنی مامور ترویج و اشاعه مذهب عیسوی در
جزایر مزبوره بود) حاصل کرده حکم کرد که قونسول مزبور را توقیف نموده بکشتی فرانسه نشانده
از جزایر اخراج نمایند همینکه این خبر بلندن رسید هنگامه و غوغای غریبی در پارلمنت
و مطبوعات انگلیس برپا کردند بدرجه که گیزو (Guizot) وزیر اعظم فرانسه
مجبور شد ترضیه لازمه را به بیرق انگلیس داده وجه معینی بعنوان غرامت به Pritchard بپردازد

کلیة در نظامنامه های راجعه بقونسولها و در قوانین داخله حقوق و امتیازات قونسولها
بطوریکه باید و شاید معین و توضیح نشده و بواسطه این ابهام حکومت محلیه در رعایت حقوق
قونسولها افراط و تفریط مینماید : چنانکه بعضی اوقات حقوق مسلمه قونسولها را نقض مینماید
و در بعضی از موارد تمام اعمال و حرکات آنها را موافق نیات دولت متبوعه آنها و از اصول
میداند از نظامنامه هائیکه در باب قونسولها نوشته شده است نظامنامه آلمان سنه ۱۸۶۷
از حیث تعیین حقوق و تکالیف قونسولها ترجیح دارد نظامنامه های ایطالیائی (۱۸۶۶)
و بلژیکی (۱۸۵۲ و ۱۸۵۱) و اسپانیائی (۱۸۶۷) نیز خوب مرتب شده اند
نظامنامه روس کهنه شده و موافق با حوایج عصر نیست

قدیم ترین نظامنامه های راجعه بقونسولها نظامنامه فرانسه است که مشهور است به
donnance de la marine که در سنه ۱۶۸۱ تنظیم
شده است و اطلاعات کثیره راجعه به حقوق قونسولها و مشاغل آنها حاوی است

۴) مشاغل قونسولها

مشاغل قونسولها بقدری متعدد و مختلف است و از طرف دیگر انجام آنها بدرجه مهم و مشکل است
که تالیران وزیر امور خارجه و دیپلومات مشهور فرانسه گفته است : چه قدر اطلاعات

مخصوصه و صفات حمیده لازم است که تا دیپلومات خوب تواند قونسول خوب شود در حقیقت
انجام انواع و اقسام مشاغل قونسولها مستلزم اطلاعات کثیره و وسیعه و معلومات مخصوصه چه
در علوم مختلفه و چه در عملیات آنها است و در اروپا مدارس و شعبه های مخصوصی بجهت حاضر
و تهیه کردن قونسولها تأسیس کرده و تحصیلات مخصوصه ترتیب تا قونسولهای آتیه از برکت
تحصیلات خود بتوانند مشاغل گوناگون و مهمه خود را انجام دهند از طرف دیگر اگر بتاریخ
تأسیس قونسولات رجوع کنیم خواهیم دید که سال بسال بر عده قونسولها در خارجه میافزاید و روز
بروز اهمیت آنها در تزاید است و جهت آن معلوم است

روابط غیر سیاسی ملل مختلفه بیش از روابط سیاسیه آنها در ترقی و تزاید است و چون قونسولها
آلت حفظ این نوع روابطند بدیهی است که تزاید آنها با نشو و نمای روابط غیر سیاسیه ملل مناسبت است
بدین جهت تالیران معروف در اوایل قرن نوزدهم میلادی این نشو و نمای فوق العاده قونسولات را
پیش بینی نموده گفته است که آتیه متعلق بقونسولها است هرچند مشاغل قونسولها بقدری متعدد است
که تمام آنها را نمیتوان در اینجا ذکر کرد ولی مهام مشاغل آنها را در چند سطری نگاریم تا اهمیت
و حالت مخصوصه این مشاغل بدست آید

اولاً چنانکه در فوق گفته شد قونسولات در ممالک اروپا و آمریکا حق قضاوت را ندارند
و تبعه خارجه در آن ممالک تابع دیوانخانهای محلیه اند با وجود این قاعده کلیه قونسولات دو حق
دارند یکی آنکه مابین تبعه دولت متبوعه خود حکم واقع شوند (در صورتیکه تبعه برضای خاطر بحکمیت
آنها متوسل شوند) و دیگر اینکه در صورت فوت یکی از تبعه ذی حقند که در خانه متوفی
حاضر شده ثبت ترکه او را برداشته و اقدامات لازمه در توقیف و مهر و موم آن نموده
بوارث تسلیم نمایند (اگر در قرارنامههای بین الدولتین متبوعه و متوقف فیهای قونسول این
نکته قید شده باشد)

ثانیاً قونسولها مکلفند (و این یکی از مشاغل عمده قونسولات است) که حافظ منافع

تجارتی دولت متبوعه خود باشند بانیمعنی که نگذارند نقض قرارنامهها و عهدنامههای تجارتی از طرف
کارگذاران دولت متوقف فیها بعمل آید بعلت اگر قونسولها مشاهده کنند که حقوق معینی
به تبعه خارجه در دولت متوقف فیهای قونسولها داده میشود اجرای همان حقوق را درباره تبعه
دولت متبوعه خود بخواهند ولو اینکه بموجب عهدنامه حقی نداشته باشند زیرا که در عهدنامههای
تجارتی کلیه قید میشود که طرفین متعاهدین حقوق ملل کاملة الوداد را nation
la plus favorisée خواهند داشت یعنی اگر حقی به تبعه دولتی داده شود
که در عهدنامه منعقده مصرح یا مقید نشده باشد با وجود این گنگی عهدنامه مانع از اجرای این حق
درباره تبعه دولت دیگری نخواهد بود و بواسطه اینکه باید طرفین متعاهدین مثل دول کاملة
الوداد باشند مطالبه اجرای این حق را نسبت به تبعه خود خواهند داشت

ثالثاً قونسولها مکلفند که نسبت به کشتیهای تجارتی دولت متبوعه خود نظارت کامله داشته
باشند و نگذارند سفاین در استعمال بیرق دولت متبوعه افراط و تفریط نمایند و مراقب
باشند که سفاین تجارتی تمام قوانین راجعه بانهار را اجرا دارند وقتیکه سفینه تجارتی وارد
بندر میشود باید ناخدای آن سفینه تذکره و اسناد راجعه بآن سفینه را در قونسولخانه ارائه
نماید و اگر کشتی موضوع رهن یا بیع و شرا واقع شود اسناد لازمه بامضا و تصدیق قونسول
نوشته شده رد و بدل میشود اگر بسفاین تجارتی آسیب و خسارتی وارد شود باید قونسول آن
آسیب را تصدیق نماید و در صورت اتفاق بلیات سماوی از حریق و غرق وغیره اقدامات
مجدانه را در استخلاص سرنشینها و مال التجاره و توقیف و حفظ آنها بعمل آورد و کلیه هر نوع
اقدام در حفظ منافع و صاحبان مال التجاره و سرنشینها و معاودت آنها باوطان خود در عهده
قونسول است از طرف دیگر سفاین تجارتی از ورود خود به بندری که قلمرو مأموریت قونسول است
تا خروج از آن در تحت ریاست قونسول و تابع اوامر آن است

رابعاً قونسولها مکلفند به بعضی از مشاغل عمال ضبطیه و نسبت به تبعه دولت متبوعه خود در خارجه

حق نظارت را نیز دارند اگر منازعه و مشاجره مابین سرنشینهای کشتی تجارتی با ناخدا و اجزا (از ملاحین وغیره) اتفاق افتد بر قونسول است که مداخله نموده احقاق حق نماید و در صورت لزوم اجزای کشتی را تنبیه و سیاست نماید عمال ضبطیه محلیه حق توقیف ملاحین کشتی تجارتیرا بدون اظهار قونسول ندارند از طرف دیگر بجهت توقیف آنها لازم است که قونسول در کاغذ رسمی تقصیر مقصر را معین کند و در اغلب دول عمال ضبطیه با اظهار قونسول بیش از دو روز حق توقیف ملاحین را ندارند

خامسا قونسولها بموجب نظامنامهها مکلفند که حتی الامکان در حفظ حقوق و منافع تبعه دولت متبوعه خود دلکوشش کنند بامعنی که باید قولا و فعلا رهنمای آنها باشند و در دعاوی و مرافعات و هم از وضع دیوانخانههای محلیه و ترتیبات و قوانین مملکتی بنظر او در صورت استشاره آگاه سازند و بعد از متوفی اطفال صغیر را نگاهداری نمایند و قیم آنها باشند تا وصی و وراث پیدا شوند و هم که دور افتاده از وطن را با اوطان خودشان معاودت دهند بیمار و مرضی را بمریضخانهها سپرده پرستاری نمایند کلیه چنانکه گفته اند آخرین پناه تبعه بیچاره و درمانده در خارجه باشند

سادسا اگر سفاین نظامی وارد بندری که قلمرو ماموریت قونسول است شوند قونسول باید بفرماندههای سفاین مزبوره هر نوع همراهی و معاونت لازمه را بنماید و اگر تعمیر آن سفاین لازم باشد اسباب از افراهم آورد و کلیه واسطه مابین سفاین نظامی با حکام محلیه بوده قواعد و قوانین محلیه را بفرمانده و اجزای سفینه خاطرنشان کند که مخالف آن قوانین از طرف ایشان حرکتی نشود

سابعا قونسولها مامورند که بعضی از تکالیف دیوانخانههای دولت متبوعه خود را اجرا نمایند لذا معاملاتی که مابین تبعه دولت متبوعه یا مابین آنها با تبعه دولت متوقف فیها منعقد میشود با امضا و تصدیق قونسولها رسیده اعتبار می یابد سابقا این امضا و تصدیق قونسولها را احکام محلیه قبول نمیکردند و کاترین دویم امپراطریس روس بموجب حکم ۲۷ اوت ۱۷۸۲ این

تصدیق قونسولها را موقوف نمود ولی بعد این حقوق قونسولها را مجری شد سهل است که معامله مابین تبعه دولت متوقف فیهای قونسول منعقد شود در صورتیکه اجرای اینمعامله باید در خاک دولت متبوعه قونسول بعمل آید باز در قونسولخانه امضا و تصدیق میشود غیر از امضا و تصدیق معاملات خود عقد معاملات مختلفه مابین هموطنان قونسول نیز در قونسولخانه ممکن است وکذلک عقد ازدواج و نوشتن وصیتنامه و قرارنامههای مختلفه و تصدیق نامهها در باب تولد و فوت وغیره از مهام مشاغل قونسولها است و بدیهی است که در این موارد قونسولها موافق قوانین متبوعه خود رفتار مینمایند

ثامنا علاوه بر تمام مشاغل فوق قونسولها مکلفند که متناوبا راپورتهای جامع و مفید از وضع تجارت و حرف و صنعت و زراعت و کلیه ترقی و تنزل عمل نقدیه و مالیه دولت متوقف فیها بوزارت خارجه و وزارت تجارت دولت متبوعه بدهند و در صورت بروز امراض مسریه فورا وزارتخانههای مزبوره و حکام سرحدیه دولت متبوعه را مستحضر دارند و راپورتهای صحیح در شدت و مکث مرض اتصالا بدولت متبوعه تقدیم نمایند

اگرچه بمشاغل قونسولها در اینجا مجملا اشاره شده ولی با وجود این اختصار از مهام این مشاغل میشود دریافت که وجود قونسولها تا چه درجه مهم و مفید است و از طرف دیگر بجهت انجام ماموریت خود قونسولات باید دارای کدام معلومات بوده پایه تحصیلات و اطلاعات آنها بچه اندازه باشد اهمیت که دارد یا طریق و رشته خدمت هیأت دیپلوماتیکی و قونسولگری بکلی متمایز است و دیپلوماتهای خوب را همیشه قونسول خوب نمیدانند چنانکه تالیران معروف فرانسوی تقریبا یک قرن قبل از این به این نکته مهم برخورده و در موقع فوت یکی از قونسولهای قابل فرانسه با آن نکته اشاره کرده است

فصل سیم

وضع قونسولها در ممالک غیر مسیحیه

چنانکه در جای خود ذکر شد وضع قونسولها در دول اروپا و امریکا و ژاپون از وضع قونسولها در سایر دول متمایز است چون تاریخ آنرا در فوق بطور مجمل ذکر کردیم و اصول تمایز مابین آنها میدانیم دیگر تکرار آن موجب اطناب است چیزی که باید در اینجا خاطرنشان شود آنست که قونسولها بواسطه حالت مخصوصه که در دول مشرق زمین دارند (حالت دیپلوماتیکی) و اجرای حق قضاوت که نیز از مختصات آنها است تا چند درجه در حقوق مثل وکلای سیاسی هستند حق مصونیت و خارج المملکت نیز درباره آنها مجری است و بعقیده حقوق دانهای اروپ این حق لازم و ملزوم مشاغل مهم قونسولها است در مشرق زمین باینمعنی که تا قونسول خودش مصون و از حکم دیوانخانهای محلیه آزاد نباشد نمیتواند حق قضاوت خود را مجری نماید مشاغل سیاسیه هم که مزید بر علت است مبنی حقوق مزبوره قونسولها را بیان علمای حقوق بر قرارنامه های مشهوره به کاپی تولاسیون و عادت قرار میدهند و باید دانست که عادت هم مثل قرارنامها مجری و محفوظ است زیرا که عادت پیش از قرارنامهای کاپی تولاسیون حقوق قونسولها و تبعه خارجه را در دول مشرق زمین توسعه میدهد و در ظاهر و معنی هم مستمسک خوبی است زیرا که اهمیت عادت در همه جا معلوم است بخصوص در مشرق زمین که مثل قوانین است از شکل ذیل اهمیت دادن دول اروپ بعادات مشرق زمین بخوبی مفهوم است : در این اواخر دولت عثمانی خواست که حقوق قونسولها را موافق عهدنامه ها و قرارنامه های مشهوره به کاپی تولاسیون نماید و در مراسلات متحدة المآل از تاریخ یازدهم اکتبر هزار و هشتصد و هشتاد و یک مسیحی (بیست سال قبل) بتمام سفارتخانهای خارجه در اسلامبول اعلام کرد که بعضی از حقوق قونسولها که بموجب عادت و رسوم برقرار شده و در عهود و اصول نیست من بعد در حق آنها مجری نخواهد بود بعد از وصول این مراسلات دول

اروپ تماما بهیئت اجتماع پروتست کردند و در مراسله مورخه ۲۵ دسامبر همان سنه بباب عالی اعلام کردند که دولت عثمانی نمیتواند بمیل و اراده خود این حقوق قونسولها را متروک دارد زیرا که عادت و رسوم در مشرق زمین کلیتهً و عثمانی بخصوص بسیار مهم است و بسا در عوض قوانین استعمال میشود و مثل قانون و قواعد وضع الفت و روابط فیمابین تبعه خارجه و داخله را تعیین میکند پس اگر هم دولت عثمانی بخواهد حقوقی را که بموجب عادت برقرار شده مضمحل نماید باید قبل از وقت در این باب با دولی که از آن حقوق بهره مندند مذاکرات لازمه را نموده متفقاً قراری گذاشته شود بواسطه پروتست دول اروپ این مسئله همین طور لاینحل مانده است

حق مصونیت و خارج المملکت نه فقط درباره قونسولها مجری است بلکه تبعه خارجه هم تا اندازه از این نعمت متنعم اند بجهة دعاوی و جنایات واقعه مابین تبعه خارجه دیوانخانهای مخصوصه تشکیل شده است که موسوم بدیوانخانهای قونسولها است (tribunaux consulaires) تفاصیل آن در ذیل شروح خواهد بود و کلیتهً در این فصل از قضاوت قونسولها و مداخله آنها در حق قضاوت مملکت متوقف فیها مذاکره خواهد بود زیرا که یکی از مختصات عمده قونسولها در مشرق زمین حق قضاوت آنها است و ضمناً بدیوانخانهای قونسولها و سایر مسائل راجعه بحقوق و اختیارات آنها نیز اشاره خواهد شد

۱) تاریخ انبساط و انتشار حق قضاوت قونسولها در مشرق زمین

در مختصر تاریخ قونسولها گفته شد که آنها بدواً قاضی تجارتی بودند و بقدریکه تجارتخانهای اروپا در مشرق زمین وسعت می یافت مبنی اختیارات قضاوت مزبوره هم مستقر و مستحکم میگشت از قرارنامه هائی که در قرن دوازدهم مابین دول مسیحیه با دول مشرق

زمین منعقد شده بخوبی شاهد میشود که بدعاوی و جنایات واقعه مابین تبعه دولت متبوعه قونسول در محکمات رسیدگی میشده است و بقول ماس لاتری این حق قونسولها در انظار علمای اسلام بعقدری طبیعی و از بدیهیات بود که در بعضی قرارنامه های منعقده قید این نکته را لازم ندانستند اگر طرفین متداعیین تبعه دو دولت خارجه بودند قونسولهای آن دول بموجب عادات معینه بطوریکه اسباب رفاهیت تبعه و تسهیل مرافعه باشد دعاوی را حل می نمودند و بالاخره اگر یکی از طرفین متداعیین رعیت دولت متوقف فیهای قونسول بود حاکم یا قلعه بیکی و یا رئیس گمرک بآن دعاوی رسیدگی مینمود اینوضع در قرون وسطی مبنی حق قضاوت قونسولها شد وقتی که عثمانیها اسلامبول را در نیمه قرن پانزدهم میلادی تسخیر و تأسیس دولت بزرگی نمودند حقوق قونسلها را در سواحل بحر ابیض که نیز از متملکات عثمانیها بود قبول و برقرار داشتند از دول بزرگ اروپ فرانسه بیشتر با عثمانیها بنای جوشش و خلطه و آمیزش و ستیزه را گذارد و بطوریکه در ۱۵۲۸ و بعد ۱۵۳۵ کاپی تولاسیونهای مخصوصی با عثمانی منعقد داشت و حق قضاوت قونسولهای خود را در عثمانی و کذلک تمام حقوق و اختیارات آنها را که مبنی بر عادات دیرینه بود متذکر شده از نو برقرار نمود ومفصل ترین کاپی تولاسیونهای منعقده مابین فرانسه و عثمانی کاپی تولاسیون سنه ۱۷۴۰ است که تا حال ممضی و مجری است بنابر اتحادی که در قرن پانزدهم و شانزدهم بواسطه وقایع سیاسیه اروپا مابین فرانسه و عثمانی حاصل شده بود نفوذ فرانسویها در ممالک عثمانی پیشرفت فوق العاده داشت بدرجه که بموجب قرار داد مخصوص فرانسه خود را حامی تمام تبعه مسیحیه عثمانی قرار داده تسویه دعاوی و احقاق حق آنها را با لانحصار بتوسط قونسولات خود بعمل میآورد دول اروپ این حمایت فرانسه را برخلاف شئونات خود دانسته متصل در صدد بودند که از یکموت فرانسه ما آتزاحاشوند تا آنکه دولت انگلیس در سنه ۱۵۸۰ میلادی عهدنامه (کاپی تولاسیون) با دولت عثمانی منعقد داشته تمام حقوق و اختیارات قونسولها

و تبعه فرانسه را درباره قونسولها و تبعه خود برقرار نمود کاپی تولاسیون ۱۷۷۴ الی حال ممضی و مجری است دولت روس نیز بعد از جنگی که در سنه ۱۷۸۳ ختم شد عهدنامه مخصوصی با دولت عثمانی منعقد نموده علاوه بر حقوقیکه بموجب عهدنامه های سابق بدولت فرانسه و انگلیس داده شده بود بعضی اختیارات دیگر نیز بجهت تبعه و قونسولات خود در آن عهدنامه متذکر شد و بعد این اختیارات مخصوصه که دولت روس تحصیل کرده بود بوافق معمول درباره سایر دول کاملة الوداد نیز مرعی و مجری گشت ماحصل اینعهدنامه تجارتی که موسوم بعهدنامه کوچوک کای نارجی است از قرار ذیل است

اولاً دولت روس حق دارد در صورت لزوم در تمام ممالک عثمانی ایجاد و تأسیس قونسولخانها نماید

ثانیاً قونسولهای روس در خاک عثمانی حق مصونیت و خارج المملکت را دارند

ثالثاً تبعه دولت روس در دعاوی جاریه و جنایات واقعه فقط تابع دیوانخانهای قونسولات اند

رابعاً اگر یکی از طرفین متداعیین تبعه خارجه باشد و دیگری تبعه روس طرفین متداعیین در صورت رضایت رجوع بمحکمهای داخله عثمانی مینمایند

خامساً هرگاه طرفین متداعیین یا جانی و مجنی علیه تبعه روس و عثمانی باشند در محکمه های عثمانی با حضور قونسول روس به آن ادعا و جنایت رسیدگی خواهد شد

سادساً عمال ضبطیه وغیره حق دخول بخانهای تبعه روس را بدون اطلاع سفیر یا قونسول روس ندارند.

سایر دول اروپ متواتراً بانگلیس و فرانسه و روسیه تقلید نموده عهدنامه های تجارتی با همان شرایط کاپی تولاسیونها با دولت عثمانی منعقد داشتند

دولت اطریش در سنه ۱۷۱۸ و پروس ۱۷۶۱ و ساردون در ۱۸۲۳ و دول

مقصد امریکای شمالی و بلژیک و یونان در ۱۸۳۸ و در تمام عهدنامها قید شده است که
حقوق و اختیارات این دول مثل دول کاملة الوداد است علاوه بران در عهدنامهای
تجارتی که در صد سال آخری منعقد شده است ضمناً اشاره بفصول عهدنامههای سابق
و امضای آن فصول شده است

بمرور زمان اینوضع قونسولها بطوریکه در فوق ذکر شد در سایر دول شرق زمین از قبیل
ایران و چین و ژاپون و سیام وغیره مجری گشت

اول عهدنامه که در باب قونسولات مابین ایران و دولت اجنبیه منعقد شده است عهدنامهایست
که تقریباً در هزار و صد و بیست و شش هجری و ۱۷۰۸ مسیحی با دولت فرانسه منعقد شده و
در اینعهدنامه مقید است که اگر یکی از طرفین متداعیین تبعه فرانسه و دیگری تبعه خارجه باشد
باید بآن داعیه در دیوانخانهای ایران موافق شرع انور رسیدگی شود ولی اینعهد
نامه بلا اجرا ماند زیرا که مدت مدیدی روابط تجارتی مابین فرانسه و ایران نبود و در عهد
نامه های تجارتی بعد اینفصل چون موافق منافع فرانسه و تبعه خارجه نبود تغییر یافت بطوریکه
در عهدنامه سنهٔ ۱۸۵۴ که آخرین عهدنامه منعقده مابین ایران و فرانسه است متابعت عهد
نامه ترکمانچائی شده

عهدنامههائی که دولت ایران با روسیه بسته است عهدنامه ۱۷۱۲ و ۱۷۲۳ ۱۷۲۸ و
و ۱۷۳۵ و ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ مسیحی است دو عهدنامه آخری مشهورند به عهدنامهٔ
گلستان (۱۲۲۸ هجری) و ترکمانچائی (۱۲۴۲ هجری) بموجب عهدنامهٔ ترکمانچائی
که تا بحال مجری است بدعاوی و جنایات تبعه روسیه در محاکم قونسولات دولت روس
رسیدگی میشود

هرگاه جانی و مجنی علیه تبعهٔ روس و ایران باشند بآن جنایت باید در دیوانخانهٔ شرع
و یا عرف ایران با حضور قونسول یا وکیل دولت روسیه رسیدگی شود و در صورتیکه

در صورتیکه تقصیر جانی مدلل شود بعد از رسیدگی در دیوانخانه ایران بقونسول یا وکلای
روسی تسلیم خواهد شد که در روسیه تنبیه و سیاست شوند

و اگر طرفین متداعیین یکی تبعه روس و دیگری تبعه دولت خارجه باشد در صورتی بمحکمهٔ
قونسول دولت روسیه رجوع مینمایند که هر دو طرف بمرافعه در محضر قونسول روس
راضی شوند

هرگاه تبعه روس با تبعهٔ ایران طرف شوند باید بدیوانخانه شرع یا عرف ایران رجوع
نمایند ولی رسیدگی با حضور قونسول یا وکیل و یا ترجمان دولت روسیه بعمل میآید و اگر اوضاع
و احوال طوری باشد که تحقیق و ملاحظهٔ ثانوی (استیناف) لازم آید اخبار وکیل یا قونسول
روس قبل از مبادرت بملاحظهٔ ثانوی لازم است و بدون حضور آنها در مجلس استیناف
(دیوانخانه اعظم پادشاهی) تحقیق و رسیدگی نتواند شد

حقوق قونسولات و تبعه انگلیسها در ایران بموجب دو عهدنامه معین میشود یکی عهدنامه صلح
۱۸۱۴ مسیحی است و دیگری عهدنامه تجارتی ۱۳۵۷ هجری (۱۸۴۱ مسیحی) کلیهٔ حقوق
قونسولات سایر دول اروپ و تبعه آنها در ایران موافق عهدنامه ترکمانچائی است و با آنها مثل دول
کاملة الوداد معامله میشود

اول عهدنامه که مابین دولت چین و دول اروپ منعقد شده عهدنامه نرچینسک است ۱۶۸۹
که دولت روس بسته است موافق فصل ششم اینعهدنامه تبعه طرفین متعاهدین اگر مرتکب
جنایتی در خاک یکدیگر بشوند بدولت متبوعه تسلیم میگردند که موافق قوانین مملکت متبوعه محکوم
و سیاست شوند در عهدنامه کیاختا که در ۱۷۲۷ مابین دولتین روس و چین منعقد
شده تبعه روس حق معافی را از تابعیت بدیوانخانهای چین تحصیل کردند

ایجاد قونسولها در خاک چین و قضاوت آنها در عهدنامهای تیان سین (۱۸۵۸)
و پکن (۱۸۶۰) معین شده است حقوق قونسولهای انگلیس در چین بموجب عهدنامهای

۱۸۴۳ و ۱۸۶۸ مقرر شد. بکلی حق قضاوت قونسولهای اروپا در خاک چین بیش از
حق قونسولهای مزبوره در خاک عثمانی است زیرا که دعاوی مختلطه (یعنی دعاوی واقعه
مابین تبعهٔ خارجه و چین) در محکمه های قونسولها با حضور مامور دولت چین تسویه میشود
اول عهدنامه که دول اروپ با دولت ژاپون منعقد داشتند عهدنامهٔ ۱۸۵۴ است
که مابین دول متفقه امریکای شمالی و انگلیس از یکطرف و دولت ژاپون از طرف دیگر
بسته شده است چون حقوق قونسولها در این عهدنامه بطور لازم تشریح نشده بود لذا در عهدنامه
۱۸۵۸ منعقده دیگر مابین روس و ژاپون و قرارنامه ۱۸۶۶ مابین ژاپون از یکطرف
و انگلیس و فرانسه و دول متفقه امریکای شمالی و هولاند از طرف دیگر حقوق قونسولها توضیح
و تصریح شده حق قضاوت قونسولها حالا در ژاپون بموجب قرارنامه های مخصوصه که با دول
اروپ منعقد شده متروک است وضع قونسولها در آن مملکت مثل قونسولهای متوقفین ممالک
اروپ و امریکا است. حق قضاوت قونسولها غیر از ممالک مذکوره فوق در سیام
و مسقط و مراکش بموجب قرارنامه های مخصوصه برقرار است مسئلهٔ حقوق قونسولها و تبعهٔ
خارجه در مراکش در کونفرانس ۱۸۸۰ که بتکلیف دولت اسپانیا در مادرید منعقد شده بود
مطرح شده قرارنامه در این باب مابین دول انگلیس و اطریش و مجارستان و آلمان
و فرانسه و اسپانیا و بلژیک و ایطالیا و دانمارک و دول متفقهٔ امریکای شمالی و هولاند
و سوئد و پرتوغال و مراکش منعقد و ممضی شده حقوق قونسولات معین گردید از آنچه در باب
حق قضاوت قونسولها گفته شد واضح است که این حق ابتدا در عهد سلاطین سلاجقه در شامات
و فلسطین و مصر تولید شده و بعد بمرور زمان در تمام ممالک متصله آسیا و افریقا انبساط و انتشار
یافته وجهت این انبساط بعقیده حقوق دانهای اروپ همان است که در فوق ذکر شد یعنی
عدم اطمینان بدیوانخانه های داخله ممالک مزبوره است

۲) محکمه های قونسولها

موافق عهدنامه ها و قرارنامه های مذکوره فوق که مشهور به کاپی تولاسیون اند دعاوی
جاریه و جنایات واقعه مابین تبعه دولتی در ممالک مشرق زمین راجع بمحکمه قونسولهای آن دولت است
باین معنی که حکومت دولت متوقف فیها در این مواقع بهیچوجه دخالت ننموده مرتکبین جنایات و
مدعی و مدعی علیه را بسفارتخانه ها و قونسولخانه های دول متبوعه آنها میفرستند :
محکمه های دول اروپ در مشرق زمین بترتیب معینی تشکیل شده و اگر تمام آنها را با هم
مطابقه و مقایسه نمائیم خواهیم دید که از سه شکل و ترتیب خارج نیستند : ۱) ترتیب فرانسه
۲) ترتیب انگلیسی ۳) ترتیب روسی

۱) ترتیب فرانسه ترتیب محکمه های قونسولات فرانسه معمولاً موافق نظامنامه ایست
که در سنهٔ ۱۶۸۱ در عهد لوئی چهاردهم تنظیم شده و مشهور است به - ordon
nance de la marine و بعد بمرور زمان بموجب قوانین محدثه مخصوص
قانون ۱۸۳۳ که وضع قونسولگریهای فرانسه را اصلاح کرده محکمه های فوق تنقیح
و تکمیل گشته و مجملاً ترتیب آنها از قرار ذیل است

بجهت امور مدنی و تجارتی در هر قلمرو قونسولگری فرانسه محکمه مقرر شده که مرکب است
از شخص قونسول و دو نفر معاون منتخب از تبعهٔ فرانسه که در قلمرو قونسولگری مزبور متوقف اند
(assesseurs) فتاوی باغلبیت آرا داده میشود نه باتفاق و
همیشه بامضای قونسول رسیده مجری میشود مدعی و مدعی علیه حق دارند بدیوانخانه اکس
(Aix) که در ایالت پروانس است (Provence) استیناف
نمایند این دیوانخانه دیوانخانه استیناف است Cour d'appel
نسبت بمحکمه های قونسولها در عثمانی و ایران ولی اگر در محکمه های قونسولها از اجرای قوانین
تخلف شده باشد یا قوانین را طور دیگر تاویل و ترجمه نموده باشند مدعی و مدعی علیه حق دارند
بدیوانخانه (نقض ابرام) پاریس

رجوع نمایند در اینصورت دیوانخانه نقض ابرام شکایت مدعی و مدعی علیه را ملاحظه و رسیدگی نموده اگر در حقیقت از اجرای قانون انحراف شده فتوای محکمه قونسول را منقض نموده و به محکمه دیگر رجوع میکند همین وضع در مستعمرات سیام و چین و ژاپون و ماداگاسکار مجری است تفاوتی که هست فقط در دیوانخانه استیناف است که در سایگون (Saigon) و جزایر اتصال (I. de Réunion) تعیین شده است

در باب کارهای غیر مدنی قاعده ذیل مجری است

اگر کسی تمرد از احکام عمال ضبطیه و قوانین نظمیه را کرده باشد (contraven-tion) خود قونسول قاضی و قضاوت حکم را نافذ مینماید اگر جرم یا تقصیری از تبعه فرانسه ناشی شده باشد (Délit) قونسول با دو نفر معاون منتخبه از میان فرانسویهای متوقف در قلمرو او به آن تقصیر و جرم رسیدگی مینماید و بالاخره بجنایات کبیره (از قبیل قتل و سرقت و غیره) در دیوانخانهای اکس و سایگون مذکوره فوق رسیدگی میشود و قونسول در صورت وقوع جنایت کبیره قاضی تحقیق است و تمام اطلاعات لازمه و دلایل و براهین جنایات واقعه را بجهت دیوانخانه های مذکوره جمع و تهیه مینماید و محکمه قونسول با دو نفر اعضا در اینمواقع فقط معین میکنند که جنایات واقعه را باید رجوع برسیدگی دیوانخانه های اکس و سایگون کرد یا نه و واضح است که دیوانخانه های مزبوره اکس و غیره در اینمواقع دیوانخانهای درجه اولی محسوب میشوند و از آنها باید استیناف بدیوانخانه های درجه دویم مقرره در فرانسه شود

محکمه های قونسولهای آلمان و ایطالیا و بلژیک و بعضی دول دیگر از حیث ظاهر و ترتیب مثل محکمه های قونسولات فرانسه است و بموجب قانون ۱۸۷۹ از محکمه های قونسولهای آلمان بدیوانخانه تجارتی لیپسیک (Leipzig) که از برای تمام ممالک آلمان تشکیل شده است استیناف میشود

ب) ترتیب محاکمات قونسولات انگلیس این ترتیب

خیلی شبیه است بوضع محاکماتی که در خود انگلستان برقرار است و بموجب قوانین (Orders in council) ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ و ۱۸۸۱ معین شده است به امور تجارتی و مدنی در محکمه قلمرو قونسولگری با حضور دو یا چهار نفر منتخب از میان تبعه انگلیس که متوقف در قلمرو مزبورند رسیدگی میشود در صورتیکه انتخاب تبعه بواسطه فقدان آنها در قلمرو قونسولگری مشکل یا غیر ممکن باشد خود قونسول تنها محاکمه مینماید امور جنایی نیز راجع بهمان محاکم قونسولهاست با حضور پنج نفر ممیز که از میان تبعه انگلیس متوقفین قلمرو قونسولگری منتخب و با حلاف و تحلیف متعهد میشوند که بانصاف و عدالت احقاق حق نمایند این هیات ممیزه یا هیات عدول مشهور است به (Jury) در محکمه های اروپ هیچ جنایت کبیره بدون هیات ممیزه رسیدگی نمیشود و عده ممیزین دوازده است و هر کدام از ممیزین موسوم اند به (Juror) از محاکم قونسولات استیناف میشود به **محکمه عالیه قونسولات** که مقرش در اسلامبول و بجهت محاکمات قونسولها متوقفین ممالک عثمانی ترتیب و تشکیل شده است قضاة و سایر اعضای این محکمه از طرف دولت انگلیس معین میشود و اگر لازم شود این دیوانخانه عالیه در سایر شهرهای عثمانی نیز باقتضای وقت تشکیل میشود و بجهت استیناف از محکمه های قونسولها در چین و ژاپون دیوانخانه مثل محکمه عالیه اسلامبول در شانگهای بهمان ترتیب که ذکر شد تشکیل شده در ایران از محاکم قونسولات بمحکمه جنرال قونسول که مقیم طهران و در آن واحد وزیر مختار است استیناف میشود و حکم جنرال قونسول قطعی است اگر مابه النزاع کمتر از پانصد لیره باشد و الا طرفین متداعیین حق شکایت را بخود پادشاه یا ملکه انگلستان دارند و در اینصورت در لندن بمواد شکایت رسیدگی و احقاق حق بعمل میآید

پ) ترتیب محاکمات قونسولهای روس بموجب قوانین روسیه فقط ترتیب محکمه های قونسولها در ایران مفصلا معین شده است (نظامنامه

قونسولها از ۱۸۸۷ و ۱۸۹۳ و حقوق قونسولهای روسی از حیث قضاوت در خاک عثمانی بطور لازم تشریح و توضیح گشته لذا بجهت ترتیب محاکمات قونسولهای روسی در شرق زمین باید ترتیبی را که در ایران برقرار است شرح دهیم محکمه های قونسولهای روسی در ایران به دو درجه منقسم میشود درجه اولی و درجه استیناف محکمه های درجه اولی نیز دو قسمت یا آن محکمه در قلمرو قونسولگری مرتب و با حضور دو نفر منتخب از تجار و معروفین تبعه روس متوقفین در قلمرو مزبور تشکیل شده و یا در خود سفارت روس در طهران باز با حضور دو نفر منصف در محکمه اولی قونسول رئیس است و کارهای قلمرو قونسولگری مطرح مداقه و رسیدگی است در محکمه ثانوی (در سفارت) مترجم اول ریاست دارد و اموری تسویه میشود که خارج از قلمرو قونسولگریها است (یعنی در جاهائی اتفاق افتاده که قونسول روسی وجود ندارد) و اگر موضوع مرافعه الی سی منات باشد خود قونسول یا مترجم اول به تنهائی رسیدگی مینمایند والا (در صورتیکه بیشتر از مبلغ مزبور باشد) قونسول و مترجم مجبورند که با حضور منصفین محاکمه نمایند

درجه استیناف نیز در خود سفارت تشکیل میشود ولی این محکمه بکلی از محکمه درجه اولی که در سفارت مرتب میشود متمایز است زیرا که رئیس این محکمه نایب اول سفارت است که در آن واحد اول جنرال قونسول روس در ایران محسوب است و اعضای محکمه بصوابدید وزیر مختار از معروفین تبعه روسیه مقیم طهران منتخب و معین میگردد

حسن محکمه های روسی این است که با حضور دو نفر منصف بتدقیق و رسیدگی میشود و نواقص این محکمه ها ریاست مترجم اول و نایب اول است که بواسطه مشاغل مخصوصه که دارند بسهولت نتوانند اطلاعات راجعه بمشاغل خود را با معلوماتی که مقتضی قضاوت و محاکمه است توام نمایند وضع محکمه های قونسولات روس در عثمانی کاملا معلوم نیست که بچه ترتیب است و همین قدر در نظامنامه قید شده است که اگر مابین تجار روسی مرافعه اتفاق افتد باید بکمیسیونی که در سفارت کبرای روس در اسلامبول مرتب میشود رجوع نمایند این کمیسیون در تحت نظارت

سفیر کبیر است و طرفین متداعیین در صورت لزوم باید بسنات روسی استیناف نمایند و در هنگام محاکمه در سنات رئیس دپارتمان شرقی (اول) وزارت خارجه باید حضور داشته باشد دیگر معین نشده است که اعضای این کمیسیون کیانند و قونسول چه تکلیفی دارد و ترتیب رسیدگی بوضع قدیم است یا جدید و حدود اختیارات این کمیسیون تا چه درجه است وضع دیوانخانهای قونسولات در چین هم معین نیست همین قدر میدانیم که قونسولهای روسی حق قضاوت را دارند و در صورتیکه یکی از طرفین متداعیین تبعه روس باشد با حکام محلیه در محاکمه شریک اند

۳) حقوق و تکالیف قونسولها از حیث محاکمات

قاعده اصلی در این باب آنست که امور راجعه به محاکم قونسولها باید موافق قوانین دولت متبوعه قونسولات حل و تسویه شود این قاعده اصلیه که در قوانین و دستور العملهای راجعه بقضاوت قونسولات مقید است بسیار منطقی است و در واقع نتیجه حق خارج الملکت تبعه خارجه در شرق زمین است اگرچه این قاعده اصلیه همیشه بموقع اجرا گذارده نمیشود و قونسولات غیر از قوانین دولت متبوعه خود بمدلول عهدنامهها و قرارنامهها و عادات و رسوم و سوابق محکمه های قونسولها نیز متوجه و متشبث اند چیزی که بسیار مهم و مورد امعان دقت و مباحثه و اختلاف آراء است مسئله مرجعیت کارها است زیرا که هر دولتی از دول شرق زمین با چندین دول اروپ مراودات سیاسیه و تجارتی داشته از آن و قونسولخانهای متعدده با محاکم لازمه در آن دول تشکیل نموده چنانکه در عثمانی عده انواع محکمه ها به چهارده و در مصر به هفده بالغ است در اینصورت بسیار مهم است که قبل از وقت معین شود که مرجعیت هر نوعی از محکمه های قونسولها تا کدام حد و حاکمیت امور به آنها تا چه اندازه است بجهت اینمسئله که بجهت اختصار ما از آن بمسئله مرجعیت خواهیم نامید قواعدی چند وضع شده است که ذیلا مشروح است

اولاً کلیه دعاوی و جنایات واقعه مابین تبعه یکی از دول مسیحیه در مشرق زمین موافق عهود
و اصول بلا استثنا راجع بمحاکم قونسولهای آن دولت است
ثانیاً دعاوی و جنایات مختلط (یعنی در صورتیکه طرفین تبعه اجنبی یا جانی و مجنی علیه تبعه دو
دولت مختلفه اروپائی باشند مثلاً یکی تبعه دولت فرانسه و دیگری تبعه دولت اطریش) باید
در محکمه قونسول دولت متبوعه مدعی علیه یا جانی رسیدگی شود و این قاعده بزبان لاطین
اینطور ترسیم شده است
(مدعی تابع دیوانخانه مدعی علیه است) ولی باید دانست که این قاعده در عهود مقرر نیست
بلکه بموجب عادت مجری شده و بهمین جهت هم دول میتوانند بقراردادهای مخصوصه این
قاعده را تغییر بدهند یعنی دعاوی مختلطه را طور دیگر تسویه نمایند اگرچه تاحال چنین قراردادی
مابین دول منعقد نشده و موافق عادت دعاوی و جنایات مختلطه را در خاک عثمانی و غیره
در محکمه های قونسولهای دولت متبوعه مدعی علیه یا جانی محاکمه و تسویه مینمایند و این قاعده که
مبنی بر عادت است بسیار مستحسن و سهل الاجرا است زیرا که محکمه مدعی علیه یا جانی چون خودش
حکم میکند بهتر و بیشتر حاضر اجرای آن است و فقط نقصانی که در این مسئله مشاهده میشود این است
که دیوانخانهای استیناف حکم محکمه های درجه اولی را در امور مختلطه تصدیق نمیکنند و این نقص
وقتی مرتفع میشود که دول عادت را که مبنی قاعده فوق شده است رسماً قبول نموده مرجعیت
امور مختلطه را موافق آن فیصله کنند چنانکه دولت انگلیس موافق نظامنامه ۱۸۶۴ مقرر داشته است
که هر کس از تبعه خارجه که ادعائی بر تبعه انگلیس داشته باشد میتواند بمحکمه های قونسولهای
انگلیس در ایالات و محکمه عالیه در اسلامبول شکایت نموده تقاضای احقاق حق کند ولی
بشرایط ثلاثه ذیل
اولاً با اجازه قونسول دولت متبوعه در رجوع کار بمحکمه انگلیس
ثانیاً سپردن وجهی بعنوان گرو که در صورت لزوم صرف مخارج محاکمه باشد

ثالثاً دادن التزام در اجرای فتوای محکمه برحسب سیل مجلس علمای حقوق بین الملل (انس
titut du Droit International)
مارتنس روسی در باب مرجعیت دعاوی مختلطه لایحه نوشته بود که در کنگره علمای حقوق
بین الملل منعقده در تورین در سنه ۱۸۸۲ آن لایحه پذیرفته و سواد آن بتمام دول فرستاده
شده بود و موافق این لایحه از برای رسیدگی بدعاوی مختلطه محاکم سه گانه ترتیب شده درجه اولی
محکمه قونسول متبوعه مدعی علیه است درجه ثانیه محکمه جنرال قونسولها یا هیئات مخصوصه است
که درجه استیناف محسوب است درجه ثالثه دیوانخانه نقض ابرام دولت متبوعه مدعی علیه است
ثالثاً دعاوی مابین تبعه دول مسیحیه و دول مشرق زمین بموجب قرارنامه و عهدنامه های
کاپی تولاسیون تسویه میشود ؛ در عثمانی و ایران مرجعیت این دعاوی بمحکمه های داخله است
با حضور مامور خارجه در مصر قبل از احداث دیوانخانه مختلطه محکمه قونسولها مابین دعاوی رسیدگی
مینمودند در چین و غیره بحکام محلیه با قونسولها متفقاً باین امور رسیدگی مینمایند کلیه نواقص محاکم قونسولها زیاد است
و بطوریکه مقتضی حقانیت است تشکیل نیافته اند بجهت اصلاح نواقص آنها بعضی تغییرات در وضع آنها داده شده
از جمله دیوانخانهای مختلطه مصر است که بواسطه پیش بندی افراط و تفریط قونسولهای خارجه
در مصر تشکیل و ترتیب یافت و تفصیل تشکیل این دیوانخانها از اینقرار است
حکومت خدیویه چون افراط و تفریط و عدم مساوات و مواسات قضاوت قونسولها
را مشاهده میکرد همیشه در صدد بود که اسباب اضمحلال حق قضاوت قونسولها را در مصر فراهم
آورد تا اینکه در سنه ۱۸۶۷ وزیر خارجه مصر راپورتی بخدیو تقدیم نموده تمام عیوبات محکمه های
قونسولها را موشکافی و ضرورت اصلاح آن محاکم را خاطرنشان کرد در راپورت مزبور
وزیر خارجه بموجب اسناد و دفاتر وزارت خارجه مدلل کرده بود که حکومت مصر بجهت
احتراز از معارضه و مشاجره با دول اروپ مجبور شده است در مدت چهار سال مبلغ هفتاد و دو
دو میلیون فرانک در ازای دعاوی واهیه تبعه خارجه که اظهار آنها بعقیده خود قونسولها

در واقع جبارت و فضولی بوده از خزانه دولت بر دارند و حقوق بومی های بیچاره همیشه تضییع و اموال آنها غالباً بغارت میرفت بعکس تبعهٔ خارجه اگر هم بدیوانخانه جلب میشدند با برائت ذمه از محاکم قونسولها بیرون میآمدند چنانکه هر کدام از تبعهٔ خارجه مقیم مصر میتوانست عنا مرتکب هر نوع جنایت و قباحت شود زیرا که در عدم وجود سیاست و مجازات بکلی مطمئن بود حکومت خدیویه بجهت پیش بندی این هرج و مرج که محتمل همه نوع اتفاقات غیر مطلوبه در آتیه بود از دول اروپ جداً خواهش کرد که محکمه های قونسولهای خود را در مصر تعطیل نموده مجالس مخصوصی (کمسیون) از تبعهٔ خارجه و داخله ترتیب بدهند که آن مجالس در تحت نفوذ قونسولها نبوده از روی حقانیت بامور رسیدگی نماید دول اروپ این تکلیف حکومت مصر را قبول نموده و کمسیون بین المللی در سنه ۱۸۶۹ در قاهره بجهت ترتیب محکمه های جدیده و اصلاحات لازمه تشکیل کردند این کمسیون کار خود را یکسال بعد تمام کرد و یکدفعه دیگر هم در سنه ۱۸۷۳ چنین کمسیونی در اسلامبول تشکیل یافت و کار آن کمسیون این بود که بر مرجعیت دیوانخانهای مختلطه مصر افزود بدینمعنی که تمام جنایات واقعه بر ضد دیوانخانهای مختلطه و قضات آن نیز راجع بهمان دیوانخانها شد و ترتیب دیوانخانهای مختلطه از قرار ذیل است

دیوانخانه درجه اولی در سه شهر هست : در منصوره و اسکندریه و قاهره دیوانخانه منصوره مرکب است از سه نفر بومی و چهار نفر خارجه محکمه اسکندریه از سیزده نفر حقوقدانهای اروپائی و هفت نفر بومی بالاخره دیوانخانه قاهره از نه نفر خارجه و پنج نفر بومی اگر مسئله تجارتی در این محکمه های مختلطه مطرح مذاکره شود بعضی معاونین از تجار مملکت انتخاب میشوند کلیه تمام دعاوی مدنیه از قبیل مسائل ملکی و معاملات و حقوق و غیره ما بین تبعهٔ خارجه و داخله حتی در صورتیکه اقامه دعوی بر خود خدیو شده باشد راجع باین دیوانخانهاست از امور غیر مدنیه (جنایات) دو نوعش راجع بمحکمه های مختلطه است

۱) جنایاتیکه بر ضد خود محکمه های مختلطه از هر کسی ناشی میشود ۲) تخلف از دستورالعملها و احکام عمال ضبطیه و تخلیفات بلدیه و غیره . و دعاوی خارجه و جنایات واقعه ما بین تبعهٔ خارجه باز راجع بمحکمه های قونسولها است

درجه ثانیه دیوانخانهای مختلطه بجهت استیناف است و آن عبارت است از دیوانخانه مخصوصی که در اسکندریه از سیزده نفر قضات (۹ نفر اروپائی و چهار نفر بومی) تشکیل شده است دیوانخانه های مختلطه بطوری که شرح داده شد از سنه ۱۸۷۶ در مصر تشکیل و تا بحال مجری است

هر چند دیوانخانهای مزبوره از حیث احقاق حقوق خیلی بمحکمه های قونسولات مزیت دارد ولی حدود مرجعیت و بعضی ترتیبات دیگر آنها هنوز بخوبی معین نشده است و باید اصلاح شود

باب ششم

در تابعیت

فصل اول

تابعیت اشخاص

۱) تشخیص تابعیت

تابعیت اشخاص یا به تولد تشخیص و معین میشود و یا باستیطان و تحلل در مملکت خارجه (naturalisation) شق اول مشهور است به تابعیت اصلیه (nationalité d'orig.) وشق ثانی بتابعیت تحصیلیه (nationalité acquise) اول مسئله که در اینجا طرح میشود مسئله تابعیت اصلیه است و باید بدانیم تابعیت اطفال جدید الولاده از چه ماخذ تشخیص میشود نظر بقوانین مختلفه ممالک در بعضی از دول تابعیت اطفال نوزاد بمحل تولد و خاک معین میشود و در برخی تشخیص تابعیت آنها بروابط شخصیه اطفال با والدین یعنی بر تولد آنها است قاعده اولی بجهات متعدده امروزه پسندیده نیست : اولاً تشخیص تابعیت بمحل تولد یا خاک دولتی از مختصات قرون وسطی است که انسان را دوخته بخاک و محل معین میدانستند (glebae adscriptus) و بدین جهت تغییر مکان و مهاجرت ممنوع بود چون بدین منوال شخص در واقع از منضمات و توابع خاک محسوب میشود و باعقاید عصر که یکی از شرایط آزادی انسان را در تغییر محل توقف و مسکن و ماوی و مهاجرت و مسافرت میدانند مخالف است لذا قاعده مزبوره هم بمرور زمان متروک میشود ثانیاً تجربیات توجه مدلل مینماید که زندگانی طفل از پدر و مادر است نه از خاک ثالثاً با قاعده ثانوی یعنی با

تشخیص تابعیت بمحل تولد باشکالات و محظورات زیاد برمیخوریم : بسا خانواده ها هستند که متصل در مسافرت بوده محل توقف معین و دائمی ندارند و اگر اتفاق افتد که هنگام مسافرت در مملکتی طفلی از چنین خانواده بعرصه ظهور آید باید موافق قاعده ثانوی تابع و رعیت آن مملکت باشد و واضح است که مبنی تابعیت که پایه حقوق مدنی و سیاسیه اشخاص است نباید بر اتفاق گذارده شود اینست که از قاعده فوق اغلب دول اروپ رو گردانده و ماخذ تابعیت اطفال نوزاد را به تولد از والدین قرار داده و میگویند که تابعیت اطفال نوزاد مشخص میشود به تابعیت والدین آنها در هنگام تولد یعنی اطفال تبعه همان دولتی محسوب اند که متبوعه والدین آنها است در هنگام تولد قطع نظر از اینکه محل تولد خود دولت متبوعه است یا خارجه مثلاً در فصل دهم قوانین مدونه فرانسه (Code civil) مندرج است : هر طفلی که از فرانسوی در خارجه تولد شده باشد از تبعه فرانسه است و همین قاعده در قوانین دول بلژیک و ایطالیا و باویر و پروس و دانمارک و اطریش و سوئد و نروژ و مجارستان و ترکیه و روسیه مقید است . موافق این قاعده کلیه باید اطفالی که از تبعه خارجه در مملکتی تولد میشوند تبعه خارجه محسوب شوند و در واقع امر هم دولی که تابعیت را به تولد از والدین تشخیص و تعیین مینمایند اطفال تبعه خارجه را خارجه میدانند و حتی دولت انگلیس هم که تا سنه ۱۸۷۰ این نکته منطقی را قبول نداشت و هر کسی را که در خاک و مستملکات انگلیس (حتی سفاین انگلیس) تولد میشد از تبعه انگلیس میشمرد در سنه مزبوره چون مشاهده کرد که این نقطه نظر با قاعده عمومیه مخالف است قانونی وضع کرد که مشهور است به بیل ۱۸۷۰ و بموجب آن اگر طفلی در انگلستان تولد شود که والدین او خارجه باشند آن طفل ذی حق است همینکه بحد بلوغ رسید تابعیت خارجه خود را اعلان نماید و از تبعه دولت متبوعه والدین خود محسوب شود و کذلک اگر طفلی از والدین انگلیس در خارجه تولد شود بعد از رسیدن بحد بلوغ بهمین منوال میتواند

ترک تابعیت نماید اغلب دول امریکای جنوبی تشخیص تابعیت را به محل تولد و خاک مملکت میدانند مثلا دولت جمهوریه آرژانتین هر کسی را که در خاک دولت مزبوره تولد شده باشد از تبعه خود محسوب میدارد به استثنای اطفال سفرای خارجه مقیم پای تخت آرژانتین و بعکس به اطفال تبعه و اهالی آرژانتین که در خارجه تولد شده باشند حق میدهد که تابعیت والدین خود باقی مانند یا ترک تابعیت نمایند

دولتین برزیل و پرتوغال این دو قاعده فوق را گرفته‌اند زیرا که از یکطرف تشخیص تابعیت را به پدر و مادر میدانند و از طرف دیگر اطفال تبعه برزیل و پرتوغال را که در خارجه تولد شده باشند در صورتی از تبعه خود محسوب میدارند که محل توقف دائمی و مسکن آنها در برزیل یا پرتوغال باشد ولی آنچه که موافق عدالت و انصاف و مقتضیات عصر و آرای علما است آن است که هر طفل حلال زاده در هر جای دنیا که تولد شده باشد باید همان تابعیت را داشته باشد که والدین او در حین تولد داشته‌اند ولی اگر مایل باشد مختار است تابعیت محل تولد خود را قبول نماید

قانون تابعیت علیه ایران موافق اصول مذکوره و مقتضیات عصر است و در بند اول قانون مزبور مقید است : هر کسی که در خاک دولت علیه ایران متولد شده باشد تبعه ایران محسوب میشود مگر اینکه معلوم شده باشد که در حین ولادت والدین یا والد او تبعه خارجه بوده است از آن وقت متولد نیز اجنبی شمرده خواهد شد اگرچه در قانون مزبور مصرح نیست ولی از بند اول مفهوم است که بعکس اطفالیکه در خارجه از تبعه ایران متولد میشوند تبعه دولت علیه محسوب اند

آنچه در باب تشخیص تابعیت اطفال در فوق ذکر شد در صورتی صحیح است که طفل حلال زاده باشد یعنی رابطه طفل با والدین او واضح و ثابت و شرعی باشد والا مسئله تشخیص تابعیت دو صورت می یابد یا اینست که طفل حرامزاده فقط مادرش معلوم است در این حالت تابعیت طفل نوزاد بتابعیت مادرش معین میشود و این قاعده در تمام دول عمومیت دارد به استثنای انگلستان

که برحسب قانون آن اطفال حرامزاده در صورتی که در خارج انگلستان از والده انگلیسی تولد شده باشند از تبعه دولت انگلیس محسوب نمیشوند و بعکس آنهائی که از مادران خارجه در انگلستان تولد شده‌اند از تبعه انگلیس محسوب‌اند از این قاعده مبرهن است که در این مسئله قوانین انگلستان هنوز بمحل تولد مقید اند اگر غیر از مادر پدر طفل حرامزاده نیز معلوم باشد و پدر و والدین خود نسبت به آن طفل اعتراف نماید تشخیص تابعیت طفل حرامزاده در اینصورت مثل تشخیص تابعیت اطفال حلال زاده است یعنی تابعیت اولاد به تابعیت پدر معین و مشخص میشود در اینحالت خانواده و طفل فقط مرکب از مادر نیست که بتابعیت مادر متوسل شویم بنا بر اتفاق میافتد که هیچ کدام از والدین طفل جدید الولاده وجود ندارند مثلا اطفالی را که در کوچه و بازار پیدا میکنند (لقیط) در باب این اطفال قاعده کلیه آنست که تشخیص تابعیت آنها بمحلی است که در آنجا پیدا شده‌اند (مثلا در خاک عثمانی عثمانی و در خاک ایران ایرانی) در تشخیص تابعیت بغیر از تولد بعقد ازدواج نیز باید متوجه شد زیرا که موافق قاعده عمومیه زن باید در مسئله تابعیت متابعت شوهر را نماید و مادامیکه عقد ازدواج برقرار است تبعه دولت دیگری غیر از دولت متبوعه شوهرش محسوب نتواند شد و مبنی این قاعده بر اتحاد و یکانگی و عمومیت منافع است که از ازدواج حاصل میشود قاعده انگلستان از این قاعده کلیه مستثنی است زیرا که برحسب آن قانون زن انگلیسی در هر کجا شوهر نماید و منکوحه تبعه هر دولتی باشد باز بتابعیت انگلستان باقی میماند بعبارة اخری در این مسئله هم قانون انگلستان بمحل تولد اهمیت داده است نتیجه این قانون بایستی اینطور باشد که اگر زنی از تبعه خارجه در انگلستان زوجه انگلیسی واقع شود بتابعیت اصلیه خود باقی ماند ولی محل تعجب است که قانون مزبور این نتیجه منطقی را رد کرده زن خارجه منکوحه تبعه انگلیس را در خاک انگلستان نیز از تبعه انگلیس میداند موافق بعضی از قوانین (برزیل و غیره) تابعیت مرد به ازدواج زن خارجه تغییر می یابد در این مسئله قانون تابعیت ایران موافق اصول و در بند ششم مقید است : از تبعه ایران آنان که با زنان خارجه ازدواج کرده باشند

زنهای آنها نیز طبعاً بتابعیت ایرانیه شوهر تابع خواهند بود و بعد از تطلیق یا فوت شوهر اگر زنها بخواهند بتابعیت اصلیه رجوع نمایند مجاز خواهند بود و نیز در بند هفتم مندرج است: زنانی که در تابعیت خارجه و در قید زوجیت تبعهٔ دول خارجه هستند در حالت آنها بتابعیت ایران قبول نمیشود مگر آنکه باتفاق شوهر خودشان با شرایط مقرره بتابعیت دولت علیه داخل شوند

۲) مهاجرت و جلای وطن

اگر بتاریخ این مسئله رجوع کنیم واضح خواهد شد که مسئله مهاجرت در هر عهدی از عهود شکل و ترتیب مخصوصی داشته همیشه موافق عقاید و افکار ... بوده مثلاً در دول قدیمهٔ یونان و روم مهاجرت و جلای وطن ممنوع نبوده و هر کسی از یونانیها و رومیها میتوانست در صورت لزوم جلای وطن نموده در خارجه ماوی و مسکن اختیار نماید جهت اجازه مهاجرت در دول یونان و روم بقول آدام اسمیت (Adam Smith) عدم وسعت خاک و صعوبت معیشت در وطن بوده زیرا که بواسطهٔ توالد و تناسل بر عدهٔ نفوس اتصالاً میافزود و از طرف دیگر بواسطه فقدان تجارت و طرق و شوارع مرتب و منظم تحصیل معاش بدون اشکال و صعوبت فراهم نمی آمد در اینصورت دول یونان و روم ناچار بودند که مهاجرت و جلای وطن را تشویق نمایند و در واقع از مهاجرت یونانی‌ها و رومیها بود که اینقدر مستعمرات یونانی و رومی در خارجه پدید آمد در قرون وسطی این وضع بهم خورد زیرا که حق مهاجرت با اوضاع فئودالیزم که شخص را دوخته بخاک می پنداشت و فقط بچنین شخص حقوق معینی میداد موافقت نمی نمود این بود که در قرون وسطی مهاجرت بکلی ممنوع شد و اگر کسی بخارجه مهاجرت مینمود تمام املاک و علاقهٔ او را دولت ضبط خزانه میکرد وقتی که قطعهٔ امریکا افتتاح شد و موافق اقتضای زمان حق مهاجرت بالطبع لازم آمد و قانون فوق (ضبط املاک مهاجر) چون موافق مقتضیات عصر نبود رفته رفته اصلاح شد بطوریکه در عوض ضبط املاک مقرر شد دولت از شخص مهاجر مالیاتی

دریافت نماید و این مالیات مشهور شده به gabella emigrationis (یعنی مالیات مهاجرت) این وضع در عهد جدید هم باقی بود و هر چند مهاجرت بعد از ادای مالیات مجاز بود باز پادشاهان اروپ باطناً مایل بمهاجرت تبعهٔ خود نبودند زیرا که از یکطرف رابطهٔ تبعه را با پادشاه و وطن خود که به تولد در دولتی برقرار میشود ابدی و لایزال میدانستند چنانکه در یکی از احکام لوئی چهاردهم که در سنه ۱۶۶۹ صادر شده همین نکته مصرح است از طرف دیگر پادشاهان آنوقت چنان میدانستند که قوت دولت بزیادتی نفوس آن دولت است و به اقدامات مختلفه میکوشیدند که بر عدهٔ نفوس مملکت بیفزایند بعد از بلوای بزرگ فرانسه حق مهاجرت را یکی از شرایط آزادی شخصی قرار دادند ولی بعد به اقدامات ناپلئون اول و سایرین باز مهاجرت ممنوع شد

در انگلستان قبل از قانون تابعیت ۱۸۷۰ که در فوق ذکر شده مهاجرت بکلی قدغن بود و موافق عادت تبعهٔ انگلیس هیچوقت حق تغییر تابعیت را نداشتند چنانکه اگر تبعهٔ انگلیس مهاجرت مینمود و سالیان دراز در دولت خارجه متوقف و تحصیل تابعیت از آنجا کرده بود و هر وقت که بانگلستان معاودت مینمود و یا بدست انگلیسها میافتاد با او معاملهٔ تبعهٔ انگلیسی را مینمودند و چون این قاعده موافق مقتضیات عصر نبود در اجرای آن نیز دچار مشکلات و محظورات میشدند مثلاً در سنه ۱۸۱۲ هنگام جنگ انگلیس با ناپلئون اول وزارت بحریهٔ انگلستان حکم کرد که سفاین نظامی انگلیس سفاین دول متصلهٔ امریکای شمالی را توقیف و ملاحین آنها را اعضاء و جزء اسیر کنند و سهل است آنها را ابداً نبخشند زیرا که دولت انگلیس ملاحین را جزو اسرای نظامی نمی پنداشت و با وجود یکه آنها بیست سال قبل از انگلستان مهاجرت نموده تبعهٔ امریکا شده بودند دولت انگلستان بموجب عادت مملکت خود آنها را هنوز تبعهٔ انگلیس و از یاغیان دولت انگلستان محسوب میداشت و میخواست با آنها همان معامله نماید که با یاغیان مملکت خود مینمود

دول متحدهٔ امریکای شمالی نیز مهاجرت را ممنوع داشته بود و فقط در سنه ۱۸۶۸ حق مهاجرت را یکی از شرایط آزادی ساکنین دول متحده اعلام کرد. از آنچه در فوق گفته شد معلوم است که دول اروپ و امریکا تا اوایل قرن نوزدهم مسیحی (صد سال قبل) مایل بمهاجرت تبعهٔ خود بخارجه نبودند ولی از آن تاریخ به بعد رفته رفته در عقاید و افکار دول تغییر کلی روی داده و حالا بالاخره بدرجه رسیده است که باستثنای دولت روسیه تمام دول اروپا و امریکا حق مهاجرت را یکی از حقوق اصلیه و از شرایط آزادی شخصی (liberté individuelle) میدانند و میگویند در صورتیکه شخص در وطن خود نتواند تحصیل معاش نماید نباید مانع از تحصیل معاش او در خارجه شد و امروزه مهاجرت عبارت است از جلای وطن و تبدیل تابعیت در دولتی که محل توقف و وطن جدید مهاجر است بدین جهت سیاحان و مسافرین و تجار مقیمه ممالک خارجه در زمانی که بقصد ازدواج تغییر تابعیت نمینمایند در جزو مهاجرین محسوب نیستند

تغییر تابعیت مهاجر هم مشروط بشرایط و محکوم بقواعد معینی است نه اینکه فقط بسته بمیل شخص مهاجر باشد بامعنی که تحصیل تابعیت جدیده چنانکه از قوانین ذیل مشاهده میشود مشروط بانفصال از تابعیت قدیمه است بجهت توضیح مسئله قوانین چند دولت را بطور اختصار در اینجا خاطر نشان میکنیم

۱) **انگلستان** موافق قانون دوازدهم سنه ۱۸۷۰ هر تبعهٔ انگلیس که صغیر و سفیه و دیوانه و زن شوهردار نباشد میتواند در خارجه استیطان نماید و ترک تابعیت انگلستان را بکند و چنانکه در فوق اشاره شد هر متولدی از والدین انگلیسی در خارجه یا از والدین خارجه در انگلستان مختار است بعد از رسیدن بحد بلوغ در حضور قاضی صلح یا قضات دیوانخانه های مدنی و یا قونسول و یا سفیر انفصال خود را از تابعیت انگلستان اعلام نماید

۲) **فرانسه** بموجب قانون (code civile) که در ۱۸۸۹ و ۱۸۹۲ اصلاح شده انفصال از تابعیت فرانسه در اینموارد بعمل میآید: ۱) وقتی که یکی از تبعهٔ فرانسه در خارجه استیطان و تبدیل تابعیت نماید

علمای حقوق فرانسه در این باب معتقد آن اند که استیطان و تبدیل تابعیت فرانسوی در صورتی تابعیت قدیمه را مضمحل مینماید که استیطان و تحول فرانسوی در خارجه تام باشد یعنی کلیهٔ حقوق و اختیارات ساکنین اصلیه در دولت متبوعهٔ جدیده به فرانسوی داده شود و قابلیت عملکردن بحقوق خود را داشته باشد capacité d'agir و به تبدیل تابعیت قدیمه راضی باشد و بالاخره (این نکته خیلی مهم است) تبدیل تابعیت بنیت تقلب و حیله مثلاً فرار کردن از قرعهٔ عسکری و خدمت نظامی در فرانسه و تعلیق و غیره نباشد ثانیاً در صورتی که تبعهٔ فرانسه بدون اجازهٔ دولت متبوعهٔ خود شغل دولتی در خارجه قبول نماید در این ماده هم معتقد علمای حقوق فرانسه آنست که مستخدم بودن در خارجه بدون اجازهٔ دولت فرانسه همه وقت سلب تابعیت فرانسه را نمینماید (مثلاً شغل قونسولگری) و باید هر دفعه که این اتفاق افتاد بدیوانخانه رجوع نمود تا به اهمیت و مقتضیات شغل مسئله ثبوت یا سلب تابعیت فرانسه معلوم شود ثالثاً اگر تبعهٔ فرانسه بدون اجازهٔ دولت متبوعهٔ خود داخل خدمت نظامی دولت خارجه شود بلاشک از تابعیت فرانسه منفصل میشود و اگر بعد از دخول خدمت نظامیه دولت خارجه در جنگی بر ضد فرانسویها شارکت نمود بر حسب فصل ۵ ۷ (code civile) واجب القتل است خواه تبدیل تابعیت نموده باشد و خواه ننموده باشد رابعاً زن فرانسوی در صورتی که با کسی از تبعهٔ خارجه ازدواج نماید از تابعیت قدیمهٔ خود منفصل میشود

۳) **در آلمان** بر حسب قانون ۱۸۷۰ در سه موقع تبعهٔ آلمان از تابعیت آن دولت منفصل میشوند

اولاً در صورتیکه خودشان بخواهند ترک تابعیت آلمان را بنمایند در اینصورت اجازه دولت
متبوعه در ترک تابعیت لازم است و مقرر است به اشخاصی که سنشان از هفده الی بیست و پنج است
این اجازه داده نشود مگر در صورتی که آن اشخاص از جاهای لازم تصدیق نامه داشته باشند
که تبدیل تابعیت آنها بواسطه گریختن از خدمت نظامی نیست و علاوه بر این بتحقیق باشخاصی که در
خدمت نظامی هستند این اجازه داده نمیشود
ثانیاً تبعه آلمان بحکم دولت متبوعه از تابعیت آن منفصل میشوند در صورتی که دولت متبوعه
آنها را در موقع جنگ بمعاودت به آلمان بطلبد و آنها اطاعت ننمایند و یا بدون اجازه
دولت متبوعه داخل خدمت دولت خارجه بشوند و اطاعت حکم دولت آلمان را در معاودت
به آلمان ننمایند
ثالثاً اگر تبعه آلمان مدت ده سال تمام در خارجه توقف نماید بدون اینکه در اینمدت متمادی
بوطن خود معاودت نماید و اسمش هم در دفتر قونسولگری آلمان در خارجه ثبت نباشد از
آنچه گفته شد معلوم است که بدون اجازه دولت متبوعه تبعه آلمان ترک تابعیت نتواند نمود
و در صورتی هم که تبعه آلمان در خارجه تحصیل تابعیت نموده باشد باز در آلمان تبعه آن دولت
محسوب است بدین جهت تولید تابعیت دوگانه میشود بامعنی که تبعه آلمان در آن واحد
هم تبعه دولت آلمان و هم تبعه دولت خارجه محسوب میشود و تابعیت دوگانه از نقطه نظر حقوق
بین الملل صحیح نیست زیرا که موجب معارضه حقوق شده تولید اشکالات مینماید
در روسیه بموجب فصل ۳۲۵ کتاب مجازات هر کسی از اتباع روسیه
که در خارجه متوقف و تبدیل تابعیت نماید و یا بدون اجازه دولت متبوعه خود داخل خدمت
دولت خارجه بشود چون بر خلاف تکالیف پادشاه پرستی و قسمی است که تبعه دولت روسیه در
موقع جلوس امپراطور بر تخت سلطنت در صداقت و درستکاری با امپراطور متبوع
خود یاد میکنند لذا چنین اشخاص نفی ابدی از روسیه شده سلب کلیه حقوق و اختیارات

از آنها میگردد و اگر بروسیه معاودت نمایند به سیبریا طرد میشوند در همان فصل کتاب
مجازات استیطان و توقف در خارجه بطور قانونی و تغییر تابعیت اصلیه مثل جنایت منظور شده
ولی با وجود این قوانین نمیتوان گفت که دولت روسیه تغییر تابعیت قانونی تبعه خود را
از محالات شمرده قبول نمینماید زیرا که در فصل سیم نظامنامه خدمت نظامی مقید است که
اشخاصی که بیش از پانزده سال دارند در صورتی از تابعیت دولت روسیه میتوانند انفصال
یابند که خدمت نظامی خود شانرا بجا آورده باشند در هر حال از قوانین فوق معلوم است
که دولت روسیه در مسئله تغییر تابعیت تبعه خود سخت است و این نقطه نظر دولت مشار الیها
مباین قانون تبدیل تابعیت خارجه در روسیه است زیرا که موافق این قانون که در ۱۸۶۴ ایجاد
شده استیطان در روسیه و تحصیل تابعیت آن دولت بسیار سهل است در صورتیکه
نتیجه منطقی فصل ۳۲۵ کتاب مجازات بنا بر قاعده متقابله بایستی عدم قبول کردن خارجه
به تابعیت دولت روسیه باشد
ایران اولاً در باب مهاجرت قرارنامه دولت علیه در سنه ۱۲۶۰ هجری
با دولت روسیه منعقد داشته که مشتمل بر چهار فصل و ماحصلش این است که رعایای دولتین
مزبورتین بدون اجازه یا بلیط (تذکره) دولت متبوعه حق مسافرت و مهاجرت را بخاک
یکدیگر ندارند والا دستگیر و بمامورین دولت متبوعه (سرحدداران یا وزراء مختار
و شارژ دافرها و قونسولها) مسترد خواهند شد تحصیل اجازه مهاجرت هم باید بطیب خاطر
خود تبعه بوده مبنی بر مدخلیت دولت خارجه نباشد
ثانیاً بموجب قانون تابعیت دولت ایران از مهاجرت و تغییر تابعیت تبعه خود مانع
نیست ولی شرایط ذیل در بند هشتم قانون تابعیت مقید است از تبعه ایران کسی که
در ممالک خارجه مایل تابعیت یک دولتی باشد اولاً باید در محاکم دولت علیه متهم بجنایتی
نباشد ثانیاً در محاکمه نبوده و از محاکمه فرار نکرده باشد ثالثاً از خدمت نظامی فرار

نموده باشد راجع به تقریض مقصودش استخلاص از دین باشد والا تبدیل تابعیت او
کان لم یکن خواهد بود و اگر بخاک ایران مراجعت نماید معامله تبعیت ایرانیه در حق او
بعمل خواهد آمد (در بند هم مندرج است تبدیل تابعیت ایرانیه با وجود ابقای شرط
مقرر دایر بشوط به اجازه و اراده ذات مقدس پادشاه است و اگر کسی از تبعه ایران
بدون استحصال این اجازه در ممالک خارجه داخل تابعیت خارجه شده باشد از دخول
بخاک ایران ممنوع و اگر در ایران علاقه ملک و غیره داشته باشد بقطع علاقه مجبور است
و بالاخره در بند دهم مصرح است که تبدیل تابعیت پدر موجب تبدیل تابعیت اولاد صغار و کبار
او میشود مگر اینکه اولاد کبار با شرایط مقرره تغییر تابعیت نمایند لکن اطفالیکه بعد از
تبدیل تابعیت پدر متولد شده اند تابع تابعیت پدر خواهند بود

از تمام این فصول معلوم است که دولت ایران مانند سایر دول اروپ غربی از مهاجرت
و تبدیل تابعیت مانع نیست در صورتیکه شرایط مقرره بعمل آمده باشد تبدیل تابعیت ایرانی را
شرعی میداند

آنچه در فوق در مسئله مهاجرت و تبدیل تابعیت ذکر شد موجب قوانین داخله دول
مختلفه یا بعبارة اخری از نقطه نظر پولتیک داخلی دول بود و معلوم است که در مسئله
تمام دول دارای یک عقیده و یک مسلک نتوانند بود بلکه پولتیک دول در باب مهاجرت
بسته به اوضاع و احوال داخلی آنهاست زیرا که واضح است در دولتی که از یکطرف
بی بضاعت و از طرف دیگر دارای نفوس زیادی باشد مهاجرت نفوس بخارجه
مفید است و لیکن در دولتی که هر نوع صنعت و حرفت و تجارت و زراعت در آن دولت
رواج دارد البته مهاجرت بحال مملکت بسیار مضر است اینست که بعضی از دول مهاجرت را
تشویق و ترغیب مینمایند و برخی بعکس بموجب قوانین سخت ممانعت میکنند ولی باید دانست
که مسئله مهاجرت و تبدیل تابعیت نه فقط راجع به امور داخله دول و قوانین مملکتی آنهاست

بلکه بحقوق بین الملل نیز راجعیت تامه دارد زیرا همانقدر که مهاجرت بمنافع اشخاص متفرقه
عاید است همانقدر هم بحقوق و تکالیف بین المللی دول راجع است و بسا اتفاق افتاده که
مهاجرین بعد از جلای وطن بطور قانونی بواسطه بعضی اتفاقات غیر مترقبه نتوانسته اند در مملکت خارجه
که مقصدشان بوده استیطان نمایند و مجبور شده اند که دوباره به اوطان سابقه خود معاودت
نمایند و این حالت خالی از اشکال نتواند بود زیرا که این نوع مهاجرین موافق قوانین بعضی
از دول (مثلا اطریش و روسیه و غیره) همینکه جلای وطن نمودند از تابعیت دولت
متبوعه خارج میشوند از طرف دیگر در دولتی هم استیطان ننموده که تابعیت آن دولت را
بیابند در اینصورت این نوع اشخاص سرگردان و خارج از حمایت می مانند چنانکه در
۱۸۷۸ – ۱۸۸۲ در روسیه بعضی از مهاجرین اسرائیلیه بجهت اینکه سرباز ندهند
از طرف دیگر به امید اینکه در امریکا اراضی مرغوب و حاصل خیز بدست آرند تمام اثاث البیت
و املاک خود را فروخته به بنادر مهاجرت نمودند چون بعد از ورود بمقصود خود نایل نشدند
مجبور از راه معاودت رهسپار گردیدند هزاران زحمت و مشقت خود را به آلمان و
اطریش رسانیدند و چون دیگر قوه حرکت را نداشتند پریشان و سرگردان همانجا
در ماندند و مذاکرات طولانی مابین دولت آلمان و بلژیک از یکطرف و روسیه
از طرف دیگر در باب اعانت مهاجرین مزبوره شروع شد دولت روسیه چون آنها را تبعه
خود نمیدانست از دادن وجه اعانه امتناع نمود و بالاخره بمبلغ قلیلی که در بلژیک و
آلمان بجهت در ماندگان جمع شده بود مهاجرین مزبوره خودشان را به اوطان سابقه رسانیدند
غیر از واقعه که ذکر شد بسا وقایع دیگر در هنگام مهاجرت روی میدهد که تولید بسی اشکالات
مهمه مینماید (مثلا هنگام عبور مهاجرین از خاک دول خارجه و غیره) بجهت ارتفاع این
اشکالات لازم است که قرارداد بین الملل عمومی در این باب مابین تمام دول متمدنه
برقرار شود و این قرارداد دو قاعده ذیل را اقلا حاوی باشد

اولاً هر دولتی از مهاجرین خود تا استیطان و تبدیل تابعیت آنها در دولت خارجه باید حمایت کند و مکلف است که درصورت معاودت مهاجرین مجدداً آنها را بتابعیت خود بپذیرد

ثانیاً دولتیکه سر راه مهاجرین واقع شده اند مکلف اند که کمال تقویت و حمایت را درباره آنها عند الحاجه بعمل آورند و مخارج تسهیل مسافرت را درصورت لزوم از دولت متبوعه آنها مطالبه نمایند

۳) تملّل

چون آزادی مهاجرت از مقتضیات عصرات و تکمیل نتواند شد مگر به امکان استیطان در دولت خارجه و تحصیل تابعیت آن دولت اینست که در اینعصر بموجب قوانین داخله اغلب دول مهاجرین خارجه میتوانند تحصیل تابعیت آنها را بنمایند بجهت اختصار تحصیل تابعیت مهاجرین را در دولت خارجه **استیطان** و پذیرفتن آنها را بتابعیت دولت متوقف فیهای مهاجرین **تملّل** مینامیم و باید دانست که استیطان و تملّل از آثار مراودات و خلطه بین الملل است که امروزه تمام عالم را فرا گرفته است قوانین استیطان و تملّل از قرار شرح است :

در انگلستان قبل از قانون ۱۸۷۰ تبدیل تابعیت دو راه داشت اولاً دنیزاسیون (Denization) و ثانیاً ناتورالیزاسیون (naturalisation) استیطان و تملّل بموجب دنیزاسیون بحکم پادشاه و در این اواخر بحکم وزیر داخله بعمل میآمد و نتیجه اش این بود که تبعهٔ خارجه بموجب دنیزاسیون حق توقف در انگلستان و اجارهٔ املاک و مستغلات را می یافت و در خارجه در تحت حمایت دولت انگلیس بود ولی همینکه بوطن سابق خود معاودت مینمود از

تابعیت انگلیس خارج میشد و علاوه بر آن در خود انگلستان هم حقوق پولتیکی را (مثلاً دخول بخدمت دولت انگلیس و از اعضای پارلمنت بودن وغیره را) نداشت تبدیل تابعیت بموجب ناتورالیزاسیون مهمتر بود و تبعهٔ خارجه در اینصورت تمام حقوق مدنی و پلیتیکی تبعهٔ انگلیس را می یافت و میتوانست جزو اعضای پارلمنت منتخب شود ولی تبدیل تابعیت به اینطور خیلی مشکل بود زیرا که اجازه را بایستی پارلمنت بدهد

قانون ۱۸۷۰ وضع قدیم را بهمان طور باقی و ترتیب جدیدی نیز برقرار نمود و آن اینست : هر کسی که طالب تحصیل تابعیت انگلیسیه باشد باید لااقل پنجسال در خاک خود انگلستان متوقف و یا اینکه بهمان مدت را در قشون انگلیس مستخدم باشد عریضه تبدیل تابعیت باید بوزیر داخله داده شود و این وزیر حق دارد که بدون دادن توضیحات و اظهار جهت خواهش تبدیل تابعیت را رد و یا قبول نماید کسیکه باینطور استیطان مینماید باید قسم یاد کند که نسبت بوطن و پادشاه خود صادق و درست خواهد بود بدون این قسم تابعیت تحصیلیه صحیح نیست و کذلک تابعیت تحصیلیه صحیح نخواهد بود درصورتیکه مخالف باشد با قوانین دولت متبوعه یا وطن سابق متوطن

مثلاً اگر یکی از تبعهٔ ایران بدون اجازهٔ دولت علیه در انگلستان تبدیل تابعیت نماید نسبت به تمام دول تبعهٔ انگلیس خواهد بود ولی نسبت بایران تبعهٔ ایران محسوب است و اگر اتفاق افتد که مجدداً به ایران مراجعت کند دچار مجازات بند نهم قانون تابعیت ایران خواهد بود و دولت انگلیس از وی حق حمایت را نخواهد داشت زیرا که موافق قانون تابعیت ایران تبدیل تابعیت ایرانی وقتی صحیح خواهد بود که به اجازهٔ دولت علیه باشد

قوانین تابعیت مستملکات انگلستان علیحده است و دخلی بخود انگلستان ندارد لهذا اشخاصی که در مستملکات انگلیس تحصیل تابعیت نمودند در خود انگلستان تبعهٔ انگلیس محسوب نتوانند شد و کذلک استیطان و تملّل در یکی از مستملکات انگلیس شامل سایر

مملکات آن دولت نخواهد بود

در فرانسه قانون استیطان و تبعیت چندین دفعه تغییر کرده است و امروزه قرارداد ذیل مجری است
هرکسی که بخواهد در فرانسه تبدیل تابعیت نماید باید مدت معینی در ممالک فرانسه ساکن باشد و قبل از اینکه در مملکت سکنی نماید باید اجازهٔ اقامت و سکنی را (l'admission à domicile) از وزیر عدلیه تحصیل کند و بعد از سه سال از روز دادن عریضه بوزیر عدلیه بجهت اجازهٔ توقف در فرانسه شخص متوقف ذی حق است که در صدد استیطان و تبعیت برآید ولی بجهت اشخاصی که بواسطهٔ علم و اطلاعات خودشان از برای فرانسه مفید هستند سه سال توقف مبدل بیکسال میشود

موافق قانون ۱۸۸۹ همهٔ اشخاصی که ده سال در فرانسه متوقف و اجازهٔ توقف را تحصیل نکرده اند مجازند که بدون تحصیل این اجازه و توقف سه سال از نو بدون معطلی تبدیل تابعیت نمایند ولی از طرف دیگر اگر تبعهٔ خارجه در فرانسه تحصیل اجازهٔ اقامت نمایند و بعد از پنج سال به تابعیت فرانسه داخل نشوند از اجازه که تحصیل کرده اند معاف و محروم خواهند بود (از تبعهٔ خارجه آنهائیکه در جنگ فرانسه و پروس ۱۸۷۰-۱۸۷۱ با فرانسه ها شریک بودند از قاعدهٔ کلیه مستثنی و بجهت دخول به تابعیت فرانسه مکلف بتوقف سه ساله نبودند و این استثنا که در واقع امتیازی بود درباره دوستان فرانسه فقط در مدت جنگ و دو ماه بعد از ختم آن برقرار بود) بجهت استیطان در فرانسه باید متوطن بعد از ایفای شرایط مقرره عریضه بوزیر عدلیه بدهد و وزیر عدلیه بعد از تحصیل اطلاعات لازمه در حسن اخلاق متوطن مراتب را به رئیس جمهوری عرضه داشته حکم تبعیت را صادر میکنند بعد از صدور آن حکم تحصیل تابعیت فرانسه بعمل میآید و متوطن در تمام حقوق مدنی و سیاسیه با تبعهٔ فرانسه مساوی میشود

یکی از نواقص قانون تبعیت فرانسه اینست که به سن ۲۱ مقید است (یعنی اشخاص متبعّله باید

کمتر از ۲۱ سال نداشته باشند) و حال آنکه از نقطه نظر حقوق بهتر بود که قانون فرانسه مثل قانون آلمان بجای تعیین سن در مسئله تبعیت بقابلیت عملکردن بحقوق (چنانکه در فوق مکرر توضیح شده) مقید میشد زیرا که قوانین هر دولتی در باب قابلیت داشتن حقوق و عملکردن آن درباره کلیه تبعه آن دولت در خارجه مجری است و بایستی دولت فرانسه هم در تبدیل تابعیت بجای تعیین سن بقابلیت عملکردن بحقوق متمسک و با هر کسی موافق قانون دولت متبوعه او در آن باب رفتار میشود و از نقایص بزرگ قانون تبعیت فرانسه آنست که تولید تابعیت دوگانه در قانون آن نمی شود زیرا که بموجب قانون مزبور هر کسی که داخل تابعیت فرانسه شد از تابعیت سابقه خود بکلی منفصل است چنانکه از واقعهٔ ذیل معلوم است

در سنه ۱۸۴۸ لرد بروم انگلیسی (Lord Brougham) خواست در فرانسه تبدیل تابعیت نماید وزیر عدلیه فرانسه کرمیه (Crémieux) به لرد مزبور اخطار کرد که در صورت تحصیل تابعیت فرانسه از لقب لردی خود محروم خواهد شد لرد بروم اعتراض نمود که در فرانسه حاضر است از این لقب محروم شود ولی در انگلستان همان لقب و اختیارات آن باقی خواهد ماند در جواب وزیر عدلیه صریحاً اعلام نمود اگر میخواهید فرانسه شوید باید ترک ملیت انگلیس را بگوئید شما نمیتوانید در انگلستان انگلیس و در فرانسه فرانسوی باشید قانون ما برضد تابعیت دوگانه است و باید یکی از دو تابعیت را اختیار کنید

آلمان قانون تبعیت ۱۸۷۰ که امروزه در تمام دول آلمان مجری است از قرار ذیل است

اولاً از تبعهٔ خارجه آنهائیکه میخواهند در آلمان متبعّل شوند باید بقانون دولت متبوعه خود قابلیت عملکردن بحقوق خود را داشته باشند

ثانیاً باید با حسن اخلاق باشند

ثالثاً باید در دولتی که بخواهند متبعّل شوند اقامت نموده باشند (مدت اقامت معین نیست)

رابعاً با بضاعت بوده وسایل معاش یومیه را داشته باشند بعد از ایفای شرایط

مزبوره هر دولتی از دول آلمان در رد و قبول متوطن آزاد است و بواسطه این اختیار رد یا قبول تقلل تبعه خارجه در آلمان از تقلل تبعه یکی از دول آلمان در دیگری بکلی متمایز است زیرا که در صورت اخیر قبول کردن تبعه یک دولت آلمان را به تابعیت دولت دیگری در صورتیکه متوطن در دولت متقلله مقیم باشد و حق اقامت را هم داشته باشد اجباری است و رد آن ممکن نیست و بهمین جهت این دو حالت استیطان و تقلل اسما هم از همدیگر متمایزاند قبول کردن تبعه خارجه را به تابعیت آلمان تقلل مینامند و پذیرفتن تبعه یکی از دول آلمان را در دولت دیگری Aufnahme (یعنی قبول کردن یا پذیرفتن)

تبعه خارجه در یک مورد هم میتوانند داخل تابعیت دولت امپراطوری آلمان شوند بدون آنکه رسما متقلل شده باشند و آن در صورتیست که تبعه خارجه در یکی از ادارات دولتی و معارف و اداره روحانی مستخدم باشند بواسطه این قانون در آلمان تولید تابعیت دوگانه میشود و اشخاصی که مستخدم ادارات مزبوره اند در آن واحد میتوانند هم تبعه آلمان و هم تبعه یکی از دول خارجه باشند

مثلا اگر یکی از تبعه ایران به اجازه دولت علیه داخل خدمت آلمان در ادارات مزبوره شود از تابعیت دولت علیه منفصل نشود و در آن واحد بموجب قانون تقلل ۱۸۷۰ از تبعه آلمان محسوب است از آنچه در فوق ذکر شد مفهوم است که بجهت تحصیل تابعیت دولت امپراطوری آلمان لازم است که اشخاص داوطلب یا در یکی از دول متحده آلمان متقلل شوند و یا در شعبات اداره دولت و معارف و روحانی مستخدم باشند

در اطریش و مجارستان قانون ۱۸۶۷ که باعث تجزیه مجارستان از اطریش و تاسیس دولت دوگانه شده است تابعیت آن دو دولت را هم از همدیگر مجزی نموده بطوریکه متقلل در مجارستان در اطریش از تبعه خارجه محسوب است و بعکس بجهت تقلل در هر یک از دولتین مزبورتین مدت معینی توقف در آنها لازم است و متقلل

باوجود تقلل حق دخول بخدمت دولتی را در اطریش و مجارستان ندارد

در روسیه قانون ۱۸۶۴ شرایط تقلل را معین کرده است شرط اعظم تقلل توقف و ساکن بودن در روسیه است که باید به اجازه حاکم محل باشد همینکه شخص مدت پنجسال در روسیه متوقف شد میتواند عریضه بوزیر داخله در باب تبدیل تابعیت با تصدیق حکام محلیه در حسن اخلاق خود داده استیطان نماید رد و یا قبول آن عریضه نیز منوط بصوابدید وزیر داخله است بدون دادن توضیحات مدت پنجسال در موارد ذیل تخفیف مییابد

اولا در صورتیکه متوطن خدمت مهمی بروسیه کرده باشد و یا وجودش در روسیه مفید و نافع باشد

ثانیا اولاد تبعه خارجه در صورتیکه در روسیه متولد و در مدارس آن تربیت شده باشند : این نوع اشخاص در سال اول بعد از نیل بحد بلوغ میتوانند بدون معطلی متقلل شوند

ثالثا اشخاصی که در خدمت دولت روس واقعند هر وقت بخواهند میتوانند تحصیل تابعیت روسیه را نمایند

رابعا از زنهای روسی آنهائیکه در زوجیت تبعه خارجه بوده اند بعد از فوت شوهر یا تطلیق هرآنی که بخواهند میتوانند به تابعیت اصلیه خود معاودت نمایند یکی از شرایط مهمه تحصیل تابعیت روسیه همیشه احلاف و تحلیف است غیر از مورد معاودت زن روسیه بعد از فوت شوهر یا تطلیق به تابعیت اصلیه خود که بدون آن شرط ممکن است اگر شخص متوطن تبعه دولتی است که مابین آن دولت و روسیه قرارداد مخصوصی در اجرای قواعد خدمت نظامی منعقد شده باید متوطن تصدیقنامه رئیس خودش را در اینکه خدمت نظامی خود را بجا آورده و یا از آن خدمت معاف بوده با عریضه که بوزیر داخله میدهد تقدیم نماید متقلل در روسیه در حقوق مدنی و سیاسیه با اهالی روسیه مساوی است ولی در باب

بنابر این فعلاً از تابعیت سابقه در قانون مزبور چیزی ذکر نشده است قانون تابعیت فنلاند از قانون تابعیت روسیه متمایز است

ایران شرایط قبول در ایران موافق قانون تابعیت دلو ۱۳۱۱ اینطور معین شده است : هر کس از تبعه خارجه که داخل تابعیت دولت علیه ایران شود اولاً باید بسن رشد رسیده باشد ثانیاً پنجسال متوالیاً در یک نقطه خاک ایران اقامت کرده باشد ثالثاً در تابعیت اصلیه خود محکوم بجنایت یا فراری از نظام نباشد در اینصورت تصدیق نامه‌های لازم تقدیم کرده و تحصیل امتیاز تابعیت ایران میتواند بکند در موارد ذیل مدت پنجسال تخفیف می یابد

اولاً اگر از تبعه خارجه آنانکه شرط اقامت در خاک ایران را بطوریکه در ماده فوق درج شده بعمل نیاورده استدعای تابعیت دولت علیه را بکنند در صورتیکه دولت علیه شایستگی آنها را ملاحظه نماید استثناءً بتابعیت دولت علیه ایران قبول خواهند شد

ثانیاً زنهای ایرانی که در زوجیت اتباع دول خارجه هستند از تبعیت ایرانیه خارج میشوند ولی بعد از تطلیق یا فوت شوهر فقط به استدعا و تقدیم عرض حال به دولت علیه بتابعیت اولیه خود رجوع و معاودت مینمایند و اگر در ثانی ترک تابعیت ایرانیه مصمم شوند با ایفا و مراعات شرایط سابقه ناچار خواهند بود (بند یازدهم)

ثالثاً کسانی که از تبعه ایران خواه خودشان و خواه پدرانشان تبدیل تابعیت کرده باشند بخواهند به تابعیت اصلیه خود رجوع نمایند بدون ایفای شروط مقرره بمجرد استدعا قبول خواهند شد (بند پنجم)

علاوه بر موارد فوق در دو مورد دولت علیه اشخاصی را که در ایران متوقف اند از تبعه خود میشمارد : اولاً کسانیکه از ممالک خارجه بمملکت ایران آمده و در مدت اقامت ایران کتم تابعیت نموده و بتمام امور آنها مثل تبعه ایران رسیدگی شده و در خاک ایران

استملاک کرده اند و ثانیاً کسانیکه به پاره اسباب بصفت تابعیت ایران شناخته شده و در ادعای تابعیت خارجه هستند در اینصورت اثبات تابعیت مدعابها خواه اصلیه باشد خواه مکتسبه برعهده خود آن اشخاص است و مادامیکه ادعای خود را موافق همین قانون ثابت نکرده اند نیز از جمله تبعه ایران محسوب میشوند

فصل دویم
تابعیت سفاین

۱) **اطلاعات عمومیه** در جای خود مفصلاً ذکر شد که بحور و اوقیانوسها آزاد و از برای کشتی رانی و تجارت تمام ملل روی زمین باز بواسطه اینکه تصرف و تملک بحور آزاد در این قسمت امکان ندارد و تمام ملل در استفاده از منافع آن شریک و سهیم اند لازم است قواعد و قوانین مخصوصی موجود باشد که حفظ تساوی حقوق تمام ملل بعمل آید یکی از شرایط عمده و وقایه آسایش و امنیت سفاین مختلفه در بحور و اوقیانوسها و امکان کشتی رانی از برای تمام ملل مسئله تابعیت سفاین است یعنی باید معین باشد که هر سفینه متعلق بکدام دولت و ملت است و این تعیین و تشخیص تابعیت سفاین نه فقط از برای حفظ فواید منافع عمومی است بلکه از برای خود سفینه در هر حال لازم است که متعلق بیک دولت معین بوده تابعیت آن بیکی از دول مصرح باشد بالاخره بعضی حقوق و امتیازات سفاین بسته به تشخیص تابعیت آنها است مثلاً معافی از تأدیه گمرک و اجازه تجارت مابین بنادر دولت یا مابین بنادر و مستملکات آن غالباً بسفاین داخله داده میشود و کشتیهای دول خارجه از این امتیازات محروم اند

بجهت تابعیت سفینه شرایطی چند در هر دولتی مقرر است که ذیلاً شروح خواهد بود قبل از مبادرت بشرح آن شرایط باید بدانیم که سفاین دول از دو نوع خارج نیستند: نوع اول سفاین حربی اند که جزو قوای نظامی دولتیکه بیرق آن در سفینه افراشته میشود محسوب اند و حقوق و تکالیف معینی دارند نوع ثانی عبارت از سفاین تجارتی است که حکم اشخاص متفرقه دارند و مانند اشخاص متعارفه در هر دولتی باشند تابع قوانین آن دولت اند

۲) **سفاین تجارتی** شرایطی که جهت تابعیت سفاین تجارتی در دول مختلفه مقرر است

به اعلی درجه متفاوت و بسته بمقتضیات محلیه و مصالح دولتی است با وجود این اختلاف قوانین میتوان گفت در تابعیت سفاین چهار نکته ذیل شرط عمده و عمومی است: اولاً محل ساختن سفاین و تجهیز آن ثانیاً صاحبین آنها ثالثاً ناخدا و صاحبمنصبانی که سفاین در تحت فرمان خود دارند رابعاً ملاحین و عمله کشتی. در غلب دول شرایط تابعیت سفاین یا در قانون کشتی رانی (acte de navigation) معین شده است و یا در قوانین تجارت بحری و یا در قراردادهای مخصوصه بجهت اینکه سررشته در اینمسئله بدست آید قوانین بعضی از دول را در این ماده بطور اختصار شرح میدهیم

ا) **انگلستان** قانون کشتی رانی دولت انگلستان در ۱۶۵۱ مسیحی وضع شده است و در اواسط قرن نوزدهم (۱۸۵۴ : ۱۸۵۰) اصلاح شده است بموجب قانون ۱۸۵۴ دولت انگلیس بشرط اولی که محل ساختن سفاین باشد مقید نیست یعنی تابعیت انگلیسیه سفاین را منوط بساختن آنها در خاک انگلستان نمیداند ولی صاحب سفینه انگلیسی باید یا اصلاً تبعه انگلیسی باشد و یا متحلل در انگلستان و یا بالاخره اجازه مخصوصی از دولت انگلیس داشته باشد با شرط احلاف و تحلیف در درستی و صداقت بپادشاه انگلستان شرایط مشتری سفینه انگلیس همان است که از برای صاحب اولی قید شده است افراشتن بیرق انگلیس در سفینه که متعلق به انگلستان نیست قدغن است و مجازات معینه دارد ناخدا و عمله کشتی لازم نیست که حکماً تبعه انگلیس باشند

ب) **اطریش** شرایط تابعیت سفاین اطریش در قانون ۱۸۲۳ معین شده است موافق آن قانون ساختن سفینه اطریشی در اطریش متحتم نیست ولی تمام سفینه باید متعلق به تبعه اطریش باشد و علاوه بر آن ناخدا و ثلث عمله کشتی باید اطریشی باشند

پ) **فرانسه** سابقاً دولت فرانسه بجهت تشویق عمل کشتی سازی در مملکت خود موافق کشتی رانی ۱۲۹۳ در تابعیت سفاین فرانسه بسیار مقید بساختن آنها در فرانسه بوده

و بدان جهت هیچ کشتی که در خارجه ساخته شده بود حق تابعیت فرانسه را نداشت ولی بعد بمقتضیات زمان و حوایج روزگار و ترقی مملکت صنعت کشتی سازی وازدیاد تجارت بحری دولت مزبوره مجبور شد که آن قیدرا فسوخ نماید حالا محل ساختن و تجهیز سفینه مانع از تابعیت آن بفرانسه نیست و هر سفینه که نصفش اقلاً متعلق بفرانسه بوده در دفتر اداره بحریه فرانسه ثبت شده باشد تابعیت فرانسه را دارا است ولی شرطی که از قانون سابق مانده و امروزه هم اجرایش حتمی است مسئله ناخدا و عمله کشتی است زیرا که بیرق فرانسه درصورتی در کشتی افراشته میشود که ناخدا و صاحبمنصبان و سه ربع عمله کشتی تبعه فرانسه باشند و این قاعده مستثنی ندارد مگر کشتیهای صید مرجان و تجارت ساحلی در الجزایر و سفاینی که صید نهنگ میکنند زیرا که این نوع سفاین مستثنا و مجازند که ناخدایشان خارجه و عمله آنها نیز بالمناصفه تبعه فرانسه و خارجه باشند

ت) پروس نیز در تابعیت سفاین بشرط ساختن آنها در داخله پروس مقید نیست و شرط اعظم تابعیت آنها را فقط در تعلق تامی کشتی برعایای پروس قرار میدهد در باب عمله کشتی هم قید نشده است که باید تبعه پروس باشند

ث) روس دولت روس نیز شرط اعظم تابعیت سفینه را در تعلق آن بالتمام برعایای دولت روسیه میداند و در باب عمله نیز مقید است که ربع آن تبعه روسی باشند تابعیت خارجه ناخدا و معاونین مانع از تابعیت سفینه بدولت روس نیست چون دولت روس مقید بساختن سفاین در روسیه نیست ممکنست که سفاین روسی چه در داخله و چه در خارجه ساخته و تجهیز شود ولی یک تفاوتی در این ماده هست و آن اینست که کشتی که در دولت روسیه ساخته شده است ممکن است متعلق بهر شخصی از تبعه روس باشد اما کشتی که در خارجه ساخته شده است باید حتماً متعلق بکسی باشد که در طبقه (guilde) اول و دویم تجار مسلک و اسمش در دفاتر آنها ثبت است

۳ تفتیش تابعیت سفاین

همینکه شرایط تابعیت سفینه بعمل آمد باید اسناد و علامتی هم که دلیل تابعیت سفینه است در سفینه موجود باشد تا اینکه بتوان بمحض معاینه تابعیت از آن مدلل و مشخص کرد بیرق یکی از علائم علنی تابعیت سفینه است بواسطه اینکه هر دولتی بیرق مخصوصی دارد که فقط در سفاین متعلق بها افراشته میشود ولی چون بتجربه رسیده است که در استعمال بیرقها افراط و تفریط میشود لذا مقرر داشتند که در تشخیص تابعیت فقط بوجود بیرق اکتفا نموده اسناد کشتی را نیز مطالبه و معاینه نمایند اسناد کشتی (papiers ou lettres de mer) غالباً عبارت است از تذکره کشتی رای دفتر عمله کشتی و قباله ملکیت آن (اگرچه اسناد سفاین در دول متفرقه باعلی درجه مختلف و موافق قوانین تجارتی و کشتی رانی آنها است)

۴ **سفاین نظامی** در فوق اشاره شد که سفاین نظامی بکلی از سفاین تجارتی متمایزند زیرا که کشتیهای تجارتی بکلی از قید رسمیت خارج و به آبهای هر دولتی وارد شوند در تحت قواعد و قوانین آن دولت خواهند بود ولی سفاین نظامی چون قسمتی از قوای نظامی دولت متبوعه محسوب و کذلک فرمانده و صاحبمنصبان و عمله آنها از مستخدمین دولت و از اعضای آن منظورند حقوق و امتیازات مخصوصی دارند و شریک استقلال دولت متبوعه خود هستند و نیز بهمین است که حق مصونیت و خارج المملکت را مثل سلاطین و سفرا وغیره دارند چنانکه تفاصیل آن در جای خود مذکور خواهد بود بواسطه تمایز مابین سفاین نظامی و تجارتی تشخیص تابعیت آنها هم متمایز است اگر در سفاین تجارتی بیرق بجهت تشخیص تابعیت طرف اطمینان نیست و به اسناد رجوع میشود در سفاین نظامی بعکس بیرق سفینه کلیه و بیرق نظامی (flamme militaire) بخصوصه که با شلیک توپ در کشتی نظامی بلند میشود دلیل کافی و قوی است و احتیاج بدلایل دیگر نیست ولی ندرتا

Ali. Kehinemanyi
1970
1328 Zilgade

اتفاق میافتد که بیرق نظامی نمیتوان تابعیت سفینه را مدلل کرد درینصورت بقول وشهادت فرمانده متشبث میشوند بامعنی که فرمانده بشرف خود قسم یاد میکند وشهادت میدهد که سفینهٔ او تابع فلان دولت است واین قول وشهادت سفینه حتماً باید مقبول باشد واگر دولتی آن شهادت را قبول نکند هتک احترام دولت متبوعهٔ فرمانده را نموده است در بعضی موارد که نتوان بشهادت ناخدا تفتیش تابعیت نمود بنامهٔ ماموریت فرمانده رجوع میکنند وچون آن نامه ماموریت فرمانده سفینه نظامی همیشه بامضای اولیای دولت میرسد از اینرو میتوان تابعیت سفینه را مشخص ومدلل نمود

۵ سفاین حمل ونقل (navires de trans-port) سفاین مزبوره عبارتند از سفاین تجارتی که دولت اجاره میکند بجهت حمل ونقل استعداد قشونی وذخیره وسایر ملزومات جنگ. معمولاً باید این نوع سفاین داخل در عنوان سفاین نظامی نبوده وامتیازی بر سفاین تجارتی نداشته باشند ولی موافق عادت مادامیکه سفاین مزبوره از عنوان تجارتی خارج ودر خدمت نظامی دولت هستند حقوق وامتیازات سفاین نظامی را دارند. در این اواخر دول دریافتند که استیجار سفاین تجارتی بجهت حمل ونقل قرین اطمینان وصرفه نیست ولذا خود دول به تجهیز سفاین حمل ونقل شروع کردند چنانکه سفاین حمل ونقل هم داخل در قوای نظامیه دول است

آخر جلد اول حقوق بین الملل